کتابیست بیمن فضل خبرنامه حال سنین ماضی و استقبال بمفتاح بذل نوال

بهاربهار معانی گلزار انوار خوش بیانی دُرة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت درج جواهر متانت سپهر سلاست مسلم



دبیر منیر پرچند منشی دانشور صاحب رای سلیم و منتخب طامس ولیم بیل صانه وقت عدوان حمید

[illegible] بمطبع گرامی نولکشور حسن طبع یافت

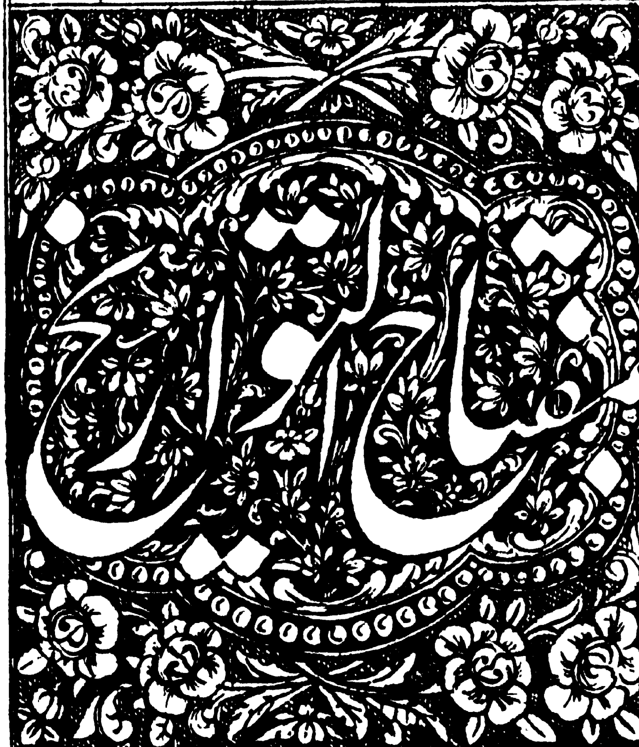
فهرست کتاب مفتاح التواریخ

باب نهم ۱۰۵

تمت

چمن قفل خرمی حالکشا بنیه سنین ماضی و استقبال بمفتاح نقول

بهار از بهار معانی گلزار آرا نوادر خوش بیانی و درة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت و جیب جهان بفتح مهر سپهر سلامت



نتیجهٔ طبع لطیف و فکر لطیف [illegible] منشی [illegible] دانشور [illegible] رای سلیم [illegible]

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی [illegible] زیور حسن طبع یافت



پوشیده مباد که چون مؤلف را در اثنای سیر کتب تواریخ متقدمین و متاخرین تاریخهای منظومه وغیره که مورخان صاحب فصاحت
و بلاغت درباب ولادت و جلوس و وفات پادشاهان بلند اقبال و بزرگان سلف و حال و هم بجهت بنای و اهتمام مساجد و امکنه
عظیمه و سوانح و حالات عجیبه و غریبه نظم فرموده اند بنظر می افتاد بلحاظ اینکه چنین تاریخهای خوب و مرغوب بهر وقت بسهولت کسی میسر نمی آیند
و نیز برای رفع شکوک و شبهاتی که نویسندگان کتب تواریخ در ضبط سنه و سال بعض وقائع و سوانح انداخته اند بهتر ازین سندی نیست
بر پرچه های کاغذ نقلش میگرفت چون بعد چندی مدت از هر نوع تاریخهای دلچسپ دلپذیر اجتماعی بهم رسید در انتظام آن کمر سعی
بربست و هر یکی را که جا بجا متفرق و پراگنده افتاده بود فراهم آورده بر تواتر ایام از آغاز سال هجرت تا سنه حال که یکهزار و دو صد و
شصت و چهار هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است برشته ترتیب کشید و سپس شمه از احوال هر کس که
تاریخ او درین کتاب مندرج گشته با بعض حالات عجیبه صاحب کمالان و کرامات غریبه درویشان که اهل اسلام را بر مقالات و کمالات
آنها اعتماد تمام است از کتب معتبره چیده بقید قلم و ضبط رقم در آورد تا خواننده را حظی حاصل آید و از مؤلف یادگاری بماند چون
بدین دستور کتابی مرتب گردید به **مفتاح التواریخ** موسوم ساخته بامید اینکه **مصرع** گر قبول افتد زهی عز و شرف *
بنظر فیض اثر منبع علم و فضل جناب مستر هنری میرس الیت صاحب سکرتری گورنمنت ممالک هند گذرانید و چون پسند طبع آن عالیجناب
افتاد مؤلف را در شهرت دادن این نسخه اشتیاق زیاده شد و چون درین ایام که ما ئیم سیزدهم مات از هجرت است بنابران
این کتاب هم تا سیزده مات آرایش یافت **بیت** فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست * هم قصه غریب و حدیثی عجیب هست *
از ناظران این کتاب چشم آن دارم که عند الملاحظه اگر سهوی یا خطائی بنظر افتد بر هیچ زبانی این هیچمدان خیال نموده قلم اصلاح
بران جاری دارند **بیت** بپوش گر بخطای رسی و طعنه مزن * که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود * اگر ناظران این نسخه
خواهند که بر صحت حروف و نام مؤلف این سواد طامس ولیم بیل واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند **رباعی**

قلب کن لفظ سماط و بعد از ان ای بی نظیر — چار حرف اولین را از وسلے محمود گیر
باز چون گیری سه حرف آخرین از سلسبیل — میشوی ای جان من آگه ز نام این حقیر

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعیین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی یا سال الهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد میگیرند نه ملفوظی خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره یا لفظی سال مطلوب برآید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه بر می آید مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد * و بعضی از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ برآورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته * غلبت الروم فی ادنی الارض * و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوب کم شوند حرفی یا لفظی را که دلچسپ و مناسب مقام باشد می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو در لفظ لمف تاریخ دیدند * پی باقی سر حافظ بریدند * و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوب از احتیاج زیاده باشند آنرا بآئین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبر شاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه * و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعه یا قصیده گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ برآید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف آن مصرعه از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از این نوع یکی اینست که شهاب الدین معمائی در وفات همایون پادشاه یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده * و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبرآباد یافته نیز برهمان قسم است اما درین تفاوت که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطور معنوی سال هجری از روی حساب ابجد بر می آید مصرع بگفت هشتصد یکهزار و سه از سال *

ذکر آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصه هفت روز زمین و آسمان را و هر چه که دران است پیدا کرد بعد ازان آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را برآورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت و چون ابلیس ابلیس ثمره شجره ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قین و هابیل پیدا شدند و قین که او را قابین نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آواره دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث موجود آمد و از شیث انوس تولد شد و از انوس قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت او را بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سنه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند و او را پسر بود متوشلح نام و از متوشلح لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح ششصد ساله شد طوفان آمد و جمله جهانرا آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالے کشتی طیار ساخته با سه فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب طوفان رهانید و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسرے بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راغو و از راغو ساروغ و از ساروغ

ناحور و از ناحور تارخ پیدا شد و او را آزر نیز خوانند و از آزر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد و لوط پیغامبر برادرزاده ابراهیم است
و از ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن سارا اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و
دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد و حق سبحانه تعالی او را موسوم باسرائیل ساخت از آنست که
اولادش را بنی اسرائیل میخوانند و از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش بسیار دوست میداشت برادرانش
حسد برده او را در چاه کنعان انداختند و تجاران او را از آن چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست قطفیر که او را عزیز مصر نیز
خوانند فروختند و زوجه قطفیر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دستش بمراد نرسید او را متهم ساخت و شوهرش یوسف را
بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون بادشاه مصر او را از قید رهائی بخشید و یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی
پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده در مصر سکونت اختیار نمودند و یعقوب با پسرش
یوسف هر دو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهت پیدا شد و از قاهت عمران بوجود آمد
و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند و نام خواهر ایشان مریم بود و موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح
هیچون او دیگری برنخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و او با حق سبحانه تعالی همکلام
میشد از این است که او را کلیم الله میخوانند از معجزه او دریای نیل خشک شده و او بنی اسرائیل را که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده
از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از آن دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب
ایشان نمود با تمامی لشکر خود در آن دریا غرق شد و این واقعه در دو هزار و پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش و یکهزار و چهارصد
و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده و الحاصل از نسل یعقوب داود پیغمبر تولد شد و از داود سلیمان پیغمبر بوجود
آمد و از نسل سلیمان بن داود شخصی بنام یعقوب پیدا شد و از یعقوب یوسف بوجود آمد و این آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح
منسوب شده بود اما پیش از آن که باهم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد و نسبت مریم بچهل و اسطه بداود پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت بعد از آن روزی علی الصباح وقتیکه مریم در خانه خود بذکر حق سبحانه مشغول بود
که فرشته ما یعنی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم
که دختر دوشیزه بود از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشته خدا گفت که ای مریم مترس
زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده ام که تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد
زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی
ندیده ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایه خدا تعالی بر تو خواهد بود
بنا بر آن آن مولود مقدس فرزند خدا خواهد شد و نبوتش تا ابد خواهد ماند و الیصابات که زوجه زکریا و خویش تست او نیز در حالت
پیری و ضعیفی ششماه است که از قدرت کامله حق سبحانه تعالی بارور شده است و پسری خواهد زائید و نامش یحیی نهاده
خواهد شد و او پیشتر از آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز پنجشنبه
بست و سوم مارچ چهار هزار و هفتصد و نهم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیانی گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیش
از آغاز تاریخ عیسوی قدیم موافق بست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق هفتصد و چهل و نهم سال از تاریخ رومی

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش و پیدایش ابوالبشر آدم و آن صبح بود
عشرت افزا در روزی مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول آنکه عید فسح یهودیان بود دوم آنکه نیر اعظم دران روز شش
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم آنکه عنقریب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته و از
خسوف بهره شده بجلوه گری تمام رخ برافروزده جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم خداوند
عیسی المسیح روی بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم ما
رسوم عید بشارت بروز بست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی المسیح بتاریخ
بست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر است چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت بشمار
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند بسی ام سالگی شروع بدعوت خلق نمود و معجزات
که از دست آنخداوند بعمل آمد درین مختصر گنجایشی ندارد و چون هفت سال بدعوت خلائق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و نه ماه گذشت پنطیوس پیلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پر الم بروز جمعه سوم ماه اپریل سنه سی و
عیسوی که آنروز عید فسح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر برآمده و چهل روز دیگر بر زمین
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود و بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس معجزات عظیم از ایشان بظهور آمد و
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود و اشاره
بر محمد نموده این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح القدس را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابوالبشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد و چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته + +

مات اول از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور

ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است + که ولدت فی زمن الملک العادل
و درانوقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که دران سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل باراده تهدیم و تخریب
خانه کعبه بمکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان باریده ایشان را پست و هلاک ساخته بودند والله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و نه سال قمری پیش از هجرت بوضوح پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در همان

سال پنجاه و پنج روز بعد ازان سانحه از ما در بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق بست
با بستم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بستم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو سکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلط می نماید زیرا که راویان بالاتفاق می نویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت دست داده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سررشته را گم کرده اند
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها + همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند بیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بوده و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبد الله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بود و خلاف کرده اند در وفات
مادر او بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد ازان وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائه اسکندری مطابق
سنه ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد ازان دعوت ظاهر کرد اما پیش
ازان که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجه او خدیجه بود و بعد ازان خادم او زید
ابن حارث بعد ازان علی ابن ابی طالب که در آنوقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبد الله و چنین آورده اند که پدرش عبد الله نزدیک وفات
خود عبد المطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبد المطلب نیز رشته حیات
به برید و برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید او چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بجهت او بشام به تجارت رفت و سه سال بخدمت او بسر برد و بعد ازان چون بعمر بست و هشت ساله رسید خدیجه را بخواست
و عمر خدیجه در آنوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی بود و از وی یک پسر و یک
دختر داشت بعد از و ابو هاله در حباله او در آمد و از وی نیز دو فرزند بوجود آمده بودند و بست و دو سال بعد ازین خدیجه بعمر
شصت و دو ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابو طالب بعمر هشتاد ساله رخت

هستی ازین عالم بر داشت واین واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را
عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه درحیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده

اسامی زوجات

اولین وبهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود وبعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عایشه بنت
ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود مناکحت بااو در مکه فرموده وحفصه بنت عمر بن خطاب وام سلمه بنت ابی امیه وام حبیبه
بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود وپیش ازین ام حبیبه در نکاح عبید الله ابن جحش بود واز وی دختری داشت
حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخواندند وجویریه بنت حارث وصفیه بنت حیی ابن اخطب وزینب بنت جحش که زوجه زید
بن حارث بود وچون وی طلاق داد رسول او را بزنی خواست ومیمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود وزینب بنت
خزیمه وچهار زوجگان دیگر از انجمله در حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند واسامی بعضی از زوجگان ازین رباعی مولوی عبد الرحمان جامی
دریافت گردد +

رباعی

+ + +

نه جفت نبی که پاک بودند همه + بد عایشه وخدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود وزینب + میمونه صفیه سوده ام سلمه

ورسول را از خدیجه چهار دختران وسه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه وزینب ورقیه وام کلثوم
واز پسران طاهر وطیب وقاسم واز کنیزکی که نام او ماریه قبطی بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده اندر رباعی

فرزند نبی قاسم وابراهیم است + پس طیب وطاهر ز سر تعظیم است
با فاطمه ورقیه وام کلثوم + زینب شمرا تراسر تعلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود بعد از یک سال وسه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول
سنه دهم از هجرت فوت کرده ونوشته اند که هم دران روز که او وفات نموده کسوفی واقع شده بود وکسوف واقع نشود
مگر بروز سلخ ماه ومولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود واغلب که
غلطی در تاریخ کرده باشند اما اهل اسلام این واقع را از معجزات تصور مینمایند والله اعلم بالجمله هر یکی ازین پسران که مذکور
شد در کودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود وزینب در نکاح ابو العاص بن ربیع بود
ورقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود وگویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان در خشم شد
وعتبه را بران داشت که رقیه را طلاق داد وچون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود آورد وچون رقیه از دنیا
رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد وهمه اولاد رسول در حضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول
زنده بود الحاصل چون رسول پنجاه وسه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف
مدینه هجرت نمود وبتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود دران شهر رسیدند اهل اسلام آغاز سنه هجری ازهمین سال
مقرر داشته ابتدا از غره ماه محرم وآن روز مطابق است با روز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد وبست
ودو عیسوی وموافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد وسی وسه اسکندری وگویند که رسول بعد وحی سیزده سال در مکه
مقیم بود وبعد هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت وچون شصت وسه ساله شد رخت هستی ازین عالم بر داشت ومدت
عمر واقامت او در یثرب وبطحا که مکه ومدینه را گویند از [illegible] حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد بیت +

زعمر نبی شصت و سه بنوت کج است + به مکه یج و در مدینه زج است **ایضا** عمر النبی کله سج و فی النبوة کج + و فی مکة یج و فی المدینة زج و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در آن روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم است که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول مثل یوم الذی یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است بسال یازدهم از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت و روز وفات او مطابق است با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش پادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق است با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی و تاریخ وفات رسول که در کتاب مخبر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان پادشاه ظهور نموده مرقوم است

چندی ازان تاریخها اینست به تعمیه خارجی + **تاریخ به تعمیه** + + + + + + + + +

چو شفیع الوری بحکم خدا	+	شد ز دار الفنا بقصر بقا	+	عمر آن شاه قبلهٔ آمال	+	ابن عباس گفت شصت و سه سال
روز مولود نقل آن محمود	+	گفت شاه نجف دوشنبه بود	+	سال نقلش خرد بتعمیه خواند	+	از محمد زمانه خالی ماند
شد رقم سال نقل آن عالی	+	حیف بی احمد است دین خالی	+	باز تاریخ نقل او برخوان	+	مکه شد از فراق او بی جان
سال نقلش بگو به ناله و آه	+	کز مدینه بشد نبی الله	+	چون مؤلف بجهت امتحان طبع تاریخی چند گفته بود از انجمله این دو تاریخ		

در وفات اوست + **تاریخ از مؤلف** + + + +

وقت ترحیل روان بخواند رسول + کلمهٔ لا اله الا هو + پس اگر سال رحلتش خواهی + لفظ دیگر مگیر الا هو

ایضا

سال فوت رسول پرسیدم + حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه وسلم اول غزاء بدر است که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم ماه رمضان بود بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عتبه را بکشت و حمزه بن عبدالمطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبدالله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شدند شش از مهاجر و هشت از انصار دوم غزاء احد بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبدالمطلب کشته شد **سیوم غزاء خندق** بود و رئیس لشکر کافران ابوسفیان بود درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و بجنت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدوزخ شتافتند و مؤلف گوید که این عجب حالیست که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ میفرستند و کافران که مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت میفرستند **چهارم غزاء بنی لحیان** است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاد درین سال قصهٔ افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها به پادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و ملک یمن و غیر ایشان فرستاد **پنجم غزاء خیبر** بود در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی جهود پرسید که رسول الله از گوسفند کدام عضو دوست تر دارد گفتند ذراع یعنی گوشت دست و پای پس آن زن برفت و گوسفند

بریان کرده ذراع را زهرآلود کرده در خدمت برد بشیر بن البراء پاره در دهان نهاد و خورد رسول نیز پاره در دهان نهاده
هرچند میخائید نمی توانست از دهان بینداخت وگفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خواند و حال
پرسید زن اعتراف کرد رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود داند و اگر نیست
مردم از و خلاص شوند **ششم غزاء وادی القری** بود و آن هم درین سال بود بعد از غزاء خیبر و دریں سفر
جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامدادشان فوت شد و رسول بلال را فرموده بود که بیدار باشی و صبح همه را بیدار کنی
او هم بخواب رفت و روز دیگر جمله اصحاب از گرمای آفتاب بیدار شدند رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه
نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود رسول او را تصدیق کرد **هفتم غزاء خبطه** بوده
و امیر لشکر ابو عبیده بود و مردم در انوقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد و
ایشان بدان آسوده ند گویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابو عبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرد و آنگاه
مردی بر شتر نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود
از هجرت **هشتم غزاء موته** بود و در و میان هزیمت شدند **نهم فتح مکه** بود و رسول درین سال ده هزار
مرد جمع کرده مکه را گرفت و دران روز ابو سفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر
عبدالمطلب عبدالمطلب را سیزده پسران بودند ابو طالب و عباس و حمزه و حارث و ابولهب و الغداک و عبدالله
پدر محمد و ابو جهل و المقوم و زبیر و قطام و ضرار و عبدالکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدائق الانوار بتاریخ
هفتدهم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مخبرالواصلین به سلخ ماه ذیقعده واقع شده همدرین جنگ امیر حمزه به
شهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مخبرالواصلین مرقوم است اینست تاریخ

بیگمان حمزه سید شهدا است	+	که خدا و رسول هردو گواست	+	بر ره شرع مصطفی بوده	+	عم پیغمبر خدا بوده
روز جنگ احد شهید شده	+	پیشوائی همه سعید شده	+	سلخ ذیقعده و دوشنبه بود	+	کو شهادت بیافت آن مشهود
عمر او بود پنجه و نه سال	+	کان زمان رفت زین جهان ملال	+	سال انتقالش نه کم نه افزون شد	+	اهل دین از زمانه بیرون شد ۴۲

فاطمة الزهرا بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر سال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح
علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده و دران سال عمر علی بیست و پنج سال بود و عمر
فاطمه سیزده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از دو بوجود آمده و بعد وفات رسول شب و روز
گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بیست و یک روز بشب دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت درگذشت

تاریخ از کتاب مخبرالواصلین منه

فاطمه آنکه سیده زنان	+	برگزیده است و بضعة سینه	+	در شرف بهتر از همه نسوان	+	دختر مصطفی است بیک دان
اوست بی اشتباه بنت رسول	+	لقب او صفیه است و بتول	+	بعد ششماه و سید کونین	+	نقل کرد آن عفیفه دارین
بود تاریخ سیوم از رمضان	+	که شده فاطمه بعدن جنان	+	سال فوتش زنعمه برخوان	+	ماند دنیا بماتمش بی جان ۱۱
قبر او جنب روضه سرور	+	گفته اند اهل دین بفضل و هنر	+	لیک بر دفنش خدا است علیم	+	این سخن بس بود بطبع سلیم

ذکر خلافت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

ابو بکر صدیق از اہل قریش است و دخترش عایشه در حباله نکاح رسولؐ بوده نامش عبد الله بن عثمان بن ابی عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب و او بمره بن کعب به نسب رسولؐ پیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه احدی و عشرة الہجرة واقع شد مهاجران و انصار ابو بکر صدیق را بیعت نمودند و برخود امام گردانیده خلیفه رسول الله او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابو بکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند روزیکه خالد دمشق را فتح نمود همان روز ابو بکر صدیق ازینجهان انتقال فرمود وفاتش در سال سیزدهم از ہجرت در ماه جمادی الآخره به عمر شصت و سه ساله بوقوع آمده مدت خلافت او را دو سال و سه ماه و چند روزی نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تاریخ

آنکه او صادق الوری بوده بر سریر خلافت از تقدیر	یار پیغمبر خدا بوده پنج ماه و دو سال ماند امیر عقل سال وصال و فرمود	عمر آن شاه صادق الاقوال بست و دویم جماد الاخری بود در سن ۱۳ رفت صاحب جود	بود بی اشتباه شصت و سه سال که بدار البقاش نقل نمود

۱۳

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزیز بن ریاح بن عبد الله فرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی به نسب رسولؐ پیوندد دخترش حفصه یکی از زوجگان رسولؐ بوده چون ابو بکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر نموده بود چنانچه بمجرد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسیکه او را امیر المومنین خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابو بکر را خلیفه رسولؐ خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفه خلیفه رسولؐ خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المومنین باشی بعد از ان جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر روم که هرقلیس نام داشت برآورده و در سال شانزدهم از ہجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و هفت کسان دیگر را کشته خود هم کشته شد این واقعه بست و هفتم ذی الحجه سال بست و سیوم یا که در ماه محرم سال بست و چهارم از ہجرت در شهر مدینه روی داده در حدائق الانوار است که مدت خلافت او ده سال و هشت ماه و چند روز بود و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمر آن پادشاه کشور دین کرد شاهی بدولت و اقبال بسکه در عدل سعی و کدش بود	چون ز دنیا بشد بخلد برین بست و نه روز شش مه و ده سال در سنه ۲۴ رحلتش فرمود	همچو صدیق صادق الاقوال شنبه و عشره محرم بود سال نقلش خرد بحسرت خواند	عمر او نیز بود شصت و سه سال که عمر نقل زینجهان فرمود وای صد وای عدل ۲۴ بیکس ماند

۲۳

۲۴

حضرت عباس رض

عم رسولؐ است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسولؐ است و سیزده پسران داشت از انجمله یکی عبد الله است که پدر رسولؐ بود دویم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس رض است که بتاریخ هفدهم رجب سنه سی و دو ہجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد + + + + + + + +

تاریخ

در جهان بود آنکه خیر الناس	نام نامی او بگو عباس	آن فروغ چراغ مطلبی	عم یار محمد عربی

روز آدینه نقل فرموده
هفدهم از مه رجب بوده
سال نقلش ز درد و غم برخوان
سال عمر شریف آن مسعود
ماند آفاق خالی از سلطان
ابن جوزی دو و کم نود فرمود

امیر المومنین عثمان ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعبد مناف به نسب رسول عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بوده تاریخ وفات از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه صاحب حیا بوده
سوی فردوس او چو عزم نمود
حامی دین مصطفی بوده
جمعه و هجدهم ذی حجه بود
ده و دو سال در خلافت ماند
چونکه او دال خیر و حسان بود
خلق را در ره شریعت خواند
در سنه دال رحلتش فرمود

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمیداشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با تو را با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کاری هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در معرکه که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفتدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مجمع الواصلین هست که از آن سال سی و نه استخراج می یابد تاریخ بتعمیه

عمدهٔ اولیا اویس قرن
نقل کرد از جهان خرم و ملال
در سنه سی و هفت یا سی و دو
قدوهٔ دهر مقتدائی زمن
بشب جمعه هفدهم شوال
ناصری گفت سال رحلت او
او بسوی علی مدد فرمود
فرقهٔ شکر از شهادت اوست
سال نقلش باتفاق بخوان
در قتالیکه با معاویه بود
متفق بر وفات و رحلت اوست
حیف آدمی برون شده از جهان

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجه

عم زادهٔ رسول هست و امام اول بقولی روز تولد او هشتم ماه جمادی الاول هست و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسول دختر خود فاطمه زهرا را باو داده و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علی بعد وفات رسول و دیگر خلفا یعنی ابوبکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معاوات معاویه ابن ابی سفیان که مدام با او جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمر و عثمان حکومت شام بر معاویه مقرر بود چون نوبت خلافت به علی رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفت و بمخالفت علی مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد در این معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون بهار عمر علی باخر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شکوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان هست که چون علی از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان روداده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

مژده را بکوفه رسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانه رسید که آواز دف و نی ازان می آمد جمعی زنان را دید بزیور آراسته و زنی جمیله نام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بر و افتاد آتش عشق او در سینه عبدالرحمان شعله زدن گرفت و آن زن از قبیله تیم الرباب بود و آن قبیله خوارج بود و علیؑ در جنگ نهروان ایشان را به قتل رسانیده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرطی که قتل علیؑ ابن ابیطالب اختیار نمائی که او پدر و برادر مرا کشته است او قبول نمود و آن زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از انجا روانه گشته بجهت فرصت می جست روزی وقت شام این هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی به مسجد آمده به نماز استاد و سجده اول بجا آورد همینکه سر از سجده برداشت ابن ملجم تیغ فرود آورد و چنان زخمی زد که کاسه سر شگافته شد بعد ازان آن هر سه کسان از انجا گریختند چون حضرت امام حسنؑ و امام حسینؑ را خبر شد گریه و زاری کنان آمدند و امیر را در گلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طائر روحش بسوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه بشب بست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت و سه سال و مدت خلافت بموجب کتاب حدایق الانوار چهار سال و نه ماه بود تاریخ تعمیه در وفات آن امیر ابن ملجم برید فرق علی تاریخ دیگر از مولف

۴۰ ابن ملجم سر علی چو برید سال فوتش ازان عیان گردید و این چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الوصلین نوشته شد

تاریخ			
گر تو سال شهادتش جوئی	سر ماتم چرا نگوئی که	باز سال شهادتش که جلی ست	بیگمان آخر د بحرف علی ست
سال فوتش دگر بتعمیه خوان	وای صد وای زیب شد زجهان	در نجف مرقد منور اوست	آسمان و زمین معطر از وست

۴۰
۴۰
۴۰
۴۰
۴۰

و علیؑ را هیزده پسران و هیزده دختران بودند از انجمله شش پسران در حین حیات علیؑ فوت شدند و یازده پسران همراه امام حسینؑ در کربلا شهید گردیدند از جمله فرزندان یکی امام حسنؑ دوم امام حسینؑ سیوم عباس علی چهارم محمد حنفیه که در جزیره دریای شور جنگ کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بمصاحبت قدس انتقال نمود اولاد و عظام بموجب وصیت دران شب جسدش را در نجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف عالم است مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بران اطلاع نیابند تا در سنه خمس و سبعین و مائه یعنی بسال یکصد و هفتاد و پنج هجری روزی هارون رشید که در انوقت خلیفه بغداد بود دران زمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امیر بود پناه بردند هارون هرچند سگان را بران آهوان دوانید و جانور پرانید مطلقاً تعرض ننمودند و باز گشتند هارون متعجب گردید پیری که دران حدود می بود باز نمود که جسد امیرالمومنین علیؑ درانجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف بجا آورد و مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیتی دست بهم داد تا بعد از صد و هشتاد سال دیگر عضدالدوله دیلمی در سنه ست و ستین و ثلث مائه بر زبر قبرش عمارت عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بران افزود و خواجه عبدالکریم در نسخه بیان واقع می نویسد که در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه در تواریخ سلف مرقوم است فاما بنحوست افعال ساکنان بدکیش بنحوی خراب شده که حالا اثری از آثار مبانی آن پیدا نیست مگر مسجدی که در محراب آن امیرالمومنینؑ را مجروح نموده بودند برقرار است و از مدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است و در محرابی که آن امیر را زخم زده بخط جلی نوشته اند که هذا مقتل امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد که خواجه خیران که از اقرای بلخ است مرقدش را انجاست در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

طلبیده مشورتی در میان نهاد و از روی تواریخ نیز تعیین یافت که مدفن او درهمین زمین است بعد از توجه و تردد حضرتی ظاهر شد که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا قبر اسد الله اخی رسول الله علی ولی الله فقط و سلطان حسین مرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است که از بطن فاطمه بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است در روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است و مولد تاریخ پسر جانی است سال زادن او + اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت بعد از وی سی سال باشد و بعد ازان ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه ازان حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود جمعیتی ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد و معاویه مدام بر دفع او میکوشید تا آنکه پسرش یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر و حیله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند مرتبه بطمع جاه و حشم امام حسن را زهر در عسل و خرما آمیخته داد در مرتبهٔ آخر الماس سائیده که یزید بدو فرستاده بود در آب بیامیخت چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد این مقدمه بشب جمعه بست و هشتم ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه تسع و اربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود درآر که امام حسن را در ساختم یزید گفت با فرزند پیغمبر وفا نکردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد و هم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادرش محمد بن علی که مشهور به محمد حنیفه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گورغریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

ایضاً		تاریخ از مولف	
ازان تاریخ فوتش آمده گل	به شکل گل حسن ابن علی بود	شود تاریخ فوتش زان هویدا	بگیرای مومنان پای حسن را

واین چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

حسن آن پادشاه کون مکان	کنیت او ابو محمد دان	بعد حیدر خلافت آن شاه	پنج ماه و سه روز یا شش ماه
ختم بر ذات او خلافت شد	بجهان فتنه ها و آفت شد	بود تاریخ هفتم ای مسعود	سفرش در مه صفر بود
انتهای تمام بسم الله	آن دو حرف است سال رحلت شاه	تا نفم گفت سال نقل امام	حیف آفاق ماند بی اسلام

امام المسلمین حسین برادر امام حسن است و پسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است در روز ولادت او سیوم شعبان سال چهارم از هجرت و مولد مدینه تاریخ سال مولود او سرور دین است + چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت از دنیا برفت و خلافت بر یزید رسید نامهٔ عتاب در مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش امام حسین برد او نامه را خوانده در خشم شد و گفت من در بیعت او چگونه درآیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر مکتوب بر ولید نوشت که چون این نامه بر تو رسد چنان کنی که سر حسین را بمن فرستی ولید در مکر و حیله شد که حسین را هلاک کند تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستاد که زود بیاید که ما بتو بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهلبیت خود بطرف کوفه روانه شد در اثنای راه چون بمیدان کربلا رسید با لشکری که یزید بر دو فرستاده بود دوچار گردید آخر جنگ شروع شد و امام حسین از دست شمر شهادت یافت بعد ازان سرش را از تن جدا ساخته و دختران و زنان او را قید کرده

یزید بشام فرستاد و شهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری بوقوع آمده
و بعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعان روز شهادت او را روز غم اگرفتند
و درین روز نوحه و بکا مشغول شدند و بنی امیه این روز را عید ساختند و بنی امیه و اولاد معاویه و یزید و تابعانش را گویند و تاریخ نجات او کرعلما نظم
کرده نیز نگعید و کم از سال وفات میشود و چندی از آن انیست تاریخ جمعه و عاشر محرم بود که سوی خلد امام نقل نمود
۱۰ سال فوتش بگفت غمگینی سر دین را برید بی دینی ایضًا من چه گویم کربلا را واقعات آه می آید برون از سر ذات
و این هر دو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که وال است دور کرده شود باقی ماند حروف یا و نون که عدد آن شصت
است و مراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف
این اوراق است در باب وفات پنجتن یعنی محمد و فاطمه و حسین و علی و حسن ❊ تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر و دیدم بهر چمن در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن احمد و فاطمه و حسین و علی حسن تاریخ فوت شان مجمع الاریاحین	هر غنچه را کشودم و جستم ز هر گلی اول دو حرف بهر محمد و فاطمه	ناگه ندا ز بلبل آمد بگوش من باقی سه حرف بهر حسین و علی حسن

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصدق امام حسین است در سنه سی و هفت هجری ولادت یافته و در
سنه نود و پنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک از جهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد

بادشاه فارس بود ❊	تاریخ از کتاب مخبر الواصلین	❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

آن امام زمانه زین عباد ۹۵ شب شنبه امام نقل نمود ۹۵ سال نقلش خرد بماتم غم	مثل او مادر زمانه نزاد هجدهم از مه محرم بود زود رقم ماه و رفت از عالم در بقیه مزار آن شاه است	۱۴۱	آنکه او راست رتبهٔ اعلی سال ترحیل آن شه بی عیب سال نقلش بسینه ما بر بست رحمت حق نثار آن ماه است	شده سال ولادتش والا زیب دین بود گفت هاتف غیب گفت هاتف ولی ز عالم رفت

در کیفیت خلفای بنی امیه معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب

اول خلیفه از خلفای بنی امیه است خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسول بود منقول است که روزی رسول الله
بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او کشندهٔ حسن و حسین باشد گفت ای رسول
خدا من در جهان هیچ فرزند ندارم و بعد ازین سوگند میخورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر جنبد یکی شبی
معاویه در خواب بود بیدار شد و برخاست و بول کرد کلوخ نیافت استنجا بر دیوار کرد کژدمی بران نشسته بود سر آلت را
نیش زد معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفتند که تا بر عورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی بالضرورت مجامعت بر عورتی
که پیر بود کرد تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت و بعد مدت معهود در جهان آمد چون
بعد شهادت علی خلافت بمعاویه دست داد یزید بطریقیکه مذکور شد اول امام حسن را بمکر و حیله دفع ساخت بعد
از آن از جهت زن عبدالله زبیر عداوت بر امام حسین گرفت و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت
که ای پسر چندین رنج و مشقت کرده خلافت را بدست آورده ام و از تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو که آنرا هم تو رسانم
گفت ای پدر عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بجمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من آنست
که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبدالله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت که تو که پسر عمه پیغامبری میخواهم که در حق تو نکوئی کنم

و دختر خود بتو دهم و ولایت مصر حواله تو کنم عبدالله ابن زبیر را این سخن فریفته کرد و از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند
و گفت که ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را بگذارد من در نکاح
او در آیم عبدالله ابن زبیر از رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از ان معاویه او را بخواند و گفت که دختر من
ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود بجهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزیکه ولایت مصر از وی برود
مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابو موسی اشعری را که مرد عالم
و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را بجهت پسر من بخواهی ابو موسی اشعری روان شد در
اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری
چون پیشتر رفت با امام حسین دوچار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله
ابن زبیر می برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابو موسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن
گردید گفت ای زن چهار پیغام بر تو آورده ام گفت هر چهار پیغام باز گو موسی اول پیغام خود گفت بعد از ان پیغام یزید بعده پیغام
قاسم و پس از ان پیغام حسین زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راست نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم هر که
میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و اصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت خواهی
امام حسین را بخواه زن گفت نکاح من با حسین بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر در آیم پس ابو موسی نکاحش
با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال باز گفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر طلاق
کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید ازین حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین
را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک
قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نموده تاریخ
غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرده در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از خلت امام حسن
نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش یزید ابن معاویه که دویم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر
خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت
سه سال و شش ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوسته
بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار
انگاشته ترک خلافت نموده و بعد چندی بمرد و بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت
یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش عبدالملک ابن مروان بر سریر خلافت جلوس
نمود اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر زر و سیم نقش کردند عبدالملک بود و او را ابو الذباب گفتندی یعنی پدر مگسان و سبب آن
بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال در افتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه انحراف
ورزیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبدالملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش
هجری فوت کرد و بعد وفاتش ولید ابن عبدالملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست و بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و
ماوراء النهر و خوارزم را نیز بدست آورده در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه

نوشته است بعد از وی برادرش سلیمان بن عبدالملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود در سنه نود و نه هجری
فوت شد گویند او سیر روز ترتیب یکمن طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است بعد از وی
عمر ابن عبدالعزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری
درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانه کعبه از آدم بود
که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود و بعد از ان عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیله جرهم و بعد از ان قریش که رسول علیه السلام
هم با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بوده بعد از ان عبدالله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد او حجاج
که امیر الامرا عبدالملک ابن مروان بود در سال هفتاد و چار هجری بنای عبدالله ابن زبیر را تغیر داده بنای خود نهاد بعد از ان هارون رشید
در زمان خود خواست که بنای تازه نماید و از امام مالک مصلحت جست او گفت که خانه کعبه را بر همین نوع باید گذاشت و الا نه هر پادشاهی در ایام خود
از راه تعصب تغیر و تخریب خواهند نمود

مات دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این ماته عمر بن عبدالعزیز بر سریر خلافت متمکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبدالملک در سنه یکصد و یک هجری
بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبدالملک
که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بست و پنج هجری
درگذشت بعد از وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بست و شش هجری کشته شد مدت
ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود و بعد از وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند
بعد خلافت ششماه فوت شد بعد از وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد
روز بود مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکیم در سنه یکصد و بست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت
نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول سبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون
ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان از ان وقت که خلیفه شد یکروز فراغت
نه نشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بران شداید مصابرت می نمود پس او را در صبوری بخر تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و
دو هجری اهل کوفه ابو العباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و همدران سال مروان در یکی از محاربه که با ابو العباس داشت کشته شد
بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردید و در خانواده بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ
مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبدالملک غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد
و نه سال بود و این تاریخ در وفات او در مخزن الواصلین مرقوم است

تاریخ

حسن بصری آن خدا آگاه		مقتدای همه ولی الله		در سنه بست و یک ولادت است او	در صد و ده وفات و رحلت اوست

۱۰

امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیه السلام

پنجم امام است بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چهارده هجری در زمان هشام بن عبدالملک فوت کرده و این تاریخ در باب
وفات او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن امام که با نمرش نام است | هادی خاص مرشد عام است
هفت ذیحجه و دو شنبه بود | که سوی عدن شاه عزم نمود
سال مولود آن سعید رشید | عقل با صد ثنا ها گفت مجید
سال شنقار آن شه دوران | هاتف غیب گفت باز خان

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر | بود دلی بیش و کم ز پنجه و هفت
یکصد و چارده ز هجرت بود | که سفر کرد و سوی جنت رفت
۱۱۴

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی از آن گویند که قرآن نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بست هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت نمود و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب | عجمی بود آن عزیز نجیب
سال نقلش باتفاق سند | هادی اهل دین بگفت خرد
هفتم ماه صوم و شنبه بود | که ز دنیا حبیب نقل نمود
سال فوتش سروش ربانی | گفت بوده حبیب یزدانی

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابو بکر صدیق بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبر شش در بقیع است و آن گنبدی است که در ان امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن آسوده اند تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق | لقب او ست ثابت و واثق
آنکه او بود خسرو دوران
سال مولود آن شریف نجیب | هاتف از اوج عرش گفت حبیب
سال نقلش مه جهان برخوان
۱۴۸

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین | رفت در خلق عمر خود زنده بود
شد تولد در هشتاد و سه | در صد و هشت و چهل رحلت نمود

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنا بر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال باکمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال الصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بتدریج منتهی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داود طای و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرش محبوس داشته و در محبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبد الله بن امام حسین در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنا بران او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و بمعاونت و نصرتش فتوا داد و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند والا بتو ملحق می شدم اتفاقا این نامه بدست ابو المنصور

و دار نقی افتاده و او را قید کرد تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده سه صد و سی و پنج سال بعد از آن وقار
ملک شاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و وفات او این رباعی گفته

تاریخ

سال هشتاد بوحنیفه بزاد	در جهان داد علم و فقه بداد	سال عمرش رسید تا هفتاد	در صد و پنجاه وفات افتاد ۱۵۰

تاریخ از مخزن الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان	نام او بوحنیفه نعمان	پدرش بود ثابت زاهد	بر ره شرع مصطفی جاهد
تابع مذهبش امیر و فقیر	خادم مشربش صغیر و کبیر	سال مولود آن شه والا	سر علماست یا سر فقها
روز سنقار او سه شنبه دان	بود تاریخ چارم شعبان	لیک از روی اختلاف امم	از رجب ماه بود چاردهم
	عقل تاریخ او چو گو بشنفت	سال ترحیل او شعلی گفت	۱۵۰

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بیست و چهار سال قمری در بغداد خلافت نمودند

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا ششم صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بیست و سه سال و ده ماه و چند روز است اول ایشان ابو عباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است و اهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و هم دران سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار سال و هشت ماه بیماری آبله بدرگذشت بعد از وی برادرش ابوجعفر ملقب به المنصور بن محمد مشهور بدوانیقی بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافت خود ساخت و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد شهریست بغایت وسعت و معموری و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید بنسبت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول مکسور و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسخ است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجائب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه دران شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد که او گفته بود و از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن دران دیار پهلو بر بستر مرگ ننهاده اند والله اعلم بالصواب بالجمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در اثنای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد مقابر برای او کنده بودند بعد از آن او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بیست و دو سال بود و چون او در مردم بخل مشهور بود از آن سبب او را ابو الدوانیق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بیست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری درگذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و بعد تکدو بسیار گرسنه و تشنه

با اعرابی دوچار شد آنکس خلیفه را بخیمه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورد و اعرابی را پرسید که تو دانی که من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد از آن پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا میدانی که کیستم میزبان گفت که تو همین دم گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه ازین کلام برجست و قرابه شراب از پیش او ببرد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود گردید و او را انعام بخشید بعد از مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا بمرد مدت خلافت او یک سال و یک ماه بود بعد وفاتش برادر او هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در انجا مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین و المامون و القاسم و المعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با وی جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بامر المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود بعد شهادت او برادرش المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده و در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است و تاریخ وفات او ازین ابیات معلوم

تاریخ

آنکه سفیان ثوریش نام است	مرشد خاص و رهبر عام است	مرقد عالیش به بصره بدان	سال ترحیل او همای جنان ۱۶۰

١٦٠

داود طائی

در انواع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود بست سال ابوحنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان میخورد ترسائی بر وی بگذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با عیال خود مسلمان شد و معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و ستین و مائه در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمد

تاریخ

آنکه داود طائیش نام است	قدوهٔ خاص و عمدهٔ عام است	شاهباز رواق خلد برین	بحر او کیست در زمان و زمین
	سال نقلش خرد بگفتم سند	گفت داود و اصل ایزد	

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان

تاریخ

آنکه نامش شقیق بلخی بود	نهم ماه صوم نقل نمود	قبر او در ولایت ختلان	کمل مدنی است سال رحلت آن ۱۷۴

١٧٤

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود +

تاریخ

مجتهد زمانه مالک بود	عارف و سالک مسالک بود	سال مولود مالک دوران	گفت هاتف زهی جواد جهان
بود یکشنبه از ربیع دوم	شده تاریخ نقل او هفتم	بود چون رهنمای دین متین	سال ترحیل اوست قدوه دین ۱۷۹

١٧٩

امام ابو یوسف در زمان خلافت الهادی و هارون الرشید بوده اول اوست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بست و هفتم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و دو هجری ازجهان رفته +

تاریخ

۱۸۲ پیشوای زمانه یوسف بود | نقل او موجب تاسف بود
از رجب ماه بست و هفتم بود | که بفردوس رحلتش فرمود
۱۸۲ سال نقلش ز هفت بام فلک
قاضی شرع مفتی اسلام | ذات او بود در خواص و عوام
سال ترحیل او بلا اشتباه | گفت هاتف امام دین الله
گفت محبوب عدن حور ملک

امام موسیٰ کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام است از اولاد علی ابن ابطالب در سال یکصد و بست و هشت هجری تولد شد و در روز جمعه بست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه هجری در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد وفات یافت مقبرهٔ او و مقبرهٔ امام محمد تقی در بغداد قدیم است و ایشان را دران دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است

تاریخ

۱۲۸ آنکه موسی کاظمش نام است | قدوهٔ روزگار و ایام است
۱۸۳ روز جمعه امام نقل نمود | از رجب ماه بست و پنجم بود
مرقد آن امام در بغداد
خلق را هادی خفی و جلی است | سال مولود او امام ولی است
ملک العرش و حور خلد برین | سال نقلش بگفت عمدهٔ دین
هست بی شبهه ای بلند نژاد

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع و دین محمد بود | تابع ذات پاک احمد بود
سال نقلش که بهر گوهر سفت | ماه اوج فلک ملائک گفت

۱۸۶ **فضیل عیاض** باصل از کوفه است و بعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو و گفته اند که وی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع و ثمانین و مایه در مکه هنگامیکه مقری سورهٔ الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد و جان داد + تاریخ +

۱۸۷ چون فضیل عیاض واصل حق | بخرامید سوی باغ بهشت
ملهم غیب سال رحلت او | بوده اد واصل الله نوشت

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدرا و ترسا بودند وقتی داود طائی نان میخورد و پدرش بر وگذر کرد پارهٔ ازان بدو داد چون آن ترسا وقت شب بازن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون وی را بمعلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثه گفت نی قل هو الله احد هرچند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هرچند معلم بزدش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و بهر دینی که خواستی با موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسی رضا مسلمان شد بعد از چندگاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بهر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداود طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهده بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داود طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی وغیر او بود چون فوت کرد از غایت خلق و تواضع که داشت همه آن قومیان در وی دعوی کردند جهودان و ترسایان و مومنان هریک

میگفتند که از ماست خادم گفت که او گفته هر که جنازهٔ من از زمین تواند برداشت من از آن توام ترسایان و جهودان نتوانستند مسلمانان برداشتند و بر و نماز کردند در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بستم محرم سنه ماتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است چنانچه سعدی فرماید بیت نه بینی که در کرخ تربت بسی است بجز گور معروف معروف نیست تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اش نام است
راز دان علیم و علام است
بی شک و ریب ای ستوده خصال
او ز دنیا بجمعه نقل نمود
دل معروف گشت سال وصال
۲۰۰ بیستم از مه محرم بود

۲۰۱ مات سیوم از ابتدای سال دوصد و یک لغایت سال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مات سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این مائه المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین را در سنه یکصد نود و هشت هجری بخلافت رسیده بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دوصد و هیجده هجری بعد بخلافت بست سال و شش ماه و سیزده روز درگذشت بعد از وی برادر او المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دوصد و هیجده هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و تاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دوصد و بست و هفت درگذشت سر من رای که مشهور است بسامره بنا کرده اوست و سر من رای نام نهاده یعنی هر کس آنرا بیند مسرور گردد تا بتدریج بسامره اشتهار یافت مزار امام علی نقی و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون بمرد او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دوصد و هیجدهم از هجرت بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او بوقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد هزار اسپ و هشتاد هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنابرین جهات او را معتصم ثامن و خلیفه مثمن میگفته اند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله ابن المعتصم بالله جالس مسند خلافت و سریر امارت شد و در سنه دوصد و سی و دو هجری ازین جهان فانی رحلت نمود مدت خلافت او پنج سال و هفت ماه و سه روز بود بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده سال نه ماه و نه روز بتاریخ هفدهم شوال سنه دوصد چهل و هفت باشاره پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دوصد چهل و هشت هجری درگذشت در حدایق الانوار مرقوم است که هیچ پادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز پادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک پادشاهان جهان بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آنکس که عزیز ترین پادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود پرویز را کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نماند و اصیل ترین خلفای که مستنصر بودند پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نماند بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دوصد و پنجاه و دو هجری او را معزول ساخته و چندی بعد از این او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

المنتصر بالله بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت شش ماه و چند روز در زندان کرلشکریانش او را انجا مقید ساخته بودند فوت کرد و بعد فوتش لشکریان المهدی بالله بن واثق را بر سند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و ده روز خلافت نمود در سنه دو صد پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد بالله بن متوکل بر سریر خلافت نشانیدند و بعد حکومت بیست و دو سال و یازده ماه و چند روز در سنه دو صد هفتاد و نه هجری فوت کرد و او را معتمد موفق نیز می نویسند بعد از وی برادرزادهٔ او المعتضد بالله بن موفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دو صد هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز درگذشت بعد از وی پسرش المکتفی بالله ابن معتضد سند خلافت را زین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دو صد نود و پنج هجری درگذشت بعد از وی برادرش المقتدر بالله بن معتضد بر سند خلافت متمکن گردید + + + + +

ذکر پادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهدی بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان و غیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده سال در زمان معتمد بالله در سنه دو صد و شصت و پنج درگذشت بعد از و برادر او عمر بن لیث حاکم شد و در سال دو صد و هشتاد و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماورالنهر گرفتار گشت و او عمر لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از ان بقتل رسید او یک چشم بود و پس از انکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمر و لیث را که محمد نام داشت انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد و احوال آن سامان در بابت چهارم ثبت است امام علی موسی رضا ابن موسی کاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه یکصد و چهل و هفت هجری در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و بتاریخ نهم صفر سنه دو صد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد وفات نموده در مشهد مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین + + + + +

ان امام زمان علی رضا		هادی مهدی رجال و نسا		ذات او را امام ضامن دان		بهر ما روز حشر ضامن دان
گفت هاتف بهر ولی و لقب		سال مولود او امام محبّب ۱۴۷		بود آدینه و نهم ز صفر		که ز دنیا امام کرد سفر
سال ترحیل آن امام زمان		خردم گفت صاحب ایمان ۲۰۳		روضهٔ او بمشهد است عیان		همچو خورشید بر فلک رخشان

147 203

امام شافعی

در فراست و گیاست یگانه بود مرقوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمداً ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود اما او را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر چگونه درست باشد احمد خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری روزیکه ابوحنیفه رحلت نموده بوجود آمده و فوتش در دو صد و چهار در ایام خلافت مامون عباسی واقع شده

تاریخ از مخبر الواصلین + + + +

شافعی بود فخر مجتهدین		سبه علم و فضل و صدق و یقین		روز آدینه بود در سلخ رجب		که شده شافعی بحضرت رب
سال مولود او تجلی دان		سال ترحیل او مقدس خوان ۲۰۴		مرقد او بمصر فیض رسان		بزمین و زمان دکون و مکان

204

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسی در سنه دو صد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته + تاریخ تقیمیه + + + + + + + + + + + + + + +

آن امام تقی جواد زمان		نسب او زکی و قانع دان		در جهان بود صابر و واثق		شده سال تولدش صادق ۱۹۵

	سلخ ذیقعده و سه شنبه بود	که تقی سوی خلد عزم نمود	سال سم دادن تقی زمان	دین نه مردم برون شده برخوان ۲۲۰
	مرقد پاک اوست در بغداد	رحمت حق همیشه بروی باد		

بشر حافی اصل وی از مرو است مقیم بغداد گشته و آنجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین و مائتین در زمان خلافت معتصم بالله درگذشته پیش از احمد حنبل بسالها و وی از بزرگ سیدا شستند از احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که از ان سنه دوصد و بست و پنج استخراج می‌یابد +

تاریخ

+ + + + + +

بشر حافی که قدوهٔ بشر است	بخدا راه دان و راه بر است	روز عاشوره چارشنبه بود	که ز آفاق لبشر نقل نمود
سال تاریخ نقل او بی شک	صاحب عدن گفت حور و ملک ۲۲۵	مرقد عالی اش به بغداد است	جسم در روحش بفیض حق شاد است ۲۲۵

خواجه بایزید بسطامی

در مرات آفتاب نما مسطور است که نامش طیفوری بود و نام پدرش عیسی ابن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اقران احمد خضرویه است و صحبت امام جعفر حاضری بود و عمری دراز یافته و در زمان ابو الفضل جعفر بن معتصم تاریخ بست و ششم ماه شعبان در سنه اربع و ثلثین و مائتین فوت کرده و بقولی احدی و ثلثین و مائتین اما ازین تاریخ که نوشته می‌آید سنه دوصد و سی هجری استخراج می‌یابد +

تاریخ

+ + + + +

سلطان سالکان ره حق ابا یزید	در سال قاف و سین بوجود از عدم	در را و لام رحلت او گشت از جهان		چون قدسیان بعالم قدسش قلم رسید ۲۳۴

حاتم اصم

از قدمای مشایخ خراسان بود و مرید شقیق بلخی است و پیر احمد خضرویه گویند که روزی زنی مسئله می‌پرسید ناگاه بادی از وی صادر شد آن زن خجل شده نظر بر پشت پا دوخت حاتم برای رفع خجالت او گفت بآواز بلند بگو که گوش من گران است زن خوشدل شده بار با استفسار مسئله مقید شد و حاتم نیز از ان باز خود را کر ساخت و از ان است که او را حاتم اصم میگویند در زمان خلافت المتوکل بن معتصم بسال دو صد و سی و هفت فوت کرد +

تاریخ از مخبر الواصلین

+ + + +

آنکه او بود عارف یزدان	نام او حاتم اصم بدان	سال تاریخ نقل آن مسعود	قبلهٔ اهل دین خرد فرمود ۲۳۷	
	در نواحی بلخ مرقد اوست	بر سریر بهشت مسند اوست		

احمد خضرویه مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود در سنه دو صد و چهل فوت کرده و در بلخ مدفون گردید تاریخ وفات از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که ازان سال دو صد و سی و نه استخراج می‌یابد تاریخ

آنکه چون خضر بود نیک رویه	نام او احمد ابن خضرویه	قدوهٔ دین و عمدهٔ دنیاست	اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست
عقل تاریخ آن ولی احد	گفت جا و کید محو حق احمد ۲۳۹	مرقد او به بلخ مشهور است	تا قیامت بفیض معمور است ۲۳۹

احمد ابن حنبل

او را تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید نه گفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد و از ان سبب خلیفه معتصم او را محبوس کرده رنجانید در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد متولد شده و در انجا دوازدهم ربیع الاول سنه دو صد و چهل و یک در ایام خلافت المتوکل عباسی فوت کرده +

تاریخ وفات از مخبر الواصلین

+ + + +

آنکه او بود احمد حنبل	شد از و فخر علم و زیب عمل	بود در مذهبش بصدق و یقین	قطب کونین شاه فی الدین

۲۴۱ ذات او عمدهٔ زمان و زمین — سال مولود واست صاحب دین ۱۵۰ — سال ترحیل آن خدا آگاه — شد رقم صاحب جنان ابد ۲۴۶
جسم پر نور اوست در بغداد — روح پر فیض او بجنت شاد

ذو النون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبد الرحمان جامی مرقوم است که ذو النون مصری در خمس و اربعین و ماتین از دنیا برفت چون جنازه او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ او پر در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود پوشید ندهیچ کس از مرغان یکی را ندیده بود دیگر پس از وی بر سر جنازه مربی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد +

تاریخ

آنکه ذو النون مصری اسم نام است — قدوهٔ اولیای ایام است — سال سنقار آن ولی زمان — خردم گفت باز عدن و جنان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد و نود و چهار ولادت یافته و بسال دو صد و پنجاه هجری نهم ماه رجب رحلت نموده تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل — بود بی شک حلیل رب جلیل — ماه شوال بود شانزدهم — که طلوعش نمود چون انجم
سال مولود آن خدا آگاه — گفت هاتف عزیز دین الله ۱۹۴ — صبح آدینه و نهم ز رجب — بود کان قطب شد ز دار تعب
سال نقلش ز اوج هفت طبق — هاتف غیب گفت قطب الحق ۲۵۰

۲۵۰

سری سقطی استاد جنید و سایر بغدادیان است از اقران حارث و بشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد و بعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود و حبیب راعی را دیده صبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث و خمسین و ماتین در ایام خلافت المتغر بالله عباسی از دنیا رفته و در خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین + + + + + + + + + + +

عمدهٔ اولیا سری سقطی — قدوهٔ اصفیا سری سقطی — روز آدینه بود و سلخ رجب — که گذشت از جهان بعیش و طرب
بازتاریخ سیوم رمضان — روز ترحیل او سه شنبه دان — لیک بی شبهه سال رحلت آن — شده مرقوم زیب عدن جنان ۲۵۳ ۲۵۳
مرقد او بخطهٔ بغداد — هست بی شبهه موضع ارشاد

امام علی نقی ابن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب سال ولادت او دوصد و سیزده هجری است و سال وفات دوصد و پنجاه و پنج در بغداد بموضعی که آنرا سرمن رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند و آن مقام را رفیع و عالی ساخته اند خدام و مجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را بتهدید و تجذیر میگیرند و بر طبق عقیده اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است + تاریخ + + + + + + + + +

آن نقی زمان امام همام — هادی خلق و رهنمای انام — سال مولود او ز روی سند — اکمل الاکمل است گفت خرد ۲۱۳
بود دو شنبه و سیوم ز رجب — که نقی شد بسوی حضرت رب — سال نقلش باتفاق جهان — کو نقی بود زیب دین برخوان ۲۵۵ ۲۵۵
باز سال وصال آن شه دین — ساکن عدن شد بصدق و یقین ۲۵۵ — مرقد پاک او به سرمن رای — عالمی را شده است کار کشای ۲۵۵

یحیی ابن معاذ

بتاریخ هیزدهم رمضان سنه دوصد و پنجاه و هفت رحلت نموده و در نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخبر الواصلین تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او — اهل آفاق را ملاذ است او — روز شنبه که کرد عزم جنان — هژدهم بود از مه رمضان

۲۵۷ سال نقلش ز اوج هفت فلک | گفت ساکن بعدن حور و ملک | مرقد پاک او به نیشاپور | زایرش جن و انس و وحش و طیور

امام حسن عسکری بن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دو صد و سی و دو ولادت یافته و وفاتش بست و دوم محرم سنه دو صد و شصت و یک هجری بوقوع آمده و در سر من رای در پهلوی پدر خود مدفون است +

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است | همچو آبای خویش مسموم است
از محرم که بست و دویم بود | روز یکشنبه اش سفر فرمود
سال مولود او ملطف قدیر | مظهر الحق رفته هم نمود کبیر
۲۶۱ سال نقلش ز راستی برخوان | که شده حرف راس از دور آن

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سر من رای تولد شده و در خردگی غیبت نموده و بعد بر طبق انتظار اهل التشیع باذن الله الظاهر خواهند شد +

+ + +

تاریخ

آنکه او مهدی است و هادی خلق | ذات والای اوست شادی خلق
جمعه و نهم محرم بود | که از آفاق غیبتش فرمود
اختلاف ولادت آن شاه | هست پیدا میان خلق الله
یافتم سال غیبتش بسند | مهدی صاحب زمان آمد

عبد الله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که در مخبر الواصلین مرقوم است سال ولادت او دو صد و دو هجری است و سال وفات دو صد و شصت و یک تاریخ اوست

تاریخ

پیشوای زمانه مسلم بود | بکمالات دین مسلم بود
سال تاریخ نقل او بی شک | سال مولود آن یگانه و طاق
۲۶۱ صاحب اهل عدن گفت ملک | خرد م گفت هادی آفاق

ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است در جوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه از برای این کار ترا آفریده اند و یرا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در طریقت نیکو زد و بمکه رفت در انجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض و ابو یوسف صحبت داشت و از انجا بشام رفت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی و ستین و ماتین و یقال فی سنه ست و ستین و ماتین از دنیا رفت و ازین تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد سنه دو صد و شصت و هفت استخراج میشود

تاریخ

پور ادهم که بود ابراهیم | صاحب معرفت بقلب سلیم
بود از عون ایزد متعال | عمر آن شاه یکصد و ده سال
۲۶۷ سال نقلش ... دلنشین بوده | گفت سلطان اهل دین بوده
صاحب بلخ بود آن سلطان | تارک سلطنت شد از دل و جان
از جمادی نخست بست و ششم | بود کان شاه شد بچرخ نهم
قبر او در ولایت شام است | نور بر دی ز صبح تا شام است

ابو عبد الله مغربی

استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمانشاهی و ابو بکر بیکندیست و شاگرد ابو الحسین رزین هردی بوده و عمر او صد و بست و دو سال بود و عمر استاد او صد و بست سال و ابو الحسین شاگرد عبد الواحد زید البصری است و عبد الواحد زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبد الله بر سر کوه طور سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابو الحسین علی رزین در زیر درخت خرتوت گویند

در سنه تسع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و درست در آن است که در سنه تسع و تسعین و مائتین برفته شیخ جنید بغدادی پدرش آبگینه فروختی اصل وی از نهاوند است و مولد بغداد و در مذهب شاگرد شافعی بود و مذهب سفیان ثوری داشت با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و فی تاریخ انه مات سنه ثمان و تسعین و قیل سنه تسع و تسعین و مائتین والله اعلم و این تاریخ منظومه که از مخبر الواصلین است سال صد و دو می شود

تاریخ

معدن علم و قلزم عرفان	سید الطایفه جنید است آن	روز جمعه و ششم رجب بوده	که بفردوس نقل فرموده
سال ترحیل او ز هفت طبق	گفت هاتف جنید واصل حق	قبر عالی او به بغداد است	موضع فیض و جای ارشاد است

۳۰۲

مات چهارم از شروع سال ۳۰۱ سه صد و یک لغایت سال چهارصد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بغداد خلافت نموده اند

مات چهارم خلفای عباسیه

در افتتاح این مات المقتدر بالله بن معتضد که هیجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود بعد خلافت بست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بست هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود در موافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر امرها مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وی روزی خلیفه شما بود مدت خلافت او یکسال و پنجماه و بست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر مسند خلافت را رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز در سنه سه صد و بست و نه هجری درگذشت از هنگام خلافت مقتدر بالله تا زمانه الراضی بالله از هر چهار سوی ممالک ملوک طوایف سر به استقلال برافراشته شدند تا آنکه در سنه ۳۲۵ سه صد و بست و پنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویه بر بلاد عراق مستولی شدند و اول آنها عماد الدوله ولد ابن بویه بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نمود و غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان وغیره بادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته به ترددات نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده بادشاه شدند تا آنکه بادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق عجم و دیلم استحکام پذیرفت و بادشاهی ایشان تا یکصد و بست و هفت سال امتداد یافت و در خراسان و ماوراء النهر النصر ابن احمد سامانی بادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نمود و در سنه ۳۳۳ سه صد و سی و سه هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد و تا سنه ۳۳۴ سه صد و سی و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه ۳۶۴ سه صد و شصت و چهار هجری بعد حکومت بست و نه سال و چهار ماه درگذشته بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست و در سال ۳۸۱ سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفده سال و دو ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سلاطین آل سامان

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک شان یکصد و دو سال و ...

بود و ایشان پادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بودند ز آل سامان مذکور + گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری + دو نوح و دو عبدالملک و منصور + و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را
که بمنتصر اشتهار داشته داخل پادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتمد خلیفه در سنه دو صد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراء النهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس از آنکه عمرو لیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد
و اسم سلطنت بر و اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شد و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزگان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیوازی قطعه های لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده بهر جانب که آن موش گیر پرواز میکردی می تاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد بجهت بیرون
آوردن مردم بچاه در آمدند و از آن چاه بچاه دیگر راه بردند صنادیق مملو از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو لیث بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه دو صد و نود و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از وی پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و سی و یک بعارضه سل درگذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد از وی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال و کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد از وی پسرش
عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد بعد از وی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل سلطنت او الپتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از پادشاه خود انحراف
ورزیده بغزنی رفت و بر افاغنه آنجا مستولی گشته پادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد از وی پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هشتاد و هفت درگذشت بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج بحیله ماهرو نامی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طبقه بانتها رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی بر انبار پنبه برگذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند وی را حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کرده اند که
او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابوالقاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابوسعید
و شیخ ابوالقاسم جرجانی و شیخ ابو علی مازندی و امام یوسف همدانی در کار او سری داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابوالقاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود نگردد و اگر مردود بود بقبول خلق مقبول نشود و باز بعضی او را به سحر

نسبت کرده اند که از اصحاب حلول بود نقل است که منصور با چهارصد صوفی بجای میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند
ما را شیر بریان می باید گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرده شیر بریان باد و قرص یکی میداد تا چهارصد بریان و چهارصد
قرص داد بعد از آن گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بیفشانید رطب از وی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفت
ما را انجیری باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای
عجیب از و پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند و جمله بقتل او اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که هو الحق
بگو گفت بلی همه اوست شما میگوئید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید
گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بر وی متغیر گردانیدند و ائمه فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود
تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و پنجماه در زندان بود و خلق می آمدند و مسئله میپرسیدند در زندان سه صد کس بودند شبی ایشان
را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میدارم اگر خواهم بیک
اشاره همه بندها بگشایم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره
بدیوار کرد فی الحال از قدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آئی گفت ما را با وی سری است که
جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که
ازین سخن برگردد سه صد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بر دار کردند چند هزار آدمی گرد آمدند او چشم گرد
میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی موافقت را گلی انداخت حسین آهی برکشید گفتند ازین سنگها
آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذورند و از وی سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت
پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش بریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی
سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش بریدند و نماز شام بود که سرش
از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رضا برد و از
یکیک اندام آوازی آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بدتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر
نیز همان آوازی آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که از وی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود
که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را بیم غرقه باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من بر لب آب بری
و بعصا بزنی تا آب برقرار خود برود چون روز سیوم خاکستر او بآب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت
خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب برقرار خود زد و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر را جمع کردند
و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و ثوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبدالملک اسکاف
که شاگرد حلاج بود و صد و بیست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن
باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مایه وی را به باب الطاق برند و دست
و پای او ببرند و چشم او را برکنند و نگونسار بر دار کنند و بسوزانند و خاک او را بر باد دهند اینهمه که گفته بود یک یک بسر او
گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سنه سه صد و نه استخراج میاید + تاریخ +

تا نهان زهوای عالم نور		هست بیشک حسین بن منصور		سلخ عاشوره و سه شنبه بدان	روز قتلش باتفاق جهان

بست وچهارم ز ماه ذیقعده	بود کان مه به برج عدل شده	نود و هفت سال عمرش بود	کان زمان زین جهان شد بصعود
	گفت تاریخ نقل او فاضل	بود حلاج محو حق کامل	

سیاره وبالهٔ دار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین وثلث مائه هجری که مطابق سنه نه صد وچهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت و هیجده روز بماند واز تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد وبست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین بهیبت سنبله + کار گندم اینچنین بالا گرفت + **شیخ ابوبکر الشبلی** در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده و در مجلس خیر نساج توبه کرد شاگرد جنید بود عالم بوده و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع وثلثین وثلث مائه در ماه ذی الحجه از دنیا رفته قبر وی در بغداد است تاریخ از مؤلف

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود	روز نقلش بعید قربان بود	ذات او بود صاحب ارشاد	شد رقم سال عمر او هشتاد
	سال ترحیل آن سلالهٔ دین	بجنان آبروی داد ببین	

حکیم کسائی ولادت او روز چهارشنبه بست و هفتم ماه شوال سنه سه صد وچهل و یک هجری بوقوع آمده چنانچه ازین قطعه که خود گفته مستفاد میگردد +

قطعه + + + + +

بسه صد وچهل و یک رسید نوبت سال	چهارشنبه و سه روز باقی از شوال	بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف	دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال	سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر	رخم بگونه نیل است و تن بگونه نال

مقدم الشعرا رودکی البخاری

در هفت اقلیم مسطور است که فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده و در زمره انام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است و از مادر نابینا پیدا شده در هشت سالگی قران را تمام حفظ نمود و بعد از آن بشعر رغبت نمود و او را حق سبحانه تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش عنایت فرموده بود در آخر بمطربی افتاد و بربط بیاموخت و کارش در نوازندگی بجای رسید که آب دستش در مقام نواختن هم خاک مثال بباد دادی و هم آتش در جگر درت زدی چون آوازه او باطراف واکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید و او اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری میفرماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش	عطا گرفت بنظم کلیله و دمنه

و در ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی بهزار هزار و سه صد وبست بیت رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد دفتر بود و وفات وی در سال سه صد وچهل و سه رو داده دقیقی از فحول شعرا بوده و در اکثر کتب مسطور است که چون اکلیل سلطنت ایران و توران بفرق آل سامان مکلل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون در آن وقت همت عالی نگشته بود و این شیوه خدائی شیوع نپذیرفته هر آئینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که سنار این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زمان بود مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت برقبه او انداخت و دقیقی بقول اقل بست هزار د

بقولی اکثر هزار بیت از داستان گشتاسپ در سلک نظم انتظام داده بر دست غلامی کشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید

اشعار فردوسی

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب طبع روان	بشعر آرم این نامه را گفت من	از و شادمان شد دل انجمن
	ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار	بگفت و سر آمد برو روزگار	

ابونصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه سه صد و نود و دو یا که سنه صد نود و چهار هجری فوت کرده ٭

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه دانش بصد صفات آمد	جوهری کاشف اللغات آمد	سال ترحیل آن وحید زمان	رحمة الحق رقم زده رضوان
	سال ترحیل او ز روی حساب	مظهر ارحمة العلی دریاب	

مات پنجم از ابتدای سال چهار صد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت
ذکر خلفای عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بیست پنجم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سنه چهار صد و بیست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود بعد از وی پسرش القائم بامر الله ابن قادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهار صد و شصت و هفت پدرود این جهان فرمود بعد از و نبیره او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و پنجاه در سنه چهار صد و هشتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بیست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده درگذشت شیخ ابوسعید ابو الخیر بتاریخ چهارم شعبان سنه چهار صد و شش هجری فوت کرده

تاریخ

قطب حق بو سعید ابو الخیر است	رهنمای یگانه و غیر است	شد ز دنیا بسوی اوج جنان	بشب جمعه چارم شعبان
	ذات او دلگشای فردوس است	سال نقلش همای فردوس است	

۴۰۶

ابو القاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود و مصداق این معنی شاهنامه است که همگنان را در خجالت انداخته از دهقان زادهای طوس بود و منصور نام داشته و کنیتش ابو القاسم و نام پدر او فخر الدین احمد نقل است که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی به نظم شاهنامه مشغول شده و کشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر ماسر گردید سلطان محمود را بنظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید و عنصری شاعر بنگ بیت و تکلف بصد دقت حکایتی انشا میکرد چون آوازه خواهش سلطان بهمه جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن میدید از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند به نظم آورد چنانچه همه کس را بشنودن آن رغبت پیدا شد و آوازه او به سلطان رسید و فرمان طلب بنام او صادر گردید فردوسی عازم غزنی شد چون بشهر درآمد قضا را به ندیم سلطان که ماهک نام داشت بازخورده و بمنزل او فرود آمد اتفاقا روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب میخوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آید باهم گفتند که مردی بیگانه می آید عیش ما منغص خواهد کرد بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنیم و هر سه ام مصرعه گوییم که مصرعه چهارم قافیه نداشته باشد یقین که او نتواند گفت خود بخود خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید

سلام گفت جواب سلام دادند چون نشست پرسیدند از کجائی گفت از قصبه طوس گفتند هر کدام یک مصرعه گوییم هر که تواند
گفت رفیق ما باشد والا برود اول عنصری گفت مصرعه چون عارض تو ماه نباشد روشن + مصرعه ثانی فرخی گفت مصرعه
مانند رخت گل نبود در گلشن + مصرعه سیوم عسجدی گفت مصرعه مژگان تو همی گذر کند در جوشن + مصرعه چهارم فردوسی
گفت مصرعه مانند سنان گیو در جنگ پشن + چون قرار بود که حرف ردی هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن
دیگر قافیه نداشت شعرا متعجب شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی داستانهای ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام
و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را به سلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید روز دیگر با هم گفتند که اگر این مرد را سلطان ببیند
ما را نزد سلطان آبرو نماند پس بجا جان گفتند اگر مردی بدین صورت بیاید نزد سلطان نگذارند فردوسی چون حسد ایشان
دید همان شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بماهک داد تا بمطالعه سلطان رسانید سلطان را خوش آمد و باحضار
او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان آمد حکم شد که یکی از شعرا شعری که مناسبتی با خو حسن داشته باشد بگوید شعرا آزمون را
بفردوسی نمودند فردوسی در بدیه این رباعی گفت رباعی مست است بتا چشم تو و تیر بدست + بس کس که ز تیر چشم مست تو نه جست
گر پوشد عارضت زره عذری هست + کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست + سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری
به سلطان عرض نمود که بنده را از خدمت سلطان فراغ نیست که شاهنامه را بنظم آورد اما اگر فردوسی که ادراک عالی و قوت سخن
و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را فرمود که میخواهم که شاهنامه را بنظم آوری فردوسی قبول
فرمود سلطان نزدیک قصر خود فردوسی را جای داد تا در آنجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول شد همگی ارکان دولت پیش
فردوسی میرفت الا خواجه حسن میمندی که بر و حسد میبرد و عنصری چون قوت سخن فردوسی دید چند بیتی از شاهنامه در جنگ رستم و
سهراب که گفته بود بسوخت فردوسی هر داستانی که بنظم می آورد بنظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار طلا
وعده فرمود فردوسی دفترها و قصه ها آنچه که بود به نظم آورد تا بمدت سی سال تمام کرد و بخدمت سلطان برد چون در ابتدای شاهنامه
شرط آداب نگاهداشته بود و سخن در مذهب تشیع که طریقه او بود گفت چنانچه این ابیات از وست + ابیات +

بدان زادم هم بدین بگذرم + ثناگوی پیغمبر و حیدرم + اگر چشم داری بدیگر سرای + بنزد نبی و علی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است + همین است و آئین و راه من است + اگر چه سلطان را ناخوش آمد لیکن بموجب وعده فرمان داد

که شصت هزار دینار طلا بدهند حسن میمندی جماعتی از دبیران و مصاحبان را در کار کرد تا سلطان را از آن وعده مانع
آمدند و گفتند که شصت هزار دینار طلا بیک شاعر مفلوک دادن چه لایق است اگر شصت هزار دینار نقره بدهند بسیار است
سلطان گفت شما دانید پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند دینارها را بروز سرای او آوردند چون شنیدند که در گرمابه است
بدر گرمابه بردند چون او از گرمابه بیرون آمد از دیدن شصت هزار دینار نقره ملول شد هانوقت بیست هزار درم بحمامی داد و
بیست هزار درم بشخصی که کاسه شربت آورده بود داد و بیست هزار دیگر بکسانیکه زر نزد او آورده بودند داد چه به سلطان رسانیدند
رنجیده شد خواجه حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان او را شش درم میفرستاد بایستی که بر دیده نهاده قبول میکرد این
ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی دارد و قرمطی اهل تشیع را گویند سلطان فرمود که در پای پیلش اندازند این خبر بفردوسی
رسانیدند تمام شب در اندیشه بود وقت نماز بامداد آنجا که سلطان وضو میساخت رفت در پای سلطان افتاد و گفت حسودان
من بنده را بطرز دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده قرمطی نیست سلطان فرمود از سر گناه تو در گذشتم اما بعد از این

بعد ازین ترا در پیش من راه نیست بعد ازان فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته با یاز داد و گفت که بعد بیست روز
روز یکه سلطان خوشوقت باشد این کاغذ را بوی خواهی داد این بگفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چند گاه ایاز کاغذ را بنا بر مصلحت
به سلطان داد و سلطان خواند متغیر شد و مردم در پی او به خراسان و طوس فرستاد تا او را بیارند و عذر خواهند و تمام زر بدهند او را
سلطان بحسن میمندی و دبیران در خشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم از ایشان بستید و گفت که شما مرا بدنام
کردید با حسدی که داشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد نویسند و بخوانند و آن بیتها در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است
بیت گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند + جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی + بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید
سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت که من این کتاب را بنام تو می کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد
وی را بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاده گفت
که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را جمعی برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن بیتها بوی فرستاد
فرمود تا بشستند و پس ازان فردوسی این چند بیت در عذر خواهی آن بگفت + + ابیات + +

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست + بهیچ وجه مراد ورا زمانه جویا نیست	برو مجاور دریا نشین گر روزی + بدست افتد دری که جایش همتا نیست
خجسته حضرت محمود را دل دریاست + چگونه دریا که آنرا کناره پیدا نیست	شدم بدریا غوطه زدم ندیدم دُر + گناه بخت من است این گناه دریا نیست

بعد ازان فردوسی چون بطوس رفت خبر به سلطان رسید خلعتی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آنکس بدر شهر طوس
رسید جنازهٔ فردوسی را با غلغله تمام بیرون آوردند پرسید جنازه کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد
تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن
مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد من نیز قبول نمیکنم به سلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا ازان
زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ابداً در صفحهٔ روزگار یادگار مانده چند ابیات ازان نبشت

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار / نماند بسی بر کسی یادگار
میازار موری که دانه کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است
بدانش نه بد شاه را دستگاه / وگرنه مرا برنشاندی بگاه
اگر مادر شاه بانو بدی / مرا سیم و زر تا بزانو بدی
بکف شاه محمود عالی تبار / نه اندر نه است و سه اندر چهار
بسی رنج بردم درین سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی
بپاداش من گنج را برگشاد / مرا جز بهای فقاعی نداد
بترس از خدا و میازار کس / ره رستگاری همین است و بس
چو دیدی تو این خاطر تیز من / نه اندیشی از طبع خونریز من
اگر شاه را شاه بودی پدر / مرا تاج دادی و زرین کمر
نه خسرو نژادی نه والاسری / پدرش از فقاعان بد آهنگری
پرستارزاده نیاید بکار / اگرچه بود زاده شهریار
بسی سال بردم بشه نامه رنج / که تا شاه بخشد بر مال و گنج
کنون عمر نزدیک هشتاد شد / امیدم بیکبار بر باد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در آنوقت عمرش قریب
به هشتاد رسیده بود و چون در مقامی دیده شد که او بعد ازانکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب ده سال دیگر
زنده بود پس ظاهر است که هنگام وفات او که در سنه چهارصد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد و سال بوده
باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهارصد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته + + تاریخ + +

بنام جهان داور و کردگار * ز هجرت شده چار صد سال بار تاریخ ز هجرت شد و پنج هشتاد بار * که گفتم من این قصهٔ شاهوار اگر مدت سی سال را از چهار صد منها کرده شود سه صد و هفتاد باقی ماند پس ظاهر است که فردوسی از همین سال بگفتن کتاب شاهنامه مشغول گشته و مصداق این معنی این ابیات شاهنامه است که فردوسی بعد نظم کردن قصهٔ یزدگرد شاه گفته * *

تاریخ

سرآمد کنون قصهٔ یزدگرد | بماه سفندارمذ روز آورد
ز هجرت سه صد سال و هفتاد و چار | بنام جهان داور کردگار

ازین کلام پر ظاهر است که فردوسی نه بخواهش سلطان محمود بگفتن شاهنامه کمر بسته بلکه تا نزده سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد ازان حسب خواهش سلطان باقی داستانها را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده

در کیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

ا

درزمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النهر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه هجری باطراف غزنی رفت و برافاغنه آنجا استیلا یافته بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد از و پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت و هفت در گذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بنده های سلطان الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در غزنی بر سریر شاهی نشانیدند اول او ست از بادشاهان اسلام که رخ سوی هندوستان نموده و پاره از ملک هند بدست آورده بعد وفاتش که در سال سه صد و هشتاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید قطعه سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است درا وایل باب پنجم بر ولایت غزنه سلطنت میکرد در حین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراء النهر را از دست آل سامانیه بر آورده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرده بر و غالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفته بتاریخ هشتم محرم سال سه صد نود و دو هجری با راجه جیپال در پشاور جنگ کرده بر و غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود که جواهریان یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان محمود همبرین منوال دوازده مرتبه در هند آمده فتوحات عظیم نموده و فیلهای عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده بسیاری از ملک هندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و در متهرا بتخانه های عظیم بودند لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند نود و هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پاره یاقوت کحلی یافتند که چار صد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چهار صد و شانزده هجری بقصد تسخیر سومنات متوجه گردیده بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانه ها را از بیخ و بنیاد بر کند و بت سومنات را که بت بزرگترین و طولانیش پنج گز بود بغزنی برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که سومنات شهریست از توابع گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شهر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفته اند که در زمان ظهور محمد مصطفی ﷺ آن بت را از خانه کعبه آورده اند
به بنی؟ آورده اند و برابر جواهر باهل آن دیار فروخته اند و ایشان بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند و برخی گفته اند که از

آسمان آمده چنانچه ازین ابیات فرخی مستفاد می گردد

ابیات

منات و لات و عزی که سه بت بودند	ز دست دهت آری نزار آوردند	دو زان همی پیش گشت دو را هرگز	فگنده اند ستان پیش کعبه بی سر و بر
منات را ز میان کافران بدزدیدند	بکشور دگر انداختند زان کشور	ز بهر آن بت بتخانه بنا کردند	بصد هزار تماثیل و صد هزار امور
پس آنگه آنرا کردند سومنات لقب	لقب که دید که نام اندر و بود مضمر	کسی نیاورد این را برین مقام که این	ز بر آسمان خدای جهان آمدست اندر

اما از کتب سلف براهمه معلوم می شود که این بت از زمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در انجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات باتفاق ارباب تاریخ بتی است که هنود آنرا از اعظم اصنام اعتقاد دارند ولیکن از بیت شیخ فریدالدین عطار خلاف این معنی مستفاد می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات　　یافتند آن بت که نامش بود لات

بهر تقدیر روز جنگ اهل سومنات فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و استعانت طلب کرده گریان بیرون می آمدند و جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند و سلطان محمود بعد از فتح بدرون بتخانه درآمده منبری دید بغایت عریض و طویل مشتمل بر پنجاه و شش ستون که هریک ازان ستونها بانواع جواهر نفیسه مرصع یافته بودند و سومنات صنمی بود از سنگ بمقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بران افتاد بگرزی که داشت آنرا درهم شکست و قطعه ازان سنگ را بغزنی برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد هندوان هر شب آن بت را بآب تازه گنگ غسل می داده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از دویست فرسنگ است درین مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری از طلا بوزن دویست من هندی در انجا آویخته بودند و دران زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هرگاه آن زنجیر را حرکت می آوردند براهمه بآواز آن شروع در عبادت میکردند فقط +

بالجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بیست و یک هجری که مطابق سی ام ماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما علما در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نوزده و برخی چهار صد و بیست هجری نیز نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است و سنه احد و عشرین و اربعمائة بر مرقد او صاف ظاهر ست این چند ابیات در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد که ازان سنه چهار صد و بیست هجری استخراج می یابد

تاریخ

آنکه محمود غزنوی بوده	واقف سر معنوی بوده	بزمانش زمانه رونق داشت	اهل آفاق تخم عشرت کاشت
ملک از عدل او گلستان شد	سبز و خرم ریاض دوران شد	شل او هیچ بادشاه نبود ۴۲۰	بزمانش فغان و آه نبود
	سال تاریخ از خدیو زمان	هاتفم گفت شاه باز جهان	

۴۱

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند با نواع نقش خوب و مرغوب و منشی موهن لال که در سنهٔ یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود و زیارت روضهٔ مذکور نموده مینویسد که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازهٔ عالی را از ان بتخانه آورده بود و الله اعلم و بعد ازان چون در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز همراه امداد شاه شجاع الملک دران دیار رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانید و دوست محمد خان والی آن ولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مگناٹن صاحب بها در را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود و سرداران انگریز هنگام معاودت ازان دیار قلعه غزنی را مسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از غنیمات تصور نموده بار بستند و تا آورده اند و آن را حالا در قلعه اکبرآباد باحتیاط تمام نگاهداشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چار چیز است دوم طاقی است در سقف مناره	کسی داند که او اهل تمیز است که افتد آفتاب از هر کناره چهارم مسجد را باش گویند	اول دروازه سلطان هند آ سوم سقاده سنگ رخام است که کج محراب قبله راست گویند	سه کنگر بر سه کنگر سرنگون بار میان مسجد جامع مدام است

فهرست بادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بیست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در سنه چهار صد و بیست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد ازان برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را اکحول و محبوس نموده بر تخت بادشاهی نشست در سنه چهار صد و بیست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثنای راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیک ازان سال بر ملک خراسان و ماوراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد و سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را در محبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود جهت انتقام خون پدر با سلطان محمد مکحول جنگ کرده و او را با دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری درگذشت بعد از و برادرش سلطان ابوالحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبدالرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد ازان طغرل که یکی از امرا او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز به دزدی کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخ زاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد از وی

برادرش سلطان ابراهیم پادشاه شد بادشاهی عالم و عادل و علما دوست و دیندار و کثیر الاولاد بود و همه دختران او بسادات
کرام و علمای عظام داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح افتاد بهندوستان آمد بسیاری از بقاع و قلاع را مفتوح ساخت
و تا مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهار صد و نود و دو وفات یافت بعده وی پسرش سلطان مسعود بن ابراهیم بر تخت و تاج [illegible]

سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع است سلسله نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او را در دهلی و نواحی آن پیر علیم میگویند لقب او سلطان الشهداست معاصر ابو محمد
چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدسه خلاف واقع است
محمد حنفیه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده و سالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر بنیاورد لیکن بعد از وفات او غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد و بست و سه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده و سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهار صد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود و سه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کند
بود نشست و سورج کند معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از آن سبب سورج کند
می گفتند و تمام هندوان بجهت پرستش او خصوص بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارکهه نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که در اینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کند است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند و یک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند و بتکده را بحال داشته گرد بگرد آن درختها نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهار صد و بست و چهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کند و بعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد از آن سالار مسعود غازی نیز بزخم تیر که در شه رگ آمده
نشسته بود شهادت یافت و زیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند در آن وقت نوزده ساله بود بعد از وقوع این واقعه
هندوان غلو نموده بهر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزے در تاریخ ولادت و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

۴۲۴ محبوب خدا که بود ابن مسعود — در چار صد و چهار آمد بوجود
چون مدت بست و چهار شش افزود — در چار صد و بست و چار رحلت فرمود

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن معه قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد و هر جا که سرفت خارق مذکور اظهار میکرد
و هر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه و گنبد نبود
چون زهره نام دختر میر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینای مادرزاد بود توجه بجانب روحانیت او نموده

حق سبحانه تعالی به طفیل روح پاک او زهره را در عمر دوازده سالگی بنیان بخشید ادبرادرخود سید محمد امراه در بهار پنج آورده روضه بر قبر او بنا ساخت والله اعلم بالصواب وحالا رسمی است در هندوستان که در ایام گرما هرگاه که آفتاب در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیبه می افتد خلایق از اطراف واکناف هر دیار علمها گوناگون مرتب ساخته با سرور فراوان تا آن موطن می برند و احیای شب جیبه میکنند و از دحام عظیم از مردم صالح و طالح میشود لطیفه در طبقات اکبری شیخ ابوالفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در لاهور اگرچه این همه هنگامه گرم بود بموجب سرشته که به لطرز خاص عبور با آنجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم خاطرم تماشائی بوده که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگرے گفت که این بادشاه است چون برین معنی مطلع شدم برده چشم خود را گردانیده که کاخ نا ساختم و تغیرے بروی بوضعی غریب کرده و از بطوری که آنها الفهمند تماشای بوده نظاره فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بین نگاه کردند بجهت آن تغیر مرا شناخته بایکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی بادشاه را آدمی بایستگی از ان معرکه برآمده بمنزل مقدس آمدم فقط ابوالحسن جرجانی بتاریخ دهم محرم سنه چهارصد و بست و چهار هجری فوت نمود

تاریخ

بوالحسن انکه بود جرجانی ۰ نشنیدیم مثال او ثانی ۰ روز عاشوره و سه شنبه بود ۰ که از آفاق رحلتش فرمود

۴۲۴ شده تاریخ صاحب جرجان بوالحسن بی جای عدن جنان

حکیم ابوعلی سینا

مولدش بخارا ست معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس والی جرجان و کیلان بود و ابوعلی سینا را حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کردے و ایشان را ملزم ساختی در خوارزم هفت سال درس گفت وانجا بجرجان وازجرجان بعراق عجم افتاد و در خطه اصفهان بمرض اسهال و سحج در سال چهارصد و بست و هفت بعمر پنجاه و چهار سالگی درگذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۷ حجت الحق ابوعلی سینا ۰ در شجع آمد از عدم بوجود ۰ در شصا کرد جمله کسب علوم ۰ در تکز کرد این جهان پدرود

عدد لفظ شجع سه صد و هفتاد و سه میشود آن سال تولد اوست و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک شد در آن سال همه کسب علوم حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چهارصد و بست و هفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفهانی که تخلص حجت مذهب مشائخ داشت معاصر وی بود و هر دو باهم صحبت داشته اند و فات حکیم ناصر خسرو در شهور سنه چهارصد و چهل و یک بوده و میان ولادت ابوعلی سینا و فوت ابونصر فارابی سه سال فاصله نوشته اند قبر ابوعلی سینا در دهکان ست از اعمال بدخشان و منشی عبدالکریم در نسخه بیان واقع می نویسد که مقبره شیخ ابوعلی سینا در شهر همدان ست و چون کسے مرمت نمی کند خراب و ویران مطلق ست ازین تاریخ که در مخبر الواصلین مرقوم ست یکعدد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بوعلی سیناست ۰ در همه علم واقف و بیناست ۰ مثل او کس نبود در دوران ۰ همه دانی و هم آگهی دان ۰

ذات والاش حجة الحق بود — کان زمان آمد از عدم بوجود
سال مولود او دل بینا — گفت قابل ابوعلی سینا
سال نقلش حسد عیان و بهفت — رحمة الواحد العزیز بگفت

۴۲۸ **شیخ ابوالفتح البستی** در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده ذو لسانین است و اشعار فارسی را بغایت متین و موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و ازین قطعهٔ تاریخ چنان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهارصد و سی هجری واقع شد

تاریخ

۴۳۰ شیخ عالیقدر مجد الدین ابی الفتح آنکه بود — مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام
چارصد با سی چو از تاریخ احمد در گذشت — در مه شوال جلوت کرد تا دار السلام

حکیم ابوالقاسم عنصری سرآمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابوالفرج سیجزی و استاد عسجدی و فرخی بود دیوان عنصری قریب سی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دار الملک غزنی وفات او در شهور سنه احدی و ثلاثین و اربعمائة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مولف در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته . . . .

تاریخ از مولف

بحین وفاتش ز حور و پری — ندای بر آمد که یا عنصری ۴۳۱

۴۳۱ **میر مرتضی المدعو بعلم الهدی** بتاریخ سلخ صفر سنه چهارصد و سی و شش هجری فوت نموده . .

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده — لقبش اعلم الهدی بوده — لیلة الجمعه بود سلخ صفر — که گذشت از جهان بفضل و هنر
سال ترحیل مرتضی بیشک — قطب عدن النعیم گفت ملک ۴۳۶

۴۳۶ **ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است** در ولایت افریقه بر کنار دریای قلزم قبرستانی است که در آنجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی از آن کتابه های خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز در آن ولایت رفته بود و لوح مزار شخصی را که محمد بن اشفی نام داشت و بروز سه شنبه هیژدهم ماه جمادی الاخر سنه چهارصد و سی و هفت هجری مطابق سی ام ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود بر داشته آورد و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بر آن سنگ منقوش است

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و
۴۳۷ هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اشفی و لد حید توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الاخر سنه سبع و ثلثین و اربعمائة رحمة الله و الحقه بنبیه محمد صلی الله علیه فقط . . . .

شیخ ابو اسمعیل عرف خواجه عبد الله انصاری هروی بن ابو منصور محمد انصاری هروی از فرزندان ابو منصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابو ایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری

در زمان خلافت عثمان همراه آصف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبدالله انصاری مرید و خلیفه ابوالحسن جرجانی بوده و مبدا سلسله انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسله انصاریه در خراسان خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است ولادت او در ماه شعبان سال سیصد و نود و شش بود و عبارت جان انصار از آن خبر میدهد و در سنه چهارصد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر بعمر هفتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبدی عالی است و آن تعمیر کرده شاهرخ میرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است..

تاریخ

آن خواجه که رهنمود معنی شاه است	در شهر حقیقت دو کون آگاه است	از روی حساب جمل ز دانی فات	تاریخ وفات خواجه عبدالله است ٧٨١

از لفظ فات که در سوم مصرع است تاریخ تر می آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از جمله این دو بیت گفته حسن خان شاملو است و حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلربیگی هرات بود

رباعی

دیدنا ساقی عمر بی دولت جام شهیم	در آدیر بزم کاهی خواجه عبدالله انصار	بود لوح مزارش تا زمین سری که از شوخی	ملایک را چو قمری کرد گرم ناله زاری

در نزدیکی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نموده شاهرخ میرزا است اما چون از بی کهن سالگی منهدم شده بود عفیفه در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تتمیه

بهر تعظیم مزار خواجه انصار کرد	خان عادل شاهرخ چون شمع مینا و جمیل	صحن گازرگاه را رشک بقیع ایجاد دید	از فروغ روح اهل الله چون قدس خلیل
بقعها انشا نمود و تکیه با ایجاد کرد	بهر توحید ثنای مالک الملک جلیل	ساخت بهر تشنگان ایران این آستان	این مصعلی که در راه رضای حق سبیل
سالها زین خیر جاری به خلق الله فیض	چون سحاب تشنه آب بحت از دست بارانیل	چونکه عمری همچو کشتی سیلی امواج خورد	ساخت مستغرق تنش را قبه جمیل
نیست در تربت آب و خاک چون رنگ بنات	باعث احیا و ارشاد کسی لی دلیل	کرد تعمیرش ز اعتقاد قان مرحومه	بهر تحصیل ثواب و رافی و خیر جمیل
مهد علیا عصمت الدنیا و درج حیا	آنکه نبود در حریم عفتش شبه عدیل	تا خورد زین بر که یکدم آب هر لب تشنه	جر قرا و ساز دار کوثر مدار و خلیل
	سال تعمیرش چو جستم من ز پیر عقل گفت	ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل	

از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضه مذکور مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ میرزا و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند ....

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراءالنهر سلطنت نموده اند چون بعد سلطان محمود غزنوی پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائه از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیک بر ملک خراسان و ماوراءالنهر از آن سال مستولی گشته در نیشاپور بر تخت مسعودی نشست و بنام خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر دو لوا از شما عطا فرموده و خواهر او را در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیک در سنه خمس و خمسین و اربعمائه در گذشت و چون فرزندی نداشت

بعد از وی برادرزادهٔ او سلطان الب ارسلان بر سریر حکومت نشست و بعد از ان بروم رفت و قیصر روم را اسیر کرد و بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهار صد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از وی پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الب ارسلان بود بسعی خواجه نظام الملک وزیر بر خراسان و ماوراء النهر بادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده از زمان آدم الی یومنا کس نشان نداده اند تا مکه و مدینه خطبه بنام او خوانده اند و المقتدی خلیفه بغداد دختر خود باو داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیری همچو خواجه نظام الملک بدو ارزانی داشت که بعلم و عمل و خیرات مثل او وزیری نشان نداده اند و سلطان در آخر دولت بخواجه متغیر شد و خواجه مصادرها دید و تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابو طاهر ایرانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائة کارد زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوان بخت ✽ گرد ستم از چهرهٔ ایام سترده ✽ طغرای نکونامی و منشور سعادت ✽ پیش ملک العرش بتوفیق تو برده ✽ چون شد ز قضا مدت عمرم نود و چار ✽ در حد نهاوند بیک کارد بمرده ✽ بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند ✽ او را بخدا و بخداوند سپرده ✽ و قطعه خواجه بسلطان ملکشاه مبارک نیامد و ناگاه در اثنای آن حال در نصف ماه شوال در حوالی بغداد درگذشت گویند که زن حسن صباح که در آن ایام در محل سلطان بود او را زهر داد این واقعه بعد از شهادت خواجه بچهل روز روی داده امیر معزی حسب حال این رباعی گفته

رباعی

رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر ✽ شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر ✽ وای دریغا آن چنان شاه و وزیری چنین ✽ قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر ✽ و سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نمود و تاریخ جلالی که تا امروز در تقاویم می نویسند منسوب بسلطان جلال الدین ملکشاه است و ابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک هجری و مطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار و هفتاد و نه عیسوی است و آن تاریخ را تاریخ جلالی و تاریخ ملکشاهی نیز گویند بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان و مادرش ترکان خاتون بر مسند حکومت نشست و برکیارق که پسر بزرگ بود و با وی خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت کرد ملک بر برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نموده در سنه چهار صد و نود و هشت درگذشت بعد از وی برادرش سلطان محمد بادشاه شد و بعد ایالت دوازده سال در سنه احدی عشر و خمسمائة رحلت نمود و بعد فوتش برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید

قلعه الموت این قلعه در مابین قزوین و گیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائة بران قلعه دست یافت از نوادر اتفاقات آنکه قلعه مذکور را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست و اربعین و مائتین احداث کرده الموت نام نهاده و الموت در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب و حروف آن بحساب جمل

موافق استیلاء او بران قلعه است و حسن بن صباح مردی بود که اسمعیلیه مذهب داشت و تابعان او را فدائی
میگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنه چهار صد و هشتاد
و پنج هجری یکی از فدائیان خود را فرستاده آن وزیر را هلاک ساخت . . . .

مات ششم از ابتدای سال پانصد و یک لغایت سنه شش صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مات ششم از هجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد
بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست و پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از هجرت فوت
کرد و بعد از وی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال و چند ماه خلافت نمود و بعد از وی الراشد بن مسترشد
مدت دو سال خلافت نموده درگذشت بعد از و المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از وی
پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست
و بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش الناصر بالله بن مستضی بر
سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرده ماند . .

همه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در مات ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای مات ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی
و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی را بنکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت
هجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد و بعد از وی پسرش سلطان شیرزاد تا بعض تخت و تاج گردید و بعد یکسال
در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار
یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت مگر بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و
ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی
برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست در وزرای وی سید حسن قصیده گفته که مطلع اش اینست
صدای برآمد ز هفت آسمان * که بهرام شاه است شاه جهان * و شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نیز
بنام او گردیده در سنه پانصد و چهل و هفت هجری از علاء الدین حسن غوری هزیمت یافته در هند رفت و در انجا
بمرد مدت سلطنت اوسی و پنج سال است علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده
مقبرهای سلاطین پیشین را سوای مقبرهٔ سلطان محمود از بیخ و بنیاد برکند و بر آن دیار مستولی گشت بالجمله بعد
وفات بهرام شاه پسرش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک هند بتصرف خود داشت در
سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بست و هفت
سال در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

غزنی بود در هند آمده و او را هزیمت داده و گرفتار ساخته نزد برادر خود دابقیروز کوه فرستاد و در اینجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت بادشاهی آل ناصر دو صد و پانزده سال ماند و بعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی دران قریه در سال چهار صد و پنجاه هجری متولد شد و نیز گویند که غزال ریسمان فروش را گویند و او رشته مادر خود در بازار میفروخت ازان جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او هفتاد علم خوانده کشاد کار او در کدام باشد از هیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بصوفیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی بعمر پنجاه و چهار سالگی چهاردهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج حیات پنجه و چار و ممات پانصد و پنج ۵۰۵

۵۰۵

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بود و در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزالی است	در دو عالم بدرجهٔ عالی است سال ترحیلش ز زبان خرد	در جهان بود عارف حق بین شد رقم آب جنت از احمد ۵۱۷	بکمالات علم و صدق و یقین

۵۱۷

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهار صد و پنجاه و نه هجری بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده و در چشت مدفون گردیده و خواجه مودود به تاریخ غره رجب سنه پانصد و بست و هفت رحلت نموده و سلسلهٔ بیعت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه باو میرسد تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اش نام است	گلشن چار باغ اسلام است سال تاریخ نقل آن مسعود	عمدهٔ خاندان چشت آمد کو بجنات آب از مودود ۵۲۷	هادی جانب بهشت آمد

۵۲۷

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و سه هجری فوت نموده ......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف	دلش از کینه و کدورت صاف سال نقلش ملک بهفت ورق	نام نامی او ست جار الله زو رقم رحمة العلی الحق ۵۳۳	جعل الله فی الجنان مثواه

۵۳۳

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقائق اصلش از غزنی است دیوانه وار همواره پابرهنه گردیدی و چون دوستان و خویشان برحال

او گریان شدندی او گفتی که بر حال من غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند تا در پای کند روز دیگر کفش را بجهت ایشان آورد و در کرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف آنم غالباً بند راه این کفش است و یرا قصیده ایست رائیه زیاده از دو بیست و هشتاد بیت که آنرا رموز الانبیا و کنوز الاولیا نام نهاده بسی معارف و حقایق و لطائف و دقائق در آنجا درج کرده ظهور او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود غزنوی بوده از گفتار او حدیقه است، که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده است تاریخ تمام شدن حدیقه خود بنظم آورده که سنه خمس و عشرین و خمسمائه بوده است و بعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند و مولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده است ــ عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
تاریخ فوت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود سال نقلش برتبهٔ مکنت	عالم از وی بروشنائی بود گفت هاتف زهی گل جنت	از تصانیف او حدیقه بدان عقل تاریخ نقل او گفتا	بگل و میوهٔ دقیقه بدان طوطی اوج جنت والا ۵۲۵

۵۲۰

شیخ الاسلام احمد جام

مشهور بزنده پیل نام نامیش ابونصر احمد بن ابوالحسن است از فرزندان جریر ابن عبدالله جبلی است که در سال وفات رسول ایمان آورده بود هیزده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته و شیخ را چهل و دو فرزندان بودند سی و نه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران و سه دختران باقیمانده بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله دارد از آن جمله یکی کتاب سراج السائرین است ولادت او در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده و وفات در ماه رجب سال ست و ثلثین و خمسمائه در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا مغربی و حکیم سوزنی و عبدالواسع جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از مخبر الواصلین

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام	قطب کونین شیخ احمد جام سال ترحیل او عیان و نهفت	شده سال تولدش مجمل عقل والی اهل جنت گفت	احمد جام رهنمای ازل

۵۳۶

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان	کس نبود است مثل وی همدان سال ترحیل یوسف همدان	وصف او را شمار نتوان کرد پادشاه جهان قدس بجوان	بلکه یک از هزار نتوان کرد

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملکشاه

هفتم پادشاه از آل سلجوقیه است بعد از برادر خود سلطان محمد بپادشاهی خراسان و ماوراءالنهر رسیده صاحب دولت

و مبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده اند مدح سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبدالواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاورانی و ملک عماد زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی مجوبه سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب بست سال امارت خراسان داشت بعد ازان مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی گورخان والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و قریب چهار سال دیگر بجنگ آن گروه غول مثال مبتلا بود تا آنکه در سنه احدی و خمسین و خمسمایه شخصی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی و رعیت را در غایت پریشانی دیده غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بست و پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه از مرض قولنج درگذشت در تاریخ فوتش یکی از فضلای عصر این قطعه گفته ..

تاریخ

۵۵۲

جهاندار سنجر که در باغ ملک | سرفراز بودی بکردار سرو
چو در مرو بودی ورا جا بمرد | بجو سال فوت وی از شاه مرو ۵۵۲

شیخ عبدالقادر گیلانی

یکی از اوتادان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد و بیست نام او در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ المعالی الّه آبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین و پیر دستگیر میگویند تولد وی در سال چهارصد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هیجده سالگی از جیلان به بغداد رفته مرید شیخ ابوسعید مبارک گشته بدرجهٔ کمال ترقی نموده و خوارق عادت از وی بظهور آمده گویند که اوتاد عراق هشت اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم سهیل بن عبدالله هشتم عبدالقادر جیلانی منقول ست که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت شیخ کرده باو عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و در انجا درج نمود که چون مارا گرفتاری امر کرده اند رسیدن ما بملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر بمزارعان و غیر آنها میرسد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه اینجانب شوند ملک نیمروز برای لنگر درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت ..

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد | در دل اگر بود هوس ملک سنجرم
زانگه که یافت جان من از ملک نیم شب | صد ملک نیمروز به یک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک سالگی سنه احدی و ستین و خمسمایه بوقوع آمده تاریخ منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ

۵۶۱

سلطان عرش شاه زمان قطب اولیا | آمد وفات او ز قیامت علامتی
تاریخ سال وقت وفاتش چو خواستم | از راوی حدیث بگفتا قیامتی ۵۶۱

تاریخ

۵۶۱ غوث اعظم کریم محی الدین | هم لطف و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت | کز وفاتش علامتی دیدم
پانصد و شصت و یک هجرت بود | یعنی معالی قیامتی دیدم ۵۶۱

سنینش کاملی و عاشق تولد	ایضاً	وفاتش دان تو معشوق آلهی	تن وبس در جهان همه عاشق	ایضاً	سفر افتاد اندر دام معشوق ٥٦١

ذکر لوح مزار عفیفه مرحوم

در جزیره مالته بسنگی الی آلان موجود است که آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفه بود نامش میمونه بنت حسان بن
علی الهذلی وفاتش بروز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنه پانصد وشصت ونه هجری مطابق بست ویکم ماه مارچ
سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وچهار عیسوی واقع شده واین چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور است و
ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی نبی محمد وعلی آله وسلم تسلیماً لله العز
والبقاء علی خلقه کتب الفناء ولکم فی رسول الله اسوة حسنة هذا قبر میمونه بنت حسان بن علی الهذلی وعدام السوسی توفیت رحمه الله
علیه یوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع وستین وخمسمائة وهی تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ٥٦٩

ابیات

انظر بعینک هل فی الارض من باقی دمرت رهنا بما قدمت من عمل		او دافع الموت وللموت من راقی محاً علی وما خلقه بلتی فی مضجعی ومقامی فی البلا عیر		الموت اخرجنی قصراً فیا اسفی یا من رأی القرانی قد بلیت به وفی نشوری اذا ما جبت خلاقی		لم تنجنی منه الوابی واغلاقی والترب غیر اجفانی واماقی

رشیدی سمرقندی

نسب او بامیر المومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطه خوارزم مسکن داشته بر بزرگی وفضل او
همگنان مقر ومعترف اند عمری دراز یافت ظهور او در روزگار اتسز بن خوارزم شاه بوده است وبعد از وفات
اتسز خوارزم شاه تا زمان سلطان طغرل شاه بن الب ارسلان بن اتسز در حیات بوده واتسز در شهور سنه
پانصد وپنجاه وپنج هجری درگذشت ووفات رشیدی در خوارزم در سنه پانصد هفتاد وهشت بود ومدت عمر او نود وهفت
سال بوده وقبر او در جرجانیه خوارزم است وروحانی سمرقندی یکی از شاگردان اوست

ذکر قران کردن هفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم است که در ماه رجب سنه احدی وثمانین خمسمائة کواکب سبعه سیاره در سوم درجه میزان
که از برج هوای است بر یک دقیقه قران کردند این واقعه در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان
سلجوقی واقع شد چنانچه ظهیر فاریابی ایمائے بدین کرده ...

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چیست		خود نکو دانی که این خود مست چه بنگرده اند		از برای قیمتی یک ذره خاک پای تو		نقد هفت اقلیم عالم در ترازو کرده اند

وآنکه در بعضی تواریخ خصوص در تذکره دولت شاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط
است زیرا که باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد وپنجاه ودو واقع شده وقران کواکب سی سال بعد
از وفات او اتفاق افتاده وصاحب ترجمه یمینی که همدران عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی وثمانین و
خمسمائة واقع شده ویکی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامه فرمودند القیامه القیامه چون علما
دران تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد وهشتاد ودو یافتند والقیامت تاریخ این واقعه است واین

تاریخ درست است زیرا که مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار یکصد و هشتاد و شش عیسوی هنگامه که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیارها در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق است با تاریخ بست نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و دو هجری بالجمله منجمان ایران گفتند که درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و نیست گرداند و انوری شاعر از سائر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نمود بر اینکه چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آن کرد که ربع مسکون مانند ثلاثه ارباع مغروق و معمور شد درین کثرت که جمیع سیاره در بروج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید که عمارات برانداز د و جهان را بنجاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان سردابها ساختند و اموال خود بدانجا نقل کردند اما بنا بر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاند ازین جهت انوری در نظر سلطان خفتی بهم رسانید و فرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده ﮧ گفت است انوری که بسبب بادهای ویران شود عمارت و کهسار برسری + در روز حکم او نوزیدست هیچ باد + یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

و صاحب مرات جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن همدران سال چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید و خرمن حیات بسیاری را بباد فنا داد و صاحب نگارستان مینویسد که درهمین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول و صحرانشین تسلط اقتدار پیدا کرد و این سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید و چراغ اعمار اکثر سکان امصار و اقطار فرو نشست و چندین هزار هزار مومن و مشرک در ایران و توران بل اکثر جهان بر باد رفت فقط اما مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیرا که استیلاء چنگیز خان در دیار ایران و توران سی سال بعد از قران کواکب رو نموده و این عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + و خسرو میفرماید ﮧ قول کس نیست بهر استوار شاعر دقره زن و اختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که در انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصره روم که اصنام پرست بود سی و هشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس را از بیخ و بنیاد برکنده مسمار ساخت سه صد سال بعد ازین قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود و عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه شش صد و سی و هفت عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما نصارا را اجازت داد تا بی مزاحمت برای عبادت آمد و رفت می نموده باشند چون بعد از چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور و تعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست ایشان بجان آمده لشکر عظیم از در و نزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار و نود و شش عیسوی آنمکان را از دست مسلمانان و ترکان بدر آوردند و نود و دو سال شمسی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نورالدین بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بتاریخ بست و پنجم شوال سنه پانصد و شصت و نه هجری بوقوع آمده سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر و شام مستولی گردید و از مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

فرنگیان آغاز محاربه نموده و بتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت عیسوی برایشان غالب آمده باز آن ملک را بدست آوردند اگرچه بعد ازین بادشاهان فرنگستان و انگلستان متفق شده جنگها نموده اند اما سودی نبخشید چنانچه در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه راست ساختند در چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان بر آن شهر مستولی شده محرابهای اهل اسلام را بر انداختند و نود و پنج سال قمری در تصرف داشتند در پانصد و هشتاد و پنج هجری آل ایوب آنرا بجوزه اسلام آوردند و شعار مسلمانی آشکارا کردند و از آن زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است +

حکیم ارزقی

بسیار فاضل بوده است از مرو است و ظهور او در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده که در خاندان سلجوقی از دیادشاه مستعد تر نشان نمیدهند بادشاهی نیکو صورت و پاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور است و قصری در نیشاپور ساخته موسوم به نگارستان و سلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت و بدست او گرفتار شد و آن بیرحم در چشم او میل کشید و طغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بکشت و ارزقی چند تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخته روزی سلطان نرد میباخت چندانکه سه شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد و حکیم ارزقی این رباعی را انشا کرد +

رباعی

گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد
تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رای شاهنشه یاد
در خدمت شاه روی بر خاک نهاد

و ارزقی در سنه خمس ثمانین و خمسمائه در گذشت

شهاب الدین قتیل الله

در سنه پانصد و هشتاد و شش هجری در سی و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله
ز اتفاق جهان قتیل الله
هست مانند مهر و ماه مبین
اسم سامی او شهاب الدین
سال سنقار آن خلاصه دین
شد رقم شاهباز علیین
۵۸۶

طغرل شاه ثانی سلجوقی

۵۸۲ چون سلطان الب ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی و سبعین و خمسمایه در گذشت خلف صدق او سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت و افسر گردید و شیخ نظامی در مدح آنخسرو گفته

ابیات

سر افراز اقلیم معانی
ولایت گیر ملک زندگانی
پناه ملک شاهنشاه طغرل
خداوند جهان سلطان عادل
بسلطانی بتاج و تخت پیوست
بجای ارسلان بر تخت بنشست

و سلطان طغرل شاه ده سال بمظاهرت و استظهار عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و هم عم او بود بکمال بهجت و اقتدار زندگانی نمود چون عمش در ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و خمسمایه که سال قران سبعه سیاره بود فوت کرد در هر گوشه نایره فتنه و فساد اشتعال یافت و باد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

برادرش قزل ارسلان جمدة الملک شده بسر انجام مهام امور سلطنت قیام نمود متفینان میانه سلطان و قزل ارسلان نائره فساد انداختند او قصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع و ثمانین و خمسمائه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل بامداد بعضی امرا از محبس بیرون خرامیده بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین و خمسمائه علاء الدین تکش خوارزمشاه در حوالی ری با او محاربه نمود و سلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاده بقتل رسید و تکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بر دار کشید تکش روز پنجشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد و نود و شش فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوری است شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در عزیمت ماوراءالنهر شکست افتاد و بغایت ملول و محزون بر لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او بر پای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی رسید درین حال که پیش آمده بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت و سلطان از آن خوب تسلی شد و فرید بانعامات لائق بنواخت

رباعی

شاها ز سنان تو جهانی شد راست	تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست	گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست	کانکس که بیک حال بماندست خداست

اوحدالدین انوری

در تذکرهٔ دولتشاهی مسطور است که اوصاف سخنوری و فضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی و انواع فضائل همتای او بود و اصل او از ولایت ابیورد است از دیهی که او را بدنه گویند در حنب مهنه از توابع خراسان و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و از آنست که انوری در اول حال خاوران تخلص میکرد استاد او عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسه منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود و در عین فلاکت و افلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم بالباس فاخره و اسپ و غلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک بعد ازین من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیدهٔ گفت و علی الصباح آنرا بنظر سلطان گذرانید چند ابیات از آن قصیده اینست

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد	دل و دست خدایگان باشد	شاه سنجر که کمترین خدمش	در جهان پادشاه نشان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام و اکرام بخشید و ملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه بود در علم نجوم عمر آورد بکار خود و بود و فرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی و لطیف طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود چنین گویند که از خاک خاوران چهار بزرگ فاضل خاسته اند که پنجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر سرگردان شد ز خاک خاوران	تا شبانگاه آمدش چون آفتاب خاوری صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید	خواجه چون بوعلی شادان وزیر نامدار عالمی چون اسعد مهنه زهی شرعی بری	شاعری نادر چو مشهوری خراسان انوری

در تذکرهٔ دولتشاهی است که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می نماید زیرا که مشهور است
که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد و هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده
بود و بمبالغه تمام گفته که روز قران سبع سیاره باد صعب خواهد وزید چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ بر کند تا چون این
واقعه بوقوع نیامد سلطان با انوری خطاب عتاب عظیم نمود و انوری از آنجا گریخته ببلخ رفت و باقی عمر در آنجا بسر برد
مولف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین بصدق
است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نمود و با کنج عزلت نشسته و قبر وی در بلخ
در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را بمثل یافته اند که عددش پانصد و نود و دو می شود ۵۵۲

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اکمل شعر است و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی الشروانی است
مولدش شروان است خاقان ولایت بیان بود از آن خاقانی لقب داشت منشی کلمات حسان بود بدان روی
حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر بدر خود کرده برا ثر آن میگوید

بیت

چون دید که در هنر تمامم	حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدیل آمدم اندر جهان سنائی را	از آن سبب پدرم نام من بدیل نهاد

خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار صلهٔ آن بودی
و تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن است و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست	ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر است در زمان خلافت المستضئی بالله ظهور نموده و در قصیده عربی که در مدح بغداد
گفته ذکر وی کرده و توفی المستضئی سنه خمس و سبعین و خمسمائة و خاقانی نیز قصیده زانیه حکیم سنائی را جواب گفته است عدد
ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیر الدین معاصر خاقانی است میان ایشان معارضات بسیار است و اثیر الدین مداح
سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بود و قصیده در حق او گفته مطلعش این است

بیت

بفرخت رایت حق تبارک و تعالی	الپ ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

خاقانی در سرخاب تبریز مدفون است و قبر افضل الزمان ظهیر الدین فاریابی و شاه غور نیشاپوری پهلوی خاقانی است وفات
وی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد و دو و اما از این تاریخ که از مجمع الواصلین نوشته شد

سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی — خلف بو علی شروانی ۵۹۵
سال تاریخ نقل او رضوان
عمدهٔ اولیای شعرا بود — زبدهٔ اصفیای فصحا بود
گفت طوطی جنت حق خوان ۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از این جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود — هم مقید بذات مطلق بود
سال سنقار آن شه والا — گفت شهباز مسکن اعلی ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا گذرانیده است هرگز چون سائر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات را بالتماس و درخواست بادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان کبیر منوچهر بادشاه شیروان و خسرو و شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندر نامه که آخرترین کتاب وی است بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دنیا و دین نظامی بود — قدوهٔ اولیای نامی بود ۵۹۲
سال نقلش برفت و گفت — شد رقم گنجوی گل جنت ۵۹۲

از مصرعهٔ آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندر نامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان — که تا دور آخر بود در جهان
سر سال چارم محرم بدست
بتاریخ پانصد نود و هفت سال — چهارم محرم بوقت زوال
ز ساعت گذشته چهارم بدست ۵۹۷

شیخ ابو الفرج ابن جوزی

در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبد الرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد و عد بیرون است چنانچه همه مصنفات او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روز نه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول نمیکند گویند تراشه قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را از آن تراشه گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین ابو الفرج ابن جوزی مینویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبه عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمده در آن

حین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت زد اما خوارزم
شاهیان او را امان ندادند و طغرل شاه قدیم ممدوح ارزقی است بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد
و از اصفهان بآذربایجان رفت و اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت ده سال
در ملازمت اتابک بود و بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن یلدگز متصدی حکومت عراق و آذر
بایجان شد و اتابک ابوبکر بن محمد یلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت و در آخر
از قزل ارسلان گریخت و با ابوبکر پیوست وفات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد نود و هشت هجری و در سرخاب فرون است نزدیک خاقانی

مات هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در مات هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنفوان مات هفتم الناصر بالله بن مستضی که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس است در بغداد بر سریر خلافت متمکن
بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بیست و دو هجری در گذشت در زمان او چنگیز خان
تاتار سر برآورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز دران ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر بالله
پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن طاهر قریب هفده سال
سلطنت راند و نماند بعد از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد
و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن بر کند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد بادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد چهل و هفت هجری از دست
اولاد سلطان محمود غزنوی برآورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که دران ایام بادشاه غزنی
بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و در انجا بمرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری
برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و دو در هندوستان آمده
بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی
برآورده او را محبوس ساخت از ان پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان
بادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای
پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد اما سال دیگر که دران ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت
داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود
و کهاندی رای نام داشت از جان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد نود و نه هجری وفات
یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری بادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه ککران در نواح لاهور
عصیان ظاهر کردند و سلطان بنا بر تنبیه ایشان بهندوستان آمد و طوائف متمردان را سزا داده هنگام معاودت
در اثنای راه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری در دمیک که دیهی است از توابع غزنی

بر کنار نیلاب از دست یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب لب‌پر استخراج باید بود عزیزی در نظم آورده

تاریخ

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین — از ابتدای جهان مثل و بنیاد یک
سوم ز غره شعبان بسال ششصد و شش — فتاد در ره غزنی بمنزل دمیک ۶۰۶

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفات از مخزن الواصلین

تاریخ

مجمع فیض و منبع عرفان — قطب آفاق شیخ روزبهان ۶۰۶
متصف بود از مه عاشور — سال تاریخ رحلتش بیشک
که گذشت از جهان بعشر و عشره — نور فردوس گفت حور و ملک

امام فخرالدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمائه در ولایت ری متولد شده نزد پدر خود بتحصیل علوم مشغولی فرمود تا وقتیکه والد او فوت شد آنگاه به سمنان شتافته بپیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده و در تاریخ یافعی مسطور است که فخرالدین رازی بغایت جمیل با وقار و محتشم بود و هرگاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبه علوم در رکاب او پیاده می‌رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون تصانیف بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاءالدین تکش بن ایل ارسلان نوشته وفاتش در هرات روز دوشنبه عید الفطر غره شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبر وی در خیابان هرات است عزیزی در تاریخ وفاتش گوید

تاریخ

امام عالم و عامل محمد رازی — که کس ندید و نه بیند ورا نظیر و همال
بسال ششصد و شش در گذشته یکشنبه — نماز دیگر اثنین غره شوال ۶۰۶

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه‌هاسے هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه‌سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرتهه و دهلی را فتح کرده تا سرحد ملک بنگاله بتصرف خود درآورد و بعد وفات محمد غوری چون برادرزاده او غیاث الدین محمود بادشاه غور شد قطب الدین را تاج و تخت و چترے فرستاد بخطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هیجدهم ذیقعد سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته بادشاه هند گردید و دهلی را دارالسلطنت خود ساخت و در سنه ششصد و هفت ۶۰۷ در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بمرد لفظ سلطنت پناه از آن واقعه ۶۰۷ خبر میدهد و چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لکهه بخش نیز گفتندے بعد از و پسر خوانده او سلطان آرام شاه بادشاه هندوستان شد

شیخ مجدالدین بغدادی

در نسخه هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجدالدین بغدادی که یگانه روزگار و برگزیده درگاه حضرت پروردگار بود از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد هست خوارزم شاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

گردید رحش و برا فرستاد از مقربان سلطان گردید بر روز جمعه مجلس نهادی و وعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه که عورتی بوده جمیله و بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی درین مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابو حنیفه در نکاح شیخ در آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته سلطان در اثنای کیفیت فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا بدرجه شهادت اولقولی در سنه سبع و بقولی در سنه ست و عشر و ثلثین و ستمائة واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست و ستمائة و قبل سنه ست عشر و ستمائة شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود و بعد از چند سال در سنه ثلث و ثلثین و ستمائة او را به نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصة التواریخ مسطور است که چون بایمای سلطان محمد خوارزمشاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند و خبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و سر در سجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود و بعد از ان سر از سجده بر داشت و گفت از ایزد تعالی خواستم که بجهت خونبهای فرزندم ملک از سلطان باز ستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال باستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر و اگر قصاص میکنند اینک شمشیر شیخ گفت و کان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو بر وی و سر یاد و سر بسیاری از خلائق درین قصه بیاد فنا رود و لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقه کفار تاتار و بادشاهی قهار و جبار بود و چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود و مغلان او را تعاقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار حسرت در ذی الحجه سنه سبع و عشر و ستمائة فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته و این واقعه در عمان و عشر و ستمائة بوقوع پیوسته قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین	قطب کونین شیخ نجم الدین	آنکه خورشید پیش او صغری است	الملقب نجم دین کبری است
نهم ماه صوم و شنبه بود	که ز دنیا بخلد عزم نمود	سال ترحیل آن هدایت فن	شد رقم آفتاب درج عدن ۶۱۸

قاآن والا چنگیز خان

از فرقه کفار تاتار است نام پدرش لیسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری بپادشاهی سر بر آورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار مستولی گشته و بعد از ان رخ بطرف ایران نموده بر محمد خوارزمشاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم بود رفت و بعد محاربه متواتر در سنه شش صد و هجده او را استیصال ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگ ها داشت تا آنکه او نیز کشته تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و غیر آنها در عرصه قلیل بدست آورد و بعد از ان در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج ساله روز یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بیست و چهار

هجری درگذشت چهار پسران داشت اوکتای و جغتائی و جوجی و تولی لیکن جوجی ششماه پیش از پدر فوت کرد و دیگران
بپادشاهی رسیدند اوکتای که ولیعهد بود بادشاه تاتار شد و در سنه ششصد و چهل و نه درگذشت جغتا بعد از پدر پادشاه
ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان شد و تولیخان که پدر منکو و هلاکو بود قاآن با خود نگاه میداشت بعد پدر تابع
برادران خود میبود و چنین گویند که این قوم مقید بهیچ دین و ملت نبودند و از حلال و حرام فرق نمیکردند و گوشت
جمیع وحوش از درندگان و چرندگان تناول می نمودند چنانکه صاحب نگارستان در مقامی مینویسد که روزے
سلطان اباقاخان که از نسل چنگیز خان بود طعام می خورد و خواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر او دران مجلس
حاضر بود سلطان پاره از کباب گوشت خوک بر نوک کارد بر داشته باو داد خواجه از رعب سلطانی ابا کردن نتوانست
فی الفور کباب را در دهن انداخته فرو برد

شیخ فرید الدین عطار

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده شیخ فرید الدین ابتدا بشیوه عطاری روزگار میگذرانید روزے
درویشی بدر دکان رسیده طلب چیزی کرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجه تو باین نوع خواهش
و تعلق چگونه خواهی مرد گفت بنوعی که تو میری درویش گفت تو همچو من نتوانی مرد و بر فور کاسه چوبین که در دست داشت
بزیر سر گذاشته و الله الله گفته جان داد چون عطار مشاهده آن حالت نمود از سر دکان برخاست و هرچه دست مکنتش بدان میرسید
ایثار فرمود و ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال باو بسر برد و پس ازان بزیارت بیت الله الحرام
رفته بسیاری از مشائخ را دریافت و بعد از معاودت بخدمت فخر الشهدا شیخ مجد الدین بغدادی رفته از دست او خرقه
پوشیده آورده اند که او را چهل رساله نظم است از مثنوی و در نفحات از مولوی رومی نقل کرده که او در کلام خود فرموده
که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت و در تذکره دولت شاهی آمده که
اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیشاپور است و شیخ عمری دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت ولادت او
در روزگار سلطان سنجر بوده در ماه شعبان سنه ثلاث و عشر و خمسمائة یعنی بسال پانصد و سیزده هجری و بیست و نه سال
در نیشاپور بوده و در شهر شادیاخ بشتاد و پنج سال و فوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده هنگام استیلای چنگیز خان یعنی چون
در محاصره نیشاپور قراجار نوئیان داماد چنگیز خان کشته شد و چنگیز خان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلے
افتاده شهادت یافت و آن چنان است که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصے پیدا شده گفت این پیر را
مکش که خونبهای وی هزار دینار می دهم شیخ گفت مفروش که بهتر ازینم خواهند خرید چون آن شخص ازوی
بگذشت دیگری گفت که این مرد را مکش که خونبهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که بیش ازین نمی ارزم
مغل بقهر رفته شیخ را شربت شهادت چشانید و کان ذالک فی عاشره جمادی الثانی سنه سبع و عشرین و ستمائة تاریخ
وفاتش که در مخبر الواصلین نوشته است اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فرید الدین
سال ترحیل آن مه دوران

آفتاب سپهر دانش و دین
قبلهٔ اهل جنت سبحان ۶۲۷

عمر او یکصد و چهارده سال
عقل تاریخ نقل آن مسعود

بود از لطف ایزد متعال
بلبل جنت و جنان فرمود ۶۲۷

۶۲۷

مولف گوید که در تاریخ فوتش اختلاف بسیار است بعضی ششصد و بست و هفت ۶۲۷ و برخی ششصد و نوزده ۶۱۹ گفته اند و از
حالات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میگردد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت
مولوی رومی که در سنه ششصد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس هر دو تاریخهای وفات
شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از آن درست خواهد بود و در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهار سال
پیش از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال ششصد و بست و هفت میرسد اما این قطعه که در تاریخ
وفات او در کتاب هفت اقلیم مسطور است بعض غلط می نماید زیرا که قتل عام چنگیز خانی در حدود سنه ششصد و شانزده
شروع شده و سال فوت شیخ کم از آن سال نمی تواند بود و نه زیاده از ششصد و بست و چهار که چنگیز خان در آن
سال فوت کرده و عدد سال که ازین قطعه بر می آید صرف پانصد و هشتاد و شش میشود قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید روزگار	مرشد شاهان شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما	سال تاریخش از آن شد شهید راه فقیر ۵۸۶

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است محلی که و سوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ
بسه سال شادیاخ خراب شده چنانچه عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده میگوید

قطعه

اندر سنه زمان سه زلزله نازل شد	بر پانصد و سی و آنکه شد شهر خود هشت
وان زلزله بار دوم ششصد و سی	وان زلزله بار سوم هشتصد و هشت

و امیر علیشیر در زمان سلطان حسین مرزا عمارتی عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که او سرخیل علمای بلخ بود و در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته
و با وجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضی گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر بادشاه
خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هرگاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص
و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وی حسد برد و بمعادات مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون
رفت و عزیمت حج کرد چون به نیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمد و کتاب اسرار نامه را بهدیه به پسرش
مولانا جلال الدین که در آن وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان
عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا
و اصحاب در روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند
و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و
افاده مشغول بودی تا بعد از چند سال در شهور سنه ششصد و سی و یک و بقولی ششصد و بست و هشت بجوار رحمت ایزدی
انتقال کرد و بطریق ارث و وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب و جانشین پدر شد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود و علاوه

در رجب پانصد و سی و نه و فوتش در ششصد و سی و دو و در زمان مستنصر باالله خلیفهٔ بغداد بوقوع آمده و در بغداد جدید مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود ۔ عمدهٔ اولیای اعظم بود
٦٣٢ سال مولود او بدان بیقین ۔ اکمل اولیا شهاب الدین
عمدهٔ واصلین شهاب الدین ۔ قدوهٔ کاملین شهاب الدین
سال نقلش بگفت ارض و سما ۔ ساکن اوج جنت والا ٦٣٢

سلطان شمس الدین التمش

زرخرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود و نام او التمش بسبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود و در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که باراده تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را بتصرف خود آورده و در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردید و تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیول که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان در آمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت ۔ از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعهٔ گوالیار و آن حصن حصین ۔ در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرد و فاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ

٦٣٣ چو ششصد سی و سه از سال هجری ۔ گذشت و بست و از ماه شعبان
بشد سلطان شمس الدین التمش ۔ بسوی جنت الماوا خرامان

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروز شاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون شش ماه و بست و شش روز حکومت کرد امرا که از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الان موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که آنرا مزار سجیعه بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجی جهجی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعده کشته شد بعد از وی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه ودیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد و وزیرش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زرخرید سلطان شمس الدین التمش بود او را محبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال در سنه

شش‌صد و هشتاد و پنج بعمر هشتاد ساله فوت کرد بعد از وی نبیرهٔ او سلطان معزالدین کیقباد ابن ناصرالدین بغراخان ابن غیاث‌الدین بلبن غائبانه پدر خود که در بنگاله بود بر تخت دهلی نشست و در سنه شش‌صد و هشتاد و هفت بفرمان فیروز ملک خلجی کشته شد و امیر خسرو کتاب قران‌السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم فرموده

خواجه معین‌الدین چشتی

در اکبرنامه مرقوم است که خواجه معین‌الدین چشتی از سیستان است و اهل آن دیار را سنگری میخوانند و را سنجری مینویسند که معرب سنگری است در سال پانصد سی و هفت در قصبه سنجر بزاد و در پانزده سالگی پدرش که خواجه حسن نام داشت در ریاضت و قناعت مشغول بود درگذشت و خواجه بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از انجا بخراسان شتافت و نشو و نما در انجا یافت و در هاروق که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هارونی نمود و دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرها و غربت‌ها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم‌الدین کبری دریافت بالجمله اکابر از سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه با براهیم ادهم می‌پیوند و پیشتر از آمدن سلطان معزالدین سام از غزنی هندوستان برحسب اشارت پیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او خوب برنیاید تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معزالدین سام مشهور بشهاب‌الدین غوری بهندوستان آمده در حدود تهانیسر با رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجه قطب‌الدین اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب‌الدین است و شیخ نظام‌الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند و اکبر شاه بادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چندمرتبه برهنه پا بزیارت مرقد خواجه که در اجمیر است از آگره رفته بود و عمارات عالی در انجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقولی ششم ماه رجب روز شنبه سال شش‌صد و سی و شش و بقول دیگر شش‌صد و سی و سه هجری است مرقد او امروز زیارتگاه خورد و بزرگ است و از الفاظ آفتاب ملک هند سال وفات او ظاهر میشود و این تاریخ منظومه در وفات او از کتاب مخبرالواصلین نوشته شد

تاریخ

جمعه و ششم رجب بوده سال نقلش بعزت و تمکین	اگر جهان خواجه نقل فرمود گو سراج جنان معین‌الدین	نود و هفت سال عمرش بود روضهٔ پاک اوست در اجمیر	کاز زمان نقل از جهان فرمود زائرش جن و انس از در و شهر

سید حسین مشهور بخنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعه کهنه اجمیر که بر قله کوهی واقع است در ان عالیمقام مرقد سید حسین مشهدی خنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد زین‌العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب‌الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در انجا نقد حیات سپرده بمرور ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

ابن خواجه کمال الدین موسی است در اوش که ما بین مشرق و جنوب اندجان واقع است متولد شده و از آن سبب است که اوراوشی نیز مینویسند و در صغر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بست و دو هجری در مسجد امام اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاؤالدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق نظم دری از بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از آنجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه	در لب شیرین تو شوریست در هر خانه قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن	من بجز پیدین آشنائی میخورم خون جگر عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه	آشنا را حال این است ای بیگانه

خواجه بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه ازین جهان رحلت فرموده در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخبر الواصلین

تاریخ

۶۳۱	فیض بخش جهان بصدق و یقین از ربیع نخست چاردهم [۱۴]	قطب آفاق خواجه قطب الدین بود کان قطب شد بچرخ نهم	لقبش بختیار کاکی دان عقل تاریخ نقل آن محمود	چون اوشی است اوشی اش بخوان آب جنت بقطب دین فرمود

قبرش که در دهلی است اگرچه از سنگ و خشت نساخته اند گر خام است اما زیارتگاه خاص و عام است در زمان دولت شیر شاه و اسلام شاه بعضی از اعزه دیواری برگرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازهای کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجود اند و این اشعار تاریخ بر دروازهای مذکور مرقوم اند

تاریخ بر دروازهٔ متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ دولت شیر شاه	شاه را بر باب کوکب کرد دین الاسلام بود بست و چار و نهصد سال از هجرت که شد	این عظیم القدر درگاهی که آمد پاینده ز اهتمام شیخ دین پرور خلیل الله تمام	صادق آمد قول ادخلوا الباب من السلام

تاریخ بر دروازهٔ سمت احاطه ملا موج

در زمان شه جهان اسلام کرد شخصی بنا که در بابش	شد بلند این در بسپهر جناب یوسف ثانی از حق است خطاب	گرچه صد هست باب جنت را چون ز تاریخ نام کردم عرض	لیس باب بمثل هذا الباب گفت درگاه خواجه اقطاب

تاریخ بر دروازهٔ غربی ۹۵۸

۱۱۲۹	خلقی که درین گنج سعادت سیر است	آخر گهر نثار شاکر خان سفت	گفتم چه نویسم رقم تاریخش	رضوان بدل اسرار در جنت گفت

از این تاریخ چنان مستفاد میگردد که دروازهٔ غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار و نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را میرزا بیدل نظم فرموده که در رقعات او موجود است بعد از آن محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بجای دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بر آن کنده

تاریخ بر دروازه اندرون

از سعی کمترین غلامان شهریار | با اعتقاد معتقد کامل العیار
رفتند قدسیان بدیار بهشت عدن | تاریخ یافتند حصار بهشت عدن ١١٣٠

اشعار بر دروازه بیرون

از حکم بادشاه جهان خسرو انام | فرخ سیر شهنشه نه آسمان غلام
تعمیر شد بجوی زیبا و منتظم | گرد مزار خواجه دین قطب فلک
مانند قبله اشرف و چون کعبه محترم | گر دیگر در حضره او آدم و ملک

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل بر یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد از ان اسلام شاه در عهد خود درجه دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجه سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والا جناب | خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب
با سروش غیب ناگه گفت در گوش خرد | ساخت از روی ارادت فرز سوم اعتقاد
سال تاریخ بنایش بیت ربی مستجاب | مسجد زیبابنا و سجده گاه شیخ و شاب ١١٣٠

شیخ محی الدین بن عربی

در سنه پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته و در دمشق مدفون گردیده

تاریخ

شیخ والا جناب بن عربی | مقتدای ره خدا طلبی
بود شد او ثانی محی الدین | سال مولود او به ثانی بین
لقب خاص او محی الدین | مرشد کافه زمان و زمین
شد رقم سال نقل آن سامی | قدس الله سره السامی ٦٣٧

حضرت علی لالا

بتاریخ سوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل و سه از جهان سفر نموده

تاریخ

عمدة اولیا علی لالا | شد ز دنیا بجنت والا
سال نقلش بگو بعالم قدس | چو گذشت از تعلق مردا
از ربیع نخست بود سوم | شاهباز هوای عالم قدس ٦٤٣

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند علاء الدین که والی قلعه الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و اثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زرد وزی اموخته بود و ازان سبب بزر دوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین شمس گردید و در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در دی باید زد او باشارت پیر بروی بروم نهاد و در شهر قونیه رسید و دید که مولانا جلال الدین بر اشتری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در جلو او روان شد بعد ازان مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بسر بردی شور و غوغا از موالی

و اصحاب بر آمد که سر و پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز
پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و
روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این
مرتبه عزیمت شام نمود و بعد از آن که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون
دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت
هفت کس بشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آنجماعت بیهوش افتادند یکی
از آنها علاء الدین نام فرزند مولانا بود که بداغ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اتسام داشت چون آنجماعت بهوش باز آمدند
غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از ان روز باز این غایت نشانی از ان سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی
شهور سنه خمس و اربعین و ستمائه و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین نحود
را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب
مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا
درخواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام به نیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از ان
چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبعد آه شمس الدین و الحق	دگر تاریخ شد بود او ز تبریز ۶۴۵

از الفاظ آه شمس الدین و الحق و دیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است ۶۴۵

تاریخ

واصل ذات حق بصدق و یقین	عارف بی نظیر شمس الدین	سال تاریخ نقل در رضوان	ز درقم شمس الحج عدن جنان ۶۴۴

۶۴۴

در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود	نور چشم علی و زهرا بود	شد بجنت ازین سرای سپنج	آن محقق به ششصد و چهل و پنج ۶۴۵

۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ
و غزنی تا الب سنده بادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و بادشاه تاتار بود در ماه ذیقعده
سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام مینمود
تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید اما بعد از چندی کیوک خان
پسر اوکتا ملک از و گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین و ستمائه درگذشت بعد از و منگو قاآن ولد ارشد

تولی خان مالک ملک گردید و نه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مجمع الواصلین مرقوم است

تاریخ

۶۸۰ حموئی آنکه بود سعد الدین | شد ز دنیا بسوی خلد برین | سال نقلش شش صد و پنجاه | شده مرقوم پیش اهل انتباه

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود و بنا برین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیل شیخ را اسمعیل ندانستندی وفاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

۶۵۱ جمال ملت و دین قطب اولیای خدا | که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال | بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت رفت | شب دوشنبه و روز چهارم شوال

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشسته و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده به بارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده کس از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرآت الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که مچلکا داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه بقتل رسانیدند و در مرآت جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را بایمای خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالش استخوانهای او را درهم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

۶۵۶ سال هجرت شش صد و پنجاه و شش | روز یکشنبه چهارم از صفر | شد خلیفه پیش هلاکوخان دو نیم | دولت عباسیان آمد بسر

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند ازان جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین | بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک | سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و ملاحده را در سنه اربع و خمسین و ستمایة مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد	یکشنبه اولی از مه ذیقعده بامداد	خورشاه پادشاه سمیلیان ز تخت	برخاست پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدر الدین لولو والی موصل و آن حدود بخدمت او باستحقاق شتافتند آخر بعد از حکومت قریب سیزده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد از آن بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور در گذشت و در پایه سوار دلق مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها بجهت خوابگاهش ترتیب داده سریر سه آنجا نهادند و خان را بران تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا گردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیر الدین طوسی تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو هلاکو بمراغه بزمستان که شد	گرد تقدیر ازل نوبت او را آخر	سال بر ششصد و شصت و سه یکشنبه ۶۶۳	که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر ۶۶۳

شیخ بهاء الدین زکریا

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کروڑ ملتان متولد شده در صغر سن پدرش فوت کرد بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد از ان بملتان آمد گویند شیخ را با شیخ فرید شکر گنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی یکجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و هفت بعمر صد سال ازین جهان در گذشت گویند پیش از وفات پیرمردی نورانی خطی مهری آورده بدست شیخ صدر الدین که خلف او بود داد و خط را پیش پدر خود آورد شیخ همون خط را خواند و جان بحق تسلیم نمود مزارش در ملتان است و شیخ صدر الدین در سال هفتصد و نه همونجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن الدین ابو الفتح بجای او نشست و ازین تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج میابد

تاریخ

قدوهٔ خاندان اهل یقین	شیخ ارض و سما بهاء الدین	پانصد و شصت و شش ز هجرت بود	که بنجم ذات او طلوع نمود
او بیوم الخمیس کرد سفر	سوی فردوس سابع ز صفر	لیک شد سال نقل او بیقین	شاه بهاء ز مقام علیین ۶۶۷

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

این شیخ جلال الدین سلیمان است از مرتاضان روزگار و ممتازان سرشکن نفس اماره بود و گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی به لاهور آمده بود و در قصبهٔ قصور اقامت کرد سلطان وقت مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود و شیخ فرید که نبیرهٔ قاضی شعیب است بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفهٔ دیار هند اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر وی افتاد و نصائح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و ستایش معارف حقیقی فرموده براه ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصی بدو رسید و در تسمیهٔ او بگنج شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک است خواجه گفت که نمک باد سوداگر چون جوالها را باز کرد و نمک برآمد از گفته خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود ازان باز او را گنج شکر خوانند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش تودهٔ خاک شکر شده بود والله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از انجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر   آن کو شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم است که شیخ المشائخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان به سه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از و به سه سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود بالجمله بقولی وفاتش بتاریخ پنجم محرم روز شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبرهٔ او در پتن پنجاب است و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بود و در سنه پانصد و شصت و نه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده چنانچه ازین فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم فرما شد تولد ۵۶۹ عابد آزاده عمر ۹۵   شد فرید الله سال رحلت مسعود عصر ۶۶۴

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات اوست بطرف چپ مزار او روضهٔ شیخ بدر الدین که نام پسرش بود موجود است ازین قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه می شود

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمن   شیخ دنیا و دین فرید الدین
گر فرید از زمانه نقل نمود   بیگمان پنجم محرم بود

گر تو پرسی ز سال رحلت او | زجهان شد فرید آه بگو

تاریخ ٦٧٠

فرید الدین که او گنج شکر بود | چو در ذات خدا شد محو مطلق | بمظهر گفت هاتف سال نقلش | فرید الدین ولی واصل حق ٦٧٠

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

در هفت اقلیم مرقوم است که او از ابدال زمان و برگزیدگان دوران بود اصل او از بلخ است در خلاصة المناقب آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بست و هشت روی بخطه آخرت نهاد سلطان علاء الدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدوران دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند و مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد و نه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد بعد از پنج سال بشمس الدین تبریزی پیوست و چون شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس از ان در صحبت حسام الدین قونی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید و در صغر سن بصحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرات الخیال نوشته است که نور الله مرقده تاریخ وفات اوست سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشسته او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولد نامه باو مشهور است

تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه ولای روم نامش بود | دل فروز جهان کلامش بود ٦٧٢
سال مولود آن خدا آگاه | شد رقم آفتاب عالیجاه ٦٧٢
سال نقلش ز اوج هفت طبق | هاتفم گفت قطب جنت حق

از ربیع نخست بود ششم | کز طلوعش نمود چون انجم
شده تاریخ نقل او پنجم | بیشک و ریب از جمادی دوم
سال نقلش باشتهار زمان | نور الله مرقده بر خوان

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال در ان دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه دست داده و فینکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بود و در قلعه الموت وزارت اسمعیلیه هم روزی چند از روی زجر و غضب نموده و در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار او گشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاده چون ابن علقمی را که وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین

بخلیفه آغاز مکاتبات و مراسلات نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نباید شمرد چون نوشته بنظر ناصرالدین رسید خواجه را حبس فرمود و مدتی محبوس ماند تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین و ستمائة که هلاکو خان از فتح بلاد و قلاع قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکو خان شتافت بوفور عنایت حکم شد که ملازم اردو باشد و در اندک وقت در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت منطبه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه نصیر الدین بود و خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذالک را در اینجا جمع آورده اما هنوز باتمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان به انقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان اباقا خان پسر هلاکو خان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه اثنین و سبعین و ستمائة فوت کرده و در بغداد قدیم در روضه امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آنرا کاظمیه میتر گویند مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز بوده و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرمود از غرائب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع حوت سنه پانصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل	یگانه که چو او مادر زمانه نزاد	بسال ششصد و هفتاد و دو بذی‌الحجه	بروز هیجدهم او درگذشت در بغداد ٦٧٢

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چندگاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها با ایشان متعلق بوده و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین دخترزاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود بعد ایالت ده سال در سنه ششصد و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته +

تاریخ

بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان	فغان ز صحن دوران بنگر بست ...	بنام صفدر ایرانیان محمد کرت	برآمد آیت داغ شمس کرت در حال ٦٧٦

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقاآن

عرف اباقا خان ولد ارشد هلاکو خان است بعد وفات پدر در جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین و

ستمائة بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده بادشاهی مردانه باراى و تدبیر بود وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داده و لشکر بروم فرستاده بعضی از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که خواجه نصیر الدین طوسی بروزگار هلاکو خان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و دوائر موهومه و صور بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید و ابقاخان بسعی توبان براینجا خروج کرد هفده سال و چند ماه در اکثر ملک ایران بادشاهی نمود شبی در مرغزار اوچاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظر ظاهر شد گفت مرغی عظیم قصد من دارد و تیر و کمان طلب کرد چون تیر و کمان بدو دادند فی الحال بافتاد و جان داد در مظنه بعضی کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت و این واقعه بتاریخ بستم ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمده عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بیست روز بماند ز ماه ذی الحجه
ز دور چرخ که بر کس نمیکند ابقا
چهارشنبه و هنگام صبح در همدان
بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا
۶۸۰

سلطان نکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکو خان است بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ست از اولاد چنگیز خان که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر نمیکرد چون دو سال و پنجاه و شش یوم از سلطنت گذشت دیگر شاهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست و ششم جمادی الاول سنه ثلاث و ثمانین و ستمائة بقصاص شاهزاده قنقورتای بهشت او را بشکستند و ارغون خان را بجای او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل نکودار شهریار دیار
که بود سرور خاقان خطه ایران
ز دست برد فلک پشت او شکست و لیک
نمود سال شکستش ظهور از لب جان
۶۸۳

تاریخ

تاریخ چون بششصد و هشتاد و سه شد
تا شر حادثات فلک بر دوام کرد
ارغون بملک گیری چو تیغ بر کشید
احمد برفت و تیغ شهی در نیام کرد

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکو خان و سلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت و بدین حیله بتاریخ بستم جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سر او را که دفتر شر و فتن بود از بدنش جدا گردانیدند اما بعد از دو سال و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک از تقدیر ایزد
شهادت یافت در صحرای توشهر
بقصد صاحب دیوان محمد
که دستور ممالک بود در دهر
پس از ده سال و دو ماه و دو هفته
چشید او هم ز دوران شربت قهر
تو در دنیا مشو بد را مقابل
که دارد در تراز و نوش با زهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در وقت احمد خان باصفهان افتاد و بعد فوتش خواست که بهندوستان

رود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر داریش نموده نامه طلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید بوقاخان که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را به سم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه از این تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان / محمد ابن جوینی که یگانهٔ دهر

ز روی ...... بر روی اخضاب [illegible] / بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار

ز جام تیغ ابا اکشید شربت قهر / بوقت عصر دوشنبه بر دو خاشاک [illegible]

خواجه بهاء الدین محمد که دلدار خود صاحب دیوان بود در زمان آباقای وزارت بلکه فرماندهی و ایالت اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب بادشاهان شیراز بود یعنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده است و ملوک شیراز را از آنجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود او بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی است اتابک هست یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده در پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد از وی برادر او اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از وی پسرش تکله بسلطنت رسید و بیست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بیست و هشت سال ملک راند در سال ششصد و بیست و هشت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابونصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز می نویسند مردی بس نیکو سیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفه بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یا رب این ملک مسلمانی بامن آباد دار / در پناه شاه عالم پادشاه ملک دین

روزگارت باسعادت باد و سعدی مدح گوی / خسرو صاحب قران غوث زمان بو نصر سعد

رایت منصور نصرت یار و اقبالت قرین / آنکه اخلاقش پسندیده است و دامنش کریم

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته ...

تاریخ

دران مدت که مارا وقت خوش بود / ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و او را پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچهٔ همایونش / بنام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است

وفات ابونصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک سعد بن ابونصر بجای پدر نشست و بده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده بجوار رحمت انتقال کرد بعد از و سلجوق شاه و سلغر شاه بسلطنت رسیدند و سعدی درین باب قصیده گفته بیتی چند از انجا اینست

ابیات

خدای را چه توانگر دشکر فضل و کرم ... بدین نظر که دگر باره کرد در عالم
سر ملوک جهان پادشاه روی زمین ... بدور دولت سلجوق شاه سلغر شاه
خلیفه پدر و عم باتفاق امم ... خدایگان معظم اتابک اعظم

بعد از ایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغر شاه بن ابونصر سعد بن زنگی بر سریر حکومت نشست و در زمان او سعدی در سنه احدی و تسعین و ستمائه فوت کرد و مدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود و سال وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است در سال ششصد و هشتاد و هشت بتاریخ هشتم ذیقعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

٦٨٠ عارفی بی نظیر فخر الدین ... سال نقل از زبان ساقی عدن
واقف راز آسمان و زمین ... گو بود مسکن عراقی عدن
قبر او در دمشق مشهور است ... جمعه و هشتم ز ذیقعده
سال تاریخ نقل آن مرحوم ... زائر او ملائک و حور است
بود کان خسروی خلد شده ... از خرد جان خلد شد مرقوم

سلطان ارغون خان

ابن ابقا خان ولد هلاکو خان است بروزگار دولت پدر خود پادشاه خراسان بود چون پدرش ابقا خان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان و امرا بر عم او براحمد خان بن هلاکو خان اتفاق کرده او را بر تخت نشانیدند و بعد از پنج ماه که احمد خان بر سریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از و منهزم شد احمد خان را شفقت عموی در کار آمد و ملک خراسان را باو بخشید ارغون خان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بر تخت بادشاهی نشست و بعد از دو ماه و هشت روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بست و نه سال وزارت پدر و جدش کرده بود به تهمت آنکه ابقا خان را مسموم ساخته بقتل در آورد و بعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد و نود فوت کرد در تاریخ او گفته اند

تاریخ

٦٩٠ شب نه ز هجرت نبوی ششصد و نود ... در پنجم ربیع نخستین بنوبهار

بعد وفات ارغون خان برادرش سلطان کنجیتو ابن اباقا خان بادشاه ایران شد و چون قریب چهار سال سلطنت نمود امرا از کردار شنیع او بستوه آمده در ماه صفر سنه ششصد و نود و چهار او را از میان برداشتند و بایدو خان را که ولد طراغای خان ابن هلاکو خان بود بادشاه ساختند بعد سلطنت هفت ماه در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید و غازان خان پسر ارغون خان بادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود و در تبریز رفته در آنجا بسال ششصد و هشتاد و پنج هجری فوت کرده اما ازین ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و نود و یک استخراج مے یابد-

تاریخ

آنکه او بود قاضی بیضا ‌‌ — نور الله سره ابدا
ناصر الدین قاضی بیضا — بره شافعی است راه نما
ذات عالی او سفر بود — عالمی را بعلم راه نمود
٦٩١ لیک تاریخ آن خجسته وجود — مظهر الحق الخص ٦٩١ رقم فرمود

شیخ العارف املح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولت شاهی و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن والا مقام مصلح الدین است از افاضل صاحب دل و عوارف کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص فرموده در فضل و کمال او صاحبان فضل معتقد پدرش که نام عبد الله داشت ملازم اتابک بود و برادرش بر در خانه اتابک دوکان بقالی داشت در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابو الفرح ابن جوزی بتحصیل علم و کمال اشتغال داشته سی سال تحصیل علوم پرداخته و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را بقدم سیاحت سیر نموده و مابقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته اند که در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مدید سقائی میکرد و آب بمردم میداد تا بخضر رسید و سیراب از زلال انعام افضال خود سیراب گردانید چهارده سال نوبت حج گذارده که اکثر آن پیاده بود و با شیخ شهاب الدین سهروردی در یک کشتی سفر دریا کرده و جهت غزو و جهاد تا روم و هند رفته و اقصای عالم را دیده و مردم هر مرز و بوم را بنظر امتحان سنجیده چنانچه خود گفته است

ابیات

در اقصای عالم بگشتم بسی — بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع بهر گوشه یافتم — ز هر خرمنی خوشه یافتم
چو پاکان شیراز پاکی نهاد — ندیدم که رحمت بران خاک باد

ابتدای ظهور شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بر سریر سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

ابیات

که سعدی که گوی بلاغت ربود — در ایام بو بکر بن سعد بود
سزد گر بدورش بنازم چنان — که سید بدوران نوشیروان

و کتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

تاریخ کتاب بوستان

٦٥٥ بروز همایون و سال سعید — بتاریخ فرخ میان دو عید
که پُر دُر شد این نامه پرداز گنج — ز شش صد فزون بود پنجاه و پنج ٦٥٥

تاریخ کتاب گلستان

دران مدت که ما را وقت خوش بود — ز هجرت شش صد و پنجاه و شش بود

و کلیات کلامش مشتمل بر اقسام اشعار و فواید بسیار قریب بست هزار بیت است و معنی آرایان بدائع نگار دیوان فصاحت بنیانش را نمکدان شعرای نامند و اوج گرایان مراتب حسن گفتار او را پیمبر سخن میدانند چنانچه ملا جامی فرموده

ابیات

ابیات

در شعر سه کس پیمبرانند · قولیست که جملگی برانند
فردوسی و انوری و سعدی · هرچند که لا نبی بعدی

و عقلا بنابر فواید دینا و عقبی کتابی در نظم و نثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ شعرا و کتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن پادشاه دهلی بوده و پیش از بادشاهی در سنه ششصد و هشتاد و چهار شهید شده در زمان حکومت خود دو کرت از ملتان خرج و قاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که بجهت او در ملتان خانقاه ساز دو در آن خانقاه دیهها وقف کند لیکن شیخ از جهت ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه یکان سفینه غزل بخط خود بسلطان شهید فرستاده و معذرت خواسته مکتوب در سفارش امیر خسرو دهلوی نگاشته و اشعار خسرو را بسیار تحسین میکرد و وفات سعدی در ماه شوال شب جمعه سال ششصد و نود و یک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر سلغر شاه بن ابو نصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته و دران بلده مدفون گشته مزارش بسعدیه اشتهار دارد و بعضی نوشته اند که در سال ششصد و نود ارتحال نموده و قول اولی صحیح تر می نماید و شیخ بقولی یکصد و دو و بقولی یکصد و بست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق مینماید زیرا که شیخ در کتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابو الفرح ابن جوزی ترک سماع فرمودی و بعزلت و خلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی و عنفوان شبابم غالب آمدی و هوا و هوس طالب ازین کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات شیخ ابو الفرح که در سنه پانصد و نود و هفت بوقوع آمده بحد بلوغت رسیده بود در حین وفات او عمر سعدی کمتر از بست و هفت سال نبوده باشد پس باین حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و مدت عمرش یکصد و بست سال و آنکه در نسخه هفت اقلیم و تذکره دولت شاه بنظر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده محض غلط است زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور شد یکصد و بست سال عمر داشت تاهم سال ولادت او بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است پس این راهرگز عقل قبول ننماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه خود در باب دوم از کتاب بوستان میگوید

ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب · دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خود بین مباش · دگر آنکه در جمع بد بین مباش

و آنکه در بعض کتاب گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصار نهاده همیگفت لفظ دیدم غلط است لفظ دیدند باید و اینکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده مولانا قطب الدین علامه شیرازی است اینهم غلط مینماید و تاریخیکه در تذکره دولت شاه و کتب دیگر در وفات آن بزرگوار نوشته اند اینست

تاریخ

شبی آدینه بود و ماه شوال · ز تاریخ عرب خ ص ا از سال
همای روح پاک شیخ سعدی · بیفشاند از غبار تن پر و بال

۶۹۰

تاریخ

۶۹۱ در بحر معارف شیخ سعدی / که در دریای رحمت بود غواص / مه شوال روز جمعه بر خویش / بدان درگاه رفت از روی اخلاص
یکی پرسید سال فوت گفتم / ز خاصان بود زان تاریخ شد خاص

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

۶۹۱ شیخ سعدی که عارف حق بود / راز دان وجود مطلق بود / یکصد و بست سال عمرش بود / کان زمان رحلت از جهان فرمود
بشب جمعه پنجم شوال / شد بفردوس آن ستوده خصال / چونکه خاصان حق تعالی بود / خاص تاریخ او ملک فرمود ۶۹۱

روزی مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیدهٔ بر آمد که بیت مقطع است این بود

بیت

اگر مرا بدعای مددکنی شاید / که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعهٔ آخر پسندیده آمد و آن را مادهٔ تاریخ ساخته تعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا / ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد / ز نظمهاش یکی مصرعه است گفته او / چو بی سعی رعونت گر فتمش اعداد
زسال فوت خبر یافتم و آن این است / که آفرین خدا بر روان سعدی باد ۱۵۵۶ ۱۴۸ ۶۲۶

اگر اعداد الفاظ سعی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعهٔ آخر دور کرده شود تاریخ وفات بر آید و این تاریخ که نوشته میشود

نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان بقا شد / ز شادی بر زبان آورد منت مر خدا را / ز منت مر چو حرف اولین را دور سازی / شود تاریخ سال رحلت او آشکارا ۶۹۰

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد / ز شادی گفت منت مر خدا را / چو سر حرفی ز منت مر کنی دور / شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ بر آید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است
مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حرف اولین از هر دو کتاب
جدا جدا بگیری و حرف اول را بیندازی تاریخ بر آید و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر / شد گلستان و بوستان آغاز / پنج حرفی ز هر کتابی گیر / حرف اول ز هر یکی انداز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا / سال تاریخ سعدی شیراز

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تعمیه

مرگ سعدی کا جسی پوچھو مت / که گلستان وه کب موا کهکر / سر منت کو دور کر اسنے / مر گیا آپ کہکے منت مر ۶۹۰

و اسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و با جهودان بکار گل ماندن در خندق طرابلس

وخلاص دادن یکی از روسای حلب از آن قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار بنکاح شیخ و بدخوی زن زشت کردار وغیره احوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته و در اینجا احتیاج تفصیل ندارد و از نوشته مستر تکلین صاحب انگریز که در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار و دوصد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع است بدریافت آمد که بفاصله نیم کروه شرقی باغی بپای کوهی سمت شمال و مشرق شیراز مرقد شیخ واقع است در میان عمارتی مربع عالیشان که بیک طرف دیواران دو طاق مستوی واقع شده طاق سنگین یمین مرقد شیخ است بطول چهار دست و بعرض قریب دو دست بی هیچ تغیری که در حالت بناد دفن بود و بکنارهٔ آن فقرات چند از احوال شیخ و کلیات او بر سنگی بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است که یکی از صلحای بخواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی زمزمه میکنند چون استماع کرد گفتند که این بیت شیخ با تسبیح و تهلیل یکساله ملک مقابل است آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازهٔ شیخ رفت دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و آن غزل میخواند و مے نویسد که مطلع آن اینست

	بیت	

برگ درختان سبز در نظر هوشیار   هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و او را بر خواب خود مطلع ساخت و بشارت داد در لطائف و ظرائف و نازکی طبع شیخ را درجهٔ اعلی است همگی با مستعدان نشستی و با وجود استغراق حال با اهل فضل صحبت داشتی و مطایبه کردی و بذله گفتی و در خلاصة الاشعار مذکور است که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دوچار شد و آثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آرے

	بیت	

سعدی خط سبز دوست دارد   نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند و پرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت بلے و این مطلع خواند+

	بیت	

آوازه درافتاد که باز آدم از کر   بهتان عظیمیست من توبه کجاکی

حکیم بفراست دریافت که این سعدی است او را در بر گرفت و شیخ بعد ازین حکیم را بخانه خود برده و چندی بمهمانداری قیام نموده تکلفات تمام بعمل آورد حکیم هنگام رخصت بیکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین نکنند اگر شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بداند القصه چون سعدی بعد از مدتے بخراسان رفت حکیم نزاری بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بخت دردوم روز ماهیچه و روز سوم گوشت بریان پیش آورد و گفت چنین مهمانی سالها میتوان کرد و چنان مهمانی که شما فرمودید بیش از چند روزے نتوان نمود+ **نقل** است که باری سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین و

برادرش خواجه شمس الدین دیوان را به بیند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقاآن از آن خبر شد سعدی را بپیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت باز گردیدن بادشاه فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخر چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقاآن فرمود که اینمعنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد — حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
وگرنه راعی خلق است زهر مارش باد — که هرچه میخورد از جزیهٔ مسلمانی است

سلطان آباقاآن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول ترا کفایت است والا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده آفتاد و در دولت شاه میفرماید که انصاف آنست که درین عهد که ایام علما و مشایخ روزگار چنین نصیحتی بابقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته بیت

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ + سخن ملکیست سعدی را مسلم + منقول است که در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین تازی گوی سالاران شیراز خرمای چند از مال دیوان که تسعیر اندک داشت به بهای گران به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک ازین ظلم بیگمان بود اتفاقاً ازان خرما چند قطعه به برادر شیخ سعدی فرستادند و برادر شیخ بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و با خود اندیشه کرد که خود برود و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی باید نوشت پس این قطعه را رقم کرد و فرستاد

قطعه

زاحوال برادرم به تحقیق — دانم که ترا خبر نباشد
اطفال برند و مرد درویش — خرما بخرند و زر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند — کز خانه رهش بدر نباشد
خرمای بطرح میدهندش — بخت بد از این بتر نباشد
انگه تو محصلی فرستی — ترکی که ازان بتر نباشد
ای صاحب من بغور او رس — لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هرکس را که خرما بطرح داده اند پیش من آید تا بایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما بطرح ستیده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان را بپیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هر که زر نداده بود سالاران را بعد از مالش فرمود که زر از وی نگیرند و خرما باز ستانند و از کسیکه زر ستیده باشند باز گردانند و از آن بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا دارند بعد ازان ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و بعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام که خرمای که بدوکان برادرت برده اند بوی ارزانی دارند و قیمت از وی نگیرند و التماس آنکه چون معلوم شد که برادر شیخ درویش است محقر قراضه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرجی به برادر خود ارزانی دارد و پس هزار درم زر را ببوسید و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و بیقین میدانست که شیخ خود چیزی بخاصه قبول نمیکند بعد ازان برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای خرما به بقالان ارزانی داشت +

مولانا امامی الهروی

از جمله فضلای خراسان است با وجود علم و فضل شاعری بی نظیر بوده است و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همکر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین پروانه که در عهد سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده است و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نژاد ملک زوزن است هر چهار فاضل باتفاق قطعه بحضور خواجه مجد الدین همکر فارسی فرستادند و ازو استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

توشمع فارس مجد ملت ودین چو دولت حضرتت راهست لازم	سوالی میکند پروانهٔ روم دعاگو صاحب دیوان ملزوم تو کن تعیین این چون ملک انصاف	ز شاگردان تو هستند حاضر ز شعر نود سعدی و امامی بود در دست تو چون مهرهٔ موم	رهی و افتخار و نور و منظوم کدامی به پسندند اندرین بوم
	خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد		

رباعی

ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم	بر شکر گفته های سعدی مگسیم	در شیوهٔ شاعری باجماع امم	هرگز من و سعدی با امامی نرسیم

و دولت شاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوه صنائع و بدائع شاعری بوده باشد والا سخن شیخ سعدی را مرتبه عالی و مشرب اورا درجه وافیست سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از نمکدان لطافت آنی دارد و امامی در سنه ششصد و هشتاد درگذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی است

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیرهٔ سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنه ششصد و هشتاد و نه هجری بادشاه دهلی شد در روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیدهٔ با تاریخ گفت از انجمله چند بیت اینست

تاریخ

شنبه کافتاب از حد شب جست بگاه چاشت با فیروزی فال	بتخت آسمان فیروزه بنشست ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال ز طالع در چنین وقت مبارک	جمادی دومی را سومی روز مه اندر برج شیر و طالع شیر نهاد اکلیل بر سلطان تبارک	سیم ساعت ز روز عالم افروز بتخت شیر بر شد شه لشکر شیر

و امیر خسرو این کتاب را که در وقصیده های در جلوس و وصف بادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سر آغاز روه فتحش می اندر جام کردم	گلوی خامه را کردم سر آغاز که مفتاح الفتوحش نام کردم بتاریخ آنچه در سلک عدد بود	عروسی کردمش سر برده بر ماه برآورده چو فردوس برینش ز هجرت سال ششصد نود بود	سزای دست برد شحضرت شاه دوم عشر جماد آخرینش

وسلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و شریعت پروری روزگار می گذرانید اما چون
بهم زدگی خاندان او مقدر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطای رفت و در عصر او حادثهٔ عجیب افتاد سیدی مولی
را که درویشی مرتاض و بعلم سیمیا مشهور بود و بجهت آنکه خرج عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او میشد و
امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند به تهمت آنکه میل خروج دارد دلبستهٔ پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان
زیر پای فیل انداخته هلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده
و مربای سلطان بود تخم جلالی را از بیخ برانداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کرا داشت و آن ملک را
متصرف شده سر از اطاعت ملک بپیچیده بود لهذا فیروزشاه باراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کرا متوجه
گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را با این همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور
بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروزشاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است
و علاء الدین از طرف کرا بر کشتی سوار شده در میان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان
علاء الدین بموجب اشاره او شمشیری بر فیروزشاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برداد
فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کرا و مانکپور بگردانیدند و جمله مخصوصان سلطان را که در کشتی
بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفتدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج هجری در عین برسات
۶۹۵
بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروزشاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی در پائین
تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد
میگردد که او در سنه ششصد نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی
رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد
و چهار در عهد سلطان فیروزشاه باربک بر تربت او نصب کرده اند سنه و عبارت که بران لوح منقوش است اینست
هذا مرقد المنور قطب الاولیاء فی الآفاق و غوث الاتقیاء بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل
شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنوره عمره الرحمة خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بیکه فی سنه اربع و سبعین و
سبعمائة وفات حضرت شیخ المحققین و قطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبهٔ انس گوهر دریای حقیقت
جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان
فی الحمد ذالک اللیل جار الشمس ه‍ ۶۹۵ ...اما تاریخی که در نسخهٔ مخبر الواصلین مرقوم است از ان سال ششصد
۶۹۵ و هفتاد و دو استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

	سال نقلش خردمیان و نهفت	
	عمدهٔ اہل دین جنت گفت	

شاه کرک

شاه کرک از مهین وارستگان است از سیمها بر کنار زیستی و پیوسته در خرابات گشتی مسکنش بلده کره مانکپور است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت برنده پیش خواجه آمده احوال بگفت فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون باز آمده درخواست خرقه نمود خواجه کرک گفت برو از آن آتش گاه برگیر لیکن از آن خود چون او در نگریست آن خرقه را با چند دلق دیگر دریافت و شرمسار گردید میگویند که چون سلطان فیروزشاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود نزدیک کره رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود مجذوب سر برداشته گفت

بیت

هرکه بیاید بسر جنگ | سر و کشتی تن در گنگ

و سلطان فیروزشاه بهمان وضع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کرک در بلده کره که بفرده کروه غربی از بلده الهآباد فاصله دارد طواف عالمیان است و وفاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده

باب هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقا خان از اولاد چنگیز خان است او برادرزاده خود بایدو خان را مغلوب ساخته و کشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمودند و او خود را سلطان محمود نام نهاد و بعد حکومت هشت سال و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزوین درگذشت لاش او را به تبریز برده در گنبدی که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

بسال هفتصد و سه هجرت از شوال | بروز یازدهم عصر روز یکشنبه
شد از نواحی قزوین شه جهان غازان | بسوی خلد که باد آن جهان ازینش به

ملک شمس الدین کهین

دوم بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه هرات گردید و بست و هشت سال بدولت گذرانید و ابقا خان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری درگذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

روز پنجشنبه از صفر ده و دو | سال هجرت رسید هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق | شد بفردوس زین سرای سپنج

ملک فخر الدین کهین

پسر ملک شمس الدین کهین و سوم پادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنه هفتصد و پنج هجری بحکومت هرات رسید چون سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون خان بعد از برادر خود غازان خان پادشاه ایران شد جمله ملوک و سروران اطراف پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنه هفتصد و شش هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند بر سر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه بدو حواله کرده شود چون اندرون رفت نخست جهان پهلوان پیش آمد امیر او را بقتل رسانید و بعد از آن خود از دست پهلوان یلدوز محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

۷۰۶ بسال هفتصد و شش صفر بشهر هرا | بحکم لم یزلی کردگار بی مانند
ز دست برد تقضا از کف محمد سام | کشید جام شهادت امیر دانشمند

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش باقی ماند و نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین پادشاه شد و در سنه هفتصد و بیست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش یکی تحفه شاهی است در هیات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند بیش از وی کس بر مفتاح شرح ننوشته میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود قضا را در آن وقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز ابجد کسوف خط مبتلا نگشته بود رسید مولانا خواند که یا لیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا وفات مولانا در هفدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

۷۱۰ ولی فلک بود و آن جان جهان | چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز | یکشنبه هفدهم ز ماه رمضان

تاریخ دیگر

۷۱۰ بازی کرد چرخ کج رفتار | در سه روزه آه از آن بازی
ذال و یا رفته از سنه هجرت | رفته در پرده قطب شیرازی

ایضاً از مخبر الواصلین

۷۱۰ بود علامه مکان و مکین | مولوی زمانه قطب الدین
صاحب منطق و معانی بود | فاضل بی نظیر و ثانی بود
شرح شمسیه زو طلوع شده | قطبیه نام او وقوع شده
سال نقلش که به ز گوهر سفت | عقل علامه قطب جنت گفت

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه نیز با عظمت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید درویش از کجائی گفت از خاک پاک شیراز م خواجه بقصد مطایبه و سخریه بدست او نیز گل شد ان الکثر شیرازیان طاسی را که در دست داشت واژگون نموده خطاب شیخ کرده قولیضاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس

میماند شیخ در حال طاسی تهی را که بدستش بود سر بالا نموده پیش نهاد و علی سبیل المعارضه گفت بگو از چیست که سر تبریزیان با تیت
میماند خواجه بجواب اش بیر داخته بعد از ساعتی گفت عجب حالیست که شیرازیان در شهر ما از سگ بیشتر اند شیخ تبسمی کرد و گفت این
حال خلاف شهر ماست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند خواجه بهم بر آمد و شیخ بگوشه بنشست و جوانی صاحب جمال چنانکه رسم آن
خواجه را با د کردن گرفت و همام میان آنجوان حائل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند سعدی
گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت و این مقطع برخواند **بیت** در میان من و دلدار حجاب است
همام ✤ وقت آنست که آن هم ز میان برخیزد ✤ خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی است سوگندش
داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال تکلف
بجا آورد و صحبتها داشتند فقط خواجه همام در شهور سنه هفتصد و سیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته و در تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است و الجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و
هجری در ایران بر سریر سلطنت نشست و بعد سلطنت قریب سیزده سال در عید ماه رمضان سنه هفتصد و شانزده هجری در گذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت	تاریخ	آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت
از گاه و کلاه خسروی شاه گذشت		وجهان بوفا را بگذاشت بگذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابو سعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادر زاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد او بود بتاریخ هفدهم رمضان سنه ششصد و نود و پنج هجری فیروز شاه
را در کرا کشته پادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ بر انداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

غزل

بازم رخ زیبای کسی در نظر آمد
عشقم بدل افتاد و هوای بسر آمد
زین پس نخورم هیچ غمی خاک که از چرخ
بر شاه جهان مژده فتح و ظفر آمد
آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی
کز لشکر او زلزله در بحر و بر آمد
سلطان جهانگیر محمد شه اعظم
گز داد دهش همچو علی و عمر آمد
از زلزله جیش تو دهلی ز حد خویش
جنبید و زمین بوسه زنان پیشتر آمد

و سلطان علاء الدین قلعه چتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته و راجه آن
دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده و دخترش او را از ان قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت
رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بو علی قلندر
پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاصی فراوان داشته اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان
علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بست و یک
سال کسری زیاده بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر پادشاهی نشست

سید حسین

اصلش از ترمذ است و مولد او خطه غزنی یکصد و هفتده سال عمر یافته و در سرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفتده هجری تاریخ وفاتش از فخر الواصلین

بحر عرفان و علم میر حسین
هفتده هم بود از مه شوال
فخر کونین و مفخر الثقلین
کر گذشت از جهان بهر دو نوال
تاریخ صاحب علم و معرفت بوده
سال ترحیل آن خجسته صفات
منبع فیض و کرامت بوده
هاتف غیب گفت قطب هرات
۷۱۷

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و بمرتبه وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت برتخت نشانید و خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان شادیخان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت بعد از سی و پنج روز کافور را کشتند و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را علی رغبت برادر خود سرانجام میداد بعد ازان او را مکحول ساخته خود بتاریخ هفتم محرم سنه هفتصد و هفده هجری برتخت دهلی نشست و ملقب بقطب الدین مبارک شاه گردید و جایزه کتاب نه سپهر زر برابر وزن حبشه فیل بامیر خسرو تسلیم نموده و امیر در کتاب تصریح مینماید و از زبان سلطان میفرماید +

نظم

تباریخ هجری من اسکندری | کند هر که آرایش دفتری
چو میراث شد پیل زر دادنم | نه زیباست زین سهل بر دادنم
مرا عمر کز شصت بالا گذشت | همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان گیتی دلم کرده یاد | معز الدنیا بادشه کیقباد
ازان پس در تیه ستائی شدم | توانگر ز گنج علائی شدم
چنین بخششی کز تو هم یافتم | در ایام پیشینه کم یافتم
جز این کزین پیش پرداختم | چو این نامه خاص کم ساختم
ز گنج گرانمایه و بی شمار | دهم بار پیلش بر آن پیلبار
شها گنج بخشا کرم گسترا | معانی شناسا سخن داورا
بسی بندگی کردم از عون بخت | کمر بسته در خدمت چار تخت
ازان پس فیروزه چرخ بلند | شدم پیش فیروز شاه ارجمند
شد اکنون که اقبال همدم مرا | نوازنده شد قطب عالم مرا
کنون لابد از بحر گنج زمن | باندازه بخشش آید سخن

و مبارک شاه وزیری داشت خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و یک شهید ساخته برتخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بود حکومت پنج ماه متقید گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ سلخ ماه رجب سال مذکور کشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید +

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از جمله مشایخ وقت بوده و بکرامات خوارق عادت معروف اگرچه اصل وی از عراق است اما چون نشو و نمای وی در پانی پت شده و هم دران شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و ملای روم مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوبانه گرد شهر و بازار می گشت و در آخر کارش بجائی رسید که همیشه مستغرق بودی و سخن نگفتی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نمی یافت و از جذبه شیخ ملاحظه می نمودند تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وی بود دستوری خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد وقت رخصت بخسرو فرمود که هرچه از شرف الاولیا بشنوی بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و یا دل اعتراض مکن چون خسرو بپانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود که بگو چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو هیری گو ترا سکو بیند خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب می خوانند شیخ فرمود که از هیر بیای خود چیزی بگو خسرو این غزل خواند +

غزل

ای که گوئی هیچ مشکل چون فراق یار نیست — گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
چند گوئیدم که بر زنار بندای بت پرست — بر تن خسرو گدامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش می گوئی خوش خواسته بود خواش خواسته رفت از این درویش نیز بشنو این ابیات از گفتار خود خواند +

غزل

دیهیم خسروان بر با نعل استر است — خسرو کسی که حلقه تجرید بر سر است
گفتم ز علم و عقل بملک و گر شوم — ملکم ز علم و عقل چو دیدم فروتر است
سیمرغ ولز روی بهفتم نقاب عشق — کو عارفی که منظر او عرش اکبر است
درس شرف بخواند ز الواح بیدی — لوح جمال و دست ملا در ابر است

خسرو از شنیدن این غزل بسیار گریست شیخ بزبان هندی فرمود ایه روندا هے کہ چہ سمجھندا ہے یعنی این همه که میگری چیزی فهم میکنی امیر خسرو گفت من بنده هم ازان میگویم که چیزی نمی فهمم شیخ ازین سخن بغایت خوش شد و بخواجه نعمتها و کرامتها مبذول داشت و بعد از سه روز امیر را رخصت داد و برای شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادکارها فرستاد و بسلطان دو کلمه باین طریق نوشت که علائی خلجی خوطه دهلی مقرر داند که با بندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضی از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت ای نادان هزار مرحمت بر من کرد که خوطه دهلی بر من مستقیم داشت جای شکر است منقول است که ملک نایب که در آواخر عهد سلطان علاء الدین تسلط پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکی از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود آن درویش دادخواهی بر آستانه شیخ برد شیخ بسلطان باین مضمون کتابت نوشت علاء الدین خوطه دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای پیش بریده و پس دریده تو یکی از درویشان را آزار رسانیده و عرش الرحمان را بلرزه آورده اگر او را سزا رسانید بهتر و الا بجای تو خوطه دیگر در دهلی نشانیده خواهد شد وفاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بست و چهار هجری واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیرا که با شمس تبریزی صحبت داشته مزارش در پانی پت زیارتگاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا +

بیت

گه هست کند صورتی مردی و زنی — گه شکند او جامه جان را ز تنی
کس نیست که او شاد قضا را پرسد — کای بار خدا چه حکمت است چیست فنی

جواب از شاه بو علی قلندر

بیت

شرط است که با امر خدا دم نزنی — این نوع که گفتی تو مردی نه زنی
گل را چه مجال است که پرسد ز کلال — کز بهر چه سازی و چرا میشکنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکل مشایخ هند است و اهل هند وی را سلطان المشایخ میخوانند در بداون متولد شده و در دهلی نشو و نما یافته نسبت وی بدوازده پشت به امام همام علی ابن موسی رضا می پیوندد و شیخ نظام صغیر بود که پدرش که احمد دانیال نام داشت از سر رفته و بدوازده سالگی صحبت شیخ فرید گنج شکر درویش پیدا شده اگرچه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود در هندوستان برتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام

دارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاصی که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند مگر
در موقف قبول نیفتاد و بالاخر خضر خان و شادیخان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره در غایت
تکلف و ترفیع برآوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در آن
گنبد نهند ناچار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن نهادند و آن عمارت بجای مسجد شد و الیوم مسجد
جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک
شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میشد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو
ما بیرون رود شیخ بمجرد استماع بار مسافرت بر بست شبانگاه درد شکم بوالی عهد پدید هر چند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب
گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان انداختند و تشفیع ساختند و التماس برگشتن و دعای عافیت در خواست
کردند شیخ گفت درد و دوا از کارخانهٔ الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فایده بر شفاعت شفیعان مترتب نشد والدهٔ سلطان
آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت دهلی بمهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب من فرستند و
و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده
در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش ببول بیماری برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا
کرد بیمار لحظهٔ صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی براتی کم مبالغی که در آنجا نوشته بود گم کرد پیش شیخ نظام الدین
آمد و حال ظاهر کرد شیخ یک درم بوی داد که این را حلوای نخود بروح شیخ فرید الدین بدر درویشان بده چون آن شخص درم را
بحلوایی برد داد و قدری حلوای در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود
والله اعلم بالصواب شیخ نصیر الدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسودراز که یکی از بزرگان
وقت بود در دکن سکونت داشته و در آن دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است و شیخ برهان الدین
غریب که درویشی صاحب شوق و ذوق بود هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است
فوت کرده و در آنجا مدفون است و برهانپور بنام او آباد شده و آن شهریست مشهور بر ساحل پاپی برمتی در تاریخ فرشته
مرقوم است که شیخ نظام در ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنین متولد شده و نام پدرش احمد بن
دانیال بود و سلسلهٔ بیعت او بشیخ عبدالقادر جیلانی میرسد وفات شیخ بتاریخ هیجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال
هفتصد و بیست و پنج (۷۲۵) هجری بوقوع پیوسته مقبرهٔ او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان
او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بر دیوار
مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است ❖

تاریخ

نظام دو گیتی شه ماء و طین	سراج دو عالم شده بالیقین	چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب	ندا داد هاتف شهنشاه دین ۷۲۵

۷۲۵

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین چارشنبه بخلد نقل نمود	شیخ عالی نسب نظام الدین هیجدهم از ربیع الاول بود	نود و چار سال عمرش بود سال ترحیل آن شنوده ز غیب	کان زمان شد بحضرت معبود ز خرد زبدهٔ بهشت رقم ۷۲۵

۷۲۵

تاریخ از مصنف دیگر

چو سلطان نامدار بحت قرین || بتاریخش آمد شهنشاه دین

مقبرهٔ شیخ بعد از وفات او تا دو صد سال بلکه زیاده مجهول بود

در عهد اکبر شاه بادشاه سید فریدون خان در سنه نهصد و هفتاد و هجری گرد مزارش ستونها استاده کرده گنبدی بران تعمیر نموده و بر لوح سنگی کلمه طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده ❊

تاریخ

خشکی که در روضهٔ حضرت غوث الانام || از پی تعمیر شد خان فلک احتشام

بانی او هاشمی ساعی او با سخی || انگه بدوران شان هست سخن النظام

ردی بدرگاه او آفریدون بصدق || شاید از الطاف پیر کار تو گردد نظام

مهر نسب اشرف اوج شرف شهاب || سید عالی نسب منزل فلک احترام

از پی تاریخ آن چون متفکر شدم || کلک خرد زد رقم قبلهٔ گیر خاص و عام

چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فریدخان المخاطب بمرتضی خان که فریدآباد آباد کرده اوست یک چپهٔ کهٹ بسیار نفیس و لطیف از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بران مرقوم نموده ❊

تاریخ

شیخ دهلی نظام را دو مرید || کار دنیا و دین مهیا کرد

مرتضی خان فراز مرقد او || قبه چون سپهر برپا کرد

بر جهان کعبهٔ مربع او || چار در از چهار جا وا کرد

عرش دیدپای چار قائمه اش || چار تکبیر بی محابا کرد

وانکه رو در سجود او آورد || رخ چو آئینه مصفا کرد

سال تاریخ این بنا جستم || قبه دشتیخ قفل القا کرد

عجب فریدش مقام عالی داد || عجب فریدش مقام احیا کرد

ابر فیروزه از جهان برخاست || دُر یکدانه در صدف جا کرد

عرشهٔ مرقد مبارک او || بزرگین کار عرش اعلی کرد

هر که رخ از مقام او تابید || پشت بر کعبه معلی کرد

خاک روب مقامش ار باشی || میتوان کار صد مسیحا کرد

قدر بانی او رفیع کناد || آنکه این هفت سقف خضرا کرد

در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و شصت و سه هجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عهد اعلیحضرات صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الهی که حاکم شاهجهان آباد بود و این ایوان را بر در روضه متبرکه مرتب نمود فقط و عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در اندرون گنبد بطرف پائین چسپانیده و فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش بنام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا و وزرا بتاریخ غره ماه شعبان سنه هفتصد و بست و یک در دهلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شد قلعه تغلق آباد که بسمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است بنا ساخته اوست و در ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و پنج چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نمود خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برای ضیافت او ترتیب داده بود بر او افتاد و جان داد لفظ خلیفه تاریخ وفات اوست مدت حکومت او سه سال و هفت ماه بعد وفاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره اش در سواد قلعه تغلق آباد موجود است

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعراست پدرش امیر سیف الدین از امرای قبیله لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنابر نوایب روزگار بهندوستان وارد شده در پتیالی منازل گردیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در انجا بوجود آمده چون چهار ساله شد سیف الدین بخدمت ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که مرتبه امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پیشانی تیغ آفتاب بود بصفت شکلی اشتهار یافته ؛

بیت

جهان بقدرت او میگرفت التمش | که برکشید خدا لیش بقبضه قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم ماند | دریای من روان شد و در یتیم ماند

من بنده دران ایام هفت ساله بودم جدم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود در پرده کار تخت همه او میکرد و صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش با پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغیت چند مرحله تجاوز نمود اراده صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته +

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست | ملکیت ملک سخن آن خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست | زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

درینگامیکه شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو پادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول است که خسرو باشاره شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نمود شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نینداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرد و امیر خسرو در ابتدای رفیق شاهزاده محمد سلطان بود بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاهان را دیده و خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از و سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو به تکلیف کام همراه او خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده چون از ان سفر باز آمد شنید که شیخ نظام الدین رخت هستی بعالم بقا کشید از این واقعه جانگداز پیرهن چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش حظیره وی بر خاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست و در پایان شیخ مدفون گشت و این سانحه در سال هفت صد و بست و پنج هجری رو داده عرس او هر سال بتاریخ هژدهم شوال میشود و این بیت که خسرو در قصیده آورده +

بیت

[illegible] | [illegible]

چنان مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل و پنج ساله بود و در سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بعمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

در علم موسیقی مهارت کمال داشته و دولتشاه در تذکره خود آورده که مرزا بایسنغر ابن مرزا شاهرخ اشعار امیر خسرو را جمع ساخته و یکصد و بست هزار بیت جمع شده و او هم آورده که امیر خسرو در یکی از رسائل خود آورده که عدد اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهار صد هزار زیاده است و مشهور است که نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده از آن جمله یکی قران السعدین است که در داستان ملاقات ناصر الدین بغراخان حاکم بنگاله با پسر خود معز الدین کیقباد که بادشاه دهلی بود گفته در سنه هشتصد و نود و هفت هجری شخصی بنام مهدی خواجه بر گرد قبر او عمارت جالیدار از سنگ سرخ ساخته بود و بابر شاه بادشاه در زمان دولت خود بیتی چند با تاریخ این اساس و تاریخ انتقال امیر خسرو را که خواجه حسن دهلوی گفته بود بر لوح سنگ مرمر کندانیده در آنجا نصب کرده بود حالا هم موجود است و آن ابیات و تاریخ اینست

لا اله الا الله محمد رسول الله

زمین را زین لوح شد سرفرازی | بدوران بابر شهنشاه غازی

تاریخ وفات

میر خسرو خسرو ملک سخن | آن محیط فضل دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین | نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بی قرین | طوطی شکر مقال بی مثال
از پی تاریخ سال فوت او | چون نهادم سر بزانوی خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او | دیگری شد طوطی شکر مقال

بیت

تاریخ بنا

زحرف وصل جانان ساده آمد نوع جانی من | طریق ساده لوحی این نشان عشق پاکن
مهدی خواجه سپه با جاه و جلال | تاریخ بنای این چو کرد سوال
شد بانی این اساس بی شبه و مثال | گفتم سعی جمیل مهدی خواجه

حرره شهاب الدین المعمائی الهروی

بعد از انتقال او تا دو صد و نود سال قبر بی گنبد و مجرد داشت اما در ابتدای جلوس جهانگیر بادشاه یکی از امرای او ملقب بطاهر بیگ سبزواری در سنه هزار و چهارده هجری بر قبر او عمارت از سنگ مرمر تعمیر نموده این چند عبارت با تاریخ تعمیر اندرون گنبد منقوش ساخته +

تاریخ

ای خسرو بی نظیر عالم | با روضه تو مرا نیاز است
تعمیر نمود طاهر آن را | فیض ازلی همیشه باز است
تاریخ بنا لیش عقل گفتا | با روضه بگو که جای راز است

قایل این کلام و بانی این مقام طاهر محمد عماد الدین حسن ابن سلطان علی سبزواری فی سنه ۱۰۱۴ غفر ذنوبه و ستر عیوبه الکاتب عبد النبی ابن ایوب +

ابیات

ای تربت عاشقی بجاست | در دوستیت نشان بپاست
شد سلک فرید از تو منظوم | زان هست که شد لقب الهاست
جاوید بقاست بنده خسرو | چون شد بهزار جان غلاست

ابیات

مرا نام نیک است خواجه عظیم | دو شین و دو لام و دو قاف و دو جیم
اگر نام یابی درین حرف سها | بدانم که هستی تو مردی فهیم

کاتب مذکوره نبیره شیخ فرید شکر گنج و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است +

تاریخ تعمیه

خسرو دهلوی بحکم خدا / بسبب حمیه شد ز دار فنا / عمر هفتاد و پنج سالش بود / کانزمان شد بدرگه معبود

هیجدهم بود از مه شوال / که گذشته ازین جهان ملال / سال ترحیل او ازین بشنو / لفظ ثانی برآر از چهره

و خواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت و نیز در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه سبع و سبعمایه فوت کرده و قبرش در دولت آباد دکن است +

ملک شمس الدین کرت

پنجم بادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات و غزنی و کابل بادشاهی نموده چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد و بست و نه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد و مولانا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او در عربی گفته و از الفاظ خلد ملکه تاریخ برآورده +

تاریخ

رضا شمس الدین کرت ماننا / واجری فی البحر المرادات فلکه / و من عجیب تاریخ مبدا الحکمه / بوافق قول الناس خلد ملکه ۲۹

و شمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد و سی در گذشت و بعد از وی برادرش ملک حافظ بادشاه هرات گردید و در سال هفتصد و سی و دو کشته شد بعد از شهادت او برادرش ملک معز الدین حسین قایم مقام او شد +

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسله نسبش با امام هفتم موسی الکاظم به بست و یک پشت میرسد و او مرید شیخ زاهد گیلانی سهروردی بود و شیخ زاهد صبیه خود را بحباله نکاح او در آورده و بفوت شیخ زاهد در اردبیل که قصبه ایست در آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکه بتاریخ هشتدهم ذیحجه سنه هفتصد و سی و پنج هجری بعالم جاویدان سفر نمود و پسرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که نبیره شیخ زاهد بود سجاده را زینت بخشید و بمرتبه بدر رسید و سلاطین زمان مثل جانی بیگخان و پسرش تردی بیگخان بقدم نیازمندی بخدمت او رسیده تیمن و تبرک می جستند و شاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست وقتیکه او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجه علی که ولد ارشدش بود قایم مقام او شد در اواخر زندگانی عازم گذاردن حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری مقیم گردانیده با طایفه از صوفیه قدم در راه نهاد و بعد از ادای مناسک حج در اثنا راه مریض شده سفر آخرت اختیار نموده و چون شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ذکرش در زیر احوال شاه اسمعیل صفوی ثبت گردیده و تاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب مجمع الواصلین نوشته است اینست +

تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده / درة التاج اصفیا بوده / وانکه دریای فیض عرفان است / جد شاهان ملک ایران است

صاحب اردبیل شیخ صفی است / کاشف نکته جلی و خفی است / ماه عاشوره دوازدهم / بوالکان مطلب شد بچرخ نهم

رفتن بتلقین او دو شنبه کو | صاحب خلد سال رحلت او ۷۲۵

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی مجلس چون او درین طریقت قدم نهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودی و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتی بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرد و بدو نوشت که تو کافری شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت ای نفس هفتاد سال بتو گفتم که تو کافری باور نمی کردی اکنون هیچ شبه نماند که امام مسلمان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین کردن بنه و مرا مرنجان واین رباعی بخواند ٭

رباعی

نفسی آمرا که غیر شیطانی نیست | وز فعل بدش هیچ پشیمانی نیست

ایمانش هزار بار تلقین کردم | این کافر را سر مسلمانی نیست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بست و سیوم ماه رجب سال هفت صد و سی و شش فوت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ٭

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم | سلطان محققان عالم
بست و سیوم مه رجب بود | اندر شب جمعهٔ مکرم

رکن دین حق علاء دولت | بر مسند خود نشسته خرم
از هجرت خاتم النبیین | هفصد بگذشت و سی و شش هم ۷۳۶

سلطان ابو سعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران پادشاهی کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفتصد و شانزده هجری بسلطنت ایران رسیده اما چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازی داشت اورا پادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفتدهم جمادی الاول سنه هفتصد و هیجده هجری معه پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابو سعید پادشاهی نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده و وفاتش به شب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفت صد و سی و شش هجری که همدران سالی امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلایق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمر سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش و عزیزی در تاریخ رحلت او گفته ٭

تاریخ

ثالث عشر ربیع الثانی اندر شب | شاه عادل علاء الحق و الدین بوسعید
هفصد و سی و شش از هجرت بحکم کردگار | کامی خداوندان جاه الاعتبار الاعتبار
بانهر ران ناله زاری خطاب آمد ز حرخ | شد ازین دنیا ملول و کرد رخت اختیار ۷۳۶

و فخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش ۷۳۶	روز ربیع الآخر بن هم سیزده بگذشته بود	در گذشت آه از سر سلطان عالم بوسعید	دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود ۷۳۶

چون سلطان ابوسعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مسند خانی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار رخ نمود امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و هر سرداری سلطانی شد و شحنهٔ بامیری تابع نمی شد ملوک طوایف عبارت ازین است خواجه غیاث الدین رشید ارپاخان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت بر داشت و چون او از نژاد هلاکوخان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته لوای خلافت برافراشتند خواجه جمال الدین دران اوان این بیت در سلک نظم کشید ✤

بیت

چون مملکت بوسعید را یار نماند   خورشید دولت نمی است ارپا دارد

و علی پاشا که خال بوسعید خان بود باماد موسیخان که نبیرهٔ بایدوخان بود بر و لشکر کشید و غیاث الدین و ارپاخان بدست افتاده شربت شهادت چشیدند مدت حکومت ارپاخان پنجاه و چند روز بود بعد قتل ارپاخان موسیخان بر تخت حکومت نشست و امیر حسن بزرگ که او را شیخ حسن جلایر نیز گویند و لسپر عمهٔ ابوسعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکوخان میشد بحکومت برگرفت و علی پاشاه و موسیخان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز بتاریخ ذیحجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر چوپان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا حدود سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شد و آتش فتنه منطفی گردید ✤

فهرست سلاطین مغول

از ایشان چهارده نفر در ایران فرمان روای نموده اند و من حیث الاستقلال حکم رانده مدت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه که اول ظهور چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مائه انقراض دولت ارپاخان یکصد و سی و هفت سال بود و دو سه نفری که ازین طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند در اعداد این سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و پنج سال بادشاهی نموده دوم او کتای قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منکوقاآن بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقاخان بن هلاکو هفده سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و دو ماه بعد از ان ارغون خان بن اباقاخان هفت سال بعد از و برادرش گیخاتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدوخان بن طغرای بن هلاکو هفت ماه بعد از و غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد از و سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از پسرش سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از و ارپاخان بن سوسه بن سنگقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا بن تولی پنجاه و کسری فقط

شیخ اوحدالدین اصفهانی

از جملهٔ اصحاب اوحدالدین کرمانی است وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت و بر جهات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقهٔ حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده این ابیات از مثنوی اوست ✤

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک بختی دید
سر گفتار ما مجازی نیست بازکن دیده کان بهازی نیست

واز قصیده زانیه حکم ثنائی راجوانی نیکو گفته است وعدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود در تاریخ اتمام جام جم گفته است ✤

تاریخ

چون ز تاریخ برگرفتم فال هفتصد رفته بود و سی و سه سال
عقد کردم بنام آن سرور که من این نامه همایون فر
چون ز سالی تمام شد بدرش ختم کردم بلیلة القدرش

قبر وی در مراغه تبریز است وتاریخ وسے بدانسماسنه ثمان وثلثین وسبع مایه نوشته اند تاریخ وفات او که در کتاب مجمع الواصلین است اینست ✤

تاریخ

آنکه او سبے نظیر ثانی بود اوحدالدین اصفهانی بود
سال نقلش بگوی یا همت اوحدالدین ساقی جنت ۷۳۸ ۷۳۸

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی نیز میگفتند پسر امیر تیمورتاش ابن امیر چوپان بود لبعد از سلطان ابوسعید خان واریا خان بر بعضے از بلاد روم وعراق وعجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را نهزمت داده تاآنکه شبی زوجه اش خصتین او را محکم گرفته او را هلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
گرفت محکم سیدا شت تا بمرد و برفت زنی چگونه زنی خیر خیرات النسان
زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن بزور بازوی خود خصتین شیخ حسن

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان ابن اخفاد چنگیز خان از دشت قپچاق بمقابله او شتافته واو را بدست آورده هلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود ✤

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سخن سنج بلند طبیعت بوده ودر عهد سلطنت محمد تغلق شاه بادشاه هند ظهور نموده واز بادشاه لقب فخر زمان یافته چنانچه خود گفته است ✤

بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلام لقب مگوی بجز طوطی شکر گفتار

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اختتام کتاب مهر جاج در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته واز الفاظ دولت شه تاریخم بر آورده اینست ۷۴۵

تاریخ

سال تاریخ عرب دولت شه بود بعدد کاسمان عقد سخنهای مرا داد نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بیست و پنج هجری در دهلی بر تخت فرمانروائی نشست در سنه هفتصد و سی و هفت قلعه نگرکوٹ را فتح ساخته فخر زمان بدر چاچی دران باب این تاریخ گفته ✤

تاریخ

چو بادشاه جهانگیر عالم بالا | بفر دولت او این بنا بر سر آمد ... تنها
زهی حصار که بی بی ز حلقه در او | کشاده چون نگر کوته ار که سنگین بود
محیطانه ز بعض هفت قلعه بنیا | شنو ز بان بتاریخ او خلو فیها ۱۰۳۷

و عمارت هزار ستون را در سنه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب و ویران است اما نشانی ازان تا امروز باقی است همدران سال عمارت قلعه خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده و فخر زمان بدر چاچی این تاریخ یافته *

تاریخ

خرم آباد نام کرد شش شاه | چون ظهیر الجیبوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم | در محرم بهفتصد و چهل و چار

تاریخ

بهر این عمارت خرم بسی خجسته ... | هزار دیده کشاده است ز آینه دار
تمام گشت بتاریخ داد خلوا فیها | شده بنام خلیفه بامر خسرو عهد
کشاده باتو بگویم که هفتصد و چهل و چار | برین عمارت خرم ظهیر دین معمار

آثار این عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است و بعضی کسان این مکان را محمد آباد و عادل آباد نیز گویند و بدر چاچ میگویند

ابیات

اگر نه خلد برین است این هزار ستون | چه فضای بهشت عرض گاه و فرخ جزا است
بلی جنان خرم آباد نیز جنان سبی است | که او متابع امر خلیفه دنیا است

در زمان او فتنه ها هر طرف متولد شده و هر کس هر جا که بود دم استقلال زده ازان جمله حسن کانگویه در دیوگیر دکن در سنه هفتصد و چهل و هشت علم شاهی بر افراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد و اولاد ش تا مدت دراز دران دیار فرمان فرمائی نموده اند و سلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست و هفت سال در بیست و یکم ماه محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری بر کنار دریای سنده در گذشت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

بهر بزم چو کاوس کی محمد کرت | نهاد بر دل سپهر ابلکی محمد کرت
خدیو کشور اول چو شه محمد تغلق | برفت و شد عقبش نیست شاه محمد کرت

قبرش اندرون روضه سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع و سلطنت تا امروز موجود است *

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده و دران دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هیژدهم ماه رمضان شب جمعه سال هفتصد و پنجاه و هفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است ازان سال هفتصد و پنجاه و دو استخراج می یابد تاریخ اینست *

تاریخ

آنکه دانش چراغ الیقین است | نام نامی او نصیر الدین است
ذات او را چراغ دهلی دان | بلکه خورشید هر دو عالم خوان

عمر او شصت و پنج ساله شمار — بی کم و بیش ای ستوده شعار
شد ز دنیا چو آن نصیر زمان
بست جمعه و داد حق را جان — سال نقلش مه شعبان
هشتم و هم بود از مه رمضان

درگاهش متصل روضهٔ سلطان بهلول لودی شش کروه از شاهجهان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان فیروز شاه که برو اعتقاد تمام داشت این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساخته بود ؞

ملک ابراهیم بیو

در بهار بفاصلهٔ یک کروه مغرب از شهر کوهی است خورد که آنرا پیر پهاڑے میگویند بالاے آن کوه بیچه مزار ملک ابراهیم بیو که در زمان سلطان فیروز شاه دهلوے فوت کرده موجود است وفاتش در سنه هفتصد و پنجاه و سه بوقوع آمده این تاریخ بر تربتش مرقوم است

تاریخ

بعهد دولت شاه جهان گیر — که بادا در جهان ملک تو فرزر
ملک سیرت ملک بیو براهیم — که بد در دین چو ابراهیم کین سوز
بهجرت هفتصد و پنجه و سه تاریخ — مسافر شد ملک در جنت این روز
شهنشاه جهان فیروز سلطان — که بر شاهان گیتی گشت فیروز
. . . . — بماه ذی الحجه یکشنبه از روز
خداوندا ز فضل خود ببخشش روی — کنی آسان حساب آخرین روز

خواجه قوام الدین حسن

وزیر شاه شیخ ابو اسحاق شیرازے بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه بو اسحاق کمربسته بشیراز آمد عنقریب همان ایام مریض شده درگذشت و این واقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول یا که ربیع الثانے بسال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیرازے تاریخش چنین یافته ؞

تاریخ

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن — صاحب صاحبقران خواجه قوام الدین حسن
سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب — روز آدینه بحکم کردگار ذو المنن
هفتصد و پنجاه و چهار از هجرت خیر البشر — مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن ۷۵۴
مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود — شد سوی باغ بهشت انعام این دار المحن

طغان تیمور خان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابو سعید خان در ایام خان اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و سربداران خراسان که بعد فوت سلطان ابو سعید خان سر برآورده بودند مطیع و منقاد گشتند آخر الامر بدست خواجه یحیی کرابی که از جمله سربداران سبزوار بود بتاریخ شانزدهم ماه ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت او قوم چنگیز خان برافتاده و سربداران خروج کرده ذخیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جهان تمر خان را که از نسل کنجاتو خان بود بسلطنت برداشته خود بعراق رفت و بغداد و دیار بکر را تصرف خود درآورد عزیزی در تاریخ قتل طغان تیمور خان گفته

تاریخ

تاریخ قتل شه عالم طغان تمور — از هجر بود هفتصد و پنجاه و چار سال ۷۵۱
در روز شنبه از مه ذیقعده شانزده — کین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال

امام یافعی قطب مکه

از اولیای وقت بوده و شاه نعمت الله یکے از مریدان اوست بتاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرده

بعضی هفتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع الواصلین مرقوم است مستفاد میگردد :

تاریخ

آن امامیکه یافته بوده … تا لجراه شناخته بوده
از مریدان او که دلخواه است … نور دین شاه نعمت الله است
باز از روی اختلاف زمان … گفت ساکن بخلد پیر جوان
مقتدای خداشناسان است … صاحب فیض جود احسان است
۷۵۷ سال ترحیل آن ستوده سیر هشت … خردم قطب اوج جلد نوشت
۷۶۷ هست در مکه قبر آن مغفور … زایرش روز و شب ملائک و حور

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق بوده چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید +

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق … به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین … که قاضیی به از و آسمان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف … بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش … که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدین … که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریادل … که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند … خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

وفات شیخ مجد الدین بروز چهارشنبه هجدهم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ برآورده +

تاریخ

مجد دین سرور و سلطان قضات اسمعیل … که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بد و از ماه رجب کاف و الف … که برون رفت ازین منزل بی نظم و نسق
۷۵۶ کنف رحمت حق منزل او دان وانگه … سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسن ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ می گفتند نام پدرش امیر حسین قاسے ابن امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابو سعید خان بود و داماد امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت کنجاتو خان منصب امیر الامرائی داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابو سعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوس بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز که از امرای کبار ابو سعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابو سعید خان با دختر مذکور عشق ورزیده خواست که او را متصرف شود قبول نکرد و بدین سبب باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بیست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابو سعید خان او را از میان گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاده استدعای بغداد خاتون نمود شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان درآمد بعد وفات ابو سعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابو سعید بود در نکاح خود درآورد و حبال بغداد خاتون را که ابو سعید خان ما کراه از و گرفته بود و بو صال او بدل کرده دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود و با لجمله چون بعد وفات ابو سعید خان انقلاب دست داد بغداد و آذربایجان بر امیر حسن قرار گرفت

لیکن اورا در سلطنت خبر نامی نبود کفیل مهام سلطانی شاه دلشاد خاتون بود و دلشاد خاتون بانوی نفیس منش بوده چنانچه خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید ع ‌هزار بار بروزی شکسته از سر تمکین ‌٭ شکوه مقنعه او کلاه گوشه سنجر ٭ و سبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوئینان و دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیری انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در بند تربیت او شد ٭

اشعار

چو در بار چاچی کمان زفت شاه
نهادند بر خویشتن بر دوش شاه
چو از شست بگشاد خسرو گره
تو گفتی که در برج قوس آمد ماه
ندانم چه گفتند در گوش شاه
برآمد ز هر گوشه آواز زه
که در عهد سلطان صاحب قران
دو وزاغ کمان با عقاب سپهر
شهاب تیر در بند تدبیر نیست
بعهدت کس نا که بر نجست
نکرده کسی زه خبر بر کمان
بریدم بیک گوشه آورد سر
سعادت رسدان در پی تیر نیست
بغیر از کمان گوشه ابرو نیست

و امیر حسن بزرگ را با امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود مقاتله و مجادله بود و دیگرات از و انهزام یافته و امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفت صد و پنجاه و هفت هجری درگذشت مدت حکومت او هفده سال بود بعد از و پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست ٭

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

او ابو اسحاق انجو نیز می نویسند پدرش امیر محمود شاه از نسل خواجه عبد الله انصاری است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان که از سلاطین مغول بود بحکومت شیراز مشغولی داشته و بعد زمان دولت ار پاخان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانگاه بود خبر فوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و چون همدران نزدیکی ار پاخان نیز کشته شد امیر مسطور متصرف شیراز شد و در سنه هفتصد و چهل و چهار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برد و بر دست امیر محمد مظفر در هفت صد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن برین منوال است که چون در سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارز الدین محمد مظفر از دوام بغض و عداوت که با شیخ ابو اسحاق داشت مطمع... و دوام می پرستی و مستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعه شیراز متحصن شد درین عرصه حاجی قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و پس از فوت حاجی سیوم شوال امیر مبارز الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپردند بشهر در آمد و شیخ راه فرار پیش گرفت و بکرات و مرات میانه شیخ و امیر غبار مجادله و نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارز الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید ٭

تاریخ

بر فند کاف و الف ز جمادی الاول
سپهر حلم و سما آفتاب جاه جلال
بسال ذال دگر بود حاکم علی الاطلاق
کمال دنیی و دین شاه شیخ بو اسحاق
خدایگان سلاطین مشرق و مغرب
میان عرصه میدان به تیغ مهر عدو
خدیو کشور عدل و کرم باستحقاق
نهاده بر دل احباب فتحشش داغ فراق ۶۵۸

ایضاً

خسرو روی زمین غوث زمان بو اسحاق	که بدان روی چو گلزار بگرید بلبل بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل	جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاول هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل	و السنین بود که پیوسته شد از جزو و کل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیده ایست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد از آن حروف اول مصرعهای ثانی را جدا گانه بگیرند بیتی از آن برخیزد موشح الطرفین که از آن نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و از توشیح میان قطعه رباعی برخیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد انکه بر رابطه آن صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام ان قصیده موجب تطویل کلام است بنا بر آن بر تحریر رباعی توشیح که از میان قطعه برخیزد اختصار میرود ❊

ایضاً

حاتم که جود بنده احسانت	رستم که رزم خسته دستانت	زاوش ز جاه کهترین منشی ات	بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصاریع آمده است و ش مخصوص است بمصرعه سیوم و ی مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و خ مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر گرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته ❊

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه	بنام شهنشاه گیتی پناه	ز هجرت شده هفتصد و چهل و پنج	ربیع دوم اول و مهر و ماه
شد این درج بر در گوهر تمام	کز و فاضلان را بود آب و جاه	بسی رنج بردم درین چار فن	با امید احسان ظل آله
بسی کردم اندر بحار و بحور	پی گوهر مدح خسرو شاه	ندید است کس از سلاطین عهد	ز بدو جهان تا بدین عهدگاه
جهاندار چون شاه صاحب قران	شهنشاه چون بو محمود شاه	نخوانده است کس از بحار فضل	چنین نظم در مدحت هیچ شاه
امیدم که ارباب دانش کنند	به اغماض در سهو من نگاه	الهی بحق رسولی که گشت	رخ کفر از نور شرعش سیاه
	که ذات ملک سیرت شاه را	ز آفات دوران بداری نگاه	

ملک کیومرث

والی قلعه تور پیوسته ولایت قاین را عمارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساخته و والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند ❊ شهرسی که دران شحنه شلمش باشد ❊ دانی که دران شهر چه شورش باشد ❊ بطاقت گشته بمحمد خواجه ابرودسی توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نمود و بدین نیت متوجه آنسو گردیدند ملک نیز اطلاع یافته با فوجی از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسیکه اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ ها القصه ملک آهیخته بر سر وی تاختند قضا را دو ناوک جانستان از دست ملک بمقتل آن امیران آمده ایشان را از پا در آورد و هلاک ساخت وقوع این واقعه در تاریخیست که ازین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

ز هجرت هفتصد و پنجاه و نهم بود	ربیع الاخر آن ماه مجسته	که شد در روز دوشنبه نیمه ماه	شتلمش با محمد خواجه گشته

خواجه قوام الدین عیار

در مراة الجنان مرقوم است که خواجه قوام الدین عیار وزیر شاه شجاع ابن مبارز الدین محمد مظفر شاه بود و مرتبه عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی در اکثر غزلیات خود ذکر او کرده است و در سنه اربع و ستین و سبعمائه بعد از تعذیب شکنجه شاه شجاع او را بقتل رسانید بعد از و امیر کمال الدین وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده ✣

تاریخ

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش	از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود تا کس امید جود ندارد دگر ز کس	با آن جود آن عظمت زیر خاک رفت آمد حروف سال وفاتش امید جود	در نصف ماه ذی القعده از عرصه وجود

از الفاظ امید جود تاریخ می برآید بشرط آنکه حرف دال را که در لفظ جود است ذال منقوطه خوانند تا عدد سال هفتصد و شصت و چهار شود و تفرقه میان دال و ذال از ین رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود ✣ ۷۶۴

رباعی

آنانکه بفارسی سخن می رانند	در معرض دال ذال را ننشانند	ما قبل وی ار ساکن جز وای بود	دال است وگرنه ذال معجم خوانند

و ابن یمین چنین گفته که در زبان فارسی فرق میان دال و ذال ✣ یاد گیر از من که آن نزد افاضل مغلق است ✣ پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است ✣ دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است ✣ یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش از ان یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است و الا دال چنانچه انوری نیز گفته است ✣

رباعی

دست تو بعطا چون ید بیضا بنمود	از جود تو بر جهان جهانی افزود	کس چون تو سخی نیست نه هست و نه خواهد بود	گو قافیه ذال شو ز بی عالم جود

پس درین صورت حرف آخر کلمه نمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و شاد و دید و شنید و نیز اگر ما قبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف منحرف بود هم ذال نقطه دار است مانند ایزد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است ✣

تاریخ

صباح جمعه بُد و سادس ربیع نخست	که از دلم آن ماه روی محمد بل	بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت	جواب گشت بمن حل حکایت مشکل
	دریغ و درد و تاسف کجا دهد سودی	کنون که عمر بیازیچه رفت بیحاصل	

۷۶۴

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلایر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع افتاد شاه محمود بامداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبعمائه لشکری بعید بشیراز کشیده برادر را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس بتصرف خود آورد و چون این مژده بدرگاه سلطان اویس فرستاد خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته بسلطان گذرانید و آن تاریخ اینست ✣

تاریخ

همای چتر همایون بادشاه اویس ‖ بسیط روی زمین زیر سایه گرفت
حدود مملکت فارس تا در هرمز ‖ بسال خمسه وستین سبعمایه گرفت ٧٦٥

میر سید علی همدانی

از اولاد امام زین العابدین است و امام زین العابدین را هشت فرزندان بوذند از انجمله یکی عبدالرحمان است که میر سید علی از اولاد اوست و اولاد میر سید علی در کشمیر و همدان است در سنه هفتصد و شصت و شش فوت کرده و در ولایت ختلان مدفون گشته تاریخ از مجمع الواصلین ❊

تاریخ

همدانی است سید همه دان ‖ اسم سامی او علی همدان
شد رقم سال نقل آن والا ‖ قطب عالی جنت اعلی
خانقاهش بخطه کشمیر ‖ فیض بخش بهر صغیر و کبیر
٧٦٦ مرقدش در ولایت ختلان ‖ فیضها میدهد بپیر و جوان

فخرالدین امیر محمود مشهور به ابن یمین

روزی پدرش ملک الفضلا امیر یمین الدین فرلومدی این رباعی به پسر خود نوشته فرستاد

رباعی

دارم ز عتاب فلک بوقلمون ‖ وز گردش روزگار حسن دیده درون
جسمی چو کناره صراحی همه سنگ ‖ جانی چو میانه پیاله همه خون

جواب از امیر محمود

دارم ز صفای فلک آینه گون ‖ بر آه دلی که سنگ از آن گردد خون
روزی بهزار غم بشب می آرم ‖ تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

و امیر محمود در روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخر سنه هفتصد و شصت و نه هجری فوت کرده ❊

تاریخ از مجمع الواصلین

رفته بود از سال هجرت هفتصد و شصت و نهم ‖ روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین
٧٦٩ گفت رضوان حرز خیز و استقبال کن ‖ خیمه در صحرای جنت میزند ابن یمین ٧٦٩

ملک معزالدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت و هفتم بادشاه از آل کرت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حافظ در سنه هفتصد و سی و دو بر ممالک هرات و غیره بادشاه شد و سربداران را پریشان ساخت و مولانا مظفر برسی که معاصر او بود در مدح ملوک کرت قصائد دارد و او راست بیت سلطان معزالدین که دریای فضل و جود ❊ در سیت آفتاب و حبابی است آسمان ❊ و ملک معزالدین بعد حکومت سی و نه سال در سیوم ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و یک یا دو درگذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم است و مولانا تفتازانی در تاریخ وفات او گفته ❊

تاریخ

٧٧٢

چون بحر ثانی غرة فی القعده ‖ معلوم شود طیب الله ثراه

از الفاظ الله ثراه تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معزالدین حسین نبیره او ملک غیاث الدین بن علی در هرات و غور و سرخس و نیشاپور سلطنت یافته و طوس و جام را مسخر ساخته و همواره میان او و سربداران سبزوار و امرای جانی قربانی جهت حکومت ولایات منازعات بوده مردی مدبر و مشهور بود و ظلم کردی و رعایا از و ناخشنود بودند تا آنکه امیر تیمور لشکر بهرات کشید و در سنه هفتصد و هشتاد و سه او را با برادر و پسرش بعد از حکومت دوازده سال بقتل رسانید و استیصال آل کرت نمود

مدت ملک شان یکصد و نوزده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و نه هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

برادر خواجه عادل طاب مثواه
پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
خلیل عادل او را خوان تو دایم

بسوی روضهٔ رضوان سفر کرد
خدا راضی ز افعال و صفاتش
در آنجا فهم کن سال وفاتش

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ جلایر در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی لطیف طبع و هنرمند و نیکو نظر و صاحب کرم بود و صاحب حسنی او بمرتبه بود که روزی سوار شدی مردم بغداد بسر راه او آمدی حیران حسن او ماندی و بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود ✤ عاقبت سر گریبان تو بیرون آورد ✤ و سلمان ساوجی در تهنیت جلوس و ثنای او نهایت جد و قصیده بنظم آورده این چند بیت از آن است

تاریخ

بشارت ای سعادت برین بلند رواق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق
همیکنند ندا در ممالک آفاق
فراز تخت سلاطین بملک عراق

که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس
باتفاق خلایق بیاری خلاق
پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فراشی را فرمود تا شمع بالگن زر همراه او بیرون برد و او را بخانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاده ✤ شمع خود سوخت شب دوش برای امروز ✤ گر لگن میطلبد شاه زمن میسوزم ✤ سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از خانه شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است آنرا بدو بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه سرور داد در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمایه آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را بغیر از مدارس و خوانق و ابنیه عالیه در آب مستغرق ساخت و درین واقعه چهل هزار آدمی غریق طوفان فنا گشتند و خواجه جمال الدین سلمان در ان واقعه این تاریخ گفته ✤

تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب
بآب شهر معظم که خاک بر سر آب
دریغ روضهٔ بغداد آن بهشت آباد
که کرده است خرابش جهان خانه خراب

و خواجه سرور ازین غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید و سلطان حکومت بغداد را بامیر اسمعیل ولد نجیب امیر زکریای وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه وجیه دین محمد امیر اسمعیل ✤ که رزق خلق خدا را کف تو گشت کفیل ✤ گشاده است ز دست تو دجلهٔ احسان ✤ چنانچه چشمهٔ زمزم ز پای اسمعیل ✤ و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آنجا عمارتی میساخت سر چوبی از ان عمارت بیرون آمده بود خواستند که آنرا ببرند مانع شده و گفت شاید بسر کشتی بیاویزند آخر چون در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمایه بایای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دست ملازمان خود بقتل آمد سر او را آنجا آویختند با جمله سلطان اویس بعد از آنکه از ری تا روم مسخر فرمان او گشت در آوان جوانی ازین زندان فانی بریاض جاودانی رسید و این واقعه جمعه شنبه دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شده مدت حکومت او قریب بیست سال بود بعد وفاتش پسرش سلطان حسین جلایر بر سریر سلطنت نشست و بعد حکومت هفت سال در سنه

هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد ✤

تاریخ عمارت در دهلی

قریب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگی است که بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسی در خط عربی منقوش است ✤

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم
موفق گشت از حق بنده معروف
وحید الدین قریشی والد من
مرا همراه بر در پیش شیخ عالم
رهاد ارم کانفاس مبارک

خجسته خسروی اولاد آدم
اساس این عمارت کرد محکم
که با اهل ارادت بود همدم
بدست خود گرفت و کرد تمام
دران عالم بود معروف پر غم
زهجرت هفتصد و هشتاد و یک بود

مدار دین احمد شاه فیروز
جوار روضهٔ شیخ المشایخ
بحسن اعتقاد و صدق اخلاص
بلفظ خود مرا معروف خوانده
بخوان تاریخ اتمام عمارت
مرتب شد بنا والله اعلم

شه صاحب قران سلطان اعظم
نظام الحق والدین قطب عالم
در اسرار ولی الله محرم
درین عالم چو شیخ عابسوی دم
درینجا چون بنای خیر مقدم ۷۸۱

قاضی بهاالدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته ✤

تاریخ

بهاالدین الحق طاب مثواه
اطاعت نیست ایزد مثوان ما

امام سنت و شیخ جماعت
قدم در نه که رت هست استطاعت

چو میرفت از جهان این بیت میخواند
بدین دستور تاریخ وفاتش

بر اهل فضل و ارباب بلاغت
بر آورد از حروف قرب ساعت ۷۸۲

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و محترم نیز نسبت خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحر احسانش داشته ابواب اشفاق بر وجهات روزگارش می کشود و خواجه عماد با وجود علم و تقوی و جهاد در شاعری کامل بود و این راست ع دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید ✤ واله شد و فریاد برآورد که ماهی ✤ در حبیب السیر آمده که خواجه عماد را گربه بود که هر گاه خواجه نماز گذاردی با او موافقت بجا آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت او حمل کرده پیوسته اقدام اخلاص خدمت کردی و خواجه حافظ که از این معنی در رشک بود این غزل در آنوقت برشتهٔ نظم کشیده ✤

غزل

صوفی نهاد دام سر حلقه باز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست

آغاز کرد تا فلک حقه باز کرد
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
غره مشو که گربه عابد نماز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

زانکه عرض شعبده با اهل راز کرد
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجه عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست ✤

شیخ جلال مشهور بمخدوم جهانیان جهان گشت

درویشی صاحب کمال بوده و در اچه ملتان سکونت داشته و در ان دیار مدفون است سلطان فیروز شاه باربک بادشاه دهلی که در سنه هفتصد و نود فوت کرده یکی از مریدان اوست منقول است که سلطان به جمیع مشایخ وقت اعتقاد

و انقیاد عظیم مینمود هر جا درویشی گوشه نشینی شنیدی بزیارت او رفتی چون آوازهٔ بزرگی مخدوم جهانیان شنید خواست بملازمت او شتابد این خبر بمخدوم رسید بسلطان نوشتند که دیری است که قصد طواف اکابر دهلی خصوصاً شیخ نصیر الدین دامن گیر وقت این درویش است سلطان تصدیعه نکشد و خلایق را در تشویش نیندازد درهمان روز ها مخدوم بدهلی تشریف آورد سلطان از استماع قدوم مخدوم بفراوان اعتقاد و اخلاص به پیشوا رفت و از دیدن چهره نورانی اعتقاد افزوده چنگ ارادت بدامن او زد و بیعت مریدی بجا آورد گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده از آن سبب او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اکبر گذارده و از خلیفه مکه قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و آنرا از سر خود فرود بیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از فرق او بر سر خود گرفته بدهلی آورد و چون بعد از چند او وفات شاهزاده فتح خان که فرزند جگر بند بادشاه بود انتقال نمود این نقش پاک را بر قبر او نصب کرد و روضهٔ عالی که تا امروز در دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دور آن مدرسه و مسجد و مکانات دیگر بنا نمود و حالا این عمارت را درگاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ماه که روز وفات رسول است انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را بآب شوئیده می نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال است بسال هفت صد و هفت هجری چهاردهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فایده بسیار حاصل نموده و از شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بمرتبه فیض رسیده وفاتش بروز چهارشنبه که عید قربان همان روز بود یعنی بتاریخ دهم ماه ذی الحجه سال هفت صد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اُچه نیز میگویند مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است +

تاریخ

۷۸۵

تاریک گشته جمله جهان بی جلال شاه
تاریخ بود هفتصد و هشتاد و پنج سال

ملنگ و جلالیه فقیر مرید خاندان اوست و شیخ صدر الدین که براجو قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است که در سنه هشت صد و شش فوت کرده و از تاریخی که در کتاب مخزن الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال بسال هفتصد نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ اینست +

تاریخ

سید بی نظیر ولی مانند
مصطفی است یگان فرزند

جد او سید جلال آمد
ذات او مصدر کمال آمد

هفتصد و هفت سال هجری بود
کان مه برج دین طلوع نمود

عمرش این ضیای نیک سرشت
یکصد و هفت سال کم ننوشت

نام نامی او حسین بخوان
خلف احمد کبیر بدان

سال سنفار آن عزیز جهان
گفت هاتف همای خلد جنان ۷۹۲

سال تحویل آن خدا آگاه
گرفت رضوان گل بهشت اله

دلش از حرص و هوا مبرا است
نقبش در جهان جهان گرد است

متصف ز ماه شعبان بود
که طلوعش چو آفتاب نمود

عمر آن سید بلند نژاد
بی کم و بیش خوانده‌ام هشتاد

لیک این قول معتبر دیدم
متفق با همه سیر دیدم

عید قربان و چارشنبه بود
که آفاق هفتنش فرمود

سال نقلش ازین جهان رضوان
گفت مخدوم ما بین بر خوان

هشت سراجه مرقد آن شاه
عطر الله قبره و ثراه

در مرات آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاالدین و سید محمد و پدر شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرات جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصی دیگر است که در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد ❖

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشی صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه الهٰ آباد آنسوی دریای گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه هشتصد و هشتاد و پنج وفات یافته مدفون گشته حالا تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب گنج العرش یافته اند پسرش که شیخ تقی نام داشت نیز دران موضع آسوده است ❖

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدابنده به یزد افتاده و در رباط مراغه یزد زینداری میکرده اند و در ملازمت بعضی از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده و بروزگار سلطان ابوسعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابوسعید خان انقلاب دست داد محمد مظفر بر یزد متصرف شد و با دشاه شیخ ابواسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده ‌او را هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و بهر جا که روی آوردی سرآمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که بامر سلطنت پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمائه بروی خروج کرد و او را گرفته محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر همدران حبس وفات نمود خواجه حافظ شیرازی در معنی

این قطعه گفته بیتی چند از آن نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان | انکه از شمشیر او خون میچکید | گه بیک حمله سپاهی می شکست | گه بهوی قلب شیری میدرید

عاقبت تبریز و شیراز و عراق | چون مسخر کرد وقتش در رسید | آنکه روشن بد جهان بینش بدو | میل در چشم جهان بینش کشید

وسلمان ساوجی نیز همدرین باب گفته

ایضاً

انکه از یک وجب میدید | از سر خویش تا بافسر هور | وآنکه میگفت شیر شرزه منم | روبهی چاد دیگران همه گور

قوت ظهر بیت او بشکست | قرة العین کرد چشمش کور

ابوالفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضایل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتی باستقلال یافت ما بیان او و برادرش قطب الدین شاه محمود که قبل از پدر حکومت اصفهان یافته بود بجهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد نکاح خود آورده بمدد و معاونت او بر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه

شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین | میکرد خصومت از پی تاج و نگین | کردیم دو بخش تا بیاساید خلق | او زیر زمین گرفت و من روی زمین

و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ❖

بیت

ای شاه شجاع ملت و دولت و دین — خود را بجهان آرث محمود مبین
در روی زمین اگرچه هستی دو سه روز — بالله که بهم رسید در زیر زمین

و شاه شجاع را با سلطان اویس دیگر باره مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ✣

قطعه

ابوالفوارس دوران منم امان زمان — که اهل مرکب من تا بقیصر است قباد
برو تو جان پدر همچنان بمرد کوشن — که خواهرت نیاید ز ما در دلشاد

سلطان اویس بجواب گفته ✣

ابیات

ایا شهی که باوصاف فضل موصوفی — شهنشهی چو تو از ما در زمانه نزاد
ز فاضلان و بزرگان شهر آباد این — کسی بمدح بزرگی خود زبان نگشاد
بخوانده ایم فراوان درین مختصر عمر — کتاب نظم و تواریخ و نثر استاد
نخوانده ام نشنیده و ندیده ام هرگز — کسی که چشم پدر کور کرد و بادرگاد

و شاه شجاع در آخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد از آن بر تبریز رفته بران ناحیه استیلا یافت در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت زمان آنش روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست و حیف از شاه شجاع (۷۸۶) تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ✣

تاریخ

رحمن لایموت چو آن پادشاه را — دید آنچنان کزو عمل الخیر لایفوت ۷۸۶
موتش قرین رحمت خود کرد تا بود — تاریخ این معامله رحمان لایموت (۷۸۶)

بعد وفات شاه شجاع پسر زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سر رشته تمکین از دست داده رو به تستر نهاد و پسر عم شاه منصور که دران کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد از ان خلاصی یافته و باز دستگیر شده مکحول شد و در قید ماند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ✣

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت از ان است ✣

خواجه توران شاه عادل آن جلال ملک و دین — بدر آفاق علی عون الوری غوث الامم

در روز شنبه بیست یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ✣

تاریخ

آصف عهد زمان جان جهان توران شاه — که درین مزرعه بجز دانه خیرات نکشت
آخر هفته بد از ماه صفر کاف و الف — که بگلشن شد و این گلخن فیروزه بهشت
آنکه میلش سوی حق بینی و حق گوئی بود — سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت ۷۸۷

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابوسعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده اند اول ایشان عبدالرزاق است پسر خواجه فضل الله باشتین و باشتین قریه ایست از قرای سبزوار و خواجه فضل الله مردے محتشم و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت او را پنج پسر بودند مهین عبدالرزاق و کهتر وجیه الدین مسعود و دیگرے شمس الدین و عبدالرزاق بملازمت سلطان ابوسعید خان بآذربایجان رفته و سلطان او را تربیت کلی کرده دلیر و کل ساخته بعد وفات سلطان ابوسعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر وخروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال و شش ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کراتی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان حیدر قصاب داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کراتی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود و بعد از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کراتی متصدی ریاست گردیده بود امیرزاده خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد از چهار سال و چهار ماه خواجه علی موید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق در دکاو آسوده گشتند هیجده سال بادشاهی کرد و در ولایت ونون وقاین و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحب قران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت را باعیان دولت صاحبقران واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سبزوار رفت خواجه علی موید دران نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ نویس مستفاد میگردد ٭

	تاریخ ۷۵۸	
بر دال محمد چو بهی یک نقطه		تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است

۷۵۸ یعنی اگر بر حرف دال که در لفظ محمد هست یک نقطه بنهی تاریخ بر آید بعد از خواجه علی موید سلطنت از سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی مقرر شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه بسمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان شاه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جونا نشاه و قبر پدرش خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد بنا کرده بنده زاده درگاه جونانشاه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کند هر که درین مسجد بیاید بدعای خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالے این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله مسجد مرتب شد بتاریخ ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری ٭ ۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادرزاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه ساله بتاریخ بست و یکم محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدیو اسلام ۷۵۲ تاریخ جلوس اوست و در ایام حکومت خود عمارات بسیار و نهرهای بی شمار بنا نمود و شهر جونپور را در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که عم او بود آباد نموده و نار بخش

شهر جونپور است و به سن نود ساله بعد حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هفتصد و نود تاریخ ... رمضان فوت کرده
الفاظ وفات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره اش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته
گشته شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را امرا بر تخت سلطنت نشاندند اما محمد شاه بن فیروز شاه
متواتر با او محاربات نموده و بروی غالب آمده در ماه رمضان سنه هفتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان
ابوبکر را به تاریخ بستم ذی‌الحجه بکشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصرالدین محمد شاه بن فیروز شاه
بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت شش سال و هفت ماه بتاریخ هفدهم ربیع الثانی سنه هفتصد و نود و شش
وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش
سلطان ناصرالدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست +

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازمت تربت
او بسیار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه واقع شده
و ملک عمادالدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته +

تاریخ

سنه احدی و تسعین بود تاریخ — گذشته هفتصد از سلخ محرم
شده نصف النهار از پنجشنبه — که روح پاک مولانای اعظم
سوی خلد برین رفت و ملایک — همه گفتند از جان خیر مقدم ۷۵

خواجه بهاءالدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این تاریخ
در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد +

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین — نقشبند جهان بهاءالدین
یافت از روی اعتقاد کمال — نعمت از سید امیر کلال
شب دوشنبه آن شه جهان — شد بحکم اله سوی جنان
در بخارا است مرقد والاش

در نسب خواجه است صدیقی — منکر اوست مرد زندیقی
از ربیع نخست بود دوم — باز از روی اختلاف سیوم
سال تاریخ نقل آن محمود — خرد من خاص اهل دین فرمود
چون سحابست فیض حق بالاش

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در صفت قلم مرقوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبدالرحمن
جامی در نفحات ذکر میکند که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است مرتبه سخن او بلندتر از آن است که در عرصه
طاقت بشری درآید ع آنکه از سر غیب گوید راز + هست دیوان حافظ شیراز + و در علم قرات کلام الله مهارت
تمام بکار می برد و التزام داشته که هر شب جمعه در گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگردد و با الحان
خوش ختم قران نماید اگرچه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری داشته باشد

باشند در زمان شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نموده وقتی حافظ باصفهان وارد شده ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان و نیکان اصفهان بوده و در عهد شاه ابو اسحاق وزیری با قدر بود بعلت مستی پیرا تشهیر کرده گرد شهر میگردانیدند و اندک در خلال احوال خبر بخواجه رسید فرمود تا تخته کلاه را از سر حافظ گرفته بر سر او گذاشتند و آن مقدار راه که او رفته بود در رفته و پس از آن عذر بسیار خواسته حافظ در شکر آن غزلی گفته که مقطعه اینست ؎ برندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن * چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم * منقول است که خواجه امین الدین دختر جهان خاتون را بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون با او مشاعره داشت درین باب گفته ؎ وزیرا جهان قحبه بیوفاست * ترا از چنین قحبه ننگ نیست * برو کس فراخ دگر را بخواه * خدای جهان را جهان تنگ نیست * و عبید در حق جهان خاتون گفته ؎ گر غزلهای جهان خاتون بهندوستان فتد * روح خسرو و حسن گوید که این کس گفته است * منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع بر گلرخی مغنی پسری شیفته بود و هرچند باخفا میکوشید آخر الامر طشت او از بام افتاد و این راز در کوچه و بازار شایع گشت روزی خواجه ساقی بزم بود و آن مغنی پسر از دست او خمر میخورد و شاه از دریچه نهان میدید چون آن پسر ساغر در کشید شاه این مصرعه بر خواند مصرعه حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش * حافظ آواز شاه را شناخته بدیهه گفت ؎ در دور پادشاه خطابخش جرم پوش * منقول است وقتیکه امیر تیمور مرتبه اول شیراز را مفتوح ساخته حواله شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود از گفتهاش آن حافظ الطلب دانسته پرسید که من تمام ملک فارس را بفراوان جد و جهد تسخیر نمودم خواستم که سمرقند و بخارا که وطن مالوف منست آباد کنم تو آن را بیک خال هندوی می بخشی چنانکه گفته ؎ اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را * بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را * حافظ جواب داد که از همچنین انعامات باین درجه رسیده ام که محتاج و مفلس شده ام میر بخندید و برای او وظیفه لایق مقرر گردانید منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله که از سال هفتصد و شصت و نه تا نهایت سنه هفتصد و هفتاد و پنج در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شد و از حیات ناامید وصیت کرد که بعد وفات من سه زن چگان من که سرو و گل و لاله نام دارند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل سرای او بودند حسد برده آن هر سه زنان را غساله نام نهادند ایشان پادشاه را برین معنی مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را از طبع خود بر زبان آورده ؎ ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود * بعد از آن خواست که غزل باین قافیه گوید نتوانست شخصی را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او بشیراز رسید خواهش پادشاه ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود
می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت * کاین زمان ز صنعت دلاله میرود
خوکرده میخرامد و بر عارض سمن * از شرم روی او عرق از لاله میرود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند * زین قند فارسی که به بنگاله میرود
طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر * کاین طفل یکشبه ره یکساله میرود
از ره مرو بعشوهٔ دنیا که این عجوز * مکاره می‌نشیند و محتاله میرود
چو سامری مباش که زر دید و از خری * موسی بهشت و از پی گوساله میرود
این چشم جادوانه عابدفریب بین * کش کاروان سحر بدنباله میرود
باد بهار میوزد از گلستان شاه * وز ژاله باده در قدح لاله میرود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین * خامش مشو که کار تو از ناله میرود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در انجا بکنار چشمه رکناباد در باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود داده ؎ بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت * کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را ؎ نمیدهند اجازت مرا بسیر سفر * نسیم باد مصلی و آب رکناباد * منقول است که محمد قاسم ابن عقیل عم زاده حجاج شهر شیراز را در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و چون بتصرف عمرو لیث در آمد مسجدی در آنجا ساخت و موسوم بعتیق گردانید اما در زمان عضد الدوله دیلمی سوری معمور بهم رسانید بهترین آبهای شیراز آب کاریز رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که با آب رکناباد در کتب اشتهار پذیرفته و نیز بین

جاهای شیراز مصلی زمین است که اکثر سیرگاهات در ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته سه میان جعفرآباد و مصلی * عبیر آمیز می آید شمالش * شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم * عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است * بیرون مصلی است قبر او قدسی * بخواه از مردم صاحب کمالش * وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند مستفاد میگردد

تاریخ

۷۹۱ چراغ اهل معنی خواجه حافظ | که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل | بجو تاریخش از خاک مصلی ۷۹۱

ایضاً

۷۹۱ به هفتصد نود و یک بحکم ازلی | جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ | ازین سرای فانی بباغ جنت رفت ۷۹۱

و بقول بعضی وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود *

تاریخ

۷۹۲ بسال با و صاد و ذال ابجد ۷۰۰ ۹۰ ۲ | ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد | فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پای او چون درگذشتم | نگه کردم صفائی نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته *

بیت

۷۹۱ سن فوت حافظ خواهی طلب کن | ز ساقی و منشی و صهبا و باده

و قتیکه سلطان بابر بهادر ابن مرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بیست و دو تولد یافته و در سمرقند بیست و یکم محرم سنه هفتصد و نود و دو هجری بملک جاویدانی سفر کرده تاریخ یافتند

تاریخ تعمیه

۷۹۲ آفتاب شرع ملت سعد تفتازان چو رفت | آب چشمم آمد چو سیل و بلغ السیل الزبا
عقل را پرسیدم از تاریخ سال ارتحال | گفت تاریخش بگو طیب الله ثراه ۷۹۲

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به ششتر رفت در آنجا بدست شاه منصور که عم او بود افتاده مکحول و محبوس گردید شاه منصور از ششتر خروج کرده بر فارس و عراق مستولی گشت و شیراز را نیز که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن مظفر نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدم او غزلی گفته که مطلع اش اینست *

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید | نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
بیت
سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد | ...

شگفت سحر کهان که یارب | در دولت حشمت مخلد
روح القدس آن سروش فرخ | بر قبه طارم زبرجد
بر مسند خسروی بماناد | منصور مظفر محمد

پس از آنکه پنجسال از حکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و پنج صاحبقران روی بشیراز کرد و شاه منصور روز جمعه چهاردهم جمادی الاول با چهار هزار سوار بمیدان کارزار شتافته در میدان مقتول گشته بتاریخ دهم ماه رجب کشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور و اولاد او درآمد میر علاء الدین

اتیاق در تاریخ واقعه آن شهنشاه آفاق گفته

تاریخ

۷۹۵ شهریار عصر منصور آنکه او | در زمین فارس تخم داد کشت
ملک هشت ... از دار دنیا چون برفت | لاجرم تاریخ او شد ملک هشت ۷۹۵

تاریخ

۷۹۵ بصیرت نظر کن بر آل مظفر | شهانی که گو از سلاطین بودند | که در هفتصد و خمس و تسعین هجرت ۷۹۵ | وهم شب زماه رجب جمع غنودند

باب نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بود و پسری است نام اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد بپادشاهی دهلی رسید عمرش در آن وقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب بادشاهی او گفته ملکی گرفت کودکی ده ساله این عجب محمود بن محمد فیروز بن رجب نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت مملکت مدام با او جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سند گذشته و لاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه رو نمود و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح دهلی رسید همگی امرا در آمده خدمت نمودند و بروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند ما بعد مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف الملوک پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شده و چون سلطان ابراهیم بادشاه گردید چنانچه محمود شاه با نصرت خان و با ایشان جنگها داشت بعد نصرت شاه اقبال خان لودی بار بحکومت دهلی رسیده تا چند سال فرمانروایی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورکان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا دو ماه تخت دهلی بی بادشاه خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود تنازع داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد در همان سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه اینست ٭

تاریخ

۷۹۸ زد چو نصرت شاه بر اورنگ سلطانی قدم ۷۹۸ | داد مقبل فهم را از دولتی فرسنگ داد | فکر تاریخش همی کردم که بار وی جلال | ناگهی گفتا بگو الیس از نگ داد

مدت سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته طرف میوات گریخت و در آن دیار شاید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

۸۰۲ نصرت شه سپه طاذم چو شد بنجله | در سر شکست بسر مرگان بسبعت عقل | بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان | پای وفات کبیر بگفت عقل

پای وفات حروف الف و نا باشد که عدد آن هشتصد و یک شد اگر زیاده باره کیرند هشتصد و دو شود در کتابی دیده شد که او بتاریخ بیست هفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب تصانیف کمال خجند او وجد و حال بود زاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب در آنجا بسر می برد کسی دیگر در آن جا نمی رفت چون بعد از وفات وی امرا دیدند غیر از بوریای که بدان می نشست با مخنت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافتند وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است بر لوح قبر وی این بیت نوشته اند کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک عدد زیاده می شود این تاریخ که در کتاب خیر الواصلین

مرقوم است از سال وفات او سه عدد کم است +

تاریخ

آن خجندی که نام اوست کمال	بکمال سخن نداشت مثال	بوده در گلشن سخن گویا	بفصاحت چو بلبل گویا
سال سنقار آن فصیح عجم	زود رم عندلیب خلد قلم	تبریز نور اوست در تبریز	رحمت آمیز و فیض حق انگیز

۸۰۰

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و جنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم جنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان بادشاه ترکستان بود دو
پسران داشت قبل خان و قاچولی بهادر از نسل قبل خان جنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طراغای
بود و ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بست هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه
انگریزی سنه یکهزار سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران در زمان
بادشاه ماوراء النهر ترمه شیرین خان که از اولاد جغتای بن جنگیز خان بود از بطن تکنه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی
حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابو سعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج مرج تمام
در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مسلای ابن امیر قزغن را
خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبد الله قائم مقام
شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هر کس جای را متصرف شده اطاعت دیگری نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان
غالب آمدند و تمامی ماوراء النهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور بکدورت کشید امرا نیز از بد خلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که در آن
اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امرا لشکر به بلخ کشید و امیر حسین
را از حصاری که آنجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم اپریل ماه
انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانیده تاج سلطانی بر سر نهاد و این بیت در تاریخ جلوس اوست ÷

تاریخ

یا الٰهی تو جلوس تیمور سلطان را	بلکه نقطه نهی گر بسر دال دعا

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هوا خواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از آنجا
رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و
عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد
بعد از آن در سال هفت صد و هفتاد و هفت قمر الدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال
هفت صد و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف
او در آمد و در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته آنجا را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را
تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد و در روز دوشنبه سال هفت صد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی
که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع
سنه هفت صد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد

وآل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد از آن ببغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر ابن سلطان
اویس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر توقتمش خان که حقوق امیر را فراموش
کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانید و تمامی بلاد شمال را چون ارس و مسکا و چرکس و قمق و قبچاق تاخت نموده باز [illegible]
معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز
گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته
و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل
و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و سه هجری سیواس و ملطیه و
ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی آن ولایت را مسخر ساخته حاکم انجا را بقتل رسانید و درهمون سال دمشق را گرفته
آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب یافته اند و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه
سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چندروز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند
یعنی لفظ ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسط ری و حرف ادنی ضاد است پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ
فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ
تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ض را عدد هشتصد باشد
این تاریخ درست نیست زیرا که تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن
تعمیه است مضایقه ندارد فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آوردند چندی او را در قفس آهنی کرده
همراه خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان
در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت ایلدرم بایزید تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای
فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین گورجی در شروع سال
هشتصد و پنج بولایت گرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیساهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه
گورگین را گرفته بتیغ بیدریغ درگذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری در ضمن تسخیر ممالک خطا نموده و از انجا کوچ
کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا انجا هفتاد و شش فرسخ است قشلاق نمودند دران اثنا
مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادق هجدهم فروری ماه انگریزی سنه
یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود رو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده
در گنبد سبز که شیخ شمس الدین کلال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند
بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است کسیکه در سلسله
چنگیز خان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازش مییافت چون صاحبقران از ان نسل بود
و هم با صبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را
گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور قاآن یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود -

تاریخ

۸۰۷ سلطان تیمور که مثل او شاه نبود	در هفتصد و سی و شش آمد بوجود	در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس	در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

ایضا

بسال هشتصد و هفت و هفده از شعبان	نماز شام سه شنبه بخطه اترار

تاریخ بتعمیه

۸۰۷ سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد	وز خون عدو روی زمین گلگون کرد	در هفده شعبان سوی علیین تاخت	فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و این نوع تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند +

تاریخ دیگر

۸۰۷

شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد	وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را چنین بتعمیه گفته +

تاریخ

۸۰۷ تیمر گورکان ز نخل شاهی بر داد	در آخر عمر جان بجشیر نداد	از زاهد پی تاریخ وفاتش آمد	بگرفت سر و پای قضا را سر داد

سر و پای قضا را گرفت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع
سر زلف آورد و بر رخ نهاد + این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه و بیست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و در این مدت قلیل و اکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام او بود و صاحبقران را چهار فرزندان بودند یکی جهانگیر مرزا دویم عمر شیخ مرزا سوم امیران شاه گورکان چهارم شاهرخ بهادر که هر یکی را در زمان آنحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدیست و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است +

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه ... و هجری از دهلی با ایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود میگوید که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در هرات اقامت داشت بلطف علیخان افشار حکم کرد که شنیده شده که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که قادر هر معدن است می باید که سنگ مذکور را مع دروازهای مدرسه انجا که هفت جوشی است بمشهد برساند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران برداشته مع دروازهای مدرسه بعرابه توپ کشی که در هند چهکره گویند بار نموده بمشهد آورد ولیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه ستم پیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین خبر سید یعنی

عبدالکبیر ربط یگانگی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهندوستان آورد سبحان الله فلک دوار بحکم قادر قهار چه نیرنگیها از برای عبرت اولی الابصار از پردهٔ خفا بمنصهٔ ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه و جلال مغرور نشسته برای سلطان روم بطریق تهدید و تجدید مینوشتند **بیت** بتاراج ترکان دهم روم را ✝ بتوران برم خاک این بوم را ✝ چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی انجاست بر چهل شتر بار نموده بسمرقند آورده بود چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک و مال و درم و دینار پاک شسته اکتفا بر تختهٔ سنگی فرمود آنرا هم باین وضع بهای نشور اساخت ✝

شیخ نور قطب عالم

پور شیخ علاالحق است اصلی نام او شیخ نورالدین احمد زادگاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفه اوست در هشتصد ۸۰۸
و هشت رهگرای عالم علوی شد و در پنڈوه مدفون است در مرات جهان نما مرقوم است که او در هشتصد و چهل و هشت فوت کرده والله اعلم ✝

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروای دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند	جالس تخت شد بعزم شهی	سال تاریخ گفت هاتف غیب	محفل آرا اعز بزم شهی ۸۰۲

و اقبال خان ملک میان دواب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض اعظم خان عرف ظفر خان و پسر او تاتار خان و ملتان و دیبالپور در دست مسند عالی خضر خان و کراوده و قنوج و بهار و بهرایچ و جونپور در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند و ملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد و دو هجری در جونپور فوت کرد و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سنه اربع و ثمانمائة وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم بادشاه جونپور و غیره گردید و اقبال خان در سنه هشتصد و هشت بر خضر خان حاکم ملتان لشکرکشی نموده بست نهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات به تعمیه ✝

تاریخ

چون شهی اقبال خان فرمانده کشورستان	داور اقلیم گیر و پرورش فرمای خلق	یافت جا در سایهٔ طوبی و قصر حور عین	سالش اندوی بکاشد آه داویلای خلق ۸۰۸

میرزا میرانشاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و نه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بایشان متعلق بود روزی در شکار اسپ رم خورد از سر زین بر زمین افتاد و ضربی عظیم در سر وری او رسید اگرچه علاجها بسیار کردند و مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری ازان ماند بنابران امور مملکت بمرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرد و خود دخل نمیکرد چون پدرش امیر تیمور رخت هستی بعقبی بربست ابوبکر مرزا سکه بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس سلطنت در سر پیچیده و بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود و بعد وفات او آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش برداشته و سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد مرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بمحاربه شتافت و بتاریخ بست چهارم

ذی‌حجه سنه هشتصد و ده هجری میرزا امیرانشاه کشته شد و میرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز و او را هشت پسران بودند ابابکر میرزا و علی میرزا و عمر میرزا و میرزا خلیل و سلطان محمد و میرزا ایجل و میرزا سیورغتمش +

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی بادشاهی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تذهیب و قواسی و شهابی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و شش قلم خط نوشتی او را اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چندانکه حافظ را ببغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل ننمودی و بخشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی و در مدح سلطان این غزل گفته ببغداد فرستاده +

غزل

احمد الله علی معدلت السلطانی — احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد — آنکه می‌زیبد اگر جان جهانش خوانی
ماه گر بی تو برآید بدو نیمش بزنند — معجزهٔ احمدی و عاطفت سبحانی
برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست — دولت کسری و منصب چنگیزخانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد و نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بقمع سلطان احمد لشکر بدیار بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرا یوسف ترکمان که از جمله گله‌بانان پدر او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمده او را گرفته بقتل در آورد و رسم سلطنت از خاندان جلایر برافتاد و ترکمان مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمیرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبدالقادر که فرید و هنرنمای دهر بود و سلطان احمد او را بسی بسیار عزیز گردانیده بود پرسید که ایسیج خبر بواسطه یار عزیز بستد خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانید +

تاریخ

عبدالقادر ز دیده هر دم خونریز — با دور سپهر نیست جای ستیز ۸۱۳
آن کان مهر سپهر خسروی را ناگاه — تاریخ وفات گشت قصد تبریز [۸۱۳]

قرا یوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارف است من اقصای ترکستان و بعهد قدیم باذربایجان و مدلیس افتاده اند و مردم صحرانشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گله‌بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد بر ولد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای ترکمه در صحرای خوی مناره ساخت و قرا یوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و برجای آن لنگری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرا یوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن راند و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنهٔ آن مخاذیل مشتعل نشد و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرا یوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد و بنوعی که ذکر رفت امیرانشاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده میرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرا یوسف کشیده بدفع او

مشغول گشت وهر دو لشکر قریب یکدیگر شدند قرا یوسف هیضه کرد دازدرد شکم درگذشت وملک بسبع تصرف شاهرخ
درآمد یکی از شاعران دران باب گفته **ابیات** بساط حکومت بآن تیره بود ولی اسپ فرصت نداد ... طرفه منصوبه کس ندید + زیک سوی شهرخ زیکسوی ماتشد ❊

احمدآباد گجرات

احمدآباد دارالملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفرشاه گجراتی همت بر بنای آن گماشته در طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب وهوای قصبه اساول را که بر سر راه پتن واقع است موافق مزاج خود یافت باجوار جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشائخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث وعشر وثمانمایه در کنار آب سابرمتی خشت تعمیر شهر احمدآباد را بر زمین نهاد و قلعه وبازارها ومساجد متعدد طرح انداخت ودر بیرون شهر سه صد وشصت پوره مشتمل بر بازار ومسجد ودیوار بنیاد آبادان ساخت وتاریخ بنای آن شهر دلکشا را با چنین یافته اند چنانچه حلوائی شاعر مثنوی با تاریخ درین باب گفته وآن مثنوی در مرات اسکندری مرقوم است ازانجمله این چند بیت ترقیم یافت

ابیات

چنین گفت حلوای شکرسخن — که افشاند صد درج دُر در سخن
زمینی بغایت فرحناک دید — ز گرد و محن خاک او پاک دید
که در ساحت آن زمین هوا — کند تازه شهری معظم بنا
مه ذیقعد رفته از هجریه — ثلثه عشر با ثمانمایه
درانام هم احمدآباد شد
که چون چند گه شاه گردون غلام — شدش برلب رود سابر مقام
بالهام غیبی و حکم اله — چنین آمد اندر دل پادشاه
بفرمان شاهنشه بخت یار — بکردند ساعات سعد اختیار
چو ترتیب آن شهر عالی مقام — شدا ناصرالدین احمد تمام
دران ملت احمدآباد شد

ودر سنه عشرین وثمانمایه حصار احمدآباد صورت اتمام یافت وچون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید در دوازده کروهی احمدآباد شهری بنا نهاد محمودآباد نام ودر ولایت صورت قلعه نیز بغایت استواری در سنه نهصد وچهل وهفت تعمیر ساخت وسلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود مظفرشاه در سنه ثلث وعشر وثمانمایه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود وسی ودو سال وشش ماه وهشت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد وچهل وشش درگذشت وبعد ازو سلطان محمد بادشاه شد وپس از فوت او سلطان قطب الدین بجای او نشست +

سلطان خلیل الله

فرزند امیرانشاه بن امیرتیمور است بعد از وفات امیرتیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده بادشاهی صاحب حسن وبخشنده وظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراءالنهر سلطنت کرد آخر الامر خدایداد حسینی وخدایداد جته ونروی بیک وباقی امرا برو خروج کردند وشاهزاده را بند کرده بقلعه شاهرخیه فرستادند چون آوازه استیلای امرای حرام نمک وقید امیرزاده بسمع شاهرخ میرزا رسید سپاهی گرانمایه جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود آن نمک حرامان سمرقند را گذاشته بطرف ترکستان گریختند وشاهرخ سلطان نقاره بنام خود زده بر تخت سمرقند جلوس کرد فی الجمله چون مملکت ماوراءالنهر بتصرف شاهرخی افتاد سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت واز آب امو عبور فرموده حکومت آنست بخلف الصدق خود الغ بیک گورکان مقرر داشت وکان ذالک فی سنه هشتصد ویازده وبعد ازانکه

۸۱۴ سلطان خلیل باشارهٔ میرزا شاهرخ سلطان بهرات آورد سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و او دو سال و نیم دران دیار بنیابت
عم سلطنت کرد و در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت لبست و هفت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکی از ارکان دولت سلطان احمد گجراتی که ابوبکر حسینی نام داشت
در سنه خمس عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است +

تاریخ

در رخ این بقعه که چون کعبه بنای عجب است
منبع حلم و ادب هست یکی بانی آن
کعبه ارباب علم دولت و دین عرب است
که وفا و کرم و مکنتش اندر حسب است
بعهد آنکه مرتب شده تاریخ اساس
در جهاندار سلطان زمان احمد شاه
زبده آل نبی مفخر اولاد علی
۸۱۵ هشتصد و پانزده و غره ماه رجب است
شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است
سید عالم ابوبکر حسینی نسب است ۸۱۵

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان
لودی باهم متفق شده ملک را در قبضه اختیار خود داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف
گجرات گریخته بود و بعد ازان در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بست و دویم
جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست +

تاریخ

شد چو بر تخت شهی غازی سلطان محمود
دولتش پیش و غلامانه اثر اقبال از بر
هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان
قدرت عدل بود سال جلوس اقدس ۸۰۸

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کیتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بست و نهم
ذی قعده بعد ایالت هفت سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات
نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست +

تاریخ

زد کوس فنا ز لیکه سلطان محمود
آمد غم ازین حادثه از غم دلخون
هاتف بغم و الم شد و گفت از حسبت
سازد الم و درد همین روز افزون ۸۱۵ ۸۱۵

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ تعمیه

کرد دولتخان بتائید خدائی قد المنبر
روی عالم را بحسن سعی چو نوروزی عروس
گفت هاتف با سر اقبال با صد خرمی
روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس ۸۱۵

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروزآباد مقید ماند تا آنکه در ماه
جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

ره چو دولتخان بسوی جنت المأوی گرفت
عالمی از درد و غم صد ناله ابر چرخ برد
بهر ترتیب فکر بردم تا که تاریخی نظم
گفت هاتف سال او یک صاحب دولت بمرد ۸۱۷

امیر قوام الدین سجانی

در بدایت حال از سرکاری قریه سجان خواف بوده و نسخه جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهده وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید از هرچه در آن بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد وی را اشعار بسیار است بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و در آنجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد و بیست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا شیخی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد +

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دین	که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود نشست مسند فقرش بماه شهر هشتصد و بیست	بسال هشتصد و سی و چهار سلادش بر اقتضای قضا پنج شب مقدم بود	ببلخ روزه و آغاز عید عالم بود

۸۲۰

سلطان خضر خان

ابن ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسیده و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او است

تاریخ

۸۱۷	چون خضر خان به تخت کرد جلوس	مرهم سینه های ریش آمد	بهر تاریخ این جلوس سروش	گفت جشن قباو پیش آمد ۸۱۷

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در رعایت عدالت و خداترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات +

تاریخ

چون برفت از جهان خضر خان بسبب	نخل طرب جهان بیفتاد از بیخ	هاتف ز جیب فلک سر بر زده گفت	در دار زوال روز افزون تاریخ ۸۲۴

۸۲۴

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی با کمال بود و در موضع جهونسی خاص که مقابل قلعه الهٰ آباد واقع است مدفون است و مرقد او زیارت گاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بیست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند بحر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ برآورده چنانچه از این بیت مستفاد میگردد +

تاریخ

چو شد شاه تقی موصل حقیقی	ز اسمش گشت تاریخ وفاتش ۸۱۶

۸۱۶

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بعمر نود سالگی از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بیست و پنج در آن دیار فوت کرده در

مات نسلم

گلبرگه مدفون گردید تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد + + + + + + +

تاریخ

آنکه سید محمدش نام است — بیگمان پیر اهل اسلام است — عالمی را کشید از چه آز — بر سنهای گیسوان دراز
ماه ذیقعده بود شانزدهم — کرشده سیدی بجیرخ نهم — سال نقلش که همچو یوسف — عقل مخدوم دین دنیا گفت ٨٢٥

سید شاه نعمت الله ولی

بملکات نفسانی وکمالات انسانی موصوف بود وبخرق عادات وکشف وکرامات معروف نسبش بامام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبد الله یافعی بود ومذهب امام شافعی داشت وسلاطین عصر وملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاهرخ بوده مؤلفات او قریب بانصد کتاب ورساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه هشتصد وبست وهفت در زمان شاهرخ مرزا انتقال نموده ودر قریه ماهان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مجمع الواصلین مسطور است سنه هشتصد وسی وچهار میشود تاریخ اینست

تاریخ

آنکه روشن تر از خور وماه است — شاه کونین نعمت الله است — لقب خاص اوست نور الدین — روشن از نور او زمان وزمین
او ولی خداست در دو جهان — مرشد ورهنمای پیر وجوان — بست وپنجم مه رجب بوده — که زدنیاش نقل فرموده ٨٢٦
آنکه مفتاح باب فردوس است — نقل او آفتاب فردوس است — باز تاریخ فوت او رضوان — نور جنات عدن گفت بدان ٩٠٠
روضه عالیش بماهان است — که بسرحد شهر کرمان است

سید قاسم انوار

نقشبندی معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل بهرات فرمود واکثری از اشراف آنجا مرید ومعتقد او گشتند اصحاب غرض بشاهرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند ومارا بر صلاحیت وی چندان اعتمادی نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود ولیکن هیچ کس یارای آن نداشت که این حکم بوی تواند رساند درینحال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست وبزیارت سید شد وبتقریبی سخن عزیمت سفر درمیان آورد سید فرمود مدت مرا بچه وجه اخراج میکند شاهزاده گفت که ای خداوند شما چرا سخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند بیت

قاسم سخن کوتاه کن برخیز وعزم راه کن — شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا وتحسین کرده فی الحال رو براه نهاد ودر سنه هشتصد وسی وهفت ازین جهان رحلت فرمود در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس وثلاثین وثمانمایه فوت شده مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار — زبدهٔ آل حیدر کرار — بود او دست سر علم بر سر — واقف حالتی خفی وجلی
سال ترحیل آن ملازم خلد — گفت قاسم بخلد قاسم خلد — مرقد او بشهر جام نگر — بسرش نور صبح وشام نگر ٨٢٥

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد وبست وچهار هجری بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

٨٢٤ گشت چون بادشه مبارک شاه ‖ شادی آماده گشت و برپا جشن ‖ سال تاریخ این خجسته جلوس ‖ شد نگهبان عالم آرا جشن

چون سیزده سال وسه ماه وشانزده یوم سلطنت نمود سروار الملک وقاضی عبدالصمد وسه هزار کنتری اتفاق کرده اورا بتاریخ نهم ماه رمضان سال هشتصد وسی وهفت هجری درمسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند وبرادرزاده اوراکه محمدشاه نام داشت بپادشاهی برداشتند شاه هوشنگ بادشاه ماله معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

آماده جو شد پی سفر از دنیا ‖ سلطان مبارک شه دولت همدوش ‖ آواز آمد برای تاریخ وفات ‖ سی سفر روح مجسم ز سروش

٨٣٧ مرزا بایسنغر

این مرزا شاهرخ است ولاوت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری روداده وفاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات درباغ سفید بوده در عمر سی وهشت سالگی در هنرمندی وهنرنوازی شهره اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس درکتابخانه او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی وفارسی رانیکو گفتی وبشش قلم خط نوشتی واین تخلص اوراست * گدای کوی اوشد بایسنغر * گدای کوی جانان بادشاهی ست * ومیان مرزا الغ بیگ ومرزا بایسنغر وابراهیم سلطان لطیفه ومکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد وسی وهشت بکر بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیرشاهی بدین رباعی بر همگنان فایق آمده رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد * لاله همه خون دیده در دامن کرد * گل جیب قبای ارغنون را بدرید * قمری نمد سیاه در گردن کرد

شاه مدار

لقب او بدیع الدین است مرید شیخ محمد طیفوری بسطامی است هرگز جامه او شوخگن نشدی وباخلق بنابنجی شگرف داستانها ازو برگذارند سلسله مداریه را او سرآغاز است خوابگاه او مکنپور است هرسال بروز فرو ستدن او کردها کرده مردم از دور دشتها بدانجا رسند وهریکی زنگار رنگ علم باخود برده بنالیشها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بدو آویختی وشرمساری اندوختی در مرآت جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که ازان سنه هشتصد وسی وهشت برمی آید وبعضی نوشته اند که در هشتصد وچهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه یکهزار ودوصد وپنجاه ونه هجری از آله اباد بطرف اکبرآباد میرفت گذر بسمت درگاه مذکور که شش کروه شرقی از شهر قنوج فاصله دارد افتاد واین تاریخ در وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

رفت زین دار سوی حق بشتاب ‖ هیزدهم از جمادی الاول

شاه دین مالک عیان صواب ‖ شد فرود آفتاب عالمتاب ‖ چون طلب کرد دل ز سال و ماه

خیمه زد سوی عالم ملکوت ‖ گشت طالع وران زبان جواب ‖ شد عیان ساکن بهشت جواب

رخت بربست زین جهان خراب ‖ مظهر فیض دوست را دریاب

٨٣٨ بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند میگویند که عمرش چهارصد سال بود واین سخن بعید از عقل است از تاریخی که در بحر الولی...

در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود
یمنی است و شامی و حلبی
عمر آن شاه مطلع الانوار
بشب جمعه شاه نقل نمود ۸۴۷

پادشاه ممالک دین بود
پیشوائی ره خدا طلبی
یکصد و بست و چار سال شمار
هیجدهم از جماد اول بود
باز تاریخ نقل آن اعظم

شاهباز رواق علیین
آن شهنشه که مطلع نور است
شده سال طلوع او بیقین
سال ترحیل او عیان و نهفت
زد و خرد و ساکن بهشت رقم

نامدار جهان بدیع الدین
از مریدان شاه طیفور است
شمس دنیا و دین بدیع الدین
عقل قطب المدار جنت گفت

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در وهم نگنجد و با شاهرخ مرزا مصاف داد با خر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت و کان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه و شاهرخ هرچند مملکت آذربایجان را با ولاد و امرا بزرگ عرض کرد اما از ترس سکندر همگنان قبول نکردند بالضرورة آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند ٥ سکندر لشکر یار از دو خست + شه ما مملکت بگرفت و بگریخت + بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و نرا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت حکومت سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

بن امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقند می‌نمود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده با آداب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابوسعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش و طرب می‌بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی ازین عالم بربرد

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ او را وارثی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را یوسف ثانی می‌گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبه سرکهیج است در مرات اسکندری مرقوم است که در ایام اختصار شیخ سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنا راه بر وفات شیخ اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرع شه عالم محمد را بقا باد + اتفاقاً حروف این مصرع برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ بر می آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده ۸۴۹

تاریخ

ملا و شیخ علی ثمانیه ثمانیه | کان ذالک و ثامن الشوال
عمره دل ماند قطب | مات یوم الخمیس قبل زوال ۸۴۹

و این تاریخ در وفات او در کتاب مخبر الواصلین مرقوم است +

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بوده | صاحب علم موهبی بوده
مات یوم الخمیس قبل زوال | کان ذالک ثامن الشوال
روضهٔ او باحمدآباد است

قطب حق بود عمر او از حق | عدد قطب شد به نیک نسق
گفت تاریخ نقل او رضوان | جای احمد بهشت جاویدان ۸۴۹
موضع فیض جای ارشاد است

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ جلوس او اینست +

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت لیث دو کاینات | تابع فرمان او شد بادشاهی روم و مر
بودم اندر فکر تاریخش که هاتف گفت زود | آصف الصدر و سکندر عدل تاریخ جلوس

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت او در الفاظ هوشنگ شاه نماند یافته اند هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و دهم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری درگذشت این قطعه بتاریخ وفات اوست اما نه عدد کم میشود +

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود | دوستش بنده چاکر اقبالش
شید بخت سروش غیبی گفت | نوحه واه عرش در سالش

میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده و ولادت او در بلدهٔ سمرقند چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک سلطنت نموده از غایت صفات طوبت و خلوص نیت هر جمعه واسطه ادای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در جمعه بست و سوم ربیع الثانی سنه ثلاثین و ثمانمائة وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی نمدپوش احمد نام از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق دادخواهان بسر راه آمد و جرات نموده کاردی بشکم میرزا رسانید امرا مضطرب گشته او را پاره پاره کردند و بعد ازان جراحان بعلاج میرزا مشغول گشتند تا دراندک فرصتی انجراحت براحت تبدیل یافت این تاریخ دران واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد و سی بود	روز جمعه پس از ادای صلات کجروی در بساط چون فرزین	قصه پس عجیب واقع شد خواست تا شهرخی زند شد مات	در خراسان ولی بشهر هرات

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورکان و ابراهیم سلطان و بایسنغر میرزا و سیورغمش و محمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بست و پنجم شهر ذیحجه سنه خمسین و ثمانمائة روز نوروز سلطانی در فشار و رومن اعمال ری بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان (۸۵۰) و حروف شمشیر (۸۵۰) تاریخ وفات اوست و این دو رباعی نیز در تاریخ وفات او گفته اند +

تاریخ

۸۵۰ سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور	در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور	در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور	در هشتصد و پنجاه (۸۵۰) شد از دار غرور

ایضاً

شاهرخ شاه قضا قدرت و سلطان پناه	آنکه در بیشه شاهی زدی سر پنجه بشیر	زد بفردوس برین خیمه بذی الحجه و گفت	ماند تاریخ زما در همه عالم شمشیر (۸۵۰)

جامع مسجد جونپور

این مسجد تعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده و تا هنوز که سال یکهزار و دو صد و شصت هجری است موجود است و تاریخ بنایش مسجد جامع الشرق است (۸۵۲) +

مرزا الغ بیگ گورکان

ابن شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است بادشاهی عالم و عادل بوده و در علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی وقوفی تمام داشته است چون الغ مرزا بعلم هندسه + یافت نتوان در هزاران مدرسه + و زیج جدید گورکانی که مدار استخراج تقادیم برانست بر کمال دانش و دانائی او دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال سلطنت سمرقند و ماوراءالنهر کرد در زمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس مال و خراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراءالنهر لشکر بخراسان کشید و ملک موروثی طلب میکرد امیرزاده علاءالدوله ابن مرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد و در حدود شریاب من اعمال بدغش حرب افتاد و الغ بیگ ظفر یافت و تمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکری همراه داشت و دران هجوم خراسان خراب شد در شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائة بوقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیر خان سمرقند را محاصره کرد دران حال پسرش مرزا عبداللطیف را که بلخ و مضافات آن را بار داده بود شیطان تحریص داد و با پدر عاصی و باغی شد مدت سه ماه الغ بیگ را جز کنار چون با عبداللطیف محاربه بود بعد ازان در شهر شعبان سنه

هشتصد و پنجاه و سه بنوای سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبد اللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان گریخت
و عبد اللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی مرزا الغ بیگ باز بایل سمرقند شده و در شهر رمضان سنه مذکور پیش
فرزند بی محابا درآمد آن بدبخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود فاما شیطان بر و غالب شد و دل او را بقتل پدر
حریص گردانید و بر لب آب سبوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را بقصاص
خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در الوقت الغ بیگ این بیت را می خواند بیت پدرکش بادشاهی را نشاید + اگر
شاید بجز شش مه نپاید + عمر مرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ مخبر تاریخ او برمی آید و این رباعی و قطعه
در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

٨٥٣

٨٥٣ الغ بیگ آن شاه جم اقتدار | که دین نبی را ازو بود پشت
چو عباس کشتش به تیغ جفا | شدش حرف تاریخ عباس کشت

از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او برمی آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز از آن حال خبر میدهد +

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمة | آنکه خود را بسوی کعبهٔ غفور رسانند
راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید | خلق ماتم او بر سر آتش بنشاند
اگر از تو تاریخ وفاتش پرسند | گوئی ای بیخبران الغ بیگ نماند

١٠٤٣

٨٥٣ اگر از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ دو در منها کرده شود تاریخ برآید +

مرزا عبد اللطیف

ابن مرزا الغ بیگ است از پدر باغی شده ملک از دیگرفت و بعد از آن باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد
چون هفت ماه و کسری برین بگذشت سیاست اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که
بابا حسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده
در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در هرات است آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

٨٥٤

٨٥٤ بابا حسین گفت شب جمعه اثر پذیر | تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت

سلطان علاء الدین

پسر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دهلی نشست و
بهلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدر هم سست تر و بی سامان تر و عاجز تر بود و این مثل که زبان
زد عوام الناس این دیار است که دو های شاه عالم از دهلی تا پالم در باب اوست و حسام خان نام وزیر او بود و تاریخ
جلوس اوست +

تاریخ

٨٤٩

سلطان علاء الدین چو در وقت سعید | بر سر بنهاد تاج از زر حسام
گفتم که ز سال او چگویم هاتف | فرمود که تاج پادشاه اسلام

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج هجری بهلول لودی باشارت حمید خان لشکری بر کشید و دهلی را متصرف گردید و سلطان

علاءالدین بطرف بداون رفته بران ملک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون درگذشت در زمان او تمام هند بستان طوائف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در دهلی هفت سال و دو ماه و سه یوم نام مادرش جهان آرا بیگم بود +

مولانا اسحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدرالدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت درگذشت و در حصار پور
٨٦٠ در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم ملا اسحاق یافته اند +

سلطان بابر بهادر

ابن مرزا بایسنغر ابن مرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمود را در سنه هشتصد پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد و در اوایل سنه ستین و ثمانمائة در آخر دولت بابر بهادر ذوذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر مرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او ازین معنی بغایت هراسان شدند تا آنکه در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمائة سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته +

تاریخ

٨٦١

٨٦١ شاه بابر شهی که از عدلش	عدل نوشیروان بدی با سنخ	بود در اسنخ چو در سخا کرم	گشت تاریخ فوت او راسخ

و مولانا شرف الدین عبدالقادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته +

تاریخ

آفتاب ملک بابر خان نماند	کی جهان خورشید پنهان شد خراب است	در ربیع الثانی و فصل ربیع	لاله را ساغر ز خون دل پر است
٨٦١ چرخ را گفتم جگرها چاک شد	دیده ها از اشک دامن پر در است	این چه حال است و چه تاریخ گفت	موت سلطان موید بابر است

این غزل نمونه از واردات طبع فیاض آن بادشاه است +

غزل

در دور ما که کهنه سواران یکی است	.... نی است	این سلطنت که ما و گدا ایش یافتیم	دارانه هشت هر گز کاوس کی است
دانی کمان ابروی ما ما سیه چر است	که گوشه های دود دلی خلق در پی است	دارد بزلف او دل زنار بند ما	سودای کفر و کافری و هر چه در دی است
	بابر رسیده ناله زارت بگوش یار	مجنون نشو یافت که لیلی در پی است	

خواجه شمس الدین محمد کوسوی جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر بوی رسیده بود و در گریبان او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان همه اولاد و نخانواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس و العشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمائة و قبر وی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار فقیه ابو یزید مرغزی و در تاریخ وفات وی گفته اند +

تاریخ

شیخ الکل قبلهٔ اکمل که بود	اهل صورت را به معنی رهنمون	خواجه شمس الدین محمد کز غمش	آسمان پوشید دلق نیلگون

۸۶۳ ساخت جا در ساحت قدس نعیم | خیمه زد از خطهٔ امکان برون || چرخ دون یکپایه قدرش بود | سال تاریخش بپرس از چرخ دون

میر حبیب الله

از احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخته
وبعد ازان مردمان سلطان او را در سنه هشتصد وشصت وسه قتل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته +

تاریخ

۸۶۴ سه شعبان شهادت یافت در هند | حبیب الله غازی طالب شاه || روان طاهری سجبت تاریخ | برآمد روح پاک نعمت الله

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

از سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانکوه بهمنی است که در زمان سلطان محمد تغلق بادشاه دهلی در سنه هفتصد وچهل وهشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی افراشته ومستولی گشته واولادش تا مدت دراز دران دیار سلطنت نموده وسلطان همایون شاه یازدهم بادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت در سنه هشتصد وشصت ودو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند وبتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز میکرد وسفر مودتا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای وی می بردند. وپس از ازاله بکارت بخانه او میفرستاد شبی خدمتکاران او بایکدیگر اتفاق کرده بوقتیکه او باستراحت مشغول بود کنیزی حبشی بیک چوب کارش را بآخر رسانید اینواقعه بتاریخ بست وششم ماه ذیقعده سال هشتصد وشصت وپنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال وسه ماه وشش روز نظیری

این قطعه در تاریخ فوت او گفته +

تاریخ

۸۶۵ همایون شاه مرد و دور خوش گفت | تعالی الله زهی مرگ همایون || جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش | هم از ذوق جهان آرید بیرون ۸۶۵

شیخ آذری

عارفی مجرد ومحققی عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نمودی وعلی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده طاعت بفقر وقناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم بادشاه از سلاطین بهمن شاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن با سلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان دران ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد وسی وشش هجری باتمام رسیده شعرای پای تخت کتابه عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت ازان جمله

است این دو بیت +

ابیات

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت | آسمان پایهٔ از سدهٔ این درگاه است || آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است | قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد ازان آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد وشصت وشش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از

توابع خراسان وفات کرد او را تصانیف بسیار است از آنجمله کتاب جواهر الاسرار است مشتمل بر چندین علوم در تاریخ فوتش خواجه اوحد مستوفی میفرماید +

تاریخ

٨٦٦

دریغا آذری شیخ زمانه	که مصباح حیاتش گشت بی ضو
چو او ثانی نخواهد بود در شعر	از آن تاریخ فوتش گشت خسرو

٨٦٦

و سلطان احمد شاه مذکور بعد از سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود بسلطنت دکن رسیده بود و بعد حکومت دوازده سال و نه ماه و بیست و چهار روز بتاریخ سوم ماه رجب سال هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه گجراتی معاصر او بود +

مولانا طوطی

در زمان دولت ابو القاسم بابر سلطان از جمیع خوش طبعان و نکته پردازان ممیز بیست در حینیکه وداع این جهان پر نزاع میکرد جهت خود مرثیه گفته این بیت از آن جمله است ــ وقت آن شد که دل از دام هوس باز رهد + طوطی روح ز صیاد قفس باز رهد +. در تذکره دولتشاهی آمده که وفاتش در دار السلطنت هرات در حدود سنه سبع و ستین و ثمانمائه وقوع پیوسته و امیر علی شیر تاریخ فوت او را از لفظ عروس بر آورده که عددش هشتصد و شصت و شش میشود چنانچه از قطعه مستفاد میگردد +

تاریخ

٨٦٦

فصیح زمان طوطی شاعران	که بودش ز بکر معانی عروس
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود	که تاریخ شد فوت او را عروس

٨٦٦

خواجه سالار

خلیفه و هم داماد مولانا اسحاق بود پیش از آنکه شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد پیشه سپاهگری اختیار کرده در لباس اهل دنیا میگذرانید در سال هشتصد و شصت و هفت در گذشت و در سواد سهارنپور در باغ خود مدفون شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صفت ابرار و سالار صاحب اسرار یافته + ٨٦٧

جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان

پادشاهی قاهر و صاحب دولت بود لیکن مردی نا اعتماد و بدخوی بوده و شاهرخ سلطان در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه حکومت آذربایجان بدو داده اما بعد از واقعه شاهرخ سلطان و نکبت میرزا بایسنغر بر عراقین و آذربایجان و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاهرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال حکومت کرد و ترا که بعد او مسلط شدند و جباری و قهاری او مرتبه عالی یافت و فضلا بر آنند که در روزگار اسلام از وی بد اعتقاد تر پادشاهی ظاهر نشده اسلام را ضعیف داشتی و بر فسق و فجور اقدام نمودی و در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه بعد از واقعه بابر بهادر میل خراسان و استرآباد نمود و با امیرزاده ابراهیم بن سلطان علاء الدوله در بیرون شهر استرآباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امراء الوس جغتای بدست جهانشاه بقتل رسیدند و جهانشاه تخت هرات را نیز مسخر ساخته قریب هشت ماه در دیار خراسان حکومت کرد در اثنای آن حال ابو الغازی سلطان حسین بهادر از خطه مرو شاهجان خروج کرده لشکر بجانب استرآباد کشید و از لشکر ترا که انتقام حاصل ساخته و اکثر مردان کار

وسرداران نامی جهانشاه را بقتل رسانید وجهان شاه منکوب ومخذول شده ازهرات آهنگ عراق وآذربایجان نمود بعدورود سلطان ابوسعید گورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید مهابت او در دلها کمتر شد واز غایت حرص وغلظت قلب با ولد خود پیر بداغ دشمنی ظاهر ساخت او از شیراز گریخته در بغداد رفت جهانشاه برقصد فرزند عزیمت بغداد کرد ویک ونیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در شهر بغداد قحط خاست وماکولات وذخایر اهل شهر وقلعه تمام شد پیر بداغ عاجز شده بصلح راضی شد در اثنای صلح محمدی که ولد جهانشاه بود از خلاصی پیر بداغ وتسلط او دیگرباره اندیشه مند شد وپدر را بران آورد تا بر قتل پیر بداغ راضی شد چنانچه نماز پیشین وروز سه شنبه چهاردهم ذیقعده سنه احدی وسبعین وثمانمائة آن بدبخت با جمعی از امرای جهانشاه بشهر بغداد درآمده برادر خود را شهید کرد بعد از ان جهانشاه از غایت حرص وطمع بدیار بکر که مستقر آبا واجداد امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود نموده لشکر بدان دیار کشید ودر حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده با اکثری از فرزندان وامرا بقتل رسید واز دودمان قرا یوسف دود نکبت برآمد وزمان دولت تراکمه بسر آمد این واقع بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین وثمانمائة دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشید ٭

تاریخ

اردوی همایون جهانشه تو یان	با آنهمه اسباب ز بردستی دشت
ثانی عشر از شهر ربیع الثانی	ویران شده تاریخ حسن بیگ گشت ۸۷۲ ۸۷۲ شد

وجهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ بادر بایجان سلطنت نمود وبعد از وبیست ودو سال در عراقین وفارس تا هرمز باستقلال پادشاهی راند ٭

احوال بادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف بادشاهان دهلی بود بعد از وی چون مملکت دهلی تجزیه وتقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند ودلاور خان غوری که از قبل سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد از انوقت حکام مالوه از اطاعت بادشاهان دهلی بیرون رفته چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروزشاه جمعی را که در ایام تفرقه در حیرابوی همنمک وهمعنان بودند وآئین وقار وجمعیت ورزیده بعد از انکه سلطنت وی جمعیت وقرار انجامید هر یک را رعایتها کرده مملکتی بخشید از ان جمله دلاور خان غوری را در سنه ست وثمانمائة حکومت مالوه ارزانی داشت ووی به نیروی بازوی انولایت را چنان در ضبط آورد که مغلیه از هر دو طرف دست تصرف در آستین کشیدند وسکنه آنولایت بغایت آرام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام والتیام مملکت هند انقطاع پذیرفت وملوک طوایف هم رسیدند وشوکت بادشاهی کمتر شد دلاورخان نیز از سر اطاعت والی دهلی بجنبانید ودم استقلال زده سالها بکام گذرانید ودر سنه تسع وثمانمائة ودیعت حیات سپرد ایام حکومت او سه سال بود بعد از وی پسرش والبخان خود را بسلطان هوشنگ ملقب ساخته خطبه وسکه بنام خود کرد هنوز ارم سلطنت واساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی سامان لشکر نموده روی تسخیر بانولایت نهاد وسلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر وثمانمائة باهنگ جنگ از قلعه

دهار برآمده بالکید بگیر در آو نحتند آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده وامان جسته پیش سلطان مظفر آمد و وی او
را با امرای وی بند کرده بگجرات آورد و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه در قلعه دهار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت
نمود بعد ازانکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسیخان را
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول اینخبر بگجرات مظفر شاه بعد از یک سال هوشنگ شاه
را از حبس برآورده و عهد گرفته در سنه احدی وعشر وثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرموده احمد شاه
دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده تفویض او نمود بعد ازان سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسیخان
برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت
کرد پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چندبار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته و پشیمان شده باز آمد
در سنه اثنی وعشرین وثمانمائه سلطان هوشنگ اثار نجابت و کار دانی بر جبین ملک محمود پسر ملک مغیث واضح و
لایح دیده وی را محمود خان خطاب داد و با پدر در مهمات ملکی شریک ساخت بعد ازین سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه
بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان وثلثین وثمانمائه فوت
کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی
پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید دوبال کار او آن شد که خون برادر محبوس
را ناحق ریخت و بعضی را میل در چشم کشید و دلهای مردم ازو نفرت گرفت و محمود خان نیز ازو برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشته قوتیر ساخته جویای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر دادند مدت سلطنت او نه ماه
وچند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید +

سلطان محمود شاه خلجی پادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش ازانکه بپایه بلند سلطنت صعود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه بادشاه مالوه بود
بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه هشتصد وسی وهشت بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت
نموده مسموم شد بعد ازو سلطنت بمحمود خان رسید او بروز سه شنبه بست ونهم شوال سنه تسع وثلثین وثمانمائه باستصواب
خانجهان وصلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود خود را السلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را
خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جا ئیلده خلیفه شاه راجو قتال
که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین بر مندو که دار السلطنت مالوه است گذر کرد محمود خان که همیشه
آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد و از اتفاقات همان ساعت
طعام در میان آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه نان پاپی در دهن محمود خان انداخت گفت بادشاهی مالوه تا سه فرزند
دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه بادشاه
مالوه شد تمامی ولایت مالوه واکثری از بلاد و قلاع مسخر ساخت و او را مستنجد بالله که از خلفاء بنی عباسی است منشور
سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث واربعین وثمانمائه در اهتمام عمارت مقبره سلطان
هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه رامپوری واقع است و دو بیست و سی گنبد و سه صد و هشتاد

استوانه را بشروع نموده در اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنه تسع واربعین وثمانمائه برسلطان محمود شرقی والی جونپور رفته جنگ کرد واکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود در سنه خمس وخمسین وثمانمائه متوجه تسخیر گجرات شد و در اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرده وسلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ متواتر بحوالی احمدآباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد و لشکر مالوه را پریشان ساخت وسلطان محمود بطرف ماندو معاودت نمود در سنه احدی وسبعین وثمانمائه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی صلح نمود و درهمین سال حکم کرد که مدار محاسبان دفتر بتاریخ قمری نهند وبجای تاریخ شمسی قمری بنویسند وسلطان محمود بعد از سلطنت سی وچهار سال بسن شصت وهشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنه هشتصد وهفتاد ودو فوت کرد عزیزی در تاریخ وفاتش گفته ❊

تاریخ

شاه خلجی نهاد سلطان محمود	ازدار فنا بخلد چون ره پیمود	تاریخ وفات حضرت سلطان را	از باب بهشت عدن یابی مقصود ۸۷۲

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی وسه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصرالدین خلجی بادشاه مالوه شد ویازده سال وچهار ماه حکومت نمود وبعد از وسلطان محمود ثانی بپادشاهی رسید اما در سنه نهصد وسی وهفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد وسلطان محمود را در معرکه بکشت ❊

سلطان ابوسعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنه هشتصد وسی بوقوع آمده وپیوسته همراه مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنه هشتصد وپنجاه وسه هجری از دست مرزا عبداللطیف که پسر او بود بقتل رسید ومرزا عبداللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابوسعید مرزا بامداد ابوالخیر ازبک در سنه هشتصد وپنجاه وچهار بر مرزا عبدالله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته شدن مرزا عبداللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده واورا بقتل رسانیده در سن بست وپنج سالگی بسال هشتصد وپنجاه وپنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرمود وهشت سال برفاهیت در سمرقند وماوراءالنهر وترکستان سلطنت نمود وشاهزاده اویس را که از احفاد بایقرا بهادر بود وعمزاده ابوالغازی سلطان حسین بهادر است بدست آورده شهید کرد بعد ازان برفاهیت بر تخت سمرقند نشست وبعد ازواقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر طمع بر ملک خراسان نموده بدان جانب متوجه گشت ودر سنه احدی وستین وثمانمائه هرات را گرفت وگوهرشاد بیگم را که بانوی مرزا شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه وفساد مملکت که از وی بظهور می رسید بسرای نیستی فرستاد ومدت هیژده سال الی الغمر بلنوای کشورکشائی اشتغال داشت چنانچه ترکستان وماوراءالنهر وبدخشان وغزنی وکابل وقندهار وحدود هندوستان وپاره از عراق وخراسان در تحت وتصرف خود آورده استقلال تمام پیدا کرده بود چون در سنه هشتصد وهفتاد ودو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدفع حسن بیگ که اورا اوزن حسن نیز گویند بدیار بکر رفت وکشته شد سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه بتصرف اوزن حسن آمده بود بر ولشکر کشید ودر قراباغ آمده قشلاق نمود اوزن حسن هرچند عاجزی نمود واز در صلح درآمد

قبول نفرمود ناچار اوذن حسن راه های آمد و بعد غله بند و گردانید و ما دامیکه شیروان شاه المشهور بفرخ لیسار بن سلطان خلیل
والی شیروان طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چارپا مرفه الحال بودند و چون شیروان شاه
بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده شبانروز اسپان
خاصه سلطان چوب نا خوردند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت قضارا در همان ایام در شب چهاردهم ماه رجب
خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دلو بعقده راس سیاه شد و سلطان اثنان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ
بیست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوذن حسن اسیر شد
و بقتل رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب خبر می دهد +

تاریخ

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست	ز کس مدان که ز سیر ستاره و ماه است	بشیروان چو بنه برد ماند بر لب آب	بمنزلی که نه انجا مقام نه پایاب است
گذشته بود ز ماه رجب دو شش روز	قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاه است	لطیفه ایست عجایب که لشکر او را	اوذن حسن و تاریخ شیروان آشنا است

۸۷۳

و قتل سلطان ابوسعید انگونه است که چون اوذن حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمیرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد میرزا
ابن میرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را ببهانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بیست پنجم رجب بقتل رسانید و
مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند و درو تاریخ نیست +

تاریخ

سلطان ابوسعید که در فر خسروی	چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید	الحق چگونه کشته نگشتی که گشته بود	تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ۸۷۳

۸۰۲ مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هیجده سال یکماه و یکروز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم
یافت بادشاهی سمرقند بمیرزا احمد و اندجان بمیرزا عمر شیخ و خراسان و هرات وغیره بدست ابو الغازی سلطان حسین میرزا افتاد

میرزا یادگار محمد

بن میرزا محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی میرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید
و با میرزا سلطان حسین بایقرا محاربه داخت تا آنکه میرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بیست هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج
ایلغار نموده بروی شبخون آورد و او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس از نسل میرزا شاهرخ منقطع گردید و مولانا
کمال الدین عبد الواسع در تاریخ شهادتش گفته +

تاریخ

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ۸۷۵	از سال شهادتش دهد باز خبر

۸۷۵

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه مالدیو که
نسبش بشانزدهم پشت براجه سورج میرسد شهر قنوج بان عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ
پخته داشت اما درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل
مسمار شده اما بعضی چار روضه های سنگین و مساجد استاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در مقام خود کرده خواهد شد +

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعهٔ کهنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه هاست از سنگها سرخ و سفید تعمیر شده یکی ازان روضه ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه از اله آباد و لکهنو اگره میرفت در انهدام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهن سالگی زائل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده معلوم نشد که آن مقبره کیست مگر ساکنان انجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبره دیگر است گنبدی عالی دارد و چهار مینار بر چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام پیشین بر پیشانی دروازه بیرونی نصب کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد هشتاد و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود تاریخ اینست +

تاریخ

این گنبدی بدیع که از چرخ برتر است
ترتیب کرد شاه بری خان و فتح خان
هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول
درین طاق بی نظیر که با زیب و زیور است
کز فضل حق جهان همه از وی منور است
تاریخ و سال گشت زما هم میسر است
کاتب حروف حاتم مسکین که در تحقیق
گشته بنا بعهد همایون حسین شاه
بادا هزار سال حیاتش فلک بکام
بانی طاق سید راجو بن جلال
امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است
کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است ۸۸۱
کافاق از جمالش خوشتر منور است

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده و شخصی از عباس علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دو صد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست +

تاریخ

این روضه اطهر و منور
کز زلزله زمین شکسته
ثابت لقب و جلال حیدر
تعمیر دگر شکسته بسته
سنه دو صد و نه و یکهزار است
تعمیر شده بری چو بسمود
عباس علی سیکی ز اولاد
از هجر رسول نامدار است
هشتاد و یکی و هشت صد بود
خلف الصدق است و اهل صفا

سلاطین آق قوینلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال برین منوال بود اول ایشان امیر ابوالنصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلاء داشت و بعد حکومت پانزده سال و کسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی در گذشت بعد از وی پسرش سلطان خلیل بادشاه شد و بعد از شش و نیم ماه برادر کهتر او سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت برافراخت و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و سه برادر را کشته بر اکثر بلاد ایران حاکم گردید و در سنه ست و تسعین و ثمانمائة فوت کرد و بعد از ایشان شش کس دیگر یکی بعد دیگری حکومت نمودند +

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده است که هر کدام سر تفوق بقلهٔ قلعهٔ سماء افراخت و دیونگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین تغلقشاه تعلق بسلاطین دهلی داشته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد شخصی بنام حسن که بهمنی کانکوه نامی او را بشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت در انجا ستاره طالع او درخشیدن گرفت تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چند اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بیست چهارم ربیع الآخر سنه هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به سلطان علاء الدین حسن کانکوه بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را با حسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد بعد سلطنت یازده سال و ده ماه بتاریخ غرهٔ ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و دارائی انتظار سر بر آسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمد نگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین حسن پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بر تخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و هفتاد و شش وفات یافت بعد از و پسرش سلطان مجاهد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال و چند روز بهفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داؤد خان که عم او بود کشته شد و داؤد خان ملقب به داود شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد و بعد از یک ماه و پنج روز بیست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد بعد از و سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند او بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه بیست یکم رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و در روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود هم یکصد و هفت ساله رحلت نمود بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بیست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بیست و سوم ماه صفر سنه هشتصد هجری کور ساخته مقید نمودند بعد از و سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داؤد شاه بر تخت نشست و بعد سلطنت بیست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز سشاید که در ماه شوال سنه هشتصد و بیست و پنج هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد از و برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد احمد آباد بدر بنا نموده اوست بحکومت دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد بعد از و پسرش سلطان علاء الدین بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بیست و سه سال ده ماه و پانزده روز [illegible] ماه جمادی الاول سنه هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود بعد از و پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست و بتاریخ بیست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او ظالم ازین مرقوم شد بعد از و پسرش سلطان نظام شاه بهمنی در هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال قدری کم سیزدهم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد از و برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی نشست ذکرش بعد ازین خواهد آمد

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفته حاسدان بی تحقیقات قصور او را در کبر سن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و شش بقتل رسانید ملا عبد الکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که از شاگردان بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته +

تاریخ

شهیدی بی سبب مخدوم مطلق ‌ ‌ که عالم را ز جودش بود رونق
اگر خواهی تو تاریخ وفاتش ‌ ‌ فرو خوان قصهٔ قتل بناحق ۸۸۶

تاریخ

سال فوتش گر کسی پرسد بگو ‌ ‌ بی گنه محمود گاوان شهید ۸۸۶

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروائی نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری رو داده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نموده به سلطان احمد لشکری ملقب گشته و وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور بخواجه جهان بود و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نائب و دریاخان که غلامان سلطان بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جنیر ممتاز گردیده و دریاخان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاویل بدو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف و رفتگی زمانی ایشان و امرای دیگر رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از انا و لاغیری زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت نموده یک سال بعد از قتل خواجه محمود گاوان بعمر بیست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

شهنشاهی جهان سلطان محمد ‌ ‌ که در بحر فنا ناگه فرو شد
دکن چون شد خراب از رفتن او ‌ ‌ خرابی دکن تاریخ او شد ۸۸۷

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یا غوزخان می پیوندد در فطرت مغول از حوالی مردماخان بجانب ولایت روم در حرکت آمد و دران حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چندگاه از اهسیه رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذارند که در آب غرق شده فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و کوندغدی و ارطغرل سنقر و کوندغدی با تباع بوطن اصلی شتافتند و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد و هشتاد و هفت در سن نود سالگی پدرود این جهان فانی نمود بعد از وی ولد ارشدش عثمان بجای پدر سرور قوم گردید و بر زین ملکستانی نشسته در سال ششصد و هشتاد و هشت بر قراحصار دست یافت و مورخان بدیع

این دولت را از ان سال گیرند چه کلمهٔ عثمانیه موافق تاریخ است اما در ششصد و هشتاد و نه خطبه باسم او خوانده اطلاق سلطنت بر وی کردند
٦٧٦ و کار او روز بروز بالا گرفته دیرا فتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت
نمود در هفتصد و بست و هفت هجری فوت گشته و در قبه برسا مدفون گردید بعد از وی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته
شهر ونیدیک را که از معظمات مداین روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان بادشاه ولد رشید شهر
کلی بوی مسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد از وی در سنه ستین و سبعمایه
در گذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و سراج الاموی در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد
بادشاه گردید او را خواندکار خواندند و او ابتدای بسعی لله شاهین و قایدی ارلوس بیک اورنه را در احدی و ستین و
سبعمایه بگرفت و بصوابدید قرا خلیل غلامان کسیب را ملازم ساخت بکچری نام نهاد و کلاه زر دوزی چند یافته بر سر
ایشان گذاشت و از ان زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت
و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لار فرنگ رفته غالب آمد و پس ازان بر سر تلی استاده نظاره اطراف
میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغی بوی حواله نموده بقتل
رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگرے بایزید امراے دولت و اعیان مملکت یعقوب
را هلاک ساخته بایزید را بادشاهی بر داشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بغایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در
هفتصد و نود و دو هجری استنبول که آنرا قسطنطنیه نیز می گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ
او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت برافراخت و فتح یافت و
مردم کفار بقول صحیح دو بست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید از ان
فتح بلند آوازه شده از کمال غرور بنابر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقابله انجامید
چنانچه در آخر سنه هشتصد و چهار بین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید و
امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانیده اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در فلال احوال
غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت اوست فوت ایلدرم بایزید او را شش
پسران بوده اند ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد بجانا نام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسی
و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را بروم ایلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد با ماسیه رفت
و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از محبس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را ببرسا برده بسلطنت نشست
و سلیمان بادشاه موفور قصد وی کرده و موسی به بلاد فرنگ گریخت و فورا در نه کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب
سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود و غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام برآمده راه فرار پیش
گرفت قضارا گذر سگش بر دیهی افتاد و مردم آن موضع وی را بقتل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامروا بوده
موسی صبی من حیث الاستقلال قائم مقام پدر گردیده ابتدا آن موضع را که در قتل برادرش جرات نموده بودند بقتل
رسانید بعد چندی امرا السلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند و در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاده
محبوس بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسے را بزه کمان که بلغت ترکان کریش گویند از میان برداشت

بر داشت و باد شاه شد در شهور سنه ثمان و عشر و ثمانمائه دلش از سلطنت صبوری گرفته پسر خود سلطان مراد را بجای خود
نشانده عزلت اختیار نمود و باز بهوای سلطنت کرد پسر نیک اختر اصلا مضایقه دران ننمود چون در سنه هشتصد و بست
و پنج سلطان محمد فوت کرد پسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در اربع و خمسین و ثمانمائه باجل طبعی در گذشت در
مقامی بنظر آمد که در عمر چهل و نه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت او سی سال و شش ماه و هشت روز بود بعد از و پسر
سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد در گذشت از جمله
تائیداتش یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ بادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و
پنجاه و هفت جبراً و قهراً بگرفت و یکی از فضلا تاریخ را بلدة طیبة یافته [۸۵۷] و این فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه شنبه
سال هشتصد و پنجاه و هفت که مطابق بست نهم مئی ماه انگریزی سنه یکهزار چهارصد و پنجاه و سه عیسوی بود واقع
شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصره روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد
سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست ششم ماه نومبر سال سه صد و بست و نه عیسوی بنیاد این بلده معظم انداخته
و نامش قسطنطین پول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند
و حالا نیز باین نام مشهور است و بعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد و حسن پاشاه کدورتی حادث
شده مهم بقتال و جدال کشید اگرچه اغرلو محمد پسر حسن بادشاه ابتدای از منقلای و برا منهزم ساخته خاص مراد را که امیر الامرا
منزلیست بقتل رسانید اما در تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه در حدود آذربایجان تلاقی فریقین دست داده شکست
بر حسن بادشاه افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی ینصرک الله نصراً عزیزاً را تاریخ این فتح یافته [۸۷۸] و مولانا
عبد الرحمن جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی از ان قصاید اینست ع کم کسی بر سر یر
جاه و جلال ❊ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال ❊ و سلطان محمد به نیکی و نیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس سوم
۸۸۶ ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائه در حوالی کل ویری فوت گشت و تاریخ واقعه را فی یوم الخمیس [۸۸۶] یافته اند پس از
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد ❊

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در باب هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت
در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی از دحام خاص و عام
شده غلبه سلطان جنید بجای رسید که میرزا جهانشاه که فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود
متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیار بکر نهضت نمود و امیر ابو النصر حسن بیگ
که حاکم دیار بکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت و تعظیم بسر
سلوک نمود و شیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه هشتصد و شصت
بجانب گرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان در آمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته
مهم بنزاع و جدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز مهلتی مقدر بود هر آینه بدست شروانشاه
افتاده بقتل رسید و بعد از ان صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهر زاده

امیر حسن بیگ بود ده ویرا بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده [۱۲] ترک بود ساخته
بر تارک می نهاد و هر که بدست ارادت بوی می پیوست از همان جنس افسری بوی میداد و چند هزار کس را از قبایل اتراک چیده
کلاه سرخی بآنها عطا فرمود و همه را قزلباش ملقب ساخت قزل در ترکی سرخ و باش بمعنی سر آمده چون امیر حسن بیگ
بر میرزا جهان شاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه
صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی از آن جمله شاه
اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید و بسبب مواصلت امیر حسن بیگ مواد سلطان حیدر
روی در ازدیاد نهاد همواره بر نسبت والد خود وفور مثوبت ارباب غزا و جهاد را مطمح نظر میداشت تا در آخر اوقات
حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که دران زمان شروان
شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد لشکر نمود و سلطان یعقوب
سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت و در نواحی تبرسران تلاقی فریقین دست داد نزدیک بود که شروان
شاه از معرکه ستیز عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری عمر فرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر
گردید و این واقعه در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و سه [۸۹۳] هجری بوقوع آمده و سلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته
در قلعه اصطخر محبوس ساخت +

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بکثیر فضیلت و هنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته و شروان شاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بچند پشت بآردشیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده
نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد و چون
او نماند گشتاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گشتاسب پای بر تخت حکومت نهاد و پس
از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود و از عقب او کیقباد بعدل و داد کوشید بعد از وی ولدش
کاوس تنها حکومت کرد و در هفتصد و هفتاد و چار [۷۷۴] فوت کرد و پس از وی پسرش هوشنگ پادشاه شد و در هفتصد
و هشتاد و چار [۷۸۴] وفات یافت و بعد از فوت هوشنگ ایالت بشیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید او با امیر تیمور معاصر
بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در هشتصد و بیست [۸۲۰] وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت
سلطنت جلوس نمود و بحسب اتفاق کلمه سلطان خلیل [۸۲۰] تاریخ جلوس است او نیز نسبت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور
صداقت ورزید و در تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنابر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک
لشکر بشروان کشید و جمیع شروانات را تا دربند تاراج نمود و در هشتصد و سی و دو [۸۳۲] برادرانش کیقباد و اسحاق
و هاشم بروی خروج کرده خفت فاحش بوی رسانیدند و آخر بمعاونت میرزا شاهرخ سر ایشان را مندفع گردانید
در هشتصد و شصت و سه وفات کرد و شروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل بوراثه پدر وارث ملک
گشت و شروان شاه [۸۶۳] تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده در قراباغ
قشلاق نمود و مادام که شروان شاه طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چهارپایه مرفه الحال بودند

وچون بنا بر تهدید ووعید حسن بیگ لوائی مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید وسلطان ابوسعید مقید گشته بقتل رسید وچون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عذری وقصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نهصد وشش بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بعد از وی پسرش بهرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نهصد وهفت فوت کرد ولیس از وی برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شده در سنه ثمان وتسعمائه درگذشت بعد از وی شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار وبعد از وی پسرش سلطان خلیل وبعد از وی شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند ودر وقتیکه طهماسپ صفوی فتح شروان را پیش نهاد همت ساخت شاهرخ بقدم ممانعت پیش آمده در سنه نهصد وچهل وپنج بدست او افتاد وآن سلسله منتهی گردید +

سلطان بهلول لودی

ابن کالابن ابراهیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد وجان داد وپدرش بردوی شکم زن چاک زده پسر را برآورده وبهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد وپنجاه وپنج غایبانه سلطان علاءالدین ابن سلطان محمد شاه بادشاه دهلی که در بداون استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که حراست دهلی بیکر دستولی گشته دهلی را متصرف شد ودر سنه هشتصد وپنجاه وشش خطبه وسکه بنام خود کرده بتاریخ بست وپنجم ذی حجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوس اینست +

تاریخ

شاه بهلول چون بتخت نشست	عدل وساز زیب مملکت بست	گفت دل سال چیست هاتف گفت	که بهار جلوس سلطنت است ۸۵۶

او را مکرر با سلطان محمود شاه وپسرش محمد شاه شرقی مقاتله ومحاربه دست داده وچون نوبت بسلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چندسال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید ومدتی بین الجانبین محاربه بود اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته وسلطان بهلول بعد سلطنت سی وهشت سال وهشت ماه وهشت روز در سنه هشتصد ونود وچهار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت وپسرش سکندر شاه برجای او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان بهلول اینست +

تاریخ

۸۹۴	هشتصد ونود وچار رفت از عالم ۸۹۴	خدیو ملک ستان وجهان کشا بهلول	ز تیغ ملک ستان بود لیک وقت اجل	بود محال الشمشیر وخنجر مصقول

تاریخ تعمیه

۸۹۴	شاهنشه عالم شه بهلول که دیدی	افتاده در اطراف جهان صیت جلالش	در خلد شد وگفت سروش از سر حسرت	قصه سفر عالم ارواح ز سالش

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا وعمر شیخ مرزا در حیات بوده وآن هر دو بادشاهان ارادت واخلاص واعتقاد ونیازمندی بسیاری با او داشتند ومولوی جامی که یکی از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است ؏ چو نقر احرار قبای شاهی آمد + به تدبیر عبید الله آمد + وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال هشتصد ونود وشش هجری

روی داد و امیر علی شیر که وزیر سلطان حسین مرزا بود تاریخ را خلد برین یافته ابا ... سال وفاتش نهصد و دو نیم میشود و آن صحیح است ٩٠٦ ٨٩٦

تاریخ

مظهر فیض و فضل و لطف اله	خواجه حق نما عبید الله	عزت دودمان ابرار است	شرف خاندان احرار است ٨٠٦
از وجودش زمانه پر ضو بود	کهنه بنیاد دین از و نو بود	از زمان سروش حق بشنو	سال مولود آن خدا بین ضو
شب شنبه که خواجه نقل نمود	سلخ ماه ربیع الاول بود	سال نقلش بگو بلا اشباه	خواجه عابدان عبید الله
	در سمرقند مرقدش میدان	بر سریر عرش مسندش میدان	

٨٩٥

مرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابوسعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابوسعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرموده که لشکر بیگانه را مجال عبور بدان حدود نبود و بالکه ایشان همواره با لکای یونس خان تاخت می آورد و بعد از وفات پدر در سنه هشتصد و ٨٧٣ هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصرالدین عبیدالله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند و اخسیکت پایه تخت مرزا عمر شیخ بوده و آن برجری عظیم واقع شده بحسب تقدیر روز دوشنبه چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بود ندیکی ٨٩٩
از خدمتگاران از شکستن جرخبردار شده بمرزا آگاهی داد مرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جرا از تیم جدا شده و آن بادشاه با درج علوی شتافتند سن شریفش سی و نه ٣٩ سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و شش ٢٦ سال و دو ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیرالدین محمد بابر شاه بود دوم مرزا جهانگیر و سوم مرزا ناصر +

مولانا نورالدین عبدالرحمان مشهور بمولوی جامی

نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منورساز عرصه ربع مسکون بود صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنا بر نوائب زمان از وطن برآمده بخراسان افتاده و در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده ٨١٧ متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده در دار السلطنت هرات مسکن گزیده شعر مولدم جام و رشحه قلمم + جرعه جام شیخ الاسلامی است + لاجرم در جریدهٔ اشعار + بدو معنی تخلصم جامی است + در عنفوان شباب تحصیل علوم نموده سرآمد اقران گردید و در عهد سلطان ابوسعید بخداشناسی و خداپرستی شهرت یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بالقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه اقتدا داو بردوش جان می داشت و جامی بخدمت خواجه عبیدالله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا سعدالدین کاشغری بود تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخا است که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری باتمام رسانیده

چون نوبت عمرش بهفتاد رسیده بود چنانچه میگوید مرز بهفتاد نقد سال و ترا بهفت + ترا نی آید اقبال و مرا رفت +
و تاریخ اختتام کتاب مذکور را انجمن گفته +

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم ساقی این جنس فاخر | رساند آخرین سالی بآخر
که باشد بعد از آن سال مجدد | نهم سال از نهم عشر از نهم صد

از آخر مصرعه قطعهٔ مذکور تاریخ بموال برمی آید یعنی نهم سال از نهم عشر سال هشتاد و نه شد و نهم صد سال هشتصد شد پس تاریخ هشتصد و هشتاد و نه شد فقط و جامی بسن هشتاد و یک سالگی روز جمعه هیجدهم محرم سال هشتصد و نود و هشت یا که هشتصد نود و نه هجری ازین جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده و مولانا عبدالغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس که بمعنی جام است استخراج کرده واین تاریخ در وفات او از مولف این اوراق است +

تاریخ از مؤلف

جامی آن استاد فضل و هنر | رفت از مکتب جهان بجهان
طفلکی جست حرف تاریخش | گفتمش صاد و ضاد و طا برخوان 99

تاریخ از مجمع الواصلین

اِنصیحی بی نظیر جامی بود
شب آدینه بود نوزدهم
بکمالات علم نامی بود
بیست و دیب از ربیع دوم
هاتفم گفت سال رحلت او
بهمه تصنیف آن معلی شان
که ز دنیا گذشت عارف قو
جامی جامی بهشت عدن بگو
عدد جام شد رقم برخوان
جانب آسمان هفت طبق

واین دو تاریخ از تواریخ مرآت جهان نما نوشته شد + 199

تاریخ

جامی که بود بلبل جنت نعیم شد | فی روضة تجری من تحتها الانهار
کلک قضا نوشت روان بر در بهشت | تاریخه و من دخله کان امنا 899

ایضا

قطب آفاق حضرت جامی | کان فی لیله الورا نورا
کرد رحلت ز دهر تاریخ | هژدهم روز ماه عاشورا 899

پهلوان محمد مشهدی

از نوادر اعصار و سر حیل پهلوانان روزگار بوده و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه در هرات در گذشت و چونکه مولوی جامی یکسال پیش از او فوت کرده چنانچه امیر علی شیر در تاریخ وفاتش این قطعه گفته و این تاریخ باسلوب غرائب واقع شده که بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاهر میشود و لفظ مخدومی در اینجا اشاره بر مولوی جامی است +

تاریخ

محمد پهلوان هفت کشور
ز بعد قطب عالم عارف جام
که در دهرش نبود اقران و امثال
که او مخدوم دوران بود بی قال
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش
سر و سر حلقهٔ اهل طریقت
پس از سالی سوی جنت خرامید
بگویش بعد مخدومی بیکسال 899
که رفت از قید گیتی فارغ البال
ازین دیرینه دور مختلف حال

ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبدالرحمان جامی سنه هشتصد و نود و هشت است 898

پس بعضی کسان که یک عدد زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبهٔ امیر تیمور گورکان بتصرف بادشاهان دهلی بوده بعد از آن حکام اندیار بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود بادشاه شدند و اول ایشان ظفرخان بن وجیه الملک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز شاه باربک بادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتارخان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفرخان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد شاه نبیرهٔ مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرماندهی نشست و در همین سال بنیاد شهر احمدآباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که «باخیر» است سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان مظفر شاه و احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ بادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی و دو سال و شش ماه و بست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری درگذشت بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضهٔ عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج این جهان فانی را پدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غرهٔ ذی حجه سنه هشتصد و پنجاه و شش در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده روز بتاریخ ششم رجب سنه هشتصد و شصت و سه درگذشت پس از وی عم وی سلطان داود دیکماه سلطنت نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیکره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبرهٔ او در رسول آباد گجرات است و محمود شاه در دوازده کروهی احمدآباد شهری بنا نهاده محمودآباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری درگذشت و در سرکیج گجرات مدفون گردید ✣ فقط

مأت دهم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

در ابتدای مأت دهم سلطان بایزید ایلدرم در روم و مرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیکره در گجرات فرمانروائی مینمودند و صاحب خطبه و سکه بودند ✣

شیخ محمد غوث گوالیاری

✣ از اعظم مشایخ هند بود و پدر شیخ عبدالقادر بداونی که ملوک شاه نام داشت یکی از مریدان او ست این تاریخ که «بسمیه است» در وفات او ست

تاریخ

کمال الحق والدین شیخ سجو	که آمد جنت فردوس جایش	ز روی تعمیه تاریخ فوتش	شود حاصل ز نام دلگشایش	۹۰۱

اگرچه مولف را از سال فوتش شبه است اما از این تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنه نهصد و یک هجری فوت کرده یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف جو دور کرده شود تاریخ برآید +

شمس الدین محمد روجی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ چنین یافته +

تاریخ

آن پیر که سر عشق او را	از عین شهود بود مشهود	منصوب بروح در حقیقت	ز و نسبت هر دو کون مقصود	۹۰۴
	شد سوی جنان گفت تاریخ	شنبه که ز صوم شانزده بود		

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن بیگ از طبس باذربایجان شتافته و چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانیده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابوالغازی سلطان حسین مرزا صدارت پرسیدن و نهم دادخواهان را برای صواب نمایش تفویض او نمود مولانا فصیح الدین تاریخ صدارت او نظم فرمود +

تاریخ

ای آنکه زیاده شد ز تو قدر سریر	در اوج صدارتی مه بدر منیر	ای صدر قریش صاحب عالی قدر	تاریخ صدارت تو شد صدر قریش	۹۰۴

۹۰۴

مولانا حسین واعظ

صاحب تفسیر حسینی است همعصر ملا عبدالرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت کرده +

تاریخ از مخبر الواصلین

ملک صبح و قیام مولانا حسینی کاشفی	آنکه گنج معرفت در مخزن لبها نهاد	دید بش در واقعه بر منبر عرش شرف	گفتمش تاریخ فوت چیست ای صاحب رشاد	۹۱۰
	گفت چون شد بعد ازین منبر بشمع مقام	از پی تاریخ بنگو منبر ما عرش باد		

امیر نظام الدین علی شیر

متخلص به نوای خلف صدق کچکینه بهادر است و کچکینه بهادر در زمان سلطان ابوسعید از مقربان درگاه او بود و جد با در شش میرابوسعید و در سلک اعظم امرای بالقرا مرزا جد سلطان حسین مرزا منتظم و امیر علی شیر وزیر مرزا سلطان حسین پادشاه خراسان بوده که هیچ کس را آن پایه و منزلت نبود علما و مورخان تالیف بسیار بنام او نوشته اند منقول است که میر بنا بر عدم توجه بجانب تاهل به عنیت اشتهار یافته بود و مولانا بنای قصیده در مدح او گفته صله چنانکه مطبوع او بود بدو نرسید بنا علیه آن قصیده را باسم سلطان احمد میرزای توم سلطان حسین مرزا کرده بدو گذرانید این معنی مسموع میر شده نسبت بملا بنای در مقام کلفت شد مولانا جهت تلافی این قطعه را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اینکه بکر فکر منست + هرکی را بشوهری دادم + انکه کابین نداد عنی بوده +

وگرفتم بدلگیری دادوم ✤ امیر علیشیر بیشتر از بیشتر رنجیده پروانهٔ قتلش از بادشاه حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراءالنهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ✤

تاریخ

آن میر بلند قدر عالی رتبت — چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
از سال وفات جامی آو پرسیدم — دادند جواب من که جنت جنت ۹۰۶

و مولانا صاحب دار اقصیده در مرثیه او گفته که از مصرعه اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرعه دیگر تاریخ وفات می برآید این چند بیت از آن است ✤

تاریخ

ای فلک بیداد و بیرحمی بنیان کرده ۸۴۴ — ای اجل ملک جهان را باز ویران کرده
گرده گاه از جفا حیران دل اصد اهل درد ۹۰۶ — که زکین قصد هلاک صد مسلمان کرده ۹۰۷
کرده بر جان کمین بنهاده دام عنا ۸۴۴ — هر زمان از کینه جوئی صید صد جان کرده

شیخ سماء الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جمله مشایخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود معاصر سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است ✤

تاریخ

مرشد انس و ملک شاه سماء الدین چو رفت ۷۰۲ — بر سریر عرش آمد کام او
هشت خلد آمد بنام او اگر بر سر یکی — سال تاریخش بگو هشت آمده نام او ۹۰۷

یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد و پنج میشود با عدد اسم او سماء الدین که دو صد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت برآید ✤

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در انجا فوت کرد و تاریخ فوتش این گفته

تاریخ

افسوس از آن سپهر دانش — کش بود جواهر سوء اتفاق
تاریخ وفات او خرد گفت — علامهٔ بی مثال آفاق ۹۱۱

سلطان محمود مرزا ابن یونس خان ۹۱۱

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و دو والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته بر لب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند تاریخ این واقعه است ۹۱۴ قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹھه

در خلاصة التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهوه است و میان بهوه از سادات عظام و وزرای کرام سکندر لودی بود گویند که میان بهوه نوعی دانش و فراست داشت که روزی سلطان سکندر دانهٔ غله موٹهه که در

مسجد جامع دهلی بنظرش درآمده بود بر داشته بدست میان بهونه داد او کورنشات بجا آورده بتقتضای فکرت بلند بخاطر آورد که
چون این دانه سعادت دست بوس بادشاه یافته فکری باید کرد که حیاتِ ابدی یابد آنرا در باغیچه نشیمن خود کاشته
مراسم حزم و احتیاط در پرورشش آن بکار برد از وحیند خوشه بر آمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین
چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانیده مبلغ فراوان پیدا کرد و از ان مبلغها در شهر دهلی
مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض بادشاه رسانید سلطان بعقل و دانش او
آفرین کرده بعنایات بادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موٹهه موسوم گشت و تا حال در دهلی
قائم است و بهمان نام شهرت دارد امّا زمینداران آن نواحی اندرون مسجد مذکور خانه خودها ساخته اند و انجامی مانند این مسجد
شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خرد داناں
و لائق بادشاهان نباشد بی مشورت در زامی نمود چنانچه آنچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیر مقید
ساخت و غیر از جرمی که از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید امّا در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر بادشاه
یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهونه را همراه دیگر مجرمان که در قید بودند مقتول ساخت ❊

ابو الغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابوسعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد
و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد و در دهم ماه رمضان سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک
خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آن را
تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد
که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد ؏ هر که با
لاله رخان باده گلرنگ کشد ❊ حکم مرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد ❊ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود
نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است ؏ درین عهد آنکه چون انسان عین است ❊ جهان را مردمی
سلطان حسین است ❊ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات ۹۱۲
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت
حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین
مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت در معما گفته ؏
درین میدان که با دا خالی از درد ❊ فلک طاس تهی را پر فرح کرد ❊ بعد از انکه شاه بیگ ماوراء النهر را مسخر ساخت
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده به هرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن
کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی نمودند محاربه صعب روی نمود و شکست بر لشکر
مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در انجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نمود

در مرات جهان نما مرقوم است که چون در سنه احدی وتسعمائه مرزای کچک که خواهرزاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت نمود از جمله تنسوقات که بر سبیل پیشکش برزا گذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای دو سال خواست که امان بیضه کالنسه کما ینبغه ترتیب نماید هر گاه آنرا دو پاره نمودند از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید +

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد وبیست ونه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی سناری بود تولد پذیرفته بعد وفات پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد ونود وچهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین وملت بر جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق آسوده ونام ظلم وتعدی نمانده ودر ممالک وی رواج اسلام بنهایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت ومعبدهای هندوان خراب شد ودر شهر از نشان کفر نماند چنانچه دران دیار کاروان سرای ساخته خباز وقصاب وطباخ تعیین نمود اگر هندوی انجا غسل کردی وموی سر وریش تراشیدی از وی گناهگارانه میگرفتند روزی هندوی درباب غسل وموی سر تراشیدن مدد خواست مسلمان گفت صریحاً دشوار است اگر خواهی حکمتی کنم هندو قبول نمود پس آن مسلمان او را برهنه ساخت ودستهای وی پس پشت بر بست وچابک زنان او را بر دریا آورد وحجام را طلبداشته گفت سر وریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر وریش او را تراشید وبهمان طریق بسته ورسن در گردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اول اوست که بلده آگره را که در تخت بیانه بود ودر زمان اسلام گاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع وتسعمائه پای تخت ساخته حصار سری را که بدهلی شهرت یافته بود ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی وسلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در سنه احدی وعشر وتسعمائه روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد چنانکه کوهها بلرزه درآمد وعمارات عالی محکم از هم ریخت زنده ها قیامت پنداشتند ومرده ها حشر انگاشتند چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد +

تاریخ

در نهصد واحدی عشر از زلزلها	گردید سواد آگره چون مرحلها	با آنکه بناهاش همه محکم بود	از زلزله شد عالیها سافلها

در آئین اکبری مرقوم است که کبیر جولاه که مشهور در هندوان است در زمان او بود وقبر شخص در رتن پور است وسلطان سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده روز یکشنبه سال نهصد وپانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او بیست ویک سال وچند ماه بود وتاریخ وفاتش اینست +

تاریخ

۹۱۵

۹۱۵ چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان	ز جان به تنگ جهانی ز راه وزاری	جهان سیه شده در چشم هر کس از مرگش	ز حال عالم گفتا سروش تاری شد

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد پادشاه روم

بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد وهشتاد وشش در روم بر تخت سلطنت

سلطنت نشست و در امر سلطنت صاحب اقتدار گشته و ولایت بیش از بیش مفتوح ساخت خصوص ولایت حصار ایدیجی که از مضافات ولایت فرنگست و مولانا عبد الرحمن جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و از بدایع آنکه مصرع آخر از روی حساب موافق سال جلوس است ❊

تاریخ

ای کاش نوشیروان کنون بودی	عدلش از بیشتر فسر زنجیری	
مهبط العز و اسعد لعلی سلطان	تا ز دعوی عدل شرمنده	خسروی را دم است بی بنده
٨٨٥	بایزید ایلدرم شه دوران ٨٨٦	

و سلطان بایزید را پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورخت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ سنه ثمان و عشر و تسعمائه وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست ❊

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هر گاه خواستندی بخواب دیدندی بنا بر آن بخواب بین مشهور شدند سلطان حسین میرزا نسبت به میر سلطان علی التفات و مهربانی بسیار میفرمود در سنه نهصد و بیست و یک درگذشت تاریخ وفات او اینست ❊

تاریخ

٩٢١ سید عالی نسب سلطان علی	آنکه می گفتش خرد زاهل الیقین	میر را چون خواب بینی شیوه بود	سال فوت اوست میر خواب بین ٩٢١

تاریخ حوض چارسو

که حسن خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بیست و پنج هجری احداث نموده و بران گنبدی عالی ساخته و نام آن حوض چارسو نهاده ❊

تاریخ

٩٢٥ رنگین بنای ملک هری بر که ٩٢٥

و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد ❊

رباعی

لهراسپ نهاد و است هری بنیاد	گشتاسب بر و بنای دیگر بنهاد	بهمن پس از آن عمارتی دیگر کرد	اسکندر رومی آنرا همه داد بداد

بیت

اگر کسی پرسد ز تو از شهرها هر کدام	اگر جوابی راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چندگاه بوزارت سلطان ابوسعید قیام مینمود و چندی در سایه تربیت نظام الدین علیشیر بسر برده و گاهی هم به ملازمت بدیع الزمان میرزا می گذشت بنا بر آن آصفی تخلص کرده در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بیست و شش هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته ❊

تاریخ

٩٢٦ چون اصفی آن چشم خرد را مردم | در رابر اجل گشت نهان چون انجم
پرسید دل از من که چه آید تاریخ | گفتم زهرات آمده روز دوم

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد مغلوب و مسموم ساختن پدر خود را در هجدهم صفر سنه نهصد و هجده در روم بر اورنگ فرمانروای برآمد بعد از جلوس متوجه بر سا گردید و هشت نفر از برادرزادهای خود را که در انجا بودند بدست آورده بقتل رسایند و از انجا متوجه مغنیا گردید برادرش قورخنت از وصول او خبر دار شده در یکی از جبال گریخت و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری بآذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در همدان از آمدن او انها یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشید و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در لبت فرسنگی تبریز بموضع چالداران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ دشمنان نیز خاک گشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز دران شهر توقف نمود و در آخر ماه طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائه قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائه با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایت مصر و شام را تسخیر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال پادشاهی نمود +

مولانا عبد الله هاتفی

خواهرزاده مولانا عبد الرحمان جامی است و مولد او جام است زبده شعرا افصح فصحا بود در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون و تیمور نامه در سنه نهصد و بست و هفت فوت کرده و در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی چه شد یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

٩٢٧ تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت ٩٢٧ | از شاعر تهمان شه شاعران طلب ٩٢٧

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت نخست زمام قضایای شرعیه تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس ازان امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم دخیل و حشمش گردانید امیرخان که حاکم خراسان بود حسد برده او را روز چهارشنبه هشتم رجب سنه نهصد و بست و هفت هجری بقتل رسانید گویند که دران محل قطعه گفته نزد امیر مذکور فرستاد و این یک بیت ازان جمله است

بناحق ار چه مرا میکشی و لیک ببین + که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من + خواجه ضیاء الدین مرحم این رباعی در تاریخ فوت او گفته

تاریخ

چون میر محمد خلف آل عبا	وین دیر فنا رفت سوی دار بقا	تاریخ شهادتش رقم کرد قضا	۹۲۷ واللّه شهید مؤتی الموتی	۹۲۷

عزیزی دیگر چنین یافته

چون کرد به تیغ جانستان چرخ فلک	از لوح زمانه نام میرک را حک	گفتم که حساب سال آن واقعه چیست	۹۲۷ دل گفت که قتل بندگان میرک	۹۲۷

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذهن قدوهٔ شعرای زمان بود مولدش قصبهٔ طهران است من اعمال ری واد: نجم ثانی و میر عبدالباقی و خواجه حبیب الله که از امرا و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و شاه قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه ثلثین و تسعمائه نیم شبی بر و غافل ریخته نخل حیاتش را از باد در آورد این قطعه در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود شاید که در سنه نهصد و بست و پنج وفات کرده باشد والله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم	گو بناحق شهید شد ناگاه	شب بخواب من آمد و فرمود	کای ز [illegible] من آگاه	۹۲۵
	بهر تاریخ قتل من بنویس	۹۲۵ آه از خون ناحق من آه		

شاه اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر را ز اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که احوالش ۸۹۴ پیش ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بست و پنجم ماه رجب سنه هشتصد و نود و دو بوقوع آمده و طلوع نیر شاه اسمعیل ۸۹۲ و بدر دولت قزلباش تاریخ میلاد اوست چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروانشاه روداده بود در سنه هشتصد و نود و سه هجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروانشاه افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد در انجا مریدان پدرش از هر جانب جمع شدند تا آنکه در بعد و نه سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان بقتل رسیده بود لشکری جمع ساخته بر سر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بملک نیستی فرستاد و در سنه سبع و تسعمائه در حوالی شروان بر الوند بیگ آق قوینلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذهب اثنا عشره در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفته چنانچه اهل توران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و شش دست داده مذهب ناحق ۹۰۶ یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را شنیده بعبارت عربی درست کرده مذهبنا حق ۹۰۶ غرضکه شاه اسمعیل هر جا که میرفت نسیم عنایت ازلی بلاگردان شقهٔ لوای دولتش میشد در سنه نهصد و هشت قلعه فیروزه را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا که حسین کیا جلاوی و مراد بیگ شاملو با سپاه فراوان دران قلعه متحصن شده بود رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد تا اهل حصار را هلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاه او را بخوردند و حسین کیا را در قفص کرده چندان جفا و آزار دادند که خود را بکشت چون در سنه نهصد و شانزده بر شاهی بیگ خان والی خراسان

که او را شیبک ازبک و محمد خان شیبانی و شاهی بیگ خان نیز میخواندند رفت و بر خراسان مستولی گشت تاریخ آن در عبارت فتح شاه دین پناه یافتند ٩١٦ و چون شاهی بیک خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسه سر او را در طلا گرفتند و در آن شراب خوردند چنانچه مرزا قاسم گونابادی در شاهنامه در مدح شاه گفته بیت هنوزش غروری اگر در سر است که بزم چو تو شاه را ساغر است منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهی بیک خان بود در آن واقعه دستگیر شد در وقتیکه آن کاسه زر اندود را شهریار بدست گرفته باده عشرت از آن می نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران استاده بود شاه با او خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می شناسی سر پادشاه تست گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بود که هنوز دولت در رو باقی است که این حال بر دست چون تو صاحب دولتی است که و سیدم از آن باده نشاط می نوشی این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و بوزارت خراسان بدستور معزز و سرفراز ساخت در یاضی که در جمیع شعرای هرات با نام بود فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده و این بیت در تاریخ فتح خراسان گفته

تاریخ

	بود تاریخ قتل ازبک و فتح خراسان		امیر المومنین حیدر علی ابن ابیطالب ٩١٨	

و شاه اسمعیل بوسیله نهصد و بیست با سلطان سلیم پادشاه روم مصاف داده غرضکه از سنه احدی و عشرین تا سنه ثلثین و تسعمائه اوقات خود را بعیش و عشرت گذرانیده در آخر عمر بجهت شکار اسپ بجانب شروان میل نمود و بعد از مراجعت بیمار شده در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه بجهان جاودان شتافت نعش او را در اردبیل برده دفن نمودند از عبارت طاب مضجعه ٩٣٠ و خسرو دین ٩٣٠ تاریخ وفات او استخراج می یابد یکی از فضلا در تاریخ فوت او گفته ٩٢٠

تاریخ

	شاه و شاه و شاه گفتند بهر ماتمش ٩٢٠		را بهمین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم	

٩٢٠

تاریخ دیگر

شاه گردون پناه اسمعیل	آنکه چون مهر در نقاب شده		از جهان رفت و ظل شدش تاریخ ٩٣٠	سایه تاریخ آفتاب شده

مدت سی و هفت سال عمر داشت و بیست و چهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسپ صفوی بر تخت ٩٢٠
حکومت نشست و پنجاه و سه سال بادشاهی نمود و برادرانش بهرام مرزا و القاص مرزا و سام مرزا بودند

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در آواخر سال نهصد و پانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست و این قطعه در تاریخ جلوس اوست

تاریخ

چون افسر دولت از سر ابراهیم		گردید چو چتر او سعادت آمود	سال تاریخ همایون بیامست		هاتف گفتا که تاج دولت آمود ٩١٥

و سلطان ابراهیم بر اکثر ممالک هندوستان فرمانروائی میکرد تا آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

و بتاریخ هفتم و بقولی هشتم ماه رجب روز جمعه سنه نهصدی و دو هجری در میدان پانی پت با او محاربه نموده او را کشته بادشاه هندوستان گشت از ان پس سلطنت هندوستان از طبقهٔ افغانان بر دودمان تیموریه انتقال یافت تا رسیدن تمامی این معامله در زیر حالات محمد بابر شاه ثبت خواهد گردید اما بطریق ندرت تاریخی که شخصی از قوم بقال در انوقت بزبان هندی گفته اینجا نوشته میشود +

تاریخ بزبان هندی

٩٣٢ نوسی او بر تهنا بیتا | پانی پت مین بهارته دلیا | اشوان رجب بار سکر وارا | بابر جیت براهیم هارا

و عزیزی در تاریخ قتل او ابراهیم لودی شهید شد یافته ٩٣٢ و در مولانا تاریخی که مولوی امام بخش صهبائی گفته نیز در همین مقام ثبت میگردد و اگر عدد الفاظ سلطان براهیم را که در آخر مصرعه است با عدد الفاظ جنت والای پاک یکجا گرفته شود تاریخ بر آمد و آن اینست +

تاریخ تتمه

کرد چو سلطان براهیم کوچ	هفتم شهر رجب زین سرای
گفت که در جنت والای پاک ٩٣٢	
جست دل از هاتف الهام کن	سال وفاتش گر ز دون سرای
یافته سلطان براهیم جای ٩٠٨	

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

٩٣٢ در زمان سلطان بهلول بوده و بروز جمعه پانزدهم رجب سنه نهصدی و دو هجری در ایامی که بابر شاه پادشاه بر سلطان ابراهیم فتح یافت مریض شده فوت کرد و شیخ حاجی ٩٣٢ تاریخ وفات اوست +

مولانا هلالی استرآبادی

از طایفه جغتا بود و در غره ایام جوانی بصوب خراسان رو کرده بشهر هرات رفت و امیر علی شیر بر و رعایت فرمود دیوان غزلش بغایت فصاحت است چون در سنه ست و ثلثین و تسعمائه عبد الله خان ازبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی مورد عاطفت خانی شده محسود اقران گردید و معاندان کمر عداوت بسته و پیش خان متفق شده با آنکه او در میان اهل تشیع به تسنن مشهور بود برفض متهم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف نشده او را بقتل رسانید چون نام قاتل او سیف الله بود و شعرای معاصرش سیف الله کشت ٩٣٦ تاریخ شهادتش و در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه واقع شده والله اعلم +

ظهیر الدین محمد بابر شاه بادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران ولادت او بتاریخ ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت هجری که مطابق پانزدهم فبروری ماه انگریزی سال یکهزار چهار صد و هشتاد و سه عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاه مغلستان خواهر بزرگ سلطان محمود که خانی الوس مغل بعد از یونس خان باو تعلق داشت رو بعالم شهود نهاد و خواجه عبید الله احرار که قطب وقت بود بزبان فیض آثار اسم ایشان را ظهیر الدین محمد نهادند چون این لقب بر زبان ترکان جاری نمی شد بابر میگفتند و تاریخ ولادت او ششم محرم یافته اند چنانچه از این بیت مفهوم گردد + بابر

تاریخ ولادت

چون ششش درشش محرم زاد آن شه مکرم   تاریخ مولدش هم آمد ششش محرم

نقل است که بابر شاه روزی در مجلسی فرموده‌اند که تاریخ تولد ما ششش محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیه آن مجلس نشسته بود بر سبیل بدیهه گفت که الفاظ ششش محرم شش حرف وارد و الفاظ ششش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ ششش ثرثث نقش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی مرزا عمر شیخ در دوازده سالگی بتاریخ پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهار صد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکے از شهرهای فرغانه و پایه تخت انجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده سال در ما وراء النهر با سلاطین چغتای و ازبک جنگها عظیم داشته سه نوبت بر سر سلطان احمد مرزا عموی خود غالب آمده فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین ازبک بخیال تسخیر ما وراء النهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که مالک ممالک هندوستان کردد ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شد و بدخشان را متصرف شده در اواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورد و در سال نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود و چون تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بست و هفت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد بابر شاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت چون شاهزاده آن ولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از مجلسیان شاهزاده بود قصیده مصنوعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که در قصیده میر سید ذو الفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان از بیان مثل آن بعجز و قصور معترف اند از آن قصیده است این چند بیت +

ابیات

شمشاد رخ تو لاله و نسرین خطت ریحان   همی بینم لب تو غنچه رنگین شده خندان   همیدانم خط تو سبزه و ریحان خندد تو گل   شود ظاهر قد تو فتنه لبستان دم جولان

و از حشو این دو بیت که بسرخی مینولیسند این مطلع که به بحر توان خواند بر می آید +

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان   لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه لبستان

و اگر این را بالعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغیر قافیه +

خط تو سبزه ریحان خد تو لاله و نسرین   قد تو فتنه لبستان لب تو غنچه رنگین

و از ضمن چهار بیت قصیده که بعضی کلماتش بسرخی نویسند این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان بر مے آید +

تاریخ فتح

(۹۲۷)

توئی شاه شاهان دوران که شد | همیشه ترا کار فتح و ظفر
گرفتی بدخشان و تاریخ شد | محمد همایون شه بحر و بر

درسنه نهصد و سی هجری بابر شاه عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آنسمت شدند و چون لاهور و دیبالپور و دیگر ممالک را تسخیر نمودند تاریخ آن یافتند +

تاریخ فتح

(۹۳۰)

ظهیر الدین محمد شاه بابر | سکندر دولت و بهرام صولت
بدولت فتح کرده خطهٔ هند | که تاریخ آمدش فتح بدولت

(۹۳۰)

و چون که فتح دیبالپور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود چنانچه تاریخش نیز وسط شهر ربیع الاول یافته اند بعد از فتح بکابل مراجعت نمودند و در سنه نهصد و سی و دو بتاریخ غره ماه صفر روز جمعه عزیمت تسخیر دهلی نموده و عبور دریای سنده فرموده متوجه آنسمت شدند و در اندک روزگار فتحها کرده روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانی باسلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی در میدان پانی پت مقاتله واقع شد تا آنکه روز جمعه هفتم ماه رجب سال نهصد و سی و دو که مطابق بستم اپریل ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و بست و شش عیسوی بود کار بقتال و جدال رسید و سلطان ابراهیم با جماعه از مقربان کشته شد و دولت سلطنت بعد انقضای یکصد و سی و یک سال قمری از فتح امیر تیمور که درین مدت نه پادشاهان از اولاد افاغنه و غیره بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد فتح بتاریخ دوازدهم روز چهارشنبه شهر مذکور داخل دهلی گردیده بر تخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هندوستان گشت و چندان خزاین و دفاین وی را میسر شد که عقل از شماران عاجز آید

عزیزی در تاریخ این فتح عظیم گفت +

تاریخ فتح

(۹۳۲)

گشت در پانی پت ابراهیم را | شاه غازی بابر عادل لقب
روز ماه و سال و وقت آن ظفر | صبح بود و جمعه و هفت رجب

بعد از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستادند تا خزاین آنجا را ضبط نماید در انجا بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار الماسی بدانجناب پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بست و هشت رتی را یک مثقال میگویند و جوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته بودند و چون آگره محل نزول پادشاه گردید بروز نوروز که نهم ماه جمادی الثانی بود سنه نهصد و سی و سه بر محمود پسر سکندر شاه و راجه سانکا که بالکهه سوار رو بجنگ آورده بودند غالب آمده فتح یافت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح پادشاه اسلام یافت (۹۳۳) و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود تصنیف نموده میفرماید که در فتوحات سابق نیز این نوادر در فتح دیبالپور که در وسط ربیع الاول رو داده بود تاریخ آن دو کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند و چون در سنه نهصد و سی و چهار در ارک کابل بر قلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب یافتند (۹۳۴) گو بنگه ادراک پادشاه درین غایت بود که شیخ زین صدر وقتیکه بملازمت رسید پرسیده اند که عمرت چند است شیخ گفت پیش ازین بهفت سال چهل ساله بودم و قبل ازین بده سال چهل سال داشتم و اکنون نیز چهل دارم پادشاه بنای مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این بیت از بابر شاه است — بازآی ای همای که بی طوطی خطت +

نزدیک شد که زاغ برد استخوان من + وفات روز دوشنبه بتاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری مطابق بیست و ششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عارضه تپ برحمت ایزدی پیوست اولا در باغ نور افشان واقع سواد اکبرآباد که حالا برام باغ مشهور ست تا شش ماه امانت داشتند بعده لاش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمای در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که ازان بدو نوع تاریخ بر می آید و این تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد و سی و هفت بوده (٩٣٧) + و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکور ست +

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت	دو صد بنده مانند جمشید و کی	محمد همایون بجایش نشست	چو طومار عمرش اجل کرد طی
	چو پرسند تاریخ ای دل بگو	همایون بود وارث ملک وی (٩٣٧)		٩٣٧

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریار الشش	بنده بودند خادم و منقاد	چو وفای ندید در عالم	رفت از عالم خراب آباد
	خرد از سال فوت او پرسید	گفت هاتف بهشت روزی باد (٩٣٧)		٩٣٧

و ازین قطعه بهشت نهج تاریخ وفاتش استخراج می یابد یعنی از هر چهار مصرعه ها چهار تاریخ علحده علحده بر می آید و از اعداد حروف بی نقط مصرعه اول و حروف نقطه دار مصرعه دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار مصرعه اول و حروف بی نقط مصرعه دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرعه سوم و چهارم برهمین دستور دو تاریخ دیگر استخراج میگردد قطعه تاریخ نیست

قطعه تاریخ

بادشاه دهر بابر با کمال عدل بود (٦٢٧) (٣١٠)	واقف احسان عالم معدن لطف اله (٦٢٧) (٣١٠)	سال جانان گزیدن جان بغفران بشتر بگو (٥١٧) (٤٢٠)	جای فردوس آمد بگزید بابر بادشاه (٥١٧) (٤٢٠)

و این هر سه تاریخ از مؤلف راقم الحروف ست +

لمؤلفه

سال نوتش ز عقل پرسیدم	های بابر وفات کرده بگفت (٩٣٧)	٩٣٧

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابر شاه	گشت تاریخ او قضاء الیه (٩٣٧)	٩٣٧

ایضاً

در نهصد هشتاد و هشت آمد چو بابر در جهان	بهر نهصد و سی بود و چون فتح کرد هندوستان	تاریخ ششم ماه پنجم بود نهصد سی و هفت	با از جهان بیرون کشید و کرد رخ سوی جنان

و روضه بابر شاه که در کابل واقع ست تعمیر ساخته شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار پنجاه و شش هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته +

کتبه مسجد و روضه بابر شاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گر و بیان بغفران ادب معلی اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضه منوره بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر شاه غازی که جز آن عمارت نوالی خست

بعرض موده این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش سراپا نیایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فریقی از کارطلبان سرداری او دران سرزمین بان گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه دران میدان که بمحض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت فقط و بر مزارش که اندرون روضه مذکوراست این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند +

تاریخ

٩٣٧
بادشاه کز جنبش تا فتی لوز آکسه | عالم اجسام را بگرفت و شد روشن روان
آن ظهیر الدین محمد بود بابر بادشاه | بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه
با شکوه و دولت و اقبال و عدل و داد | شد چو فردوس مکان صفوان تاریخ
دوست از تو فیروز و فیض و فتح فیروزی سپاه | گفتمش فردوس دایم جای بابر بادشاه

مدت سلطنت بابرشاه از روز وفات پدر تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه و دو روز از انجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل و نه سال چهار ماه و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران ماندند محمد همایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هندال مرزا +

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهر بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند +

تاریخ

٩٤٠
در عهد سلیمان شه فرخنده صفات | آمد بحرم مکه نهری چو فرات
پرسید خرد زمان تاریخش را | گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی بتعمیه گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب که سه باشد دور کنی تاریخ بر آید +

٩٤٣ ٣

٩٤٠ از حوض لطیف آب بردار

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابوسعید علاء الملک بعد از عم خود یعنی امیر هارون در سنه نهصد و بست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل اوست +

تاریخ

٩٤٠

٩٤٠
چون سلخ صفر گشته گردید شه عادل | از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

مولانا شهاب الدین معمایی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد و آنجناب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صله لایق بوی روانه ساخت نامست که عجم رفته بملک عرب است

وزنامۂ تو در دل محزون طالب + ہر کس بہ آرزو رسا نامی + نام او تو برآورده معما عجب است + بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان دولت

۹۴۲ همایون بادشاه فوت کرد و اخوند میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات او شهاب الثاقب یافته +

مولانا اہلی شیرازی

از شعرای نامی بوده در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام قصیدۀ مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نموده

و چند صنعت بر آن زیاده کرده و امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته وفات او در سنه نهصد و چهل و دو واقع شده مرقد او در شیراز است

۹۴۲ و بادشاه شعرا بود اہلی تاریخ وفات اوست +

شیخ جمالی دہلوی

بسیار فاضل و با خرد و دیانت بوده در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت چون جوان شد باشاره پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جلالی

تخلص کرد بسیار ما فیه از تصنیفات اوست در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر مرزا بدان دیار گذرانیده در هند مراجعت

نمود و مصاحب سلطان سکندر لودی بابر شاه بادشاه احترام او کماهی بجا می آورد و همایون بادشاه را بصحبت او میلی موفور بوده همواره با او صحبت

می نمود از ابیات اوست ما را ز گرد کویش پیراهنیست بر تن + و آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن + در سنه نهصد و چهل و دو هجری

فوت نموده مزارش در دهلی کهنه واقع است و الفاظ خسرو هند بوده تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از فخر الواصلین است

تاریخ

مجذوب خدا اجمالی بود	عاشق و مست لاابالی بود	شعر رنگین و تازه اش بجهان	هست عشرت فزای پیر و جوان
بقبض اولیا ز روی یقین	بود بی اشتباه فخر الدین	سال نقلش بعزت و تمکین	خرد م گفت ماه خلد برین

۹۴۲

اندرون رہنما او که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند و غزل از غزلهای او و چند ابیات از چونه مرقوم نموده اند مطلع اینش نیست سه اگر

بکفر کشد سر سیاه کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبد القدوس گنگوہی

۹۴۲

از مشاهیر مشایخ هند است و از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است و در بیست و سوم جمادی الثانی سنه نهصد و چهل و دو فوت کرده و تاریخ وفات او را شیخ اجل یافته اند +

سلطان بہادر شاہ گجراتی

او مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیگره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد و هفده بسلطنت گجرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده

سال و نه ماه بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سنه نهصد و سی و دو فوت کرده و در گنبد پدر خود مدفون گردید بعد از مظفر شاه پسر شن سلطان سکندر شاه دو ماه

و شانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی چهار ساله بود بر تخت نشانید

اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بطرف جونپور رفته بود از انجا برگردیده باز آمده بعد عید رمضان سنه مذکور قائم مقام آبا و اجداد خود گردید و عماد الملک را بدست او درده

از جان گذشت در سنه نهصد و سی و هفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون بادشاه شکست یافته بسمت بندر دیپ رفت در انجا بتاریخ سیوم رمضان سال

نهصد و چهل و سه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریای فنا گردید تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادر کش و سلطان البر شهید البحر و قتل سلطان بهادر یافته اند

۹۴۳ بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادر زاده او بود بر سریر سلطنت نشانیدند + ۹۴۳

سید حسین شہید

تربتش در اکبر آباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود است وفاتش در سنه نهصد و چهل و چهار

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار وغیره که بر تربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از کهن سالگی زایل گشته مسطور است

تاریخ

جوان سرو قدی گلعذار رعنایی — فتاد در کف اهل ظلوم ظلم درون
گذشته بود چو نه روز ماه محرم — ز سال نهصد و چهل چهار بعد از آن
ز اصل حل کسی بود از رسول خدا — شهید گشت درین عمر فانی بنیاد
امیر سید حسین شهید شهدا اند — که این سید قریش اهل حران

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه — که زیارت که رندان جهان خواهد بود

مابقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که از غازی بیگی بد منسوب است والی شیروان شده و در سنه ثمان وتسعمائه درگذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت بملازمت شاه طهماسپ صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایت خسروانه ممتاز گردیده و در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون ارشد اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسپ ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسپ صفوی بود بحباله نکاح خود آورده من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم مخلد جهت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته و در وقتیکه شاه طهماسپ فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بتقدم ممانعت پیش آمد معرکه صعب رو نمود و شاهرخ شکست یافته رو بفرار نهاد و آن ولایت بتصرف شاه طهماسپ در آمد و این واقع در سنه نهصد ٩٤٤ و چهل و چهار رو داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسپ افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسپ شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسپ صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آنجا یار رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد مولانا خلیل که مدتها در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح و تهنیت قصیده غرا گفت که از یک مصرعه اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا ضمیری است مطلع اش این است

آمد از باد صبا مژده رحمت ٩٤٤ بهبال — ای ز سپهر ٩٤٤ دنی بود پریشان احوال

خواجه محمد شریف هجری

برادرزاده مولانا امیدی ست در زمان سلطان شاه طهماسپ صفوی بوزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و سایر ممتاز و سرفراز بوده و بعد از آن بوزارت اصفهان معزز گردیده و در کمال جاه و جلال روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرع که

تعمیه بست برآورده مصرعه گردید یکی کم زملا ذوزرا یعنی اگر از الفاظ ملا و وزرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ برآید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده و اگرچه عرصه سه صد و بست سال گذشته تربتش بفاصله چند قدم بیرون از احاطهٔ روضه نواب اعتماد الدوله الی الان موجود است و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پائین این چند کلمه منقوش است وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از اصل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی ایشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مردی تاریخ آن سلطان همایون خان یافته و غزنوی شاه فیروز قدر گفته و نیز بادشاه صف شکن و خوش باد تاریخ تولد است و خواجه کلال سامانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایونش هست | زادک الله تعالی قدرا
بر ده ام یک الف از تاریخ | تا کشم میل دو چشم بدرا

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یکعدد تاریخ بر می آید بشرط آنکه دو لام در لفظ الله گرفته شود و چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه ازین عالم فانی را پدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبهل باگره تشریف آورده در عمر بست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت اگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده است سریرآرای سلطنت گردید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نمود و هر یک برادران خود را جاگیر دادند بمرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده سرکار سنبهل بمرزا عسکری دادند و سرکار الور بمرزا هندال مکرمت نمودند و بدخشان بمرزا سلیمان بن خان مرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمودند چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از سخاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشیدند و بجهت برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت | که خیر الملوک است اندر سلوک
چو بر مسند بادشاهی نشست | شدش سال تاریخ خیر الملوک

بعد شش ماه از جلوس بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم انجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف بادشاه درآمد و در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام مرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خواجه

کلان بیگ را در قندهار محاصره نمود و مرزا کامران برادر بادشاه از لاهور بایلغار رفته سام مرزا را شکست داد این مصرعه تاریخ شد

ع زده بادشه کامران سام را • مولانا ی بکسی این تاریخ بطریق تعمیه گفته +

۹۴۲ ## تاریخ فتح

آمدم که تاج و کاسه زر در نظر نمود • در بزم شدم شکل مراحی و نقش جام • پرسیدم از خرد که چرا تاج زرفشان + افگند همچو لاله حمرا درین مقام

۹۴۲ گفتا سپهر از پی تاریخ این مقام • افگند تاج زر زشکست سپاه سام

چون محمد زمان مرزا ابن مرزا بدیع الزمان ابن سلطان حسین مرزا سر بشورش برآورده سکه بنام خود زده بود در خبر فرستاد نمود بسلطان بهادر گجراتی پیوست بنابران بادشاه در سنه نهصد و چهل و دو هجری بر سر سلطان بهادر لشکر کشیده او منهزم شده در مندو گریخت تاریخ این واقعه فرار بهادر دریافتند بادشاه تمام گجرات را متصرف شده قلعه چاپانیر را نیز فتح نمود و یکی از فضلا تاریخ آن اول هفته ماه صفر یافته بعد از آن سلطان بهادر گریخته بسمت بندر دیو رفت و در آنجا از دست فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از قندهار تا صوبه بهار در حیطه ضبط آورده و استقلال تمام پیدا کرده بعیش می گذرانید تا آنکه از نحوست ایام لیال و نهم از سلطنت در نهم ماه صفر سنه نهصد و چهل و شش هجری بر گذر جوسا لب آب گنگ از مضافات صوبه بهار عرف عظیم آباد و دو مرتبه ثانی بتاریخ دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شیر شاه افغان از قوم سور هزیمت یافته و از بی اتفاقی برادران که ایشان هم مخالف شده بودند تنگ آمده رو بجانب خراسان و عراق نهاد تتمه احوال او بجائی دیگر ثبت خواهد گردید

شیر شاه بادشاه

از طایفه افغانان قوم سور است و نامش فرید خان بود و چون شیری را کشته از آن سبب او را شیر خان می گفتند و بعد از آنکه مسلط بر ممالک هندوستان گردید ملقب بشیر شاه شد جد وی ابراهیم خان در زمان سلطان بهلول از روه که مسکن افاغنه است بهندوستان آمده و در خدمت امرا روزگار میگذرانید و پدرش نیز در کمکی بهار خان که در زمان سلطان سکندر اقطاع جونپور داشته بسر می برد و همراه و خواص پور بجاگیر پدرش که حسن نام داشت مقرر بود و شیر شاه نیز از بابر شاه در شرق جاگیر یافته بود در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غالب آمده و بار دیگر در ماه محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج با دمحاربه نموده و هزیمت داده ملک هندوستان را بتصرف خود آورد و بتاریخ بست و هفتم شوال سنه نهصد و چهل و هشت هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و تاریخ جلوس اینست

تاریخ جلوس

شاهنشه شیر شاه گردون رفعت • کش هست لب رفیع عالی بر دو • بنشست به بست و هفت شوال بتخت + شاهان جهان بپای او سوده

۹۴۸ تاریخ جلوس گفت هاتف از غیب • زیبا اورنگ سلطنت افزوده

و شیر شاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هشت بفاصله شصت کروه تخمیناً از شهر لاهور بر لب دریای جهیلم قلعه سنگین در کمال رفعت و استواری تعمیر ساخته که تا امروز موجود است و نام آن قلعه

رهتاس خورد نهاده واین قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیرشاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازهٔ آن قلعه مرقوم است

تاریخ

ز هجرت گذشته تواریخ سال ۞ نهصد و چهل هشت آمده جلال ۹۴۸
بنا کرد این قلعهٔ سنگین چهار ۞ شهنشاه شیر است عالم شعار

نقل است که چون ملو خان حاکم مالوه در مهمی از شیرشاه منهزم شده بدست او افتاد و بعد از چندی از و بگریخت شیرشاه این مصرع خواند ع با ما چه کرد دیدی ملوی خان گیدی شیخ عبدالحی که حاضر بود فی الفور این مصرعه بدیهه گفت ع قولیست مصطفی لا خیر فی العبیدی ٭ در ایامیکه شیرشاه قلعهٔ کالنجر را محاصره نموده می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیرشاه با اکثری از امرا سوخته شد و همدران روز فتح بر کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیرشاه آوردند چون مژده فتح به شیرشاه رسید گفت الحمد لله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ ٭ ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیر شاهی که از مهابت او ۞ شیر و بز آب را بهم می خورد
چون برفت از جهان بدار البقا ۞ گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

و شیرشاه از بنگاله و سنارگاون تا آب سنده که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چار کروهی قنوج است و شیرکوت آباد ان نموده گویند که چون وی آئینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری و نماز شام سلطنت بمن رسید و گرنه اهل عالم میدیدند که چها می کردم و مدت سلطنت او از روز هزیمت همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بر سریر سلطنت هند نشسته در بعضی تواریخ مرقوم است که شیرشاه درسال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده اما از تاریخ مذکورة الصدر و از تاریخی که بر کهاری باولی واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذر قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیرشاه بنا نهاده بود و در سنه نهصد و پنجاه و هشت باتمام رسانیده آثارش الی الان موجود است و عبارتی چند بخط عربی بر دروازه و دیواران منقوش است انچه که بر دروازه و دیواران کنده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین والمظفر اسلام شاه بن شیرشاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرده این چاه بتوفیق الله و بروح رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذر قریشی بدار الملک حضرت دهلی فی سنه اثنی و خمسین ۹۵۲ و تسعمائة فقط

شاه طاهر دکهنی

برادر خورد شاه جعفر است از ایران بهندوستان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون بادشاه گردیده بعد ازان بتقریبی بملک دکن رفته بصحبت نظام شاه بحری والی گولکنده پیوست وفاتش دران دیار در سنه نهصد و پنجاه و دو واقع شده و تاریخ آن تابع اهل بیت یافته اند

جغتا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص همایون بادشاه ملحوظ و بحسن التفات منظور از جمله وقایعی که در ایام اقامت همایون بادشاه در کابل حادث شد یکی فوت جغتا سلطان است پدر و دو شدن او این جهان را بخاطر بادشاه بغایت گران آمد وفاتش به نهصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و مرزا امانی در فوت او این تاریخ بتعمیه گفته که از عدد لفظ باغ چون عدد لفظ گل دور کرده شود تاریخ بر آید

تاریخ

سلطان جغتا بد چو گل گلبن خوبی | بیک اجلش سوی جنان راهمون شد
در موسم گل غم سفر کرد ازین باغ | دلها ز غمش غنچه صفت غرق بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم | در گریه شد و گفت گل از باغ برون شد ۹۵۳

شاه علاءالدین مجذوب

عرف شاه علا دل بلادل ابن سید سلیمان گویند که او درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر همایون بادشاه بود درگاه او در بلده اکبرآباد در محله نائی کی منڈی تا امروز موجود است مشهور بدرگاه شاه جی و مسجدی خورد متصل مزار او است گویند که شاه جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود از دعای او نیمه مسجد بزیر زمین فرو رفته و گنبدی که بر فراز ش نمایان است اندرون آن آیات قرآنی مرقوم است و تاریخ وفات او که بر ستون های روضه او نوشته بود بسبب کهن سالگی جا بجا زایل گشته مگر از رساله او که نزد متولیان درگاه موجود است چنان مستفاد می گردد که او تا آغاز سلطنت سلیم شاه پسر شیر شاه زنده بود از تاریخی که در آن کتاب مسطور است دریافت شده که او در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاءالدین مجذوب خرد مند | که زو کشتی روا مطلوب هر عز
بناگه شد نهان از چشم مردم | چو نوری کو شود از دیده محجوب
چو گفتم چیست تاریخ وفاتش | خرد گفتا علاءالدین مجذوب ۹۵۳

واین تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بعلم و یقین | شاه عالی نسب علاءالدین
ذات او بود سالک مجذوب | بلکه هم بود طالب و مطلوب
لفظ مجذوب با علاءالدین | ضم کن و سال انتقالش بین
مرقد او به اکبرآباد است | بیگمان جای فیض و ارشاد است

ذکر عمارت چهل زینه در قندهار قدیم

قلعه قندهار قدیم که حالا خراب و ویران افتاده است و نیم کروه غربی از قندهار جدید فاصله دارد و بر سر کوهی

واقع است چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار اطمینانی حاصل ساخت چند سال پیش از فتح هندوستان باشغارت فرمود تا در نزدیکی آن قلعه بر فراز کوه مذکور بنای عمارتی نهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را تراشیده چهل زینه بر ترتیب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب اشارت علیه بی توقف در احداث آن مکان مشغول شده بودند اما چنان مستفاد میگردد که این عمارت بعد از وفات بابر شاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه هزیمت یافته بطرف ایران رفته بودند باهتمام مرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسیده و حالا این عمارت مشهور است بچهل زینه بر بالای زینه اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که برخی ازین کتبه در ایام ایالت مرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی ازان حسب الاشارت اکبرشاه بادشاه در سنه نهصد و هفت مرقوم نموده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما هر قدر که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته قدری ازان درین مقام ثبت می گردد

کتبه مرزا کامران و مرزا عسکری

در تاریخ سیزده شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوئین بزرگ کامکار عتقضاد سلاطین گردون اقتدار ملاذ مناص گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان احد آگاهی زمین و زمان المنصور بالنظار عنایت الله ابوالغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود درهمین سال امر عالی به بنای این رواق جهان نمای که سر رفعتش بهادات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آنرا باهتمام فرزند همایون نسب محمد کامران بهادر که شرفات کاخ عدالتش ازین نه طاق در گذشته مفوض گردید در حسب اشارت علیه بی توقف مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعت محسنه و طالع فرخنده اساس آنرا انداخته و عمله و اهلکاران چابک دست که هریک سرآمد کشوری و یگانه مملکتی بودند وفاق صداقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده مستفاد الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره و افاض علی العالمین بره و حسانه تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی + + و از میامن الطاف شاهزاده فیروز بخت که ضمیر منیرش مطرح انوار ابهت است در نهصد و پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

منقوش مرات ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آبای بندگان حضرت شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه رایات کشورستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنت مثواه و مبیاء من توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر دهلی نمود و باز قندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حدود

سراندیپ

واریه و بندر گوراگات و گور بنگاله تا ٹهٹه و بندر لاهوری و هرمز که مسافت آن قریب بدو سال راه میشود
و عرض آن از کابل و کشمیر تا سرحد دکن که قریب بیکنیم ساله راه باشد مسخر گردانید و در سنه هزار در دبست قندهار
در حیطه تصرف غلامان درگاه خلایق پناه درآمد ۱۰۰۹ امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را از تائید بخت و اقبال
حضرت ظل الهی و شاهزاده کامکار گردون اقتدار شاه سلیم و شاه مراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه
مسخر اولیای یزدان گردد آمین رب العالمین تمت فی سنه هزار و هفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت
خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیگ خان کابلی مفوض فرموده بودند بنده درگاه محمد معصوم
بن سید صفائی آبادی بن سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیر پای بن باباحسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی آصف جاه مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خالق زمان و زمین	شاه دنیا و دین رفیع الدین	صفوی بود آن خدا آگاه	طیبه الله روحه و ثراه
سال نقلش چو در شمار آمد	نهصد و پنجه و چهار آمد ۹۵۴	در حویلی آصف جاهی	مرقدش را ببین اگر خواهی
	آن حویلی به اکبرآباد است	نه بجای دگر ترا یاد است	

مولانا حسن

در بلده اکبرآباد موضعی ست که آن را جهن جهن کتوره میگویند متصل آن مکان گورستانی ست قدیم که در آن
مقام مزارهای فرنگیان چه از پرتکیز و فرانسیس و بولندیز و ارمنی که در زمان دولت پادشاهان هند فوت کرده
بودند بسیار اند و اندرون احاطهٔ آن قبرستان تربت مولا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیر شاه
در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری ۹۵۶ فوت کرده بود تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر گرد تربت او منقوش است

تاریخ

در حقهٔ فضل مولا حسن	هنرمند بی مثل عالی مدار	سر اهل دانش عزیز جهان	جهان معانی دکوه وقار
چو کرده ازین دار فانی سفر	بدار البقا آن سر نامدار	اعون در رحمت ملطف نعیم	جهان آفرین داور کردگار
بفرمود تا روح پاکش برند	ملایک بفردوس از اعتبار	بجنت قرارش چو شد در بهشت	شده سال موتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوصا در حکمت که ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی
بوده در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا به هرات و تا زمان استیلای محمد خان شیبانی در آن دیار بود و محمد خان وقت مراجعت
وی را بماوراءالنهر آورده وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری ۹۵۷ دست داده تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج مییابد

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابوالخیر — که میدانست اسرار حقایق
سفر کرد از جهان فانی و ماند — ز حسرت داغ بر جان خلایق ۹۵۷
چو عاشق در غزل بودش تخلص — از آن تاریخ او شد فوت عاشق ۹۵۷

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیر شاه است و جلال خان نام داشت چون شیرشاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهنبور را اقطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را الملتمس بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب به اسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگگاه بیرون رفت و دیگر کس ازو نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته با آئین شایسته در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن بتعمیه یافته اند

تاریخ بتعمیه

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	کز عدلش ظلم و ظالم محبوس است	بنشست بتخت و زر ز ره انصاف	در ملکش ظلم ز آمدن مایوس است
	تاریخ جلوس سعد او از سر هوش	سامان جلوس شهنشهی مانوس است ۹۴۸	

۹۵۲

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بست و دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده در تاریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال بود و در مرات جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبلی که بر مقعد او برآمده بود درگذشت و تاریخ انتقالش که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست سه سلیم شاه بگوالیار مرد ۹۶۰ و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز فوت شدند و تاریخی که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

سلطان سلیم شاه که از حسن عاقبت	آرام زیر سایه عرش خدای یافت	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف نمود نوا که بجنات جای یافت ۹۶۱

۹۶۱

و قلعه سلیم گده واقع سواد دهلی بر لب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان قلعه نورگده میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیرشاه نیز در آنجا مدفون است برده مدفون ساخته اند

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است والده او بنت بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل تیم انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سنه یازده سالگی بعد از فوت سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمانه سلطان محمود بود که هر کس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت و

کامرانی او از لفظ خوشحال استفاده می کردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده و آن قلعه بغایت استواری است در طبقات اکبری آمده که صفر آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوندخان خطاب داشته در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و پیش از آنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوندخان بر عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی ها سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ وقت کاری نتوانستند ساخت و چون باتمام رسید چوگبندی برزبر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص پرتکال است شروع نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال مانع حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوگبندی را نسازند اما صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده ذرع و از تفاعش بیست ذرع بنا بر اعانت استحکام هر دو سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و درزها ریخته و لنگرها و سنگ اندازها را بنوعی ساخته که دیده از دیدن خیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از حکومت هیزده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود بیگره که در پائین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حیقق ۹۶۱ بالشهادت: بیرون می آید و این نظم در تاریخ او از شیخ یحیی معنی است

تاریخ

سلطان محمود از جهان چو شد سوی خود بنام
در جنت الماوی شد و انجا علم افراخته
تاریخ سال رحلتش از عقل جستیم مار کو
مجمع وزرا خود و باز فرو شد که حق
گفتا که ای یحیی شنو سلطان شهادت یافته
خوش پادشاهی میکند حیز شتی درا

و چون سلطان سلیم شاه پادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر دکن همدرین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی در الفاظ زوال خسروان تاریخ فوت این هر سه پادشاهان یافته و چنین گفته

تاریخ

سه خسرو را زوال آمد بیکسال
دوم اسلیم شه سلطان دهلی
که هند از عدلشان آرامگاه بود
که در هندوستان صاحبقران بود
ز تاریخ فوت این سه خسرو
یکی محمود شاهنشاه گجرات
سوم آمد نظام شاه بحری
چه پرسی ز زوال خسروان بود
که هر یک در ملت جو نوجوان بود
که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروزخان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه گوالیار بر تخت نشانیدند و تاریخ جلوس او که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

چون شه فیروزخان شاه شد
کشت غلامی در ربود جلال ها
یافت تخت سلطنت جای پدر
کرد زبره حیز استقلال ها ۹۶۱

سال تاریخش چنین کردم رقم بادشاهی یافت ادبارالما

۹۶۱ بعد از سه روز یا که سه ماه مبارز خان که برادر زادهٔ شیرشاه بود فیروز شاه را بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سنه مذکور قتل نموده بر تخت نشست و تاریخ شهادت وانیست

تاریخ

شهٔ دولت افروز فیروز خان	که بیگرد ملک ستم را خراب چنین گفت سال وفاتش خرد	رسیل اجل ناگهان شد روان بو از مرگ شهٔ شاه بیجا جواب ۹۶۱	بنیاد معمورهٔ عمرش آب

سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارز خان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیر شاه بود بعد کشتن فیروز شاه را که خواهر زاده او بود بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری بر تخت سلطنت نشست و لقب خود را محمد شاه عادل نهاد و هیمون و هو سر بقال ساکن قصبهٔ ریواڑی را صاحب اختیار ملک و مال گردانیده بشرب مدام اشتغال نمود تاریخ جلوس اوست

تاریخ

جابر مملکت مبارز خان	که نشد در رهٔ ستم سالک سال تاریخ دولتش گفتم	تخت فیروز خان گرفت ظلم بادشه شد مبارز مهلک ۹۶۱	گشت بر ملک دولتش ایک

ابراهیم خان بنی عم شیر شاه در سنه نهصد و شصت و دو بسبب بے انتظامی ملک و بیخودی بادشاه لشکر فراهم آورده دہلی را متصرف شد و محمد شاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رفته همانجا مے بود تا آنکه در سنه نهصد و شصت و سه در مونگیر در معرکهٔ که با بهادر شاه بادشاه بنگاله روداده بود کشته شد مدت حکومت او در دہلی یازده ماه بود

میرزا اشرف جہان

این قاضی جہانست که قرب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران در کف کفایت و قبضهٔ شهامت او بوده و آثار خیر او سیکے اجرای نهر کربلاست که ابو نصر حسن بادشاه ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه سیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد و دو دست داده و در شام یکشنبه هفتدهم ذی القعدہ سنه نهصد و شصت و دو هجری وفات یافته و آه شرف از جہان شد ۹۶۲ تاریخ رحلت اوست

سلطان ابراهیم

بن غازی خان سور است و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای محمد شاه را با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری دہلی را متصرف شد و بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

گشت چون تخت منور ز ابراهیم	رفت بر دوست دلاسا شد تاریخ	سال تاریخ جلوسش ز خرد جستم	رونق کالبد سلطنت آمد تاریخ ٩٦٢

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور با او محاربه نموده دهلی و آگره را متصرف شد و بعیش میگذرانید تا آنکه قریب همان ایام همایون بادشاه آمده دوباره فتح هندوستان نموده و سکندر شاه بطرف بنگاله گریخت و سلطان ابراهیم که بطرف مشرق رفته بودند در اوریسه در سنه نهصد و هفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم اندیا کشته شد

سکندر شاه

برادرزاده شیرشاه بود در سنه نهصد و شصت و دو هجری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت دهلی نشست بعد چند ماه همایون از ولایت رسیده و برو غالب آمده بار دیگر مالک ملک هندوستان گردید تاریخ از لطف

تاریخ

سکندر شه برادرزاده شیر	که بنشست چند مه بر تخت دهلی	همایونش هزیمت داد در جنگ	به نهصد شصت و دو از سال هجری ٩٦٢

سرگذشت نصیر الدین محمد همایون بادشاه بعد هزیمت یافتن از شیرشاه

چون در سنه نهصد و چهل و هفت هجری از شیرشاه افغان هزیمت خورده رو بطرف عراق نهاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام نبس ازانقضای چند سال پیش طهماسپ شاه صفوی بادشاه ایران نمقتاً فرستاد و این قطعه از واردات حالات خود بشاه نوشت

قطعه

خسروا عمریست تا عنقای عالی همم	قله قاف قناعت را نشیمن کرده است	روزگار سفله گندم نما و جو فروش	طوطی طبع مرا قانع بار زن کرده است
دشمنم شیر است و عمری شد که برمن بوده است	حالی از کین عداوت روی با من کرده است	التماس از شاه دارم کم هر آنکه کند	آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است

شاه این مژده را شنیده مکتوبی مشتمل بر کمال توقیر و استدعای تشریف حضور ارسال داشت و این بیت در عنوان

مکتوب ثبت نموده	همای اوج سعادت بدام ما افتد	اگر ترا گذری بر مقام ما افتد	چنانچه در ماه ربیع الثانی سنه

نهصد و پنجاه و یک در ابهر با دشاه ملاقات شد امرای سر راه خصوصاً محمد خان حاکم هرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فروگذاشت ننمود و شاه والاجاه مقدم همایونی را همایون پنداشته آنچه از لوازم بادشاهی و مهمانداری باشد بجا آورده و چند روز جشنهای خسروانه داشت و همایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گرانبها که خراج اقلیمها بود با دو صد و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و خاطرجوی سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار بکمک همراه داد چنانچه بادشاه با امرای کمکی در شروع نهصد و پنجاه و دو متوجه قندهار شدند باید دانست وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش مرزا کامران از وحدانی خطبه نموده بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید سکه و خطبه بنام خود کرده ابواب کامرانی بر روی روزگار گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر میبرد و غزنی را بخود و در ابعسکری مرزا و خواجه خاوند محمود در ایام رسالت

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاده وخواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان
فرستاده را بے مقصود باز گردانید مرزا کامران از تعنیف در تاب شد لشکر بر بدخشان کشید و مرزا سلیمان چون
آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد از آن
مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود و
قندهار را از مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود و بعد چندی وفات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران ازو
جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم لشکر بانصوب برد و بر مرزا سلیمان
غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری بر قلاش مذکور گذاشته خود
مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را هفتم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت
٩٤٨
رو داده بود + جمعه هفتم ماه جمادی الثانی یافته و مرزا کامران منع سلیمان را با پسرش مرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و روزگار بغفلت میگذرانید
تا آنکه کوکبه اقبال همایون بادشاه از نطاق یافت و بدولت و سعادت آمدن آن او بکنار انجامید موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و
آن چنانست که چون همایون بادشاه با امرای قزلباش از ایران متوجه قندهار شدند و آن قلعه را تا شش ماه
محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت با مان بیرون
آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای
راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر برادر بابر شاه از مرزا کامران گریخته ببادشاه پیوستند چون نزدیک کابل
رسیدند هنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال
نهصد و پنجاه و دو هجری واقع شده و این مصرعه تاریخ آن فتح است ع بے جنگ گرفت ملک کابل [illegible] بعد از آن
بادشاه بشهر در آمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش در آن وقت
سه سال و دو ماه و پنج روزه بود در اوائل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید
رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت چون
این قصه بمسامع بادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندهار بمرزا هندال داده و عم
خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده تا
کابل را هفتم ربیع الاول سنه ٩٥٤ نهصد و پنجاه و چهار مفتوح ساخت و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ
این فتح کابل را گرفت ٩٥٤ یافتند بعد از این فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافت
و چند مرتبه با بادشاه جنگها کرده اند لاجرم بادشاه با انهمه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود محاربه
متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مایوس شده پیش
سلطان آدم گکهر رفت و او بدرگاه معلی فرستاد و بعد از آن مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این هر سه
برادران در مقام نوشته میشود

مرزا هندال

برادر همایون بادشاه و پسر بابر شاه است در سنه نهصد و بیست و چهار متولد شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

٩٢٤ چیست دانی سال تاریخ شه فرخنده فال | خوش سپهر شهنشاهی بود تاریخ سال

شهادتش در موضع جبریه که از توابع کابل است بتاریخ بیست و یکم ذیقعده سال نهصد و پنجاه و هشت هجری که تمامی قبایل افغان مهمند و خلیل بموافقت مرزا کامران بر عساکر همایون بادشاه شبخون آورده بودند روی داده و بلا خورد و بزرگ که از منتسبان مرزا بود در مرثیه گفته که مطلع آن این است ع

شبی خون جگر بر رزم چشم شب بود | سیاه دیده از آمد شدن چشم پرین

و شبخون که لفظ مناسبت است تاریخ این واقعه است چنانچه نیز او در نظم آورده

تاریخ

هندال محمد شه فرخنده نسب | ناگه ز قضا شهید شد در دل شب
شبخون شهادتش چو کردند سبب | تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب

٩٥٨ و مولانا مرزا امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته

تاریخ

شاه هندال آن گل گلشن ناز | چون ازین بستان دولت رفت
عالمی از باد سرو قدش | بر فلک دود آه حسرت رفت
٩٥٩ گفت تاریخ قمری نالان | سروی از بوستان دولت رفت

یعنی الف که مانند سرو باشد اگر عدد وی بالکه یک است از عدد بوستان دولت در کرده شود تاریخ بر آید بعد شهادتش نعش او را پس از چندگاه بکابل برده نزدیک مرقد بادشاه مدفون ساختند و درهمین سال همایون بادشاه رقیه دختر مرزا هندال را بعقد مناکحت پسر خود محمد اکبر شاه منعقد نمودند

مرزا محمد عسکری

برادر همایون بادشاه است چون تقصیرات عظیم از و بظهور می آمد بنابران همایون بادشاه بجهت تسکین فتنه و فساد او را در کابل قید فرموده بودند روزی فرصت یافته به بلخ گریخت و ازانجا متوجه زیارت حرمین گردیده در روادنمی که میان هشام و مکه است بدرود این جهان نمود این واقعه در سنه نهصد و شصت و یک هجری بوقوع پیوست واده و عسکری بادشاه دیادل تاریخ وفات اوست اما عددش سی و نه سال کم میشود مولف چنانکه یافت نوشت

مرزا کامران

برادر همایون بادشاه است و تقصیرات عظیم از و بظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران او یعنی مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید او نیز از همه مایوس گردیده پیش سلطان آدم گکهر رفت و سلطان آدم او را گرفته بدرگاه همایون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت حکم بخونریزی
٩٦٠ نکرده حسب الاراده او نشتر بکحول شده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سانحه در لفظ نیشتر یافتند و این واقعه در اواخر سنه نهصد و شصت بوقوع آمده و محمد مومن فرنخودی این مصرعه تاریخ یافته ع چشم نوشیند زبید از سپهر و مرزا کامران در مکه بعد از سه سال بتاریخ یازدهم ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعه در تاریخ اوست ع بگو شاه بحرد مر در مکه ماند لفظ بگو را نیاید گرفت تا تاریخ

برادر قاسم کاهی که در سفر همین با او همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامران که بادشاهی را کس نبود است همچو او درخور   شد ز کابل بکعبه وانجا همان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ او چنین کاهی   بادشا کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ بادشاه را بی حرف ها باید نوشت تا تاریخ برآید از میرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم به ابوالقاسم میرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبر شاه در قلعه گوالیر که در انجا محبوس بود بقتل رسیده سه نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست اما یکعدد کم میشود

مراجعت نصیرالدین محمد همایون بادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون بادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و در روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که از او دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تفاول جست این بیت برآمد

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او   زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

در روزیکه سوار شدند فرمودند که عزیمت هندوستان در خاطر است الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده و فال گرفته شود قضا را اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند دهقانی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت بادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود بادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضاء پانزده سال که درین مدت پنج بادشاهان از قوم افغان یعنی شیرشاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانانکه در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون بادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون بادشاه مظفر و منصور بی منازعتی در لاهور درآمدند و در انجا خطبه و سکه بنامش زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعیین شده سرهند و دیپالپور در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکر با تعیین کرده بعد از شکست لی لی با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا آنکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صف واقع شد و شکست بر لشکر سکندر افتاد و او فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور اینچنین فتح کبری سجدات شکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته

تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید | انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را | تاریخ ز شمشیر همایون طلبید ۹۶۲

هفت ماه بعد این فتح روزی پادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند به پایهٔ دویم رسیده بودند که موذن شروع از اذان نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا ارادهٔ نشستن فرمودند ناگاه پایش در دامان پوستین پیچید و عصای بلغزید بیفتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم بیوفا را پدرود کردند لاش او را در گیلوکهری که سلطان معزالدین کیقباد در دهلی بر کنار دریای جمن بفاصلهٔ دو کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبرهٔ عالی بتاکید و اهتمام نواب حاجی بیگم زوجهٔ همایون پادشاه بصرف پانزده لکه روپیه اتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که میخواهد که بیند شکل فردوس برین | گو بیا این قصر و این باغ همایون را ببین

بالجمله بعد انتقال پادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که مولانا قاسم کاهی در رشتهٔ نظم کشیده اگرچه بغایت خوب است لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال در عبارات تجویز توان کرد نه در وفات تاریخ این است

تاریخ

همایون پادشاه آن شاه عادل | که فیض خاص او بر عام افتاد
بنای دولتش چون یافت رفعت | اساس عمرش از انجا افتاد
چو خورشید جهان تاب از بلندی | بپایان در نماز شام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم | خلل در کار خاص و عام افتاد
۹۶۲ قضا از بهر تاریخش رقم زد | همایون پادشاه از بام افتاد ۹۶۲

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعهٔ آخر را باینطور بنویسند تاریخ برآید همایون پادشاه از بام افتاد ۹۶۳ و مولانا مسعود حصاری این مصرعه یافته واصل حق شد همایون پادشاه ۹۶۳ اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد اما برسم خطی که نام القدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبد الحی این مصرعه یافته گو وای پادشاه من از بام افتاد ۹۶۳ و جمعی این مصرعه یافته اند وارث ملک جلال الدین باد و شخصی دیگر چنین گفته همایون کجا رفت و اقبال او ۹۶۳ مدت سلطنت همایون پادشاه از هنگام وفات بابر شاه تا روز وفات او بست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود ازان جمله نه سال و هشت ماه مرتبهٔ اول حکومت نمودند و بعد ازان پانزده سال بطوایف الملوک ماند و مرتبهٔ ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بود و لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار یافته و پادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام و ذکرش بعد ازین خواهد آمد

قصهٔ نظام سقه

در عمادت السعادت مسطور است که چون همایون بادشاه در عظیم آباد از شیر شاه انهزام یافته رو بگریز نهاد و اسپ را در آب انداخت تا از دریا عبور نماید و از اسپ جدا شده عنقریب بود که غرق شود نظام سقه در آنحالت دست آن خسرو را گرفته بکنار رسانیده بود بادشاه در آنوقت فرموده بودند که انشاالله تعالی ترا بعوض این خدمت شگرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر تخت خواهم نشانید چنانچه بعد فتح هندوستان آنچه که ارشاد شده بود بعمل آوردند و نظام سقه در همین قدر فرصت بدوختن و بریدن دراهم و دنانیر چرمی حکم کرد تا در ساعتی درست کرده اوردند و اهل حرفه در عوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند والله اعلم

شاهم بیگ

محبوبه خاتر مان علی قلی خان بود و قصه عشق ایشان و کشته شدن شاهم بیگ بجونپور در سنه نهصد و شصت و سه در مرات جهان نما مفصل مسطور است و این تاریخ که بطریق تعمیه است شخصی در شهادت او گفته - تاریخ - برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی ابن نصیر الدین محمد همایون بادشاه

ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر شاه بعد از گذشتن هشت ساعت و هشت دقیقه از شب اول بستم آبان ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چهار موافق نوزدهم اسفندارمذ قدیمی سال نهصد و یازدهم یزدجردی مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هلالی و ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نه هندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار اسکندری که مطابق پانزدهم ماه اکتوبر سال یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی بود در حصار امرت کوت از توابع قلمرو متصل ملک مارواڑ وقتیکه پدرش همایون بادشاه از شیر شاه رو بر تافته بحالت تباه در آنجا رسیده بود از شکم حمیده بانو بیگم ملقب بمریم مکانی که از نسل زبده مثل شیخ احمد جام بوده است بوقوع پیوسته نکته پردازان نظم و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض حضرت جهانبانی رسانیده کامیاب جایزه های گرامی گشتند از آن جمله این تاریخ را مولانای نورالدین یافته و تحسین و احسان ممتاز شده

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت | آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شهنشاه جهان | تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت

ملک الشعرا ابوالفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از آنکه اکبر شاه بر تخت سلطنت نشسته در نظم آورده

صد الحمد که آمد بوجود | آنکه از کون و مکان منتخب است
شب و روز و مه و سال میلاد | شب یکشنبه پنج رجب است
بادشاهی که ز شاهان جهان | اکبرش نام و جلالش لقب است

بعد ازانکه حضرت جنت آشیانی بملک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دوم ماه ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار پانصد و پنجاه و شش عیسوی و موافق روز آبان دهم سفندارمد ماه سال چهار صد و هفتاد و هفت جلالی و مصادق روز فروردین نوزدهم تیرماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه رومی سال یکهزار هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار ششصد و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار چهار صد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود بسن چهارده سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه حسب الحکم جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در برو تاج مرصع بر سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت و وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بست و پنج روز از زمان جلوس بست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد و آغاز سال الهی که اکبر شاه ایجاد نموده بود ازهمین روز است همدرین ایام میر عبد الحی صدر این بیت خوانده بیت اگر نوروز عالم رفت بر باد گلی صد برگ شوری را لقا باد ٩٦٣ بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه درهمان هنگام یکی از فضلا مصرعه ثانی را تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را بالو نویسند اگر چه طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ کام بخش ٩٦٣ یافتند و نیز این مصرعه مشعر برین سال سعادت انجام است مصرعه جلوس خداوند عالم پناه ٩٦٣ و عزیزی در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد — وز سکهٔ عدل کارها چون زر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه — تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ٩٦٣ ٩٦٣

و سکهٔ اکبر شاه که بر اقسام وزن و گوناگون پیکر بود و این رباعی که از ملک الشعرا شیخ فیضی ست برروی سکه ها منقوش یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت بر سکه

خورشید که هفت بحر ازو گوهر یافت — سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت
کان از نظر تربیت او زر یافت — وان زر شرف از سکهٔ شاه اکبر یافت

و درمیان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایهٔ امید بود — با نقش دوام نام جاوید بود
سیمای سعادتش همین بس که بدهر — یکذره نظر کردهٔ خورشید بود

و سال الهی و مه درمیان آن نقش یافته و سکه دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفة المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا داشت

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی
با کوکب اقبال کند همراهی
خورشید بپرورش ازان رو که بدهر
یابد شرف از سکهٔ اکبرشاهی

و بعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت از آن زیور باد
پیرایهٔ نه سپهر و هفت اختر باد
زرین نقدیست کار از و چون زر باد
در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کار بپردازی کرده بر سطح فولادی نام گرامی تلکمان عالی الجاه صاحبقران ابن الخط رقاع نگاشته بود و سوای آن سه قسمی بخط نستعلیق دیگر بنام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته **بیت** راستی موجب رضای خداست * کس ندیدم که گم شد از ره راست
در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر بشورش بر آورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر همه اقبال نیر بسرای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مآل آن خدیو عدوبند کشورکشا آمد و انچه که به بادشاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود و اکثر معموره هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقهٔ انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الهی از مبدا جلوس اکبرشاه

عمدهٔ موسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون الاوانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبرشاه نهاده اند از روز تحویل نمودن آفتاب در برج حمل یعنی چون بیست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی و انقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولت سرای برج حمل انداخت و صبح آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبدا این تاریخ جدید را اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را
همان اسامی مشهوره فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و غیر آن و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماه‌ها یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شدند و پنج روز مسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند برافتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز دوره از ده باشد لاجرم هر سال سی و یک باسیم ماهی

از ماههاے آلهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی و سال دویم سال اردی بهشت الهی و همبرین دستور سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای آلهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین	اردی بهشت	خورداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	ابان	آذر	دی	بهمن	اسفندارند
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام هر ماه

اورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارند خورداد مرداد دی باذر آذر ابان خور ماه
تیر گوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین دین ارد
اشتاد آسمان امیاد مارسفند انیران روز شب

ابیات در یافتن نام ماههای الهی

زفروردین چو بگذشتی اردی بهشت آید | پس خورداد تیر آنگه چو مرداد همی باید
پس از شهریور و مهر و ابان و آذر و دی دان | که بهمن جز اسفندارند ماهی نخواهد

بیت دریافتن تعداد ایام هر ماه الهی از روی حساب ابجد

لا و لا لب لا و لا لا شش سه است | لل کط و کط لل شهور کونه است

در روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز هرمز غره فروردین ماه سال چهارصد هفتاد و هشت جلالی و روز دی بمهر پانزدهم مرداد ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه رومی سال یکهزار و هشت صد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگله و ولایتی و فصلی که امروز در هندوستان برایج ست از همین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبر شاه بر هیمو بقال

بعد از انکه خاطر بادشاه از طرف سکندر شاه افغان بالکلیه جمع شد علی قلیخان شیبانی را بر سر هیمو بقال که با تردی بیک یکی از منصبداران بادشاهی که حراست دهلی داشت مصاف نموده دهلی را متصرف شده بود روان ساخت و بعد از ان خود نیز بسعادت و اقبال روانه آنسمت شدند روز پنجشنبه دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و هیمو مقاتله واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر بر آمد چنانچه او را بیهوش ساخت جمعی که گرد وی بودند بے دست و پا شده منهزم شدند و راه خود ها پیش گرفتند بعد از ان خانخانان بیرم خان هیمو را گرفته پیش بادشاه آورد و بتیغ شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت از انجا کوچ فرموده با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دهلی در آمدند و چون همه مال و متاع که هیمون از زمان شیر شاه و سلیم شاه و عدلی شاه فراهم آورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ واقعه را نثار زرها یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافته

تاریخ ۹۶۴

دبیر صنع بر لوح طلقا با خامه قدرت | رقم زد دهر سال طبع او گرفت هیمو را ۹۶۴

عیسی خان ولد لوند گرجی

و قتیکه شاه طهماسب صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد دربدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صفا	آورد به شاد شه ایمان ز صفا
تاریخ چو فرمود شه دین گفتم	عیسی کمند شنید مسلمان ز صفا ۹۶۷

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین اعظم درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبرشاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما از انجا که او بادشاه را خورد سال تصور نموده انچه که می خواست بی اجازت بادشاه میکرد یعنی بر مزاج بادشاه بسیار گران می آمد اما چیزی نمی گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکی آن بود که تردی بیک را که در اوائل جلوس بادشاه حکومت دهلی داشته بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و سه هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه پابوس شد و بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسرکردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همرهان او ازین سانحه کدام بجای شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد از آن بسعی حسین قلی خان بمشهد مدفون گشت و بیرم خان علم مرصع بزر و جواهر نذر امام هشتم علی موسی رضا ترتیب داده بود و یک کرور سکه بران خرج شده قاسم ارسلان تاریخ اتمام آن «علم امام هشتم» ۹۶۲ یافته و شیخ عبدالقادر بداونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته «گفت گل گلشن خوبی نماند» یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ بر آید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام	در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش	گفتا که شهید شد محمد بیرام ۹۶۸

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثی نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری در گجرات بر تخت نشانند

تاریخ

ز نهصد و ز هفتاد رفته شصت و یک ... قضا گفت شه را که الملک لک
و همان روز سلطان در سلک مریدان سید مبارک سالک گشت

و سلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمایه و از عبارت مقتول شد بیگناه تاریخ مستفاد میگردد و شاعری بزبان گجراتی این تاریخ گفته

تاریخ

۹۶۸ احمد جالی کس بر دکس چهو یا نام ... بابو یو جهی جی بجی کسیین دوشنبه رات
از عبارت دوشنبه رات تاریخ برمی آید بعد قتلش اعتماد خان

شخصی را که نهو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته برسریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبر شاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نمود و بتصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا کز کرم کردگار ... ضابط ایام چو تاریخ صلح
قاید اقبال درین کهنه دیر ... جست خرد گفت که الصلح خیر ۹۶۹
منتظم صلح شهان جهان ... داد و فگند آتش فتنه بغیر

۹۶۹

ملول شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبدالقادر بداونی است و از مریدان شیخ بیچو سنبهل بود که اکبر شاه بادشاه بخدمتش ارادت تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عزیزی تاریخ وفات او درویش دانشمند ۹۶۹ یافته و شیخ عبدالقادر در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته

تاریخ

۹۶۹ سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه ... آن بحر علم و معدن احسان کان فضل
چون بود در زمانه جهانی ز فضل آن ... تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الاخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتهنبور به بلده اجمیر که بر نصوب بطریق شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

۹۶۹ چو سوی تخت گاه از سمت مغرب ... همین خورشید گردون صولت آمد
خرد کرد سال تاریخ قدومش ... بگفتند آفتاب دولت آمد ۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبر شاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که از ان تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد ... که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی ... بنا کرد این بنا بهر افاضل

ولی شد ساعی این بقعه خیر	شهاب الدین احمد خان عادل	پی خیریت این بقعه خیر	گفتا تاریخ او خیر المنازل ۹۶۹

خان اعظم

مشهور به اتکه خان ملقب بشمس الدین محمد خان و اصلش از غزنی بود وان صاحب تمکنت از اعظم خوانین همایون بادشاه و اکبرشاه بود در وقتیکه همایون بادشاه نزدیک قصبه جوسا از شیرخان افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان برتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق دریای فنا گردد و بدستگیری میرشمس الدین از ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسیده و بادشاه وی را با اتباعش بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانید و در زمان اکبرشاه ترقیات عظیمه نموده چون در پیکار پنجاب پیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهمرسانید و رتق و فتق ولایت پنجاب گردید در سنه تسع و ستین و تسعمایه از پنجاب بجناب سلطنت مآب رسیده وکیل مطلق شد و اول شخصی که منصب هفت هزاری یافت خان اعظم بود ادهم خان کوکلتاش پسر جوره ماهم آنکه بغرور تقرب بادشاه و بتقریب حسد وکالت که از ماهم آنکه گرفته با و مفوض شده بود باغوای منعم خان خانخانان و دیگر امرا روز دوشنبه دوازدهم رمضان سنه مذکور سر دیوان آن اعظم خوانین را بشمشیر بیداد پاره پاره ساخت چون بادشاه ازین معنی خبر یافت از دولتخانه برآمدند و ادهم خان هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه نیز دو بازوی دستهای خود را از دستهای او رهانیده چنان مشتی قوی بر سرش زد که هوش از دماغش پرید و از پا در افتاد و بادشاه فرموده تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولتخانه بزیر انداختند چنانکه مغز پر شر و شور او پاش پاش گردید تاریخ این سانحه را دو خون شد یافته اند با یکعدد زیاده میشود و عزیزی در تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه بنظم آورد

تاریخ نغمیه

خان اعظم سپاه اعظم خان کاش سالی دگر شهید شدی	که چو او کس درین زمانه ندید که شدی سال فوت خان شهید	بشهادت رسید ماه صیام و یکی از فضلا بطریق تعمیه این مصرع یافته	شربت موت روزه دار چشید رفت سر از تن اعظم سر اعظم خان

بعد فوت ادهم خان پدرش ماهم آنکه در فراق فرزند خود بفاصله یکماه بعد ازین سانحه رخت هستی ازین جهان بیرون برد و شهادت خان اعظم در اکبراباد واقع شده بعد ازان لاشش را بدهلی فرستاده در جوار روضه شیخ نظام الدین اولیا مدفون ساختند و پسرش مرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نموده که تا حالت تحریر موجود است و مقبره ادهم خان نیز در دهلی است مشهور بهول بهلیا

محمد یوسف

در دیار خوش نویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشاش هند بود و بحسن خط و سلامت شعرگوئی سبقت در اقران میبرد در خدمت محمد اکبرشاه بعهده یا تش نویسی نامور بود و در ریحان جوانی در سنه نهصد و هفتاد فوت گشته و اشرف خان

این مصرع در تاریخ وفاتش یافته	کجا شد یوسف مصرای عزیزان	و مرزا علاء الدوله صاحب تذکره شعرای زبان اکبری این قطعه	

بران منظوم ساخت

تاریخ

محمد یوسف آن مصر ملاحت	برفت از دهر اشک از دیده بیزان	پی تاریخ او گفته عزیزی	کجا شد یوسف مصرای عزیزان

امیر تقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسپ صفوی بمنصب علیه صدارت معزز بود چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب علتی ازان عهده معزول گشت قاضی عطاالله تاریخ عزل را بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

کسی گو رخنه در دین نبی کرد | نه بیند در دو عالم جز مذلت
اگر تاریخ غرشش خواهی از من | برون کن از شریعت حرف علت

چو علت ذات شست صد از بند کاعشر | بصد خواری فتاد آخر ز عزت
۹۷ اگر حرف یا را که حرف علت است از کلمه شریعت دور کرده ابتدای تاریخ

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده در گوالیار مدفون گردید

تاریخ از مخبر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث | سند الاتقیا محمد غوث
جد عالی او به نیشاپور | نعمت و فیض داد و رونق و نور
سال انتقالش بتسمیه رضوان | غوث بی لوث زد رقم برخوان

مرشد چار ده سلاسل اوست | بهمه او شیخ کامل اوست
از مه صوم بود چار دهم | که گذشت از زمانه غوث امم

ایضا

۹۷۰

آن شیخ محمد المخاطب | بالغوث بلطف معبود
تاریخ وصال او ملایک | گفتند که شیخ اولیا بود

فتح قلعه رنتهنبور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعه رنتهنبور را محاصره نمود و رای سرجن امان طلبیده قلعه را با ولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

۹۷۱ چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه | منشی تاریخ گفت قلعه گرفتند واه

تولد دو فرزند توامان

چون در سنه نهصد و هفتاد و دو در خانه محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند بادشاه یکی را مرزا حسن و دیگری را مرزا حسین تسمیه فرمودند و قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

۹۷۲ شد شاه یگانه را دو فرزند جلف | آمد دو گهر ز درج مقصود کف
دوران پی تاریخ ولادت بنوشت | بنمود دو ماه روی از اوج شرف

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت بصحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بود و که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک خود مغرور گشته بادشاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و هیچ نمی شمرد بنابر آن عادل شاه ابن سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه جهت دفع او کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بالشکر عظیم روانه بیجانگر شدند چون در آنجا رسیدند محاربه صعب دست داد و راجه رام راج با بسیاری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بیقیاس بدست آن بادشاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه درخواست صلح نمود

لاجرم آن ملک را باز بدو سپرده مراجعت کردند علی غلام اسیرابادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه درین مصرعه یافته که از دور کردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ برمی اید تاریخ بی نهایت خوب گشت قتل رام راج

صبوحی شاعر

۹۷۳ شاعری بی قید لاوبالی بود و دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبرشاه میگذرانید در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست اما یکعدد زیاده میشود ۹۷۲

میر سید جامه باف

از مشاهیر زمان بوده و خاطر نفس در اختراع معانی و اقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد و شصت و نه در هند آمده از فوائد انعامات اکبرشاه محظوظ و بهره مند شده روزگاری در آسایش می گذرانید تا در سنه نهصد و هفتاد و سه در گذشت و تاریخ وفات اوست گفتا خرد که میر رباعی نفر نمود ۹۷۳

۹۷۳ حضرت شاه علی گجراتی

در ماه جمادی الآخر سنه نهصد و هفتاد و سه هجری فوت کرده در احمدآباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخبر الواصلین

۹۷۳ سیدی بی نظیر شاه علی | باز در اصطلاح گجراتی
منظر ذات پاک لم یزلی | گفت سر صفاتی و ذاتی
مرقد او باحمدآباد است | نسخه فارسی و هم عربی
سال نقلش ازین سراچه ز تخت | جای فیض و مقام ارشاد است
کرد تا لیف در خدا طلبی | خردم گفت نور او ح بهشت ۹۷۳

نیلی چهتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه واقع است در سنه نهصد و هفتاد و سه تعمیر یافته بود حالا رو بانهدام دارد و چونکه بر سر گنبد ان عمارت چهتری نیلی ساخته بودند ازان سبب به نیلی چهتری مشهور است بر دروازه آن مکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

۹۷۲ بهبین خوشش منظری عالی مقامی | درین عالم ندیده چشم ایام
پی تاریخ اتمامش خبردار | چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام ۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد وفات پدر در سنه نهصد و بیست و شش هجری در پانزدهم شوال بر تخت شاهی نشست و خلد الله ملکه سلطانا ۹۲۶ تاریخ جلوس اوست و امینی شاعر قصیده در ان روز بگفت که هر مصرعه اش تاریخی بود و این بیت از انجمله است

تاریخ جلوس

بداد نداز مملکت کامرانی ۹۲۵ | بکاوس عهد و سلیمان عثمانی ۹۲۶

و سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت و چهل و هشت سال بادشاهی نمود و معاصر شاه طهماسپ صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و شصت و نه در میان ایشان قواعد صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هفتاد و چهار در گذشت

و پسرش سلطان سلیم پادشاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلیخان و بهادر خان

پسران حیدر سلطان ازبک بودند و هر دو برادران بزیور شجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی امتیاز تمام داشت و بعد از وی محمد اکبر شاه بجلدوی نیکو خدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشته آخرها تکبر امی اختیار کرده فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و اراده سروری بسر داشتند و از بادشاه باغی شده کسان بطلب مرزا محمد حکیم که برادر اکبر شاه بود بکابل فرستاده داعیه خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت خان زمان خان ممتاز بود این سجع را یافته بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک است محمد حکیم بنابرآن بادشاه خانخانان منعم خان را بجراست اکبر اباد گذاشته خود در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود روان شد چون این خبر باو رسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبر شاه از انجا مراجعت نموده بر سر علی قلی خان و برادرش لشکر کشی نموده و در مانک پور که قریب بیست کروه غربی از شهر اله آباد بمفاصله دارد رسیده عبور گنگ فرمودند علیقلی خان نیز لشکر فراهم آورده تا چند روز با بادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ ۲ ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادر خان هر دو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابوالفضل در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بودند می فرماید که این فتح شگرف که کارنامه روز اقبال روز افزون تواند بود در عرصه قریه سنگرول از مضافات جوسی و پیاگ که درین ایام بخطاب الهاباس اساس سعادت یافته روی داده و آنرا مصرجامع ساخته فتح پور نام نهادند فقط و این آن فتح پور است که از شهر اله آباد بفاصله شش کروه بطرف مغرب واقع است بر کنار دریای گنگ مابین هیگم سرای و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آئین از عبارت فتح اکبر مبارک برمی آید و قاسم ارسلان در وفات خانزمان و بهادرخان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

۹۷۵ قتل علی قلی و بهادر ز جور سپهر	جانان مپرس سن بدل کی چون شنیده	جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان	آهی ز دل کشید بگفتا دو خون شده

در مصرعه آخر کلمه آه جنس یکعدد داست که اگر از الفاظ دو خون شده دور گرده شود تاریخ بر آید شخصی دیگر گفته قتل دو نمک حرام بی دین ۹۷۵
۹۷۵ اگرچه ازین تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چار بوقوع آمده مضایقه ندارد و شخصی دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکعدد زیاده دارد

تاریخ

۹۷۵ چون خانزمان از جهان رفت بباد	بنیاد فلک سراسر از پا افتاد	تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت	فریاد ز دست فلک بی بنیاد

و از جمله اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت و این قطعه تاریخ ۹۷۵ در

تاریخ

۹۷۴ خوشحال که بود دیده اهل خرد	برگشت ز بادشاه از طالع بد	مقتول چو شد بصحبت خانزمان	تاریخ آمد ز گل سرخ زیبا قد

از کلام ابوالفضل که مذکور شد چنان استفاده میگردد که اکبر شاه شهر اله آباد را که در انوقت به پیاگ اشتهار داشت به الهاباس موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرای رو نمود همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که

بعضی بیدولتان دران حدود غبار انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمود شامگاهان ساحت آن زمین بود و مقدس گیتی خدیو گنج
دولت دریافت شب در ان عرصه دلکشای منزل فرمودند روز سیوم بروی توجه بجانب بنارس آوردند و چون مردم بنارس
از نادانی بیدولتی دروازه جونپور بسته بودند حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و بعد سه روز عنان توجه را بطرف جونپور
انعطاف دادند و بعد چند روز از جونپور کوچ فرموده بطرف کره مانکپور رفتند و ازانجا از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی خان
و بهادر خان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون به منعم خان خانخانان تفویض نموده او را رخصت دادند و فرمودند
و موکب سعلی بدولت و اقبال بروز مهر شانزدهم تیر ماه الهی سال دوازدهم جلوسی موافق روز شنبه بستم ذی الحجه سنه نهصد
و هفتاد و چهار هجری بصوب مستقر الخلافت توجه نمودند و روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه
نهصد و هفتاد و پنج ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداختند

شیخ عبدالعزیز دهلوی

در زمان محمد اکبر شاه بسال نهصد و هفتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ بر پشت خطوط و صحایف ذره ناچیز عبدالعزیز
۹۷۵ می نوشت چنانچه عزیزی تاریخ رحلتش را ذره ناچیز ۹۷۵ یافته و شیخ عبدالقادر بداونی این تاریخ در سلک نظم کشیده

تاریخ

عزیز جهان شیخ عبدالعزیز | که عالم همه قطب درویش بخواند | سوی عرصهٔ آخرت تاخت رخ | وزین تنگنا اسپ همت جهاند
طلب کردم از دل چو تاریخ او | بگفتا که قطب طریقت نماند ۹۷۵

ایضاً از شخصی دیگر

عزیز الحق چون عزم سفر کرد | منازل در مقام لامکان یافت | چو تاریخ وفاتش باز جستم | خرد گفتا حیات جاودان یافت ۹۷۵

فتح قلعه چیتور

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعه چیتور روانه آن سمت شدند و قلعه را محاصره نموده نقبها از زیر برج
قلعه کندیده از باروت معمور نمودند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوسی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخر
سنه مذکور در باروت آتش دادند برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند
بهوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه عنیف تا به پنجاه کروه بیشتر رسیده موجب استعجاب
متبعان گردید و بعد از چند روز قلعه مفتوح شد و قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند
مرزا اسیری تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو گلگونهٔ اندیشهٔ بادشاه | سوی عزم چیتور گردید زین | باندک زمان فتح آن قلعه کرد | که با داد جهانش بزیر نگین
چو تاریخ پرسیدم از عقل گفت | ندارد کسی یاد فتحی چنین ۹۷۵ | و عزیزی دیگر گفته | دل گفت که بکشاد نروی چیتور ۹۷۵

۹۷۵ لفظ چیتور را با یا باید نوشت تا تاریخ بر آید بعد فتح چون بادشاه برای نیاز خواجه معین الدین چشتی دیگ روئین بسیار
۹۷۵ کلان ترتیب داد میر علاء الدوله کافی تخلص این تاریخ یافت

تاریخ

شاه دین پرور جمشید سریر	خسرو عهد محمد اکبر	ساخت بی شبه پی فتح چیتور	دیگ رویین تن و اژدر پیکر
بهر تاریخ وی از عالم غیب	دیگ چیتور کشا شد تکبیر		

۹۷۵ ## بنای پل جونپور ۹۷۵

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی معزز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در و راه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود و تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم قبله ام	بسته این پل را بتوفیق کریم	نام او منعم از آن آمد که هست	بر خلایق هم کریم و هم رحیم
ره بتاریخش بری گر افگنی	لفظ بدرا از صراط المستقیم	یعنی اگر عدد لفظ بد را از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود	

۹۸۱ تاریخ بر آید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه هجری در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت بادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است	متقی زمانه شیخ علی است	بلقا بست عدیل او عدم است	عاجز از وصف و مدح او قلم است
از جمادی نخست بود دویم	که علی شد باوج چرخ نهم	سال ترحیل او رقم افتاد	وارث الانبیا بحق جان داد
مولد و موطنش بگجرات است	در تفاوت بلند درجات است	مرقد او بمکه الله است	۹۷۵ فیض بخش گدا و هم شاه است

فتح قلعه رنتهنپور

چون رای سرجن راجه رنتهنپور بار دیگر سرکشی آغاز نهاد و بنابر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری باراده تسخیر آن قلعه رفتند و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی با آن همه حشمت و اجلال بعد از محاصره یکسال دست تصرف بران یافته بود بمیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست	شه کفار شکن یافته شیری سال شکست

۹۷۶ همدرین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و سه هجری عبد المجید آصف خان باراني درگاه والی حاکم کره گنتیل که مابین صوبه رنتهنپور و مالوه و بهار و دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی درگاوتی زخم تیر برداشته چون عرصه را تنگ دید خود را بخنجر کشت و پسرش که متحصن بود بعد از تردد نمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هرگاه می شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا بزخم بند وقش از جان سیر نکردی و بهر باز بهادر و دیگران چند بار صف جنگ آراسته غالب آمده بود و پس از انکه او بابسر کشته شد و قلعه چوراگده مفتوح گردید بمبه نان

که باراتی و پسرش متعلق بودند چوبها ... یک محوطه چوب ... آن تعبیه کردند و در میان آن محوطه
مذکور را آتش زده خود ها را دران انداختند و خاکستر شدند از عجایب قدرت آنکه چون بعد از چهار روز در آن محوطه [illegible]
دو زنان زنده بر آمدند که چوبی بزرگ حایل اینها گشته از آتش وقایت کرد و یکی از آن زنان که کملاوتی نام داشت
خواهر رانی درگاوتی بود و دوم دختر راجه بیراگده که او را برای راجه آورده بودند و هنوز باو نرسیده بود این دو زنان [illegible]
عتبه علیه سلطنت آبروی یافتند

بنیاد قلعه اکبرآباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابو الفضل می نویسد که در بیولالیعنی در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بادشاه دارالخلافت
آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعه عالی که درخور آن باشد و لایق حال این
سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و از مطالع بنفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر
واقع است و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بر دارند و در جای آن
محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز
رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سه هزار کس از بنایان
چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله فعله عمارت بردوام کار می کردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده
سرخ آتشین که هر یکی در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی را
دران راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصه هشت سال تا کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام
مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب
هفت اقلیم مسطور است که این قلعه در عرض چهار سال بمبلغ هفت کرور تنکه که سی و پنج لکهه روپیه باشد صورت اتمام
پذیرفته و همه جا بنای قلعه را باب رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه اش که در سنه نهصد و هفتاد و سه تیار
۹۷۳ شده + بنای در بهشت یافته اند و در انجا ثبت نموده و تاریخ دروازه هتیا پول که در سنه نهصد و هفتاد و شش
تیار شده ملا شیری گفته

تاریخ

کلک شیری پی تاریخ نوشت	بی مثال آمده دروازه فیل

۹۷۶

تاریخ در وفات لاچین

لاچین نام شخصی که شاهین حیل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبرشاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و تردی
روده که پدرش در هرات بسلک نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود بهند آمده و در خدمت
اکبرشاه بخلعت امتیاز ممتاز بود و در تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

لاچین قدیم شاه لاچین پرور	سنقار شد از زمانه کین پرور	تاریخش اگر کسی بپرسد از تو	گو حیف ز لاچین شه دین پرور

۹۷۶

تاریخ فتح بروچ

سلطان محمد مرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ مرزا که ... نهصد و هفتاد و ... فوت کرده دومی ابراهیم حسین مرزا و سیومی محمد حسین مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اکبرشاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هفتاد و شش در گجرات رفته آن ولایت را که از وفات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و چاپانیر و سورت را نیز بی جنگ گرفتند و بعد ازان در سنه نهصد و هفتاد و هشت قلعه بروچ را نیز بدست آوردند تاریخ این فتح را نزد می روده چنین یافته

تاریخ

اولاد تمر که در شجاعت فرد اند	شد فتح بهر کجا که رو آوردند
کردند چو فتح بروچ از روی ستیز	تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند ٩٨٠

بنیاد نهر شیخونی

ملا نور الدین سفیدونی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشته از جمله مصاحبان و ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه دهلی جاگیر او بود بسفیدونی مشتهر شد در اوایل عهد محمد اکبرشاه که اواخر ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده زیاده از پنجاه کروه را بجانب کرنال پیشتر برده و از فیض آن زمین مزروع شده باعث رفاهیت حال و آبادانی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب همان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود باتمام رسیده بنابران آن نهر را بنام او مقرر ساخت و تاریخ آن شیخونی ٩٧٦ یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و شش ٩٧٦
می شود و نی بزبان هندی آب جو را گویند و شاهزاده سلیم را پدرش بسبب آنکه تولدش در منزل شیخ سلیم در فتحپوری اتفاق افتاده بود شیخو می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده

ولادت جهانگیر بادشاه

در اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایا اکبرشاه را پیش ازین فرزندی چند عطا کرده بود لیکن چون هریکی ازآنها برمهد عدم دراز کشیده بودند لهذا مدام بدرویشان و گوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی در درویشی صاحب حالت در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف اعتقاد تمام می داشتند چون آوازهٔ خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت کشی شیخ بمسامع بادشاه رسید چندی از منسوبان سرادقات عصمت را در انجا برده بامید تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور را مسکن دادند و در ان فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده هموار از خدای بسیار بخش امید وار بوده انتظار مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه بطالع نسبت چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز سه شنبه هفدهم شهریور ماه الهی سال چهاردهم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه صدف بطون بساحت وجود قدم نهاد و چون این نوید دولت افزا در اکبراباد بمسامع بادشاه رسانیدند از جمله مآثر شکر که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص ساختند و آن در یکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش همواره به شیخو بابا مخاطب می ساخت و چون دران ایام که بادشاه جویای فرزند بود معامله با ایزد نموده رفته بود که چون این نیت بحصول انجامد از ابواب شکر از دار الخلافت آگره پیاده بزیارت

روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که سرچشمهٔ اولیای هند و از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند چون آنچنان گوهر درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز ابان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه مذکور از دار الخلافت اگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمای و بیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعهٔ قدسیهٔ خواجه موصوف که در اجمیر واقع است و از اگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارت عالی بنیاد و مساجد و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بیست و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بیست و نهم خورداد ماه سال چهارصد نود و دو جلالی مصادق هفتدهم ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم حزیران ماه رومی سال یکهزار هشتصد و یک اسکندری که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنه یکهزار پانصد و هفتاد عیسوی بود بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد نهاده شد اما بسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاڑی نهاده بودند سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته مورد صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت مراسم شکرگذاری این عطیهٔ عظمی باراده زیارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند و روزی چند اداب زیارت بتقدیم رسانیدند و درهمین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ یافت چنانچه در عرصه سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت این هر دو شاهزادهای بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعه ابیات بیتی استخراج یافته که از مصرعهٔ اول تاریخ ولادت شاهزادهٔ اول و از مصرعهٔ دوم تاریخ ولادت شاهزادهٔ دوم حاصل میشود و آن رباعی اینست

تاریخ

۹۰۵ — ۹۷۷

شه دید مهر لطف بی پایان را — در سیم نمود آن مه دوران را

دل سوی شهی کشید کر حسن جمال — از چشم نمود ناز ابروان را ۹۷۸

۹۷۸

سلطان — سلیم

شاه — مراد

بیت استخراج

دی مهر سلیم این مه دلکش نمود نام — لطف بیان نمود در ان شهد حسن آن

۹۷۷ ۹۷۸

و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزادهای عالیشان گفته که از مصراع اول اسم و تاریخ شاهزاده سلیم و از مصراع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد واضح و لایح میگردد و مطلع آن قصیده اینست

مطلع

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل — لوای شاه مراد این اکبر عادل ۹۷۷

۹۷۷ ۹۷۸

و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از مصرع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم و از مصرع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

قطعه تاریخ

داد دو شهزاده بشاه این سپهر ۹۷۷ | چهره آن هر دو به از آفتاب ۹۷۸
آن یکی از این بشاه سریر ۹۷۷ | مژده رسان بود بعهد شباب ۹۷۸
مژده که مولود ز شاه اول است ۹۷۷ | گفته از و مصرع اول جواب ۹۷۷
باد مدام آن شه و شهزاده را ۹۷۷ | جاه سکندر فر افراسیاب ۹۷۸
اول از و ثانی شاه جهان ۹۷۷ | ثانی از و دلبر عالی جناب ۹۷۸
آن دگر باعث امن و امان | مهر زمه داد و با و مهد خواب ۹۷۸
از دو مین مصرع ابیات هم ۹۷۷ | مولد شهزاده ثانی بیاب ۹۷۸

و از آن باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انتظام نهادند و آن موضع را پای تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصه چهارده سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بر بالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه والی احمد آباد و از نذر و نیاز اکبر شاه بادشاه که جهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود و بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایه اتمام پوشانیده شیخ عبد القادر بداونی تاریخ بنیاد آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام | رفع الله قدر بانیها
قال روح الامین تاریخه | لا یری فی البلاد ثانیها ۹۷۶

و دیگری بیت معمور آمده از آسمان ۹۷۶ یافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته ۹۷۸
۹۷۸

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر | که از و ملک را نظام آمد
شیخ الاسلام مسجدی آراست | کز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع | ثانی المسجد الحرام آمد ۹۷۹

کلمه آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیه ابیات آورده است
۹۷۹ و با تاریخ کاری ندارد در جهانگیر نامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از سیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لکه روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بشرق روضه شیخ سلیم چشتی است

دروازه کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن ازین مصرعه استخراج می یابد
۹۸۳ شده رشک طاق سپهر بلند ۹۸۳ و بر بازوی دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبه فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و داندیس که سابقا مسمی بخاندیس بود نمود در سنه ۴۶ الهی موافق سنه ... بفتحپور رسیده عزیمت آگره فرمودند

تا نام زمین و آسمان ست | تا نقش وجود در جهان ست | تا عرش سپهر همنشین باد | ذاتش همه سال ابد قرین باد

و حمامی که پیش دروازه کلان با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود اعتضاد الدوله نواب اسلام خان صوبه دار
بنگاله آنرا تعمیر ساخته و لاڈلی بیگم که همشیره شیخ ابو الفضل بود منکوحه اوست و مادر نواب اکرام خان و روضه لاڈلی بیگم
در اکبر اباد است و نو محله فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان با تمام نرسیده بود که
بانی اش فوت کرد و این تاریخ اگرچه درست نمی آید زیرا که صرف سنه نهصد و سی ازان استخراج می یابد بگویند که تاریخ انتقالست

تاریخ

۹۳۰ سال تاریخش چو پرسیدم ز عقل / گفت زیبا منزل اسلام خان ۹۳
اگر بجای نام اسلام خان که در تاریخ است نام اکرام خان بنویسند شاید که درست آید

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است و شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و سه هجری متولد شده و کلمه
۸۸۳ نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دهلی است و مرید خواجه
ابراهیم چشتی است مدت العمر روزه طی میداشت و در کوهی متصل موضع سیکری صوبه اکبر اباد که حالا فتحپور سیکری
اشتهار دارد بسر می برد سه مرتبه بحج رفته و سال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری سنه نهصد و هفتاد و یک
۹۷۱ هجری است چنانچه تاریخ آن درین مصرعه یافته اند مصرعه ماه اوج شرف بهند آمد ۹۷۱ و اکبر شاه بادشاه را با ایشان
اخلاص و اعتقاد بسیار بود چنانکه پیش ازین مذکور شده عمری دراز یافته و در بست هفتم رمضان سنه نهصد و هفتاد و
نه از جهان رفته در عبارت شیخ هندی تاریخ فوت او یافته اند روضه او بالای کوه فتحپور سیکری در مقابل بلند
۹۷۹ دروازه بر سمت شمال مایل بمشرق واقع است ۹۷۹ و این عبارت و تاریخ بر مرقد او منقوش

کتبه بر مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز
مغیث ملت سر طریق شیخ سلیم / که در کرامت و قربت جنید و طیفور است
منور است از و شمع خانواده چشت / فرید گنج شکر را خلف ترین نور است
دو بین سال شد خود فنا و بحق باقی / که سال رحلتش اندر زمانه مشهور است

چون دو عدد از ماده تاریخ یعنی از الفاظ ز خود فنا بحق باقی کم کردد سال مقصود حاصل شود چنانچه عزیزی دیگر بدین طریق گفته

تاریخ

۹۷۹ چو بار الم کنی از بن این بود می آید / خرد گوید بس وصلش ز خود فنا بحق باقی ۹۸۱
و این دو تاریخ یکی از کتاب مخبر الواصلین و دیگری از تذکرة الشعراء التصنیف محمد افضل سرخوش نوشته شد

تاریخ

عارفی بی نظیر شیخ سلیم / مرشد و رهنمای هفت اقلیم
۹۸۰ سال ترحیل آن ولی کریم / هاتفم گفت بدر خلد سلیم ۹۸۰
از مه صوم بست هفتم بود / که بخلدش ز دهر نقل نمود
در فتحپور بر بلندی کوه / مرقد اوست با علو و شکوه

تاریخ

مغیث ملت شیخ اسلام آنکه در قربت / ز شبلی و جنید آمد بزیر گویش ثانی
ز بود از عزت دنیا و دون گوی کیا است / ز درویشان او در پیش سلطانان سلطانی

فنا از خود و بقا با حق بود معلوم درویشانرا | ازان شد سال تاریخش بحق باقی ز خود فانی
۹۸۱

۹۸ نوائی پیرزاده

پیرزاده سبزواری شهرت داشت در زمان اکبرشاه بهندوستان آمده مدت مدید از ملازمان درگاه بود در سنه نهصد و هفتاد و نه در بلده لاهور در پای دیواری سر بزانوی تفکر داشت ناگاه از تندباد حوادث سنگی بر سر افتاد و جان داد و چون در سرائیدن نغمه بی نظیر بود یکی از نغمه سرایان بزم سخن در تاریخ رحلتش باین ترانه مترنم شد

تاریخ

فغان کز محنت چرخ جفا کیش | خوش الحان بلبلی از بوستان رفت
چنانش چرخ سنگی بر کمر زد | که زان مجروح گشت و از میان رفت
ز پیر عقل جستم سال فوتش | بگفتا پیرزاده از جهان رفت

۹۷۹ ۹۷۹

شاه عبد الغفور عرف باباکپور

اصلش از کالپی است و انتسابش در سلوک بسلسله شاه مدار میرسد در گوالیار مدفون است تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که ازان سنه نهصد و هفتاد و نه استخراج می یابد

تاریخ

شاه عالم کپور مجذوب است | ماه عالم کپور مجذوب است
سال نقلش که احسن و خوب است | گفت هاتف کپور مجذوب است
۹۷۹
آنکه او بوده عاقبت محمود | شاه عبد الغفور نامش بود
مرقدش در گوالیار ببین | مسندش بر سریر خلد برین

۹۷۹ در فتح گجرات

چون محمد اکبرشاه در سنه نهصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر گجرات و استیصال فساد مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین که سر بشورش آورده گجرات و نواحی آنرا متصرف شده بودند رفته آن ولایت را فتح نمود تاریخ آن نواب خانخانان بیان رقم در چهار نسخ یافته ازان جمله یکی

تاریخ

۹۸۰ یوم الاحد ثانی ربیع اول | در زبان هندی اتوار ربیع اول کی دوجی و شاعری در الفاظ | فتح گجرات آمده تاریخ
۹۷۹
۹۷۹ یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبیده پرسید که تو این چنین تاریخ بی ادبانه چرا گفتی او گفت که
۹۸۰ من این تاریخ نگفته ام بلکه شاه گجرات آمده گفته ام بادشاه شنیده او را انعام بخشید و ملا احمد مهرکن لد ملا حسین نقشی سکه بنام بادشاه کنده باین تاریخ گذرانید و مورد سرفرازیها گردید

تاریخ

خسروا سکه گجرات بنام تو زدند | ملک را سایه عدل تو تبارک بادا
ای خوش آن دم که چو تاریخ دو هجری عرب | گو میت سکه گجرات مبارک بادا
۹۸۰ ۹۸۰

ذکر ولادت سلطان دانیال

در زمانیکه محمد اکبرشاه باراده تسخیر گجرات رفته بودند و موکب اقبال در حدود سرکار ناگور نزول اجلال فرموده قاصدان خجسته قدم از اجمیر رسیدند و نوید مسرت افزای تولد فرزندی بدو رسانیدند ولادتش بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بست هفتم شهریور ماه سال هفدهم الهی موافق شب چهارشنبه دویم جمادی الاول سال نهصد و هشتاد هجری بحسب رویت و شب سوم بحسب اوسط مطابق سوم مهر ماه جلالی سنه چهارصد نود و چهار ملکی مصادق بست دیکم بهمن ماه قدیمی

سال نهصد و چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول ماه رومی سال یکهزار هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بطن راجه بهاریمل کچهوایه که بادشاه او را بسبب آنکه زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ دانیال بود بنابران شهزاده سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و برووه و جانپانیر را در تصرف خودها داشتند و در قلعه سورت که برکنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمداباد گجرات متوجه شده در بست و پنجم ماه شعبان سنه مذکور به بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله ماند آخر اہل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سمت ظهور یافت و اشرف خان میرمنشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشورکشای اکبر غازی که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت
تسخیر کرد قلعه سورت بحمله‌ای
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
۹۸۰

حاجی افضل بلگرامی

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد بسر می برد بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نموده اما این گنبد بنام سالاربیگ که میر اہتمام تعمیر بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیدانند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می برآید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر که شته
ز تردی بیگ سلطان یافت بنیاد
خطاب و جلال الدین محمد
برای مرقدش این پاک گنبد
بتاریخش نهان و آشکارا
چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت
ضمیری جست سال این بنا را
خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد
ازین دار فنا در دار سرمد
بلفظ فارسی و هم بابجد
۹۸۰

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضایل و کمالات صوری و معنوی محلی بود ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضة الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

۹۳۰ درین مدینه لیس از هجرت رسول امین | گذشت نهصد و سی سال از شهور و سنین | بشهر هند حدوث آمدن ملک قدم | بدین حضیض حوادث ز اوج علیین

در ابتدا بعهد دکن وارد شده چنانکه باید اختر مرادش صعود ننمود لاجرم علیقلی بیگ مشهور بخانزمان بها در شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاده و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف | که سوی بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا | سر خود گیر و زود بیرون آی

چه سر غزالی که غین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده نقش بدیع را دران زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی علاحده صله یافته در حین کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبر شاه افتاده از منظوران او گردیده و بملک الشعرا رسید و اول اوست که باین خطاب نامور شده بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی در گذشته در سرکهیج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید و فاتش شب جمعه بست هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داد و تاریخش ازین ابیات که تعمیه ایست دریافت گردد

تاریخ

بود گنجی غزالی از معنی | مدفنش خاک پاک سرکهیج است
بعد یکسال سال تاریخش | احمدآباد و خاک سرکهیج است

۹۸۱ یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ بر آید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طاری تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرد و ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که آنهم بطریق تعمیه تارک است و یکعدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را | ربود از میان دست بر دحوادث
پی سال تاریخ او سال دیگر | بگو مرده ملا علی محدث

۹۸۱

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

۹۷۴ سلطان سلیم اولدی صاحبقران عالم | او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرد و پسرش سلطان مراد بجای او نشست و زیاده از بست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود در وزی شخصی از صاحب طبعان بارادهٔ سیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که دران شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات بادشاهانه گردید

تاریخ

۱۲ ۱۱ — ۲۱ ۹۳

۹۸۶ در باغ فرح بخش گذر کن تماشا ها | بر لاله و یاسمن نظر کن شاها | نعمت خان راز بهر تاریخ بنا | از باغ فرح بخش بدر کن شاها

یعنی چون از اعداد باغ فرح بخش عدد نعمت خان دور کنی تاریخ بنای باغ بر آید اما معلوم نشد که این باغ کجاست و در وقت کدام بادشاه تعمیر یافته در آثار چهارچمن مسطور است که اگرچه در لاهور باغات خوب بسیار است اما باغ فرح بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و نضارت گلهای دست فضا و اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان و نقش و نگار عمارات متعدد و صفای آب روان و تلالو بنای و حوضهای کلان و نهرهای عریض و جوی های طویل و اقسام آرایش و آراستگی بر باغات دیگر شرف دارد و در شاهجهان نامه مرقوم است که شاهجهان بادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار و بست و نه باغ فرح بخش در کشمیر تعمیر نمود اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی تواند بود مگر آنچه که در کتاب هفت اقلیم مسطور است که در احمد نگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلنشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد و در میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند مانند بر که نیلگون فلک بی پایان و بقیاس در درون بر که عمارتی بنا شده که دست هیچ بنا مثل آن چنان بنای ننموده فقط شاید که تاریخ مذکور الصدر در باب همین باغ باشد

داود شاه بادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد و دو اکبر شاه را خبر رسید که داود شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانفرما شده و شهر تانده را که خان زمان علی قلی خان بنا نهاده معمور گردانیده بود تاخت و تاراج نموده و لودی خان را که قلعه رهتاس در تصرف داشت مقید گردانیده و هلاک ساخته از استماع این خبر بادشاه از آگره باد کوچ بر کشتی نموده متوجه آن سمت شدند چون در بنارس رسیدند بعرض رسانیدند که اگر از بهر گشایش این عقده مشکل که فتح کرا باشد فال گرفته شود بهتر است بنابران درین روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر بی نظیر بود بامر عالی صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس بادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانچه بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** زود می اکبر ز بخت همایون | برد ملک از کف داود بیرون بعد از چندروز همچنان ظاهر شد القصه بتاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی بحوالی قلعه پتنه رسیدند و در انجا جنگ واقع شد و داود خان متوهم گردیده در شب بست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و سه بر کشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در انجا کشته شد

۹۸۳ تاریخ آن فتح را مصرعه ملک سلیمان ز داود رفت یافتند فقط

شاه طهماسپ صفوی ۹۹۳

پسر شاه اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه بست و ششم ذی الحجه سنه نهصد و نوزده بوقوع آمده و آفتاب

۹۱۹ عالم افروز تاریخ تولد او ست بعد وفات پدر نوزدهم ماه رجب سنه نهصد و سی هجری در ایران بر تخت سلطنت نشسته و یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعه گفته

تاریخ جلوس

طهماسپ شاه عالم کز نصرت الهی | جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی | جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر | تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

۹۳۰ و چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسپ نیز تاریخ جلوس شد و خاتم فرمان برین نقش ختم گردید چنانچه درینباب گفته اند **قطعه** شرف بندگی شاه نجف | یافته چون ز هدایت طهماسپ

نقش مهرش شده تاریخ جلوس بندهٔ شاه ولایت طهماسپ ۹۳۰ و در تذکره کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که تاریخ
جلوس او از قول شاه ولایت برآورده اند که فرموده مصرع لکل قوم دولة و دولتنا فی آخرالزمان باعتقاد اهل تشیع اشاره بظهور ۹۳۰
صاحب الامر آخرالزمان که نهصد و سی عدد ش باشد تاریخ جلوس او میشود این بادشاه را در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل مهام
سلطنت فراغ حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی چنانچه
از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب بتوبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین تسعمایه که عمرش بست ساله
بود از جمیع مناهی توبه کرده و جمیع شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کرده و رفته رفته در سنه نهصد
و شصت و سه جمیع امرا و اعیان قزلباش بموافقت او بتوبه رغبت نمودند و از غرابت حالات عبارت توبة نصوحا موافق
تاریخ آمد چنانچه شریفه نظم کشیده نظم سلطان کشوردل طهماسپ شاه عادل سوگند داد و توبه خیل و سپاه دین را تاریخ توبه دادن شد توبة نصوحا
مر الهی است این بشکر بباشش این را ۹۶۳ در سنه نهصد و چهل و چهار فتح شروان نموده و تاریخ آن در مقام خود نوشته شده در سنه نهصد و شصت ۹۶۳
و نه با سلطان سلیمان خواندگار روم صلح نموده و در زمان دولت او همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده بایران رفته و بامداد او
باز سلطنت هندوستان رسیده و بعد سلطنت پنجاه و سه سال شب سه شنبه پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار ازین جهان فانی
بملک جاودانی سفر کرد و بموجب وصیت نعش او را بمشهد برده دفن کردند تاریخ وفات او را در کلمه دوازده امام یافته اند چه عدد
عبارت امام هفتاد و دو است اگر دوازده بار هشتاد و دو گرفته شود نهصد و هشتاد و چار گردد که از مطالب نهر سید ۹۸۴ و پانزدهم شهر صفر
دگور شش پرنور نیز تاریخ وفات اوست ۹۸۴ ۹۸۴

شاه اسمعیل صفوی ثانی

پسر دویمی شاه طهماسپ صفوی است چون پدرش فوت کرد شاهزاده سلطان حیدر میرزا که حاضر بود و بعضی امرا سلطنت را
مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد اما خواهر نامهربان او پری خانم او را بدغا اندرون حرم طلبداشته بقتل رسانید
و اسمعیل میرزا که بیست سال بفرمان پدر در قلعه قهقهه محبوس بود بسعی خواهر خود از قید مستخلص گشته در سنه نهصد و هشتاد و چهار
بر تخت سلطنت نشست و اکثری از امرا و برادران و بنی اعمام را بقتل رسانید میر حضوری ولد میر سید علی محتسب این ابیات
در تاریخ جلوس او انشا نمود که شانزده بار ازان تاریخ بر می آید یعنی اگر عدد هر مصرعه را جدا جدا گیرند چهار تاریخ برآید
و اگر اعداد حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علحده بگیرند همان تاریخ شود و اگر عدد حروف منقوطه یک مصرعه را با هیچ یکی
از مصارع دیگر بگیرند همان تاریخ برآید و همبرین منوال اگر عدد حروف غیر منقوطه هیچ یکی از مصرعها با مصرعه دیگر بگیرند نیز همان
تاریخ شود تاریخ اینست

تاریخ

۹۸۴ الحمد ایا طبع و خاک ستر ما در صنعت این رباعی از لطف نگر	۹۸۴ کامد مه یوسف منش آن دلبر ما کش هر مصراع گشته تاریخ مثل	۹۸۴ شاه اسمعیل امام و نصفات تعلم بالنقطه هر دو مصرعه و بی نقطه	۹۸۴ المهسپ منش همایون فر ما گردد دو و چهار تاریخ جمل

چون مزاج بادشاه طرف مذهب سنت مایل بود نقش سکه را که پیش ازین در ایام پدرش لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله بود از آن موقوف ساخته فرمود که این
بیت بر سکه نقش نمایند بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است ✿ علی و آل او ما را تمام است ✿ و ماهی پیش از وفات شاه دو دو نا به که موافق رای منجمان ایران دلیل
زوال یکی از بادشاهان است در برج حوت ظاهر شد و دغدغهٔ عظیم بخاطر سلطان راه یافت زیرا که قواعد نجومی بر آن دلالت میکند

که هرگاه ذوذنابه بنام صاحب طالع واقع شود بلاشبه او را صدمه میساند و شاه اسمعیل بطالع جوزا متولد شده بود چنانچه همدران ایام بعد از سلطنت یکسال و هفت ماه بروز یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری در قزوین درگذشت در کتاب طبقات اکبری مرقوم است که در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال بیست و سوم الهی ستاره که آنرا ذات الذنب گویند پدید آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق و خراسان پریشانی تمام روی خواهد داد و درین سال فرمانروای مملکت ایران درگذشت و تفرقه تمام بحال مردم آن دیار راه یافت فقط سنه نهصد و هشتاد و شش که دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیرا که از کتب انگریزی هم ثابت است که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود پدید آمده در همدرین ایام اکبر بادشاه بقصد کابل از دهلی کوچ کرده بودند که این ستاره ظاهر شد و بادشاه مراجعت نموده باکبرآباد آمدند بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کمال داشت این قطعه در تاریخ جلوس و فوت شاه گفته و درهی سفته

قطعه تاریخ

شهنشاه جم جاه گیتی پناه	که هیچ روز گردون ندیدش قسیم	جهاندار و قهار گردون وقار	که بودش لقب قهرمان عجم
از و هست در کام ضحاک بار	ز رو خاک بر فرق جمشید جم	پی تاجداران روی زمین	برافراخت در دهر سالی علم
پی پادشاهی زمین بزمین	بسال دگر در عدم زد قدم	دو تاریخ زیبنده میخواست نگار	که بر لوح عالم نگارد قلم
یکی بهر جاهش ز اقلیم دهر	یکی بهر فوتش هلاک عدم	شهنشاه روی زمین گشت ثبت ۹۸۴	شهنشاه زیر زمین شد رقم ۹۸۵

بعد وفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندرشان ملقب به محمد خدابنده بر تخت ایران جلوس فرمودند ۹۸۵

امیر عبد القادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاه طهماسپ صفوی پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط در ری بدست جمعی از اعراب سعیدی شربت شهادت چشید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و هشتاد و نه از هجرت شاه	در ملک قضا بود به بالای ظاهر	سلطان قضات اهل کاری کشتند	اعراب سعیدی که کم انداز کافر
	تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	گفت آه شهید میر عبد القادر ۹۸۷	

در مصرعه اول سال نهصد و هشتاد و نه است و از روی حساب جمل از ماده تاریخ دو عدد کم میشود

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابو القاسم در پانزده سالگی خدمت مولانا عبد الرحمن جامی را دریافت و حق تعالی ویرا چندان قبول عامه بخشیده بود که هرچه کردی پسند نمودی در زمان آمد مقرون شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر بهند افتاده تقدمات و التفات بسیار یافت و بواسطه قصیده لازم فیلی که گفته بود یک لکه تنکه صله گرفت و بعد از ان حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه پا انداز بدو دهند او از ان جهت ترک ملازمت کرده دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس به تعشق بهادر خان برادر خانزمان مدتها بسر برد و پس از ان باگره آمده باقی ایام حیات را دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ماه ربیع الثانی

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در جوار دروازه مدار جای با نام بود عمرش آنچه شهرت داشت
صد و دو سال بوده مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ رفت ملا قاسم کاهی
یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت :: خوش طبع :: تاریخ برآورده اما یک عدد کم میشود و مولانا عارفی ولد مبارک سبزه
این مصرعه یافته تاریخ زجهان رفته قاسم کاهی و شیخ فیضی چنین یافت

تاریخ

۹۸۱ تاریخ وفات سال و ماهش هم — گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته
۹۸۸ و بعد سلطنت بیست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرای کشته شد شاعری تاریخ
وفات او درین عبارت یافته شاه جهان شد شهید

ملا حسین نقشی

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهرکنی ید بیضا داشت گویند هر که پیش او شاگردی کردی به دولت صوری
و معنوی رسیدی وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده و یکی از سخنوران تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین حسین عزیز — علم او همدوش شرع و عمل
آنکه بود از فضل مخدوم دیار — فضل او هم دست حکم کردگار
شد یکی تاریخ شیخ الاولیا
اصفیا را از جمالش آبرو — چون برفت از عصر آن شیخ صفات
گشت دیگر مقتدای روزگار
۹۸۹ اولیا را از وجودش افتخار — سوی جنت زین جهان بی مدار

شیخ جلال تهانیسری

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

عارف ذات ایزد متعال — ماه ذی الحجه چهاردهم
قطب و غوث زمان شیخ جلال — بود کان شیخ شد بحج نهم
ذات او بود از قدم تا سر — سال ترحیل آن ستوده خصال
گل خورشید باغ تهانیسر — شد رقم در بهشت جای جلال

۹۸۹ خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور نیز میخواندند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه
پایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام در گذشته و بعد از چهار سال که از روی استحقاق به استقلال مهم وزارت
پرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته مقید ساخت و من بعد جمعی از حاسدان حسد نموده خطی به زور از زبان
او بجانب مرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بسعی راجه بیربل و جمعی دیگر که از
سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند حکم نفاذ یافت که او را از حلق آویزند فرمانبرداران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای
کوت کچهوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بیست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزی تاریخ

دنائش ابتدائی منصور علاج نیافته وبحسب اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شیخ نظم کرده بود ۹۸۹

قطعه

شاه منصور نا مسی کرد	دائم آزار مردمان کارش	
زین عمل عنقریب می بینیم		همچو منصور بر سر دارش

درهمین سال چون بادشاه بجهت تنبیه میرزا محمد حکیم بکابل رفتند هرچند از مردم معتبر از قصد خواجه منصور تفحص و استکشاف نمودند تحقیق دریافت نگردید بآخر معلوم شد که خطوط ساخته بعض بدنهادان و دشمنش بود بنا بر آن بادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبدالرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ۹۹۲ یافته و تاریخ عروسی محمود بیگ نامی را الهی عاقبت محمود گردان یافته

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم ۹۹۲

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوانداس ولد راجه بهاریمل کچهواهه که از عقیدتمندی بپایه والاامارت رسیده بود منسلک فرمودند و بزم نوروز جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را امداد و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد پاش سلطان سلیم ۹۹۳	که پرتو دهد سال امید را
ز پروردن آفتاب دول	قرانی شده ماه و ناهید را

وابعد چندگاه صبیه رضیه راجه اودے سنگه ولد راے مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت و کثرت لشکر سردار جمیع راجه هاے عظیم الشان بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید ۹۹۳ ۹۹۳

محمد حکیم مرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابوالمفاخر و ابوالفضائل یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشته و باغوای خانزمان علی قلی خان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری باراده تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بودند چون شنید که اکبر شاه لشکرکشی کرده بر سر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اندیار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه جلوسی اکبرشاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه هجری فوت کرده و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان براجه بهگوانداس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم فتحپوری ست انوار شایستگی از پیشانی او میدرخشید اما از همنشینی مطبعت پرستان بجز از پارسائی بباده پیمائی افتاد چندانکه سوداء مزاج شد و بیماریهای سخت رو داد و در سالیکه اکبرشاه خبر وفات برادر خود مرزا محمد حکیم شنیده بسوی کابل نهضت فرموده بود و نداو

او نیز همراه بود اما بسبب افزونی و بجوری او بهابه تنها بسر گذاشته .فتند و درانجا شانزدهم مهر ماه الهی سال سی ام جلوس موافق ماه شوال سنه نهصد نود و سه هجری بسختی در گذشت و کار آگهان را بند نامه باز گذاشت

ابیات

مبادا خردمند غرق شراب — کزین نیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی خورند — نه از بهر شوخی و مستی خورند

تاریخ رساله مناجات

این رساله را شیخ ابو الفضل علامه بحکم اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری مطابق سال پانصد و شست جلالی تصنیف نموده بود این رباعی از آن رساله است

رباعی

بصحرای عدم خوش خفته بودم — مرا با نیستی خویش خوش بود
ازان خواب خوشم بیدار کردی — ندانم تا از ینت چیست مقصود

تاریخ بسال هجری

بحمد لله که این فرخنده نامه — که از کلک ارادت شد فراهم
پی تاریخ این اتمام بحر بست — بفرمان شهنشاهی ست گر عقل
۹۹۳ ارادت نامه سلطان عالم — سر و اسرار غیبی نیست مبهم

تاریخ بسال جلالی

این رقم غیب که معنی اش هست — نامه وجد دل ارباب مجد
راه بتاریخ جلالیش برند — چون بشمارند مناجات و جد

راجه بیربل

در اصل برهمنی بود باد خوان که در هندوی بهات گویند و نام او مهیس داس بوده است چون بملازمت اکبر شاه رسید بسخن سرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده بمنصب دو هزاری رسید و یکی از مقربان درگاه و خاص الخاص گشته در زمره محرمان حریم انس و دمسازان محفل همایون ممتاز گردید و چون شعر هندی خوب میگفت بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا ست مخاطب گردیده و بعد از ان بخطاب بیربر که معنی آن بهندی بهادر ست سرفرازی یافته اکثر خطاب بادشاهی در حق او بدین عبارت میشد مصاحب انشور راجه بیربر در ایامیکه محمد اکبر شاه در کابل بود او را از انجا همراه زین خان کوکه بجانب سواد بجور که بنگاه افغانان یوسف زئی است فرستاده بودند و مدتی با ایشان جنگ و جدال داشت تا آنکه هفتم اسفندارمذ ماه الهی سال سی ام از جلوس موافق ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار هجری با بسیاری از مردمان کار بکار آمد از ین سانحه تا بدو روز بادشاه هیچ طعام نخوردند و ملا شیری نیز همدرین معرکه نقد جان سپرد

سلطان محمد صفوی ملقب بسلطان محمد خدا بنده

پسر شاه طهماسپ صفوی ست در شهور سنه نهصد و سی و شست ولادت یافته و تاریخ میلادا وست فرزند شاه طهماسپ اول محمد آمده ۹۳۶ او را سلطان سکندر شان نیز می نویسند چون بادشاه شاه اسمعیل صفوی بعد فوت پدر بسلطنت ایران رسید چندی از برادران باد و بنا کان را از تیغ بیدریغ هستی بملک نیستی فرستاد خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد اما چون او در شیراز سکونت داشت دستش بدو نمیرسید تا آنکه در آخر عمر کسی بتغییر از فرستاده حکم کرده بود که او را نیز هلاک سازد اما پیش از انکه این امور شنیعه از حیز قوه بفعل آید شاه اسمعیل ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از وفاتش بعضی امرا خواستند که پسرش شاه شجاع را که طفل هشت ماهه بود بادشاه نمایند اما امرایان دیگر قبول این معنی ننموده سلطان محمد میرزا را از شیراز آورده در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسمعیل صفوی بود در قزوین بر تخت سلطنت نشانیدند و چونکه

همشیره او نواب پری خانم مسیحا است که خود رائق و فائق مهمات سلطنت گردد حسب الامر نادر شاه او را بحجه هلاک نمودند بعد از ان حرم محترم او خیر النسا بیگم بسبب ضعف باصره شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سرانجام میداد و چون این معنی موافق مزاج امرا نبود بعد چندے اتفاق نموده او را نیز بحجه هلاک ساختند و سلطان حمزه مرزا را بولیعهدی پدر قبول نمودند و حمزه مرزا تا چند سال بجای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری در صدود گنجه از دست دلاکی بتحریک امرا کشته شد چنین نوشته اند که ولادت مرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و در اوقات احتراق عطارد واقع شده بود از ناشران این حادثه روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد موافق تاریخ این واقعه ۹۹۴ است بعد شهادت او مرزا ابو طالب را که پسرے خورد ساله بود قائم مقام ولیعهد پدر ساختند اما مرزا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجرے باعانت مرشد قلیخان فوجے عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و پدر و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست

مرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان مرزا ابن سلطان محمود مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران ست وقتیکه پدرش خان مرزا حاکم بدخشان در سنه نهصد و بست و هفت هجری فوت کرد مرزا سلیمان هفت ساله بود بابر شاه بادشاه که در ان ایام در کابل بود باستماع این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آن ولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمرزا سلیمان داد او را پسرے بود مرزا ابراهیم نام در شجاعت تمام و سخاوت رشک عمام بود ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق نخل امید پدر است در بدخشان اتفاق افتاده در ایامیکه مرزا سلیمان بر سر بلخ رفت پسر او مرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این قصه کوراک کشت ۹۶۷ یافته اند و مرزا سلیمان نخل امید پدر ۹۶۷ تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته و بعضی گفته اند پدرش گفته

رباعی

ای لعل بدخشان بدخشان رفتی | مانند خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی | افسوس که از دست سلیمان رفتی

و گویند که پیشتر از قتل خود بدو روز مرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست **بیت** رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل + و مرزا ابراهیم مذکور را پسری بود مرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد مرزا سلیمان ازین معنی دل تنگ شده گریخته نزد مرزا محمد حکیم برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود چون مرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در ثلث و ثمانین و تسعمائه رو براه هندوستان نهاد چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه باعزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبدالله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمام آن دیار را متصرف شده در بدخشان نیز استیلا یافت و مرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بمراحم خسروانی سربلندی یافت همدرین سال محمد حکیم مرزا در کابل فوت کرد و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه درآرند در سنه اربع و تسعین و تسعمائه مرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبدالله خان اوزبک

جنگ کرده غالب آمد و مرزا سلیمان که همراه ایام بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبهٔ ازبک باز از بدخشان فرار نموده متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائه سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هفتاد و هفت سالگی بروز شنبه ششم رمضان سنه نهصد و نود و هفت هجری مطابق سنه سی و چهارم الهی در لاهور درگذشت و تاریخ وفات او را بخشی یافته اند ۹۹۷

شیخ سلیمان بلگرامی

در محلهٔ قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون بادشاه از شیر شاه هزیمت یافته در بلگرام رسید شیخ سلیمان خدمتش کرده و بادشاه او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من است اگر باز بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون باز بادشاه هندوستان گردید شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیله همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته صاحب دولتی گردید و مولانا ضمیری را که از خواهرزاده او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده و هر دو بپای تخت حاضر می بودند و شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه در سنه نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ای سلیمان
که تاج مکنتش شد تا سر ماه
حدیث خلق و احسان و حیا یش
شده افسانه در عالم بافواه
چو با جاه و جلال خویش آن شیخ
گرفته جانب خلد برین راه
شده پیمانه اش پر چون بتقدیر
بوقت رحمت حق اول ماه
بسوی جنت عالی روان شد
بحکم ایزدی آن طالب الله
پی تاریخ فوتش در بدیهه
خرد گفتا کجا آن شیخ باجاه ۹۹۷

و قطعهٔ دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرعه ماده تاریخ است
شمار سال وفاتش بیان خلد برین ۹۹۷

997 ## میر فتح الله شیرازی و حکیم ابوالفتح گیلانی ۹۹۷

امیر فتح الله اصفهانی بحسن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سائر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصاً در اقسام حکمت و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هندوارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور منصب وکالت یافته و پس از فوت وی که در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبر شاه رسیده مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز مواد جاه و جلالش در فزایش بود تا در سنه نهصد و نود و هفت بادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند او در سری نگر که دار الملک کشمیر است بمرض اسهال درگذشت وقتیکه بادشاه از فوت وی اطلاع یافت بسیار تاسف نموده فرمودند که اگر میر بدست فرنگ افتادی و فرنگیان قدر تمام خزائن بارگاه سلطنت عوضی خواستی در مبادلت این سودای پرسود کردمی و همچنین گوهر والا ارزان خریدمی فقط چندی بعد از فوت وی بادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابوالفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبد الرزاق گیلانی نیز از این جهان سفر آخرت نمود چنانچه جلال الدین محمد اکبر شاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابوالفضل موجود است مینویسد که بتاریخ بیست چهارم امرداد ماه الهی در سنه سی و چهار مطابق سه شنبه سیوم شوال سنه نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی ازین ظلمت کده رحلت نمود و تحیر و تاسف همچنان تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهارم موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نمود و تاریخ فوت آنها چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله که وصر فی ساوجی [illegible] ۹۹۷

تاریخ

997 امسال دو علامهٔ عالم رفتند
رفتند موخر و مقدم رفتند
چون هر دو موافقت نمودند بهم
تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند

منقول است که چندی بعد از وفات حکیم ابوالفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبدالله خان ازبک همراه سید صدر جهان رفته بود باز آمده شرف ملازمت دریافت و بادشاه او را بنوازش بادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی شعلا طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابوالفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی مهر دو برادرم که دمساز آمد او شد بسفر وین سفر باز آمد او رفت و بدنباله او عمر برفت وین آمد و عمر رفته‌ام باز آمد بادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرعهٔ ثالث خالی از گرانی نیست اینچنین باید گفت ؎ او رفت و زرفتنش مرا عمر برفت ، و همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کار پردازان خالصه حواله او بوده و در سال نهصد و هشتاد بصوبه‌داری ملک بنگاله هم معزز و ممتاز گشته روز زمیاد و بست و ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوسی موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور درگذشت اگرچه در راستی و سربراهی مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا ازو ناخوش بودند چنانچه مورخی تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته	چون شد سوی جهنم گشتند خلق خرم	تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم	شادی کنان بگفتا وی رفت در جهنم

۹۹۰

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهاریمل کچهواهه است که از عقیده‌مندی بپایهٔ والا رسیده بود و دخترش جوده بائی نام بعقد مناکحت شاهزاده محمد سلیم یعنی جهانگیر بادشاه درآمده و راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرده بعد از آن حبس بول شد و باین ورد شب اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی ازین جهان بربست دران ایام اکبر شاه در کابل بود چون خبر فوتش شنید تاسفها خورده کنور مانسنگه را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری عز امتیاز بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری است گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانهٔ شیخ محمد غوث آمد با دل و دین شیفتهٔ شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و بشیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد از آن خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی تمام داشتند بخلافت شیخ محمد غوث که امی بود ندیکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی را اختیار کردید جواب او که منت خدایرا عز و جل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی است و شیخ وجیه الدین غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمدآباد گجرات است و کلمهٔ شیخ وجیه الدین بے الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد ۹۹۸

تاریخ از مخبر الواصلین

قدوة الاصفیا وجیه الدین	عالمی حق‌نما وجیه الدین گفته‌ام سال نقل او بیقین	علوی بود آن ستوده صفات بهشت مسکن وجیه الدین	مسقط الراس و مدفنش گجرات

۹۹۰

مولانا عرفی

اسمش جمال الدین و مولدش شیراز است شاعری شهد کلام شیرین سخن بوده نظمش اندر هر عبارت خوبی ست آراسته نثرش اندر هر اشارت عالمی پرداخته در ابتدا از بندر جرون بدکن وارد شده چون در آن ولایت او را الفصرتی چنانکه باید دست نداد لاجرم متوجه آگره شد و مسیح الدین حکیم ابوالفتح در نکته اول بر حقیقتش اطلاع یافته بر تربیتش پرداخت و بتدریج ریاض احوالش از آب التفات حکمت پناهی نضارت یافته بساعری در شاعری نام بر آورد و چون شجر اقبال حکیم مذکور بصرصر فنا برکنده شد سپه سالار عبدالرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت در آن اثنا احوالش مسموع باریافتگان حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه گردیده در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چندی وزیر مرض اسهال نقش حیاتش از صفحه روزگار شسته شد بعد وفات در لاهور بخاک سپردند و بعضی کسان نوشته‌اند که با شاهزاده مرزا سلیم خصوصیت و محبت مفرط داشت چنانچه بعضی بقتلش متهم کردند عاقبت حساد در عین جوانی او را مسموم نمودند وفاتش در سال سی و ششم جلوس اکبر شاه در سنه نهصد و نود و نهم هجری بوقوع آمده نادی کلام عرفی شیرازی تاریخ وفات او ست و بسبب آنکه حرص و طمع مال داشت در بند طول آمال ظریفی تاریخ فوتش اشعث طماع ۹۹۹ یافت و در بهارات جهان مرقوم است که عرفی در مرض موت خود قصیده گفته که در آن آرزوی رفتن به نجف ۹۹۹ معلی کرده مطلعش اینست **بیت** جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار و در آخر قصیده میگوید **بیت** اگر بشو در کوی تو حمله تشریخیز کنم بمژه دیده طی تشنه زار بکاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر بهند هلاکم کنند و ربه تتار بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای او را روانه نجف معلی نمود بالجمله چون لاشه او در نجف اشرف رسید ملا ونقی همدانی تاریخ رسیدن لاشش در آن دیار اینچنین گفته

تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی بکاوش مژه از گور تا نجف بردم	که آسمان پی پرورش صدف آمد فکند تیر دعائی که بر هدف آمد	چو عمر او به سر آمد ز گردش دوران رقم زد از پی تاریخ رونقی کلکم	شکست بر سر لهای شیعیان آمد بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او درویشی آمده باشتباه دیگری که در پهلوی او مدفون بود استخوانهای عرفی را برآورده به نجف برد

خواجه محمد یحیی

ابن خواجه ابوالفیض ابن خواجه محمد عبدالله پسر کلان خواجه عبدالله احرار است نهایت صاحب کمال و عارف و کامل بود احوال او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور است بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نهم هجری فوت کرده قبر او و نیز قبر یکی از مریدان او امیر عبدالله که پیر امیر ابوالعلا اکبرآبادی بود در بلده اکبرآباد بر کنار دریای جمن متصل راج گهات هذا الزمان موجود است

تاریخ وفات او ست

آن قطب زمانه خواجه یحیی	در وقت خودش نبود ثانی نه را برقم سه بار بنویس	در ماه وفات خواجه کونین تا سال وفات او بدانی	او رفت ازین جهان فانی

۹۹۹

حافظ رخنه

در سرهند باغی ست که آنرا باغ نولکهه میگویند و بانی آن باغ حافظ رخنه نام داشت که در زمان اکبر شاه بنای آن باغ نهاده و در

دو دریا میکنه. و شاه برای زنع برادر خود محمد حکیم مرزا که از کابل با اراده تسخیر هندوستان تا لاهور رسیده بود رفته بود و در وقت مراجعت
دران باغ فرود آمده چنانچه ابوالفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ دلگشای حافظ رخنه که الحق همه هندوستان بلکه عراق و خراسان نیز کم باین
باغی نشان میدهند تشریف برده بهجت پیرای خاطر فیض ماثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ
در ان واقعه بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ بر آید

١٠٣ بنای قلعهٔ الٰه آباد

شیخ ابوالفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبه پیاگ را که دران سرزمین دریای گنگ و جمن پیوسته
بهم شوند یکتائی پذیرند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طواف گاه والا شمرند
درانجا شهری بر سازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی درانجا براورنگ دادگری بر نشینند و سرتابان آن نواحی را غاشیه
فرمان پذیری بر دوش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی با پنجم آبان سال بست و هفتم از جلوس شاهنشاهی که مطابق
سنه نهصد و نود هجری بود از دار الخلافت فتحپور نهضت فرما شدند و موکب مقدس داد دهان و شکار کنان منزل بمنزل نهضت
پیموده غره آذر ماه بدان نیایش جا رسیدند و روز دیگر بخجسته ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سر رنگ زدند و در
هر کدام والا نشیمنها باز نمودند و محمدتان تیزهوش کارنامها پدید آوردند در کمتر زمانی اولین حصن سرانجام برگرفت و هر گروهی در خور حال
دلگشا خانه بسر برد و در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور بالٰه باس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن
برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند فقط و در مرات جهان مرقوم است که در سال پانزدهم جلوسی بنای قلعهٔ الٰه آباد
که در متانت و استحکام نظیری ندارد تصمیم یافت و در مدت چهار سال و کسری صورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدم
که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال براورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار
سعید خان و مخلص خان و راجه تودرمل و رای بهار تهه دیوان و پیاگ داس مشرف من ابتدا یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد
و نود و پنج لغایت بست پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری بتعمیر اختتام یافته و شهری نیز درانجا آباد گشته اول مسمی
بالٰه باس گردیده و بعد ازان در عهد شاهجهان بادشاه بالٰه آباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشه این قلعه آنچه که پیش ازین
بود حالا یافته نمیشود زیرا که در سنه یکهزار و دوصد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل گد صاحب انگریز
مشهور بکرنیل کیت که کیت گنج در شهر الٰه آباد آباد کرده اوست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه و دیوار و مکانات دیگر
صورت قلعه را دیگرگون ساخته راست اینست که پیش ازین لائق بزم بود و حالا قابل رزم است و درین قلعه مکانی ست زیر زمین
که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و درانجا درختی ست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و ظاهر مینمایند
این درخت از لکهها سال درانجاست و تا روز قیامت خواهد ماند منقول است که جهانگیر بادشاه آن درخت را بریده طبق آهنی کلان
بر سر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر بر آورده والله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودی ست سنگین که آنرا
هندوان از غلط فهمی و نادانی لاٹ بهیم سین میگویند طولش قریب چهارده درعه و سطبری آن سه و نیم درع است کتبه دارد بانواع خط
هندی که آنرا کسی خواندن نمی تواند اما درین ایام صاحبان انگریز برای انکشاف این راز سربسته سعی موفوره بکار برده و نقل آن کتبه بر کاغذ
بهر جانب فرستاده اند و چنان مستفاد گردیده که این عمود را راجه عظیم الشان از راجهای پیشین طیار نموده درانجا که معبد بزرگ هندوا
ست استاده کرده بود و این عمود را کرنیل کیت صاحب موصوف هنگام مرمت قلعه فرود آورده بود و تا چهل سال اندرون قلعه افتاده مانده

دباز بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده بربالای آن عمود نصب کرده اند و سوای خط هندی وغیره که بران عمود منقوش است جهانگیر بادشاه در اوائل سلطنت خود نام خود و نام آبای خود را تا صاحب قران در فارسی کنده نیده بود آنهم بران عمود موجود هست بدینطریق

ابن سلطان ابوسعید	یا نور	ابن سلطان محمد میرزا	یا هادی	ابن میرانشاه	یا بدیع	ابن امیر تیمور صاحبقران	یا قادر	احد الهی ۱۰۱۴ شیر نور بیامو انق برج الثانی	یا مقتدر
الله اکبر	نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی	یا حافظ	ابن اکبر بادشاه غازی	یا حفیظ	ابن همایون بادشاه غازی	یا حی	ابن بابر بادشاه	یا قیوم	ابن عمر شیخ میرزا

کتبه عبدالله مشکین قلم

و بزیر این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان است و از جانب دیگر دریای جمن آمده بآن دریا ملحق گشته و میگویند که بررویت ظهور دوره کلجگ عمر دریاے گنگ پنجهزار سال شمسی قرار یافته بود تا سنه حال که یکهزار و دوصد و شصت و چهار هجری و یکهزار هشتصد و چهل و هشت عیسوی است چهار هزار و نهصد و چهل و نه سال منقضی گشته پنجاه و یک سال دیگر باقی است و ازین حساب چنان مستفاد میگردد که در شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ بآخر خواهد رسید و چون این مقام پرستش گاه بزرگ هندوان است در ماه ماگهه یعنی هرگاه که آفتاب در برج جدی میرود گروه گروه هندوان مرد و زن از دیار قریب و بعید جمع شده تا یک ماه درین مقام غسل مینمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردن خود درین مقام نجات آخرت میدانند چنانچه در زمان سابق اکثری از هندوان سبو بر دست و پای خود بسته بدریا غرق میشدند و بعضی خود را باره دو پاره میساختند گویند که در زمان پیشین درینجا اره بود و هرکس که خود را بدان اره بریدے هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر بر او خود رسیدی از عهد شاهجهان بادشاه این رسم موقوف گردید و بعضے از دشنه سر خود از تن جدا مینمودند درین منوال قصه مکند برم چاری است که تا امروز ذکر او برزبان هندوان و برهمنان آن شهر جاری است و چون این قصه عجیب و غریب است و خالی از لطف نیست بنابر غرابت درینمقام نوشته میشود

قصه مکند برم چاری

نقلی است که برهمنی مکند برم چاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود مدتے بریاضت و قناعت اشتغال داشت و در اواخر سال یکهزار پانصد و نود و هشت سنبت راجه بکرماجیت که مطابق سال نهصد و چهل و هشت هجری بود در شهر پراگ که حالا مشهور بالهٔ آباد است وارد گشته و بر کنار تیرنی یعنی در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شده آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اندام خود را پاره پاره بریده دران آتش افگند بعد ازان خود را نیز در آتش زده خاکستر شد باین نیت که تا نیاز او بدرگاه قادر بیچون بدرجه قبول رسیده بار دیگر درینجهان انقلاب النسان پیدا شود و بادشاهی هفت اقلیم یابد چنانچه از اشلوکی که در آنوقت خود بزبان سنسکرت گفته و بر ورق مس کنده نیده گذاشته بود و حالاآن اشلوک اکثر مردمان آن شهر را یاد است مستفاد میگردد و اشلوک اینست

اشلوک

بسور ندبان چندی تیر تهه جبر اکه	اتپسن پهول پچهی دوادسی پور بانے	سکهن تن هوم بیت جهم ادتی	سکل وگدناری برم چاری مکنده

و این اشلوک که تاریخ است معنی اش اینست که در سنبت یکهزار و پانصد و نود و هشت در شهر پراگ که از بزرگ معبد است بتاریخ دوازدهم از نصف آخر ماه ماگهه در اول پاس از روز تمام اندام خود را هوم کردم یعنی قربانی نمودم بهت بادشاهی یافتن بر تمام روی زمین من مکند برم چاری

ابراهیم تیرمی نوشتیم فقط و چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب همان ایام متولد شده بود میگویند بلکه بعضی را اعتقاد است که روح همین گنده برهمن چارسی در قالب اکبر شاه نقل کرده باز در جهان آورده بود و موافق نیت خود بادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را سوخته آن روز مطابق بود با تاریخ بیست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه بوقوع آمده هشت ماه و بیست و شش روز بعد از آن واقعه رو داده پس اگر هندوان که بر تقل ارواح معتقد اند این واقعه را راست پندارند جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کمتر از آن نیز می ماند و این صرف چهار روز کم از مدت معهود است والله اعلم بالصواب همبرین طریق در یزد شاعری بود متخلص بزبانی یزدی و علت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی گنجوی می پنداشت و این خام خیال را در عالم قال آورده و چنین گفته بیت در گنجه فرو شدم بی دید — از یزد بر آمدم چو خورشید

هر کس که چو مهر بر سر آید — هر چند فرو رود بر آید

وفات او در سنه یکهزار و هفده هجری واقع شده و شیخ فریدالدین عطار سیفر باید س هفصد و هفتاد قالب دیده ام — همچو سبزه بارها روئیده ام

مائت یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

در افتتاح مائت یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادرزاده سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشور کشائی می نمودند

قاضی ابو الفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمرش هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مستفق و مکرم سال هشتاد و چار در دنیا اسم قتار بخش از خرد جستم	عارف وقت خضر بحر نوال اکرد تلقین دین مبارک فال گفت هاتف بدانکه شیخ کمال	آن محقق مدقق دوران چون ندا در رسید از عالم غیب باش آزاد از غمش فیروز	آن شیخ در سرای جلال گشت پنهان بسال آن زلال صبر بهتر ازین ملال سنال

خواجه ابراهیم حسین

یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوسی بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت ۱۰۰۱
در عین جوانی از این منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و قادری بداونی در تاریخش گفته

تاریخ ۱۰۰۱

بر موجب حکم بادشاه کونین	در ماه صفر خواجه ابراهیم حسین	چون کرد سفر ز عالمی نیرو من	تاریخ شدش خواجه ابراهیم حسین

مرزا عزیز کوکه

مخاطب باعظم خان کوکلتاش پسر خورد خان اعظم مشهور باتکه خان بود و کوکه و کلتاش برادر رضاعی را میگویند زیرا که اکبر شاه در خوردگی شیر مادر اعظم خان که جیجی نام داشت نوشیده بود و با او هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

بخطاب اعظم خان نام برآورده و دیناله پور بجاگیر او مقرر شده و در سال سی و دویم از جلوس عقد مناکحت دختر مرزا بادشاهزاده
سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو سوء المزاجی بادشاه بطرف خود دریافته اراده حج کرد و با فرنگیان دوستی بهم رسانیده
از بندر بلاول که نزدیک سومنات ست بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبدالقادر بداونی
تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

١٠٠٢ تاریخ

چو پرسیدم بدل تاریخ این سال | بگفتا میرزا کوکه بحج رفت
١٠٠٢

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی
و سه هجری باجل طبیعی مسافر دار الملک بقا گردید لاش او را از انجا بدهلی آورده متصل روضه پدر او خان اعظم اتکه خان مدفون ساختند
و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نموده اند و آن عمارت حالا به چونسٹهه کهنبه مشهور است

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نموده امین احمد رازی است که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

تاریخ

١٠٠٢ این نسخه که هست همچو فردوس نکو | تا بو نشوی درو زبیگانی سو | گر از تو کسی سوال تاریخ کند | تصنیف امین احمد رازی گو
١٠٠٢

سلطان مراد ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد فوت پدر در اواخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست و صاحب ملک و مال گشته اول پنج برادران
خود را پیش چشم خود کشته بعد از ان بکار سلطنت پرداخت مکرر او را با جنود نصارا محاربات دست داده وفاتش در ماه جمادی الاول
سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش او را بخاک سپرده اند و سلطان محمد
باورنگ فرماندهی برنشست و از خردی غنودگی و دلسنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت
نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده برنج طاعون ازین عالم درگذشت بعد از و پسرش سلطان احمد چهارده سال حکومت نمود

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزاده شیخ سلیمان و از وسیله او بملازمت همایون بادشاه رسیده شاعر پای تخت
او گردیده در مهر خود این بیت کنانیده بود ~ خدایا بحق رسول امام + پذیرای کار ضمیری نظام + در قصبه سفیدون
که از توابع دار الخلافت دهلی ست در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ
وفاتش درین قطعه بضبط آورده

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام | شاعری نادر و فصیح کلام | در قصیده شده ظهیر زمان | در غزل گشته خسرو ایام
١٠٠٣ بست رخت از جهان بملک فنا | کرد آهسته سوی خلد خرام | کردم اندیشه بهر تاریخش | خردم گفت آه آه نظام
١٠٠٣

شیخ عبدالقادر بداونی قادری متخلص

پدرش ملوک شاه از اکابر بلده بداون بود و شیخ بفضل و کمال اتصاف داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ فیضی

و شیخ ابو الفضل ست تلمذ نموده و بعد ازان در سلک ملازمان اکبر شاهی منسلک گردیده و در محفل خلوت بار داشت و به امر آن بادشاه
با نتخاب و ترجمهٔ کتب هندی اکثر مامور میشد داستان رامچند را بفارسی ترجمه کرده و تاریخ کشمیری منتخب نموده و علم تاریخ را بواقعی میدانست
و تاریخ بسیار را خوب می یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشائخ و علما عصر خود یافته و تاریخ ازدواج خود که در سنه نهصد و هفتاد
و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی	ازدواجی بماه چهری شد	عقل تاریخ کدخدائی را	گفت ماهی قرین مهری شد

و نسخهٔ منتخب التواریخ که بتاریخ بداونی اشتهار دارد بر حق گوئی و خداشناسی و فضل و کمال او دلیلی واضح است
این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق تعمیه اینچنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید	منتخب از کرم ربانی	سال تاریخ ز دل جستم گفت	انتخابی که ندارد ثانی

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ بر آید سال وفات شیخ معلوم نشد ورنه تاریخ بهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابو الفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری ست سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد
و اشعار بامعنی گفته **بیت**

زین پیش که سکهٔ سخن بود	فیضی رقم نگین من بود	اکنون که شدم بعشق مرتاض	فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوائل روزی بادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتهره نقره استاده
کرد فیضی بتکلف این رباعی خواند **رباعی** بادشاها برون پنجره ام ⁜ از سر لطف خود مرا جا ده ⁜ زانکه من طوطی شکر خایم
جای طوطی درون پنجره به ⁜ بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه
و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بیمثال آفاق بود این چند ابیات از وست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه بحر و برم	شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم	شاعر ما ماند آن شاعر که پیش از من گذشت	شعر گویان ازلی با خود چه سیم و زرم
بود گر در هند خسرو طوطی شکر گرم	حالیا من در سخن گوئی ازو شیرین ترم	طرز شعر او نباشد نظم رنگین مرا	او بطرز دیگر است و من بسبک دیگرم
او اگر پروردهٔ لطف محمد شاه بود	من بمداحی اکبر شاه جان میپرورم	بود اکبر را محمد بندهٔ فرمان پذیر	گر در معنی و ربعی گفته باشم کافرم

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبر شاه باین
خطاب نامور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان صاحب
قران ثانی ابو طالب کلیم همدانی باین خطاب نامور شده و فیضی سواطع الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حروف
منقوطه ندارد و تفسیر قران را نیز بی نقط تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سورهٔ قل هو الله را
تاریخ اتمام آن یافته که در سنه اثنی و الف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سورهٔ قل هو الله احد الله
الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که در دیوان حافظ نام سگ نیست
چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

قطعه

منم فیضی که در سیدات معنی	چو من چابک سواری نیز کم نیست
بجلد شعر من از پوست تا مغز	هجائی مردم ناپاک رگ نیست

بهادیب(؟) این پاکیزه گفتار که در دیوان حافظ نام سک است و میر غلام علی آزاد در تذکره سرو آزاد آورده که شیخ محمد یحیی معروف بشیخ محب الله الهٰ آبادی در کتاب اعلام الانام میگوید که صاحب قطعه مذکوره اشاید که این بیت خواجه حافظ بنظر رسیده و شنیده باشم که سگان قلاده می بندی • چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنی • و مؤلف راچنان بخیال میرسد که انچه که شیخ فیضی نوشته اند درست هست زیراکه بیت مذکوره در اکثری از دیوان حافظ یافته نمیشود مگر در بعضی و شبه نیست که این بیت از ملحقات باشد گویند که شیخ فیضی و برادرش شیخ ابو الفضل هر دو دهریه مقرری و سر حلقه اهل تزویر بودند در صحبت خاص بادشاه راه یافته بسخنان واهی خاطر بادشاه را از جادهٔ مستقیم انحراف میدادند چنانچه این دو شعر که از قصیده مدحیه سلطان است بر همین مطلب بهترین است

ابیات

قسمت نگر که در حضور سرخوش عطا است	آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب
او میکند معائنه خود در آینه	این میکند مشاهده حق در آفتاب

و این اشعار را هنود وان سند بر آفتاب پرستی بادشاه نموده به تحسین فیضی سرگرم اند باید دانست که شیخ فیضی اعداد اکبر را با عدد آفتاب از حساب بینات برابر یافته و بر همین معنی رباعی گفته

رباعی

نوریکه ز مهر عالم آرا پیدا است	از جبههٔ شاهنشه والا پیدا است
اکبر که با آفتاب دارد نسبت	این نکته ز بینات اسما پیدا است

و حساب بینات آنچنان ست که در حساب ابجد حروف اسمی را از حروف مسمائی بگیرند و از اول حرف اسمی مسمائی حرف محذوف سازند انچه باقی ماند اعداد آن را بگیرند مثلاً اعداد اکبر دو صد و بست و سه میشود الف آفتاب اسمی گیرند و الف مسمائی محذوف گردانند لف باقی ماند که یکصد و ده حاصل آید همچنین از الف دویم اسم آفتاب مجموع اعداد هر دو الف دو صد و بست باشد باقیماند فا و تا و با در صورت حذف حروف ابتدا از هر سه حرف الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه العدد بهم باشد پس تمامی اعداد آفتاب دو صد و بست و سه آمد و آن برابر اعداد اکبر ست فقط ولادت فیضی در سال چهار صد و شصت و سه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او در دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده و چون شیخ بمذهبی مقید نبود این مصرعه در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ فاسقی و شیعی و طبعی و دهری + و این تاریخ هم بر همون طریق است

تاریخ

شیخ فیضی که فضل بیحد داشت	گرچه در زعم خود سوخته بود
در ره دین فساد پیدا کرد	نزد ارباب شرع مفسد بود
زان سبب خامهٔ قضا و قدر	بنوشت آنکه شیخ ملحد بود

و مؤلف این اوراق این تاریخ در فوت او گفته

تاریخ از مؤلف

تاریخ رحلت او جستم ز شاه اکبر	افسوس گفت اکبر جان از فیضی

گویند که شیخ فیضی و کمال حیدر و حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح شیرازی در عرض یکماه بترتیب سمانو شهرستان عدم شده اند

جامع مسجد بهار

این مسجدی هست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بر بالاے دروازه آن مسجد مرقوم است

تاریخ

در زمان اکبر غازی شه عالم‌گیر ببسکه از فیض مقدس شد ظاهر (گردید)	باد دایم جای گردانش ابر زان اقتدار روضه قدسی ست گویی اندر ملک بهار	هم بهمین حضرت خان سعید سرفراز سال تاریخش چو از پیر خرد جستم بگفت	مسند عالی بنای مسجدی کرد اختیار رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار ۱۰۰۴

۱۰۰۴

دروازه محلسراے رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسراے اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یا که یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازه آن محل سرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

دروازه عظیم بنای چو شد تمام	دروازه سپهر ز رشکش سقیم شد	سال عمارتش چو نمودم تطلع گفت	از راجه مان سنگه بنای عظیم شد ۱۰۰۵

۱۰۰۰

تحریر فی التاریخ بست و هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجرے

مولانا حاجی محمد کشمیرے

اصلش از همدان هست یکے از آباے او همراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بدهلی رسیده کسب فضائل نمود و در اکثر علوم بمرتبه کمال رسیده بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوے نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شد و خلیفه اش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود وز سر پدر رود سے نعمتے	کین فلک گشت بر زیر و زبر کز غم او مشتعلم گشت سر سال و مه و روز از این واقعه	زیر و زبر ساخت حیات مرا پیر خرد را دل و جان زین خبر نوزده هم بود ز شهر صفر	همچو حیات نمک اندر حجر خون شد و پیوست بخون جگر

۱۰۰۶

عبدالله خان ازبک سپهدار ملک توران

ابن سکندر خان ابن جانی بیگ خان از اولاد چنگیز خان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر تا مدتے با او جنگ داشته در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه در ولایت ماوراءالنهر کوس شاهی باستقلال زد و تمامه آن دیار را متصرف شده در بدخشان استیلا یافت و مرزا شاهرخ نبیره مرزا سلیمان از جور او بجان آمده متوجه هندوستان شده و عبدالله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده و بقولے در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس فوت کرد و تاریخ وفات او را قیامت قائم شد، یافته اند مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر هفده سال و بعضے نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود بعد از و پسرش عبدالمومن خان در سمرقند بر مسند

خانی نشست معتمدان پدرش که از وی آثار خطر داشتند بسبب آنکه عمّ خود رستم سلطان را با سه پسرانش بسیاست رسانیده
میخواست که جمیع ارکان دولت پدر را نیز نابود سازد لهذا چندے از ایشان توهم گرفته از شبها سر راه او را گرفتند و بزخم تیر او را
هلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانے بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان را که از اقربای او بود بر مسند حکومت نشانیدند
تاریخ قتل عبدالمومن خان را بطریق تعمیه بدبخت سر بریده یافته اند یعنی اگر سر عدد بدبخت را که حرف با باشد در کرده شود تاریخ برآید
و نوشته اند که بنا بر سوء اعمال و بی ادبیها که از عبدالمومن خان نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت نه نمود و دین محمد خان
که مشهور به یتیم خان بود در معرکه که با شاه عباس در هرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دویمی اکبر شاه بود و در سنه یکهزار و هفت پانزدهم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد و در بلده شاه پور
مدفون گردید بعد از آن نعش او را از انجا برآورده نزدیک مقبره همایون بادشاه در دهلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت اوست ع
از گلشن اقبال نهالے بشده کم

شیخ ناگه

در شهر قنوج برکنار دریای کالی ندی روضه ایست عالیشان و گنبدی دارد برگرد آن روضه دیوارهاے بلند تعمیر یافته و از تاریخے
که بر پیشانی دروازه بیرونی نقش است چنان مستفاد میگردد که شیخ ناگه در حوالی یکهزار و نهم فوت کرده و در انمقام مدفون گردیده
از عبارت مکان فیض آباد تاریخ برمی آید تاریخ و عبارت اینست

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس نشان است | زان گوشه نشینی که از شاه مراد است
مرقد که شیخ ناگه فیض حق بود | تاریخ مکان فیض آباد اینست
باهتمام رکن الدین و دلاورے میان قریشے کتبه رکن الدین بن علاء الدین عثمانی سنه ۹

شاه موسے

درویشے بود که در سنه یکهزار و ده هجرے بشهادت رسیده اما معلوم نشد که بکدام علت بهر حال تاریخ شهادت اینست

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسے | بمیدان شهادت چون علم زد
رزومی صدق شمس الدین محمد | قتیل عشق تاریخش رقم زد ۱۰۱۰ 1010

رفیع الدین

شاعرے ممتاز و سخن سنج معنی نواز بود و مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در هند آمده دیوانے که خود گفته بود
بنظر بادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات بادشاهانه گردید و تاریخ اختتام دیوان مذکور گفته

تاریخ

دیوان رفیع چون بانجام رسید | از حضرت بادشاه انعام رسید
در ملک دکن جمیع نمودیم و نوشت | در سال هزار و ده بانجام رسید 1010

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوے

حکام لار از نسل گرگین میلاد اند که در عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بودند از ان تاریخ اولاد او در ان ولایت حاکم و فرمانروا
بوده در زمان ملوک طوائف بیشتر از بیشتر اقتدار یافته از حکام ولایت قرب و جوار باجستان بودند از ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام

مات یازدهم

وبعد ازان در ممالک ایران بادشاهے نافذ فرمان بودند خصوصا در زمان اکاسره اطاعت گونه بظهور آورده اند و در سائر ایام لواے خودسری افراخته اند اول حاکم مسلمان ازان طائفه جلال الدین ایرج ابن گرگین ابن قباد است که در عهد عبد العزیز مسلمان شد و از زمان ظهور دولت صفویه تا غایت طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشته منصب امر دیوانی داشتند و در زمان نواب سکندر شان ملقب بسلطان محمد خدابنده نور الدهر خان ابن ابراهیم خان ابن نوشیروان مشهور بپادشاه عادل که در آغاز جلوس شاه عباس والے آنجا بود فوت شد مرزا ملار الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را بلقب ابراهیم خان ثانی لقب دادند بعد ازان چون سر از اطاعت بادشاه پیچید شاه عباس در سنه هزار و ده هجری الله وردی خان را فرستاده آنولایت را تسخیر نموده بتصرف اولیاے دولت آورد و مستعدان روزگار تاریخ فتح آنولایت را بسیار یافته اند ازانجمله سید کمونه این تاریخ مرغوب یافته

تاریخ فتح

چو الله وردی بفرمان شاه — چو رستم سر بچه پردسلے

تهمتن صفت بر تکاور نشست — کشود آنچه گرگین میلاد بست

بهنیروی بازوی کیخسروی — طلب کردم از عقل تاریخ آن

درآورد دار الامان را بدست — بگفتا طلسم کیانی شکست ۱۰۱۰

تاریخ بر سنگ تربت شخصے

که در زمان اکبر شاه بادشاه در سنه یکهزار و ده هجری مطابق سال چهل و شش الٰهی در اکبراباد فوت شده و بفاصله قریب صد قدم شمالی از گنبد چمن چمن کثره مدفون گردیده و این چند بیت بطریق تاریخ بر مرقدا مرقوم بود که سال هجرے مستفاد میگردد و از عبارت الٰهی سال الٰهی که اختراع کرده اکبر شاه بود بر می آید

تاریخ

آه واویلا که امسال جان من — یکهزار و ده ز هجرت بود کان

رفت و ما را ساخت از غم مبتلا — رفت سوی خلد ازین دار الفنا — روح پاکش را همی گویم بصدق

سال فوتش چون بجستم از خرد — گوش کن تاریخ شمسی را اگر — در بهشت عدن یارب باد جا

گفت با من کاهی غریب بی ریا — از الٰهی گشت نازل این ندا ۴۶ ۱۰۱۰

پوشیده مباد که چون در سنه یکهزار و دو صد و هیژده هجری قلعه اکبرآباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد در جائے که قبر او و مزار دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چهل سال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی حکم اصدار یافت که کچهری کهنه را مسمار ساخته در همان مقام کچهری دیگر از سر نو تعمیر نمایند بوقت کندیدن بنیاد دیوار کهنه چهار تربت بر آمدند ازان جمله یکی آنست که مرقوم شد و حالا این سنگ تربت اندرون قلعه اکبراباد نهاده اند و دو تربت دیگر که هیچ نوشته نداشتند و یک دیگر که بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

واحسرتا که جان جهان زین جهان برفت — فرزند او که بود مرا روح و هم روان برفت

بی او برفت قالب بیجان من جان برفت — بر ما نکرد مهر و ابیسوی روان برفت — جیب حیات چاک بکن کاتبا دگر

لازم بود که زار بگریم بهای های — تاریخ فوت او ز خرد جستم و بگفت — کان طوطی شکر لب شیرین زبان برفت

خود بود ماه چون ز جهان نوجوان برفت — برگ گلی و شاخ گل از بوستان برفت

علامه عصر شیخ ابو الفضل علامی

برادر شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه
سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبره او در بلده اکبر آباد بفاصله یک کروه شرقی از روضه اکبر شاه موجود ست و شاید که
هر دو برادران نیز در انجا مدفون هستند این روضه را مردمان آنجا یار روضه لاڈلی میگویند و لاڈلی بیگم همشیره ابو الفضل
بود و منکوحه اعتضاد الدوله نواب اسلام خان در روضه مذکور احاطه وسیع و دروازه عالی دارد و بر پیشانی آن دروازه اسم
شیخ مبارک و شیخ ابو الفضل مرقوم است فی سنه اربع و الف بخط طغرا اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بود
اما این هر دو برادران در اکبر آباد متولد شده اند و ولادت شیخ ابو الفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم
معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد ازان تجرد و خرابات را دوست داشته و بتکلیف و اصرار محبان صادق
در سال نوزده جلوس عرش آشیانی ملازمت بادشاه حاصل کرده تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالطاف
خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد ازان بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عرصه قلیل بخاطر بادشاه
آنچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی ست ؎ عالم و عادل و علامه عصر + عارف و کامل و
فیاض زمان + آصف عهد سلیمان زمن + شیخ ابو الفضل وزیر خاقان + در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم
بادشاه همراه شاه مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود تا آنکه آن ملک در سنه
هزار و نهه هجری فتح شد و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب بادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبر آباد میرفت
چون در نرور وارد شد بدست رهزنان بقتل رسید بعضی نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده اند و آنچنان است
که چون شیخ حسب الحکم بادشاه روانه حضور شد دران ایام شاهزاده سلیم به بغی و نافرمانی پدر بسر میگذرانید و از جانب
شیخ آزردگی خاطر بسیار داشت و یقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر بادشاه را از طرف او منحرف خواهد
ساخت براجه نرسنگه دیو بوندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور در بغی بشاهزاده
شریک بود او را روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده
سلیم که در اله آباد تشریف داشتند بفرستاد و شاهزاده بغایت خوش شده آن سر را بجای نالائق انداخت و
مدتی در انجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه بادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خورد ؎
شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پرنم شد سکندر را اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد + و شیخ
عبد الرحمن ولد شیخ ابو الفضل را با امرای دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعیین نمود اعظم خان وزیر تاریخ فوت
شیخ را بطریق تعمیه یافته و اینچنین گفته

تاریخ

یفعل الله ما یشاء بحکم الله باز تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید ۱۰۱۱

یعنی اگر سر لفظ باغی را که حرف با ست دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ برآید و نیز نقل کنند که شیخ در خواب
آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابو الفضل + است تکفیر شیخ زبان زد خاص و عام است بعضی بکیش برهمن او را
منسوب کنند و برخی شمس پرست خوانند و جوقی دهریه دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف
این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به تعمیه گفته

تاریخ

سرآه و آه آام چون برکشیدم ❊ ابوالفضل جان او تاریخ گفتم ۱۰۷

۱۰۱۱

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابوالفتح عرف قاضی کمال بلگرامی است در عهد اکبر شاه بپایهٔ امارت رسیده و تا زمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاده و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی که بنسبت دارد		ہاتفم گفت همانی که بقاضی محمود	

۱۰۱۱ ۱۰۱۱

تخت سنگ موسے

تختی است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار و دوصد و شصت و چهار هجری است در قلعهٔ اکبرآباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در راه یافته عرضش قریب دو گز انگریزی است و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزی زیاده از نیم گز و سطبری آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخت منقوش نموده بود و بعد از انتشارش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بران افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ او سازد متکای خسروان پایهٔ فلک پی تاریخ او بفکر شدم		چون دو پیکر بسر صدو بدو نیم مهر و مه را عیار بزر و سیم مدد جستم از خدای حکیم		باشد این تختگاه فرخنده در درجا شل بدر تابنده تا فلک تختگاه خورشید است		تکیه گاهی خدایگان کریم لولوی بی بها چو در یتیم گفت ماند سریر شاه سلیم

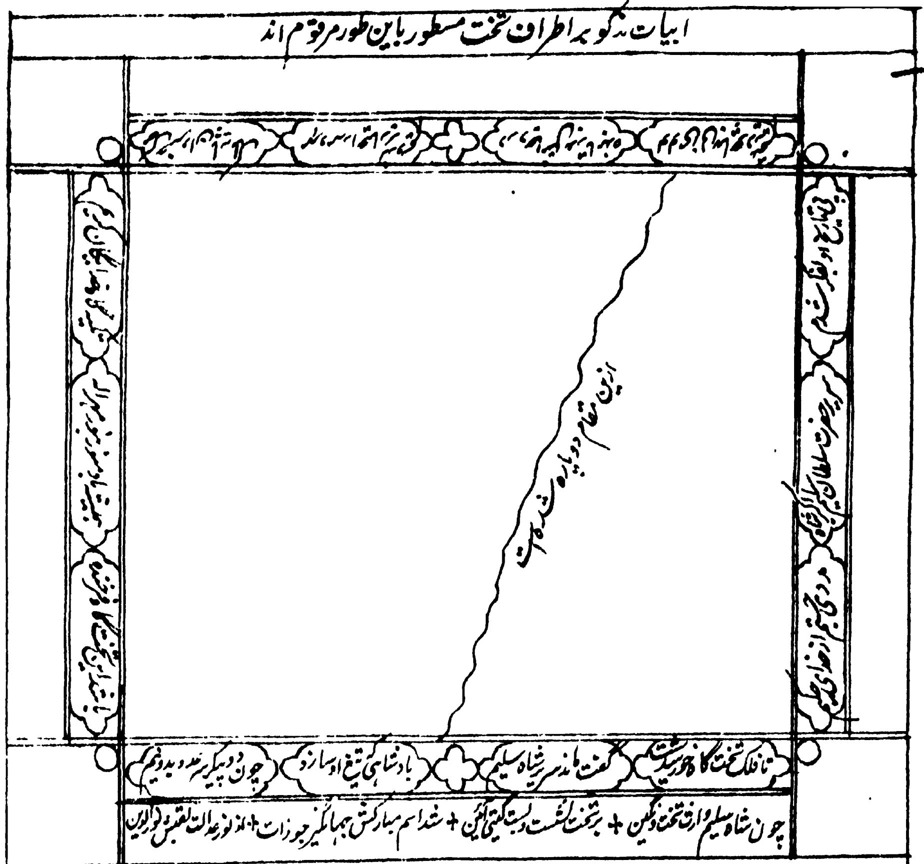
۱۰۱۱

ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر آله		سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت نگین		بر تخت نشست بست گیتی آئین		شد اسم مبارکش جهانگیر جهان ات		از نور عدالتش نور آلدین



خواجه باقی بالله

یکے از اولیای کبار بوده و مذهب نقشبندیه داشت بسن چهل سالگی در سنه یکهزار و دوازده هجری بتاریخ بست پنجم جمادی الثانی از ین جهان فانی رحلت فرموده درگاه او در دهلی ست متصل قدم شریف و بر دروازه جنوبی روضه مذکو باین تاریخ که از لفظ نقشبند وقت سال فوت او استخراج می باید منقوش است

تاریخ

خواجه باقی آن امام اولیا
چونکه بد شرب فنا اندر بقا
عارف بالله اسرار نهفت
محو حق گشته زاسرار صفت
سال تاریخ وصالش خسرو
نکهت بستان سرای انبیا
رخت بسته زین سرای بی بقا
فی البدیهه نقشبند وقت گفت
از نهال جعفری خوش گل شگفت
چون شناسی تا رحی از حق شگفت

1101

سمت الیمن مزار او دیواری ست که قصیده پانزده بیت با تاریخ بران مرقوم ست بعینه چند از ان نوشته میشود

ابیات با تاریخ

قبله ارباب معنی کعبه اصحاب دین
کی توانم گفت تاریخ آن خلاصه و مسلمین
وان ز هجرت بعد الف اثنا عشر بوده سنین
مظهر فیض الهی صاحب علم الیقین
هست ذات خواجه باقی رحمت للعالمین
از وفات طالب ران تکیه گاه سالکین
نور بیچون بر جبینش تافت از حق الیقین
چون کمالش وصل او هم نور معنی در نشین
هر که آید بر مزارش از سر صدق و یقین
شد زیمن تیشه روشن قلوب المومنین
شد وصال عیب او آخر بعمر اربعین
حاجتش گردد روا هم مقصد دنیا و دین

1011

شیخ عبد الواحد فاروقی کابلی سرهندی

والد قطب الاقطاب شیخ احمد فاروقی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبد القدوس گنگوهی چشتی بود وفاتش در بلده
سرهند واقع شده و بعضی از فضلای عصر در تاریخش آه شیخ کامل گفته اند که عددش یکهزار و هفت میشود ۱۰۰۷ و در جای
خوانده ام که تاریخ فوت شیخ عبد الاحد چشتی کان من المخلصین ۱۰۱۲ است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نه معلوم کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور بحاجی بیگم از نسل زبده مثل شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دوشنبه
هفتدهم شهریور سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبر آباد بدهلی روانه ساخته در مزار حضرت جنت آشیانی یعنی
همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و دارا شکوه پسر شاه جهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین
مقبره مدفون هستند و عرب سرا که متصل مقبرهٔ همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساختهٔ بیگم موصوف هست و آنرا عرب سرا از آن
سبب گویند وقتیکه بیگم بحج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده آنمکان را برای ایشان تعمیر نموده

سلطان دانیال

پسر سومی اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهارم سالگی جهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش نیم ماه
پیش از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او با شکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را جنازه نام کرده این بیت بران نقش نموده
بود بیت از شوق شکار تو شود جان تر و تازه * هر کس که خورد تیر تو افتد بجنازه * پدر منع شراب کرده بود نزدیکان از ترس بادشاه
شراب نزد او نمی آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده بمرشد قلی تفنگچی زاری کرده گفت که اندک شراب بمن برسان او گفت
بچه طریق بیارم اگر کسی داند من کشته خواهم شد گفت در همان تفنگ کرده بیار مرشد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام
تفنگ از زبانش برآمده بود حق تعالی همان نوع کرد یعنی که از آن تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ
فوتش از کلمه غائب * استخراج می یابد و سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی مرزا بایسنغر دوم مرزا هوشنگ این هر دو
برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند و در سال یکهزار و سی و هفت بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرآت جهان مرقوم است که بعد از آنکه اکبر شاه را مملکت هندوستان بوجه احسن بضبط درآمد و خاطر جهان کشا از اطراف
جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیق مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشدند تا آنکه روز
بعبادت معمور بصحبت علما و فضلا اشتغال داشته تحقیق مسائل دینی مینمودند و علما رسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده در یکدیگر افتادند
و در مقام تنافی و تقابل درآمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر مینمودند و مزاج شاهی را که طالب حق مطلق بود در شک
انداختند تا آنکه باغوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ امان
پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبد الله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم آن جماعه مقتول شد و همچنین شیخ
عبد النبی نبیره شیخ الشیوخ قطب عالم شیخ عبد القدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد از آنکه ناصحی در میان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که به
تفصیل آن چه نویسد یعنی از سر بامداد تا شش گهڑی روز بمقابل آفتاب نشسته تسبیح نام که در کتب اهل کفر هزار و یک اسم دارد میخواند و میگفت
هر که باین اسما مداومت نماید حیات ابدی یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده پس از حکومت قریب پنجاه و دو سال
شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز اردی بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوسی

دهم آبان ماه جلالی سال پانصد و بست و هفت ملک شاهی مصادق روز اورمزد یکم فروردین ماه قدیمی سال نهصد و هفتاد و پنج یزدجردی
مطابق شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و هفده اسکندری موافق شانزدهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی و بست و ششم جدیدی
سال یکهزار و ششصد و پنج عیسوی مطابق سی ام ماه کاتک سمبت یکهزار و ششصد و شصت و دو بکرماجیت و یکهزار و پانصد و بست و هفت
ساکه سالباهن در دار الخلافت اکبرآباد کوس رحلت بعالم آخرت زدند و در باغ سکندره که قریب سه کروه غربی از قلعه اکبرآباد واقع است
در روضه که پیش از وفات خود تعمیر ساخته بودند مدفون گردید و آن مکان به بهشت آباد موسوم شد ؎ گرامی تنش پاک شستند
زاب ✦ معطر بکافور و مشک و گلاب ✦ کفن جامه کردید و تابوت جای ✦ سپردند جسمش بعفو خدای ✦ ز تختش به تخته درانداختند
با سکندریش وطن ساختند ✦ درو خیمه کردند بروی فراز ✦ بخاکش سپردند گشتند باز ✦ شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها یافتند
و مرثیه ها گفتند از انجمله این تعمیه معروف و مشهور است ع الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه ۱۰۱۴ ✦ و دیگری چنین یافته ع بادشاه عالم
جاوید اکبر بادشاه ✦ و چون اکبر شاه بحساب سال قمری در پنجاه و دویم سال از سلطنت وفات نموده عزیزی دیگر ازین مصرع تاریخ
فوت برآورده ۱۰۱۴ بشرطی آنکه حرف واو بعد از لفظ پنجاه ننویسند و آن مصرع این است ع پنجاه و دو سال حکم راند اکبر شاه و یکی از شعرا
این قطعه در تاریخش گفته

تاریخ

شاه گیتی ستان جلال الدین | که چو او در جهان ندارد یاد
رخت بربست زین سرای فنا | ماند زو یادگار دانش و داد
هر کسی سال فوت او می جست | لجه ام این گهر بساحل داد
فوت اکبر شه است تاریخش ۱۰۱۴ | جای او در جوار رحمت باد ۱۰۱۴

و این تاریخ از آصف خان جعفر است و بعضی نوشته اند که از خواجه شعیب جوسقانی است

تاریخ تعمیه

شاه اکبر جلال دولت و دین | که زد از قدر بر فلک خرگاه
ماهی عمر او فتاد بشست | نوبتش در گذشت از پنجاه
نخل شاهیش چون ز پا افتاد | گشت تاریخ فوت اکبر شاه

نخل شاهی اشاره بر حرف الف است اگر آنرا از الفاظ فوت اکبر شاه دور کنی تاریخ برآید القاب او بعد از مرگ عرش آشیانی قرار یافت
و ایام شاهزادگی از روز تولد تا روز وفات جنت آشیانی سیزده سال و هشت ماه و هفت روز و مدت سلطنت از یوم الوفات پدر پنجاه
و یک سال سه ماه و یک روز چنانچه مجموعه عمر او بحساب سال قمری شصت و چهار سال یازده ماه و هشت روز میشود اما بحساب سال شمسی
شصت و سه سال و یک روز از انجمله ایام حکومت بسال شمسی از روز جلوس چهل و نه سال هشت ماه و یک یوم روضه عالی و رفیع
اکبر شاه که در باغ سکندره است از سنگ سرخ و سفید تعمیر یافته و تا امروز موجود است احاطه وسیع آن چهار دروازه های عالی دارد از ان
جمله سه دروازه ها مسدود اند و دروازه کلان که سمت جنوب است مفتوح و اشعار فارسی بخط طغرا بر بازوی این دروازه در هر دو
جانب منقوش اند اما خواندن آن بسبب بلندی عمارت مشکل از جمله ابیات که جنوبیه دروازه کلان مرقوم اند بیت اول همین است

بیت

مرحبا خرم فضای خوشتر از باغ بهشت | مرحبا عرش برین عالی بنا برتر تتی

و این ابیات اندرون دروازه مذکور بخط نستعلیق مرقوم اند

ابیات اندرون دروازه کلان ✦ ✦

بفرمان شاهنشه ذو الجلال	که باشد شهنشاهیش بی زوال	شد آراسته آنچنان روزگار	که حیران شد اندیشه هوشیار
بگیتی بفیض ازل پادشاه	بود سایهٔ نور ذات اله	چو از دهر آن سایه گردد نهان	فتد سایهٔ دیگر اندر جهان
بدینسان بود تا سر انجام کار	به نزد خرد گردش روزگار	زمانه دگرگون شود هر نفس	نگردد بیک گونه با هیچ کس
فلک رتبه شاه اکبر عرش گاه	که از هیبتش کوه گشتی چو کاه	نشستی چو بر تخت شاهنشهی	گرفتی جهان فر ظل الهی
فروزنده افسر و تخت بود	کریم و رحیم و جوان بخت بود	دل روشنش جهان آگاه داشت	جهان خورد و داد و گرفت و گذاشت
بباغ جهان تخم نیکی بکشت	بر آن گرفت از ریاض بهشت	روانش چو انوار خورشید و ماه	فروزنده باد از نور اله

از جمله ابیات این سه بیت بطرف شمال رویه دروازه مذکور مسطور است

شاه اکبر زروی دانائی	کرد طاهر ز دهر فانی دست	دو کشش بود هزار ازان	ملک نیلی پایه وال نه بیست
	مرغ روحش چو بود طائر عرش	رفت بر آشیان خویش نشست	

این ابیات بر پیشانی دروازه مذکور شمال رویه بخط نستعلیق مرقوم است

طاقی که از دوات نهم چرخ برتر است	سو شمسه سایه اش رخ تابنده اختر است	این طاق نیست کاخ فلک هفت کشور است	از روضهٔ منورهٔ شاه اکبر است

و تربت نعش اکبر شاه که بر بالای زمینه است از یک تخت سنگ مرمر ساخته اند و هیچ سقف و گنبد ندارد و دور هر چهار طرف آن تربت بود و نه نام خدا با گل بوته های بسیار نوشته است و طرف بالین آن تربت الله اکبر و طرف پائین جل جلاله و گرد دیوار با که در هر چهار طرف آن تربت تعمیر یافته این ابیات مرقوم است

ابیات

بنام شهنشاه ملک قدم	که ذاتش مبرا بود از عدم	همه پادشاهان روی زمین	از و صاحب تاج و تخت و نگین
کند از عدم آشکارا وجود	بود ذات او مظهر عدل و جود	ز لطفش که و مه طلبکار کام	بود درگهش قبلهٔ خاص و عام
نگارندهٔ جوهر آب و خاک	طرازندهٔ گوهر جان پاک	دو عالم ز فیض ازل آفرید	یکی کرد پنهان و دیگر پدید
ببخشیده آنکه سرای سپنج	بشاهان با افسر تاج و گنج	که از عدل ایشان شود روزگار	شگفته تر از باغ در نوبهار
ره داوری را چو گیرند پیش	شناسند بیگانه را همچو خویش	شهی کو چنین زیست در روزگار	بود سایهٔ ذات پروردگار
ز نهصد فزون بود شصت و دو سال	که شاه اکبر آن سایهٔ ذو الجلال	ببالای زرینه مسند نشست	که بر تخت او گشت افلاک پست
جهان را بیاراست از عدل و داد	دل اهل عالم از و گشت شاد	بر پایهٔ تختش از هر گروه	شده جمع مردان صاحب شکوه
سپهر ار فکندی نظر سوی خاک	بگوهر شدی بهتر از جان پاک	گرفتی بیک حمله ملکی برزم	با یاری ابر و بادی به بزم
چو لطف خدا لطف او عام بود	بهر کار خشمش بانجام بود	بدرگاه او هر که بردی پناه	جو اندیشه رفتی ز راهی بماه
چنان پر شد آوازه اش در جهان	که در دل نگنجید راز نهان	بپرداخت آن گه بره زیب تیز	که کرد آفرینش جهان آفرین
بگیتی ده و افزون ز پنجاه سال	چنین کرد شاهی بسوی جلال	چو از عدل آباد کرد این جهان	سوی آنجهان رفت روشن روان
شه هفت کشور ازین پیش بود	کنون هشت جنت مسخر نمود	به نزد خردمند هشیار دل	سرایی ست این عالم آب و گل
مجو مهر از جوهر نه سپهر	که با کس نپاید نه دست مهر	سپهر است پر کینه مهرش مدار	که با کینه در مهر ناید بکار
جهان هست مانند موج سراب	ازان تشنه دل کی شود کامیاب	نه بست است پیمان بکس روزگار	که بشکست آنرا بهنگام کار
نماند بگیتی کسی جاودان	ز دست اجل کس نبرد است جان	چه خوش گفت آن کامل نکته سنج	که از گوهر دانش اندوخت گنج

جهان را بی برادر نماند کس	دل اندر جهان آفرین بند و بس	شما از عدل شاه اکبر کامکار	بستان بهشت برین روزگار
جهانی گشت خرم بدوران او	زمین و زمان شد بفرمان او	دلی و بهر بی مهر پیمان گسل	زکین مهر او کرد بیرون نزول
ز تاثیر بی مهری این جهان	روان شد بسوی عالم جاودان	ز روانش همیشه ز حق شاد باد	از و عالم قدس آباد باد

تربتیکه اندرون حجره در پائین روضه است اصل تربت اوست آن نیز از سنگ مرمر است اما هیچ نوشته ندارد و در خانه دیگر سمت مشرق آن مزار او تربتی ست از سنگ مرمر و بر گرد آن آیات قرآن مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر آرام بانو منقوش است و بفاصله چند قدم ازین تربت چاهی ست پخته که هیچ آب ندارد و سمت مغرب آن مزار اکبر شاه بخانه دیگر قبری است از سنگ مرمر که آیات قران با گلبوته های خوشنما بران مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر شکر النسا بیگم و این هر دو دختران اکبر شاه بادشاه بوده‌اند و سوای اینها دختری دیگر بود که شاهزاده خانم نام داشت و آرام بانو بیگم در سنه یکهزار و سی و سه هجری ودیعت حیات سپرده و عرش آشیانی با این صبیه خود عنایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت و متصل قبر شکر النسا بیگم تربتی است از سنگ مرمر که آن قبر سلیمان شکوه پسر شاه عالم بادشاه است که در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه فوت کرده شمه از احوال او و تاریخ که بران نوشته است بمقام خود مرقوم خواهد گردید و سوای این تربت ها که مذکور شد قبرهای چند دیگر نیز متصل آن تربتها است که هیچ نوشته ندارد شاید که یکی از آنها تربت رقیه سلطانه بیگم باشد که صبیه مرزا هندال و منکوحه کلان عرش آشیانی بود و در سنه هزار و سی و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده

نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی ابن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی

ولادت با سعادت او بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهار شنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری مطابق بروز رس هیژدهم شهریور ماه و سال چهاردهم الهی موافق بروز دی بست و چهارم شهریور ماه سال چهار صد نود و یک جلالی مصادف بروز خور یازدهم بهمن ماه قدیمی سال نهصد سی و هشت یزدجردی مطابق سی و یکم ایلول رومی سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک اسکندری ملاحق سی و یکم اگست ماه انگریزی قدیمی بود هم ستمبر جدیدی سال یکهزار پانصد و شصت و نه عیسوی بطالع بست و چهار درجه میزان در صبح پورسیکری مضاف صوبه اکبرآباد در منزل شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی از بطن سلطانه رکیه بیگم صبیه راجه بهاری مل بوقوع آمده و بمناسبت شیخ موصوف بشاهزاده سلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش مدام بشیخو جیو و شیخو بابا مخاطب میساخت شعرای پایه تخت در تهنیت این جشن قصائد پرداخته صلای بزرگ یافتند یکی از دانش منشان «در شهوار لجه اکبر» ۹۷۷ تاریخ این ولادت را یافت و عزیزی «گوهر برج اکبر شاهی» را مطابق این عطیه دولت بخش گردانیده یکی از اصحاب فهم «شاه عالیقدر محمود» را یافته و بعضی از شعرا یک الف افزوده تاریخ ولادت از الفاظ «ظل الهی» و «سلطان مسند شاهنشاهی» ۹۷۷ بر آورده و خواجه حسین مروی قصیده موزون مشتمل بر سی و یک ابیات گفته بنظر بادشاه گذرانیده و دو لکه تنکه صله آن یافت یعنی از مصرعه اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس اکبر شاه و از مصرعه دوم هر بیت تاریخ ولادت جهانگیر بادشاه بر آورده و با وجود چنین التزام دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از حشو و تعقید نیست قصیده مذکور اینست

قصیده تاریخ

لله الحمد از لبی جاه و جلال شهنشاهی	۹۶۳	گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار	۹۶۳	طائری از آشیان جاه و حشمت آمد فرود	۹۶۳	کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی اینگونه شد نمود در سرو و در چمن	۹۷۷	لاله زینگونه نکشود ز میان لاله زار	۹۷۷	شاد شد دل‌ها که باز از آسمان آمد همای	۹۷۷	باز دنیا زنده شد کز مهر او ماه بهار

۹۶۳	آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون	۹۷۷	وان سهیل از روی جهان شاه آمد بیار	۹۶۳	شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا	۹۷۷	شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
۹۶۳	عادل کامل محمد اکبر صاحبقران	۹۷۷	بادشاه نامدار و کامجوی کامکار	۹۶۳	کامل و دانا و قابل اصل شاهان جهان	۹۷۷	اعدل اصلی حاتم معدلت روزگار
۹۶۳	سایهٔ لطف اله آن لائق تاج و نگین	۹۷۷	بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار	۹۶۳	مجلس سپهر اساس جای عین عود و	۹۷۷	موکب وی بر سماک اوج ماه منیره دار
۹۶۳	نیّر برج وجود گوهر دریای جود	۹۷۷	از هوای اوج زلها شاهباز و شکار	۹۶۳	مقدم مولود می افزود زیب شه اگر	۹۷۷	لولو لالا فروز زیب و در شاهوار
۹۶۳	مهر میگوید که هر پیدا آن ماه پاره	۹۷۷	زینت زیب جهان سرو سلام گوشوار	۹۶۳	دایهٔ ابر بهار از مهر با نهال فضل	۹۷۷	سبزه با گل همزبان گوهر بلبل که او
۹۶۳	از کلام او بیان حال معنی مستفاد	۹۷۷	وز کمال و بنای بر و دنیا استوار	۹۶۳	برزبان نازهجوم قهر آن والا نشان	۹۷۷	باعدو گاه از زبان تیغ گوید الفرار
۹۶۳	موکب منصور وی نجا که آید عالمی	۹۷۷	یمن گویند از یمین یا یسار دانند از یسار	۹۶۳	حکم آن کلکی که دارد حکم بر آب و نبات	۹۷۷	بر سپیدی با سیاهی سیر و دلیل و نهار
۹۶۳	ای چو صنع لایزالی آفتاب ملک و دین	۹۷۷	پایه افزای معالی سایهٔ پروردگار	۹۶۳	والی و والا علم عالم دل کیوان سیر	۹۷۷	والی والا معالی عادل عالی تبار
۹۶۳	مالک الملک جهان ای بادشاه بحر و بر	۹۷۷	با محبان مهربانی با نکوکاران یار	۹۶۳	شاه صبح عدل و دادی ماه شاهان کامکار	۹۷۷	برق گاه عزم و حزمی کوه گاه بردبار
۹۶۳	بنفع عدل و احسان معدن لطف و کرم	۹۷۷	با بهای بادل و دین پور و پیر بیگمار	۹۶۳	حامی و بر نبی ای ماحی آثار بد	۹۷۷	عالی جلیا علم کانی کرم کوه وقار
۹۶۳	کی بجودت ماند آبی از حیاء شیر سحاب	۹۷۷	با وجودت می ترسید جود از ابر بهار	۹۶۳	بادشاها سلک لولوی نظیفی آورده ام	۹۷۷	هدیه ارکان گرامی بازجوی گوشوار
۹۶۳	کس ندارد هدیهٔ زین اگر دارد کسی	۹۷۷	هرکه دارد گو بیا چیزی که آرد گو بیار	۹۶۳	یک بیک ابیات فردی بسکه بی عیب آمده	۹۷۷	هر یکی جوی زدی مقصود یابی و بار
۹۶۳	مصرع اول ز روی سال جلوس بادشاه	۹۷۷	از دو یم مولود و نور دیدهٔ عالم مدار	۹۶۳	تا بود باقی حساب روزها و ماه و سال	۹۷۷	وان حساب از سال و ماه و روز دیده با یاد بار
		۹۶۳	شاه پاینده باد و باقی این شهزاده هم		روزها بی حساب سالها بی شمار	۹۷۷	

درانوقتیکه محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده سلیم در همان ایام بعزم ملاقات پدر از اله آباد بآگره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که حضرت عرش آشیانی ازین جهان فانی رخت هستی بملک جاودانی بربست اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند شیخ فرید که از امرای معتبر آن سلسله بود و یکدو نفر دیگر از ارکان دولت مخالف جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند و بر سایر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم به پسرزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده نموده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید از آگره فرار نموده تا حدود لاهور رفت و جمعی از جنود جغتایی و تیره بختان هزاره و افغان و راجپوت و غیر ذالک از هر طرف باو پیوستند تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شدند که طلیعه شاه سلیم که شیخ فرید منقلای بود نمایان شد شاهزاده عطفهٔ عنان نموده از طرفین صف قتال آراسته گشت فیمابین حربی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند شاهزاده شکست فاحش یافته فرار اختیار نمود و بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را شناخته بقلیج خان حاکم لاهور خبر دادند و خانمذکور او را برفق و ملائمت و تعهدات دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب شاهی بنظر بادشاه رسانید و بادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده بیستم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری در دار الخلافت اکبراباد در سن سی و هشت سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و سید محمد کرمانی این ابیات در تاریخ جلوس یافت

تاریخ

شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه	برفت و طفل تمنا بدهر ماند یتیم	بجای او خلف او نشست شد تاریخ	بجای اکبر شه بادشاهزاده سلیم

و چونکه قیاصرهٔ روم نیز سلطان سلیم نام داشت این اسم را محل اشتباه انگاشته خود را جهانگیر نام نهادند و چونکه در ایام شاهزادگی از زوانایان

شنیده بود که بعد از گذشتن زمان سلطنت اکبر شاه نور الدین نامی مالک تخت و تاج گردد بنابر آن لقب خود نور الدین ساخت و این تاریخ از گشتنی است

تاریخ

شاه جهانگیر چو از فر بخت … گشت فروزش گر عالم چو مهر
گفت خرد سال جلوس سعید … شاه جهانگیر نصیب سپهر

١٠١٤

و این تاریخ تتمیه از مکتوبنهان داروغه کتاب خانه است

تاریخ

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر … با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی
اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت … پیشش کمر بخدمت بسته بشادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو جستند … اقبال سرپای صاحب قران ثانی

١٠١٤

بعد جلوس فرمودن بر تخت سلطنت اول حکمی که صادر شد آن بود که بجهت تسلی مظلومان زنجیر عدالت آویختند و آن زنجیری بود از طلا که طولش چهار سن اکبرشاهی بوده مشتمل بر شصت زنگ طولش سی گز یکطرف بشاه برج دار السلطنت آگره متصل و طرف دیگر آن بسنگ میله بکنار دریای جمن دویم منع خراج و باج تمام ممالک محروسه بود که حاصل ملکی بازیاده از ان خواهد بود و به نیروی طالع و قوت بخت از قندهار و اقصای سند تا دریای عمان و از کابل تا سرحد بنگاله و گجرات و دکن بیکبار چهار دانگ هندوستان در حیطه تصرف او در آمد این ابیات بر روی سکه آگره و احمد اباد دکن مسکوک نموده

بیت سکه آگره

سکه زد در شهر اکبر خسرو گیتی پناه … شاه نور الدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

بیت سکه احمد اباد

سکه زد در احمد اباد از عنایات اله … روی زر را ساخت نورانی برنگ مهر و ماه

در بعضی اشرفی جهانگیری این بیت از آصف خان مضروب شده

بخط نور برزد کلک تقدیر … رقم بر شاه نور الدین جهانگیر

و طرف دیگر که مشعر تاریخ ست این بیت

شد چو خور این سکه نورانی جهان … آفتاب مملکت تاریخ آن

١٠١٤

در سال دویم از جلوس از لاهور متوجه کابل شدند در اثنای راه کلیان پسر رای رایان از گجرات آمده ملازمت نمود در انوقت بعرض رسانیدند که کلیان مذکور لولی زنی مسلمه را نگاه داشته است حکم شد که خصیه آلتش را بریده بخوردش دادند و بینیش بریده مقرر نمودند که تا زنده باشد طعام همراه سگان میخورده باشد اما پس از سه روز درگذشت این حرکت ناپسندیده از شیوه بادشاهان بعید است و در کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که بادشاه با وجود شرب مدام شعر خوب می فهمید چنانچه روزی شاعری قصیده در مدحش گفته آورد همینکه مصرعه اول خواند که ع ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها فرمودند از وزن و تقطیع خبر داری گفت نه فرمودند که اگر عروض دان می بودی گردنت میزدم شاعر بخود درماند که آیا چه خطا واقع شد پیشتر طلبیده فرمودند که این مصرعه را چون تقطیع کنند چنین بوزن می آید ع ای تاج دو مستفعلن لت بر سرت مستفعلن از ابتدا مستفعلن تا انتها مستفعلن پس در تقطیع کردن معنی دیگر شد یعنی لت بر سرت و این قباحتی عظیم دارد و صاحب سخن را باید که از جمیع فنون شعر خبر داشته باشد روزی بعرض رسانیدند که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که مصرعه از ان است

ع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید تتبع نموده بادشاه این مطلع را بدیهه فرموده س ساغری بر روی گلزار می باید کشید ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

اشرف النسا نور جهان بیگم

دختر خواجه ایاس بود خواجه ایاس در زمان اکبر شاه از ولایت ایران آمده در سلک ملازمان شاهی سربلندی حاصل نموده دختر را به علی قلی خان مشهور بشیر افگن خان منسوب ساخته بود بعد وفات اکبر شاه چون سلطنت هندوستان بجهانگیر بادشاه که از مدتی آتش عشق آن دختر در سینه او شعله میزد رسید شیر افگن خان را از بردوان صوبه بنگاله که جاگیر او بود بحضور طلب داشت و در پی آن شد که او را بحیلتی بکشد و آن دختر را بتصرف خود آرد چنانچه یکمرتبه شیر افگنخان را بران آورد تا بی شمشیر و تیر با شیر نر مقابله کرد و آن شیر را کشت و از آن روز بشیر افگن خان مشهور شد مرتبه دیگر بادشاه اشاره فرمود تا پیلی دمان را در راهش آوردند و آن جوانمرد آن پیل را نیز بشمشیر بکشت بعد از آن از بادشاه رخصت حاصل نموده بمحال جاگیر خود رفت و در آنجا در هزار و پانزده هجری قطب الدین خان کوکه را که برای کشتن شیر افگن خان بصوبه داری ملک بنگاله سرفرازی یافته بود کشته و تنی چند از همراهیانش را بقتل رسانیده خود نیز از دست ایشان شهادت یافت بعد وفاتش بادشاه زوجه او را از بردوان طلب داشته بعقد نکاح خود در آورد و نامش که پیش ازین مهر النسا بود به اشرف النسا نور جهان بیگم مبدل ساخت و چندان محبت و الفت با او داشت که تمام امور سلطنت و مهام مملکت بقبضه اقتدار او کرد و فرامین که بنام امرا ممالک محروسه صادر میشد این مهر ران ثبت میگردید

بیت مهر نور جهان بیگم

نور جهان گشت بحکم اله	همدم و همراز جهانگیر شاه

اگرچه خطبه بنام او نبود لیکن سکه باین نقش منقش گردیده که در یکطرف سکه تصویر بادشاه و نور جهان بیگم بود و طرف دیگر این بیت

سکه

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور	بنام نور جهان بادشاه بیگم زر

و نور جهان بیگم در فرقه انات بغایت عمده مذاق و عالی دماغ بود در سخن گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نساء عالم ممتاز اکثر با جوده بائی که زوجه جهانگیر بادشاه و همشیره راجه مانسنگه بود مباحثه میداشت اگرچه ازین بیگم اشعار دلپذیر بسیار است و مخفی تخلص او ست اما در ایامیکه ستاره دمدار در ماه محرم سال هزار و بیست و هشت هجری طلوع شده این بیت خوب گفته بیت ستاره نیست بدین طول سر بر آورده + فلک بشاطری بشه کمر را ورده و تو بیخ بسلخ رمضان پس از رویت هلال این مصرعه بر زبان بادشاه که شراب را بسیار دوست میداشت گذشت مصرعه هلال عید براوج فلک هویدا شد آ[illegible]

بیگم فی الحال مصرعه دوم بر بدیهه رسانید ع کلید میکده گم گشته بود پیدا شد بادشاه تحسین کرد و این ابیات هم از وست س نور جهان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیر افگن است

دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

بنده عشقم و هفتاد و دو ملت جام

رباعی کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است

کلید قفل دل ما تبسم یار است

و این دو بیت از استعار او در زمره شعرا اعتبار و شهرت تمام دارد س

ز ادا اهوال قیامت نگر چرج دل ما

هول هجران گذرانیدیم و قیامت معلوم

شده ست قطره خون منت گرییان

نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف

دل بصورت ندهم تا نشده سیرت معلوم

روزی بادشاه پیراهنی با تکمه لعل پوشیده بود بیگم این بیت بدیهه گفت بیت ترا نه تکمه لعل ست بر لباس حریر

روزی بعد فراق چند روزه وقت ملاقات از فرط نشاط اشک شادی از چشم بیگم صاحبه روان شد بادشاه فرمود ع گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میرود بیگم صاحبه بدیهه الماس گرده ع آب گهر بتو ازدیده میرود +

این رباعی هم از وست

چو بر بام [illegible] ز گل فریاد خیزد — ز نم بر بلت اگر شانه ز سنبل داد خیزد
با این حسن و کمالاتی چو در گلشن گذر سازم — ز جان بلبلان شور مبارکباد خیزد

منقول است که وقتی ملک الشعرا طالب املی معتوب پادشاه بود و در حالت محبوسی این بیت به بیگم نوشته فرستاد بیت ز ترم آب شدم آب را شکستی نیست بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست بیگم بدیهه نوشته فرستاد که یخ ببست و شکست بالجمله چون نورجهان بیگم در سلک مناکحت پادشاه درآمد و از قدوم میمنت لزوم خود شبستان خسروی را منور ساخت پدرش خواجه یاس که بخواجه غیاث بیگ هم مشهور بود از الطاف خسروی بمرتبه وزارت رسیده بخطاب اعتمادالدوله سربلندی حاصل ساخت و پسرش ابوالحسن بپایه بلند سرفرازی یافته بخطاب اعتقادخان و میرسامانی و بعد از ان بخطاب آصف خان معزز شده و در سنه پانزدهم شاهجهان فوت کرد و صبیه آصف خان ارجمند بانو بیگم در عقد مناکحت شاهزاده میرزا خرم یعنی شاه جهان پادشاه درآمده بممتاز محل ملقب گشت و دختر نورجهان بیگم که از نطفه شیرافگن خان بود با سلطان شهریار پسر خورد جهانگیر پادشاه منسوب گردید و اعتمادالدوله در سنه یکهزار و سی و یک هجری در اکبرآباد فوت کرده و صاحب اقبالنامه جهانگیری می نویسد که در هنگامیکه جهانگیر پادشاه نوبت دویم در سنه هزار و سی هجری بصوب کشمیر تشریف می بردند اعتمادالدوله همراه بود چون نزدیک قلعه کانگره رسید بیمار شده در ماه بهمن مطابق ماه ربیع الاول سال مذکور جان بجان آفرین سپرد مقبره او در اکبرآباد است و گنبدی عالی و روضه رفیع بر تربت او عمارت یافته بسنگهای رنگارنگ و این عمارت عالی و باغ آن سمت اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است و تا امروز موجود اندرونی و بیرونی روضه آیات قران بخط طغرا مرقوم است و هیچ جا فارسی نیست نام طغرا نویس عبدالنبی قریشی بود که در سنه یکهزار و سی و هفت هجری باتمام رسانیده اصل تربت اعتمادالدوله در وسط روضه از سنگ زرد است و متصل آن تربتی دیگر است از همان سنگ و بربالای سقف در زیر گنبد دو تربت نقلی است که آن هر دو از تکلف سنگ مرمر است و سوای ازین تربتها چهار تربت دیگر اندرون روضه مذکور است که از سنگ مرمر ساخته اند اما بر هیچ یکی ازین تربتها چیزی نوشته اند و نواب یمین الدوله آصف خان وزیر که آصف جاه هم خطاب داشت در زمان شاهجهان پادشاه در ماه اواخر ماه شعبان سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری مطابق ستم ماه نومبر سال یکهزار و ششصد و چهل و یک عیسوی جهان فانی در غم و ماتم خواهر خود که ممتاز محل بانو نام داشت در عمر هفتاد و دو سالگی در لاهور فوت کرده و نورجهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج این جهان را بدرود نمود و مرقدش در لاهور است به پهلوی مقبره جهانگیر پادشاه و هیچ نوشته ندارد و نورجهان بیگم را خواهری بود منیجه بیگم نام شوهرش نواب قاسم خان یکی از امرای جهانگیری و شاعری لطیفه پرداز سخن ساز بود و اصل قاسم خان از شیراز است و چونکه نام زنش منیجه بود و اتان سبب بنام زوجه خود مشهور شده چنانچه ظریفان دربار پادشاهی او را قاسم خان منیجه میگفتند چون در تمهید مقام نورجهان بیگم فقره شعر گفتن او در میان آمد لازم گردید که شمه از احوال بعضی مستورات که بشاعری نام برآورده اند با اشعار چند کلشان [illegible]

ستماة مهری

مهرآرات ان خیال مرقوم است که مهری با پری [illegible] خورشید طلعتی بود که شمه جمالش عروسان بهشت را جلوه گری آموختی و از تابش اشراق جمال جهانتابش مهر [illegible] با این همه حسن و رعنائی بالماس فکر در سفتن این آبدار مضمون و سخن بسیار نازک گفتی از ندیمان محل نورجهان بیگم بود و روزی در خدمت بیگم بالاخانه جلوه ای [illegible] شوهر مهری که پیر بود و [illegible] فرموده که خواجه [illegible] نمود که بخدمت بیگم [illegible] و بیگم بجانب مهری [illegible] نموده فرمود که [illegible] این بیت برجسته گفت ابیات مرا از [illegible] نمانده مهری وفا داری نمانده تر از ضعف پیری [illegible] نیست چنانکه پای بر کاری نمانده بیگم بخندید و صله لایق حال از نقد و جنس به مهری بخشید نمونه از اشعار مهری این غزل است

حل هر نکته که [illegible] خرد مشکل بود — از سویدیم یک قطره می حاصل بود
گفتم از مدرسه بر سر سبب مستیم — در هر کس که نهدم پی خود ولا تعجل بود
[illegible] سوزن [illegible] بگویم با تهمت — داشت او خود زبان انچه مرا در دل بود
در چمن مسجد مرا الکی به زنار دلم — لاله که سوخته خون در دل [illegible] بود
انچه از بابل و هاروت همیشه گردند — سحر چشم تو بدیدم همه سر شامل بود
دولتی بود تماشا ز رخت مهری را — حیف صد حیف که این دولت [illegible] بود

مسماة زوجه شیخ عبدالله

بسیار خوش طبع وخوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن بحسن وجمال ونغج ودلال وخلق ومروت آراستگی تمام داشت و شیخ عبدالله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شوهر اوست واین مطلع نزوجه او در تذکره اشتهار دارد

مطلع

روم بباغ ونرگس دیده وام کنم | که تا نظارهٔ آن سرو خوش خرام کنم

مسماة نهانی

مصاحب وهمنشین خرم بیگم والده شاه سلیمان بوده وپدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازهٔ جمال دلکش وفطرت بلند وی تا بربزرگان قوم افتاد وبزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنابران نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر آن که هر کس این رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش درآید گویند که از موزونان از روزگار هیچکس از عهدهٔ جواب برنیامد

رباعی

ازمرده بینه روی زر می طلبم | ازخانه عنکبوت پر می طلبم
من از دهن یار شکر می طلبم | ذرلیشه ماده شیر نر می طلبم

مسماة بزرگی

اصلش از کشمیر است دلولی بود گویند که در عهد جهانگیر بادشاه از غایت علو فکر ترک پیشه خود کرده در گوشه قناعت وتوکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا عرب بچه که خالی از تعشق نبود آمد وچون دعاسی او رسید او را طلبید اتمعنی بر خاطر شعرا گران آمد یکی از آن میان این رباعی را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوهٔ کفر و دین بهم ساخته | غم را الوجود خود وعدم ساخته
آثار بزرگی زجبینت پیداست | که ما عرب و که به عجم ساخته

بزرگی فی البدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

روزیکه نهادیم درین راه قدم را | گفتیم صلاست عرب را و عجم را

واین بیت نیز از او مشهور است

بیت

سرسود ز ناله ام کوی که او ستاد ازل | رشتهٔ جانم بجای تار در طنبور بست

مسماة الون

لولی بسیار با فهم ومجلس آرا وسلیم الطبع بود منکوحهٔ ملا بقائی است که امیر نظام الدین علیشیر معتقد او بود گویند ملا بقائی را با تو ن مشاعره بسیار دست میداد و نکته رنگین وباریک در میان می آمد از انجمله نوبتی ملا این رباعی فرمود

رباعی

یاران ستم تبرزکی کشت مرا | کاو واک شده چو نی ز درشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم | بیدار کند بضرب انگشت مرا

بات یازدهم

بولی الوان در جواب نوشت

هم خوابگی ہست سگی گشت مرا   روی نبود از و بخبر لشت مرا
قوت بخنانکه با تو اندبر دشت   بہتر بود از لشت دو صد مشت مرا

مسماة سمرقندی

از بلدهٔ محفوظ سمرقند است لسی خوشگوی و شیرین کلام بود گویند بچهره آفتابی بود جهان افروز و در عشوه گری آتشی بود عاشق سوز
و سخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع یادگار از وست

مطلع

شدیم خاک در ت گرید ر د ما نرسید   چنان ر ر دیم که دیگر بگرد ما نرسید

دختر درویش قیام سبزواری

در فضل و بلاغت مشهور خصوص در علم عروض و قوافی بے نظیر بود این مطلع برجسته از وست

مطلع

هر کجا آن مه بآن زلف پریشان بگذرد   هر که زلف او ببیند ز ایمان بگذرد

مسماة حجابی

دختر خواجه هادی استرابادی است در حسن و جمال بمثابهٔ بود که آفتاب عالمتاب از رشک عارضش در زیر سحاب
پنهان شدی و ماه جهان افروز از عکس رخسارش جلا یافتی گویند که از فرط حیا و عصمت در خلا و ملا نقاب از رخسار نازنین
بر نگرفتی از آن رو حجابی تخلص نموده بود و این مطلع از وست

مطلع

به جمال تو دو آفتاب که دو یکی است   خط عذار تو دو شکنای که دو یکی است

مسماة عصمتی

از نوادر این طایفه بوده است و اقران او در کمال بلاغت و عصمت و صلاح او مقر اند و گفته اند که چون او از بنات
آدم منبع الوجود است همانا که وجه تخلص عصمتی همین خواهد بود این مطلع زاده فکر بکر اوست

بیت

از پا شکستگان طلب کعبه مشکل است   آن کعبه که دست دهد کعبهٔ دل است

مسماة نشانی

از اولاد سادات خراسانست و تولدش در محروسه لشکر باد ر و ووقع شده از نسبتیه نشانی تخلص میکرد و شعرای عصر بر
بلندی فکرش اقرار داشتند چنانچه این مطلع بزبان حال گواه این معنی است

مطلع

عاشقی با قامت ابرو کشیدگی کرده ایم   تا بهمه پستی تمنای بلندی کرده ایم

مسماة دختر امیر یادگار

در فهم بلندش سخن بسیار است اما در حسن و جمال دلفریبش گفته اند نقاشی فطرت بر عنای او نقشی بر صفحهٔ ایام

نکشیده بود دباغبان دهر گلی برنگینی او در حدیقهٔ کائنات ندیده الحاصل این مطلع رنگین او ست

بیت

شبی در منزل ما مهمان خواهی شدن یا نی
انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نی

مسماة تهمدی

از نسل سادات جبرجان است عروس طبع سلیم او را بزیور تعریف و توصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

مرا در دل بسی است از دل بیقرار از هجر یار خود
چه گویم پیش همدردان ز درد بیقرار خود

و این غزل نیز از وست

غزل

من سوختهٔ لالهٔ رخانم چه توان کرد
والهٔ شدهٔ سبز خطانم چه توان کرد

جز نام توام هر نفسی ذکر دگر نیست
نامت شده چون ذکر زبانم چه توان کرد

ای همدم از جور رقیبان ستمکار
صد تیر بلا و ستم جور رسیده

مجنون صفت از عشق بتان از تو زارم
ما بر جگر رخ برین رفت فغانم چه توان کرد

زان نادک ابرو که لبانم چه توان کرد
دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آقائی

که او را ایاق نیز میخوانند گویند که وی در ایام سلطان حسین بهادرخان در بلدهٔ هرات مرجع خاص و عام بود جمعیت تمام و اموال با سر انجام داشته و حشم و خدم و دواب از گاو و گوسفند و اسپ و شتر و باغات و دکاکین بسیار داشته و هر سال بفضلا و شعرا از غلهٔ خود وظیفه مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجه انعامی افتاد که وظیفهٔ خواجه آصفی تاخیر یافت از آنجمله خواجه این قطعه محتمل نظم کرده فرستاد چون بمطالعهٔ آقائی در آمد بخندید و حسن ادایش پسندید و غله مقرر مع شی زاید ارسال داشت

قطعه

ایا عروس خطا بخش مهر پرورش بگو
اگر ای وظیفهٔ ما را قرار خواهی داد

بوقت غله مرا گفته که بار دهم
سرم فدا در رت چند بار خواهی داد

و آقائی که خیلی خوش فکر بود و این مطلع رنگین از وست

مطلع

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد
دلا دیوانه شو دیوانه هم عالمی دارد

در فتح قلاع بادکوبه و دربند

اطراف قلعه بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد و طرفی دیگر که در جانب خشکی است نوعی متانت و استحکام یافته که عروج برجک زیران از اندیشهٔ خیال بیرون است این هر دو قلعه باب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع قلعه دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است و قلعه دربند که یکطرف آن کوه بلند است و طرف دیگر باب دریای خزر پیوسته معمور تر و دین دشت خزر و قبچاق و ارس رسکنه آن و مار که در لایت شیروان ایند بجز یک دروازه که در میان آب سد سدید واقع است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست آنها

هردو قلعه را شاه عباس صفوی در سال بستم از جلوس مطابق سنه یکهزار و هفده فتح ساخته و میر جلال الدین حسن ملای صدر در درتاریخ این فتح گفته

تاریخ

۱۰۱۷
فتح دربند چو شد هاتف غیبی میگفت | فتح دربند بس فتح که مشحون آمد
مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ | فتح دربند همایون همایون آمد ۱۰۱۷

صاحب نسخه عالم آرای می نویسد که بین الجمهور مشهور است که سد سکندر ذوالقرنین که در قرآن ذکر آن آمده همین باب الابواب است که بجهت دفع مضرت یاجوج صفتان دشت آرا کنار دریا تا البرز کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیرا که در اقصی دریا شرقی و شمالیست که ذوالقرنین در مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج از آهن و رصاص ترتیب داده و مسموع شده که این سد را شاه نوشیروان کسری جهت مضرت و دفع آسیب مردم دشت قپچاق که خرصورت اند و نوعی از انسانی از آدمیان ندارند ترتیب داده و چون هر شیء را در مقام تعریف و ستودن بفرد کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق تجاهل عارفان سد نسبت کرده بسد اسکندری نامیده باشند

میر عبدالواحد متخلص بشاهدی بلگرامی

از بلگرام است عمری دراز مسند ارشاد را زینت بخشیده و سلیقه شعر خوب داشت شب سوم رمضان سنه یکهزار و هفده هجری بعالم قدس خرامید و در بلگرام مدفون گردید مورخی تحفه تاریخی بروح او گذرانید

تاریخ

چو رفت واحد صوری و معنوی گفتم ۱۹ | هزار و هفده شب جمعه ماه صوم سوم ۱۰۲۷

مصرعه ثانی تاریخ صوری و هم معنوی است یعنی یکی تاریخ صوری که هزار و هفده است و تاریخ معنوی آن باشد که از روی حساب ابجد از اعداد همون مصرعه حاصل میشود لیکن چونکه نسبت عدد که از قاعده جمل زیاده است آن را بتعمیه تاریک خارج کنند یعنی کلمه واحد که عددش از روی حساب ابجد نوزده میشود و احد صوری است و واحد که بمعنی یک است واحد معنوی است عدد این هردو که نسبت شد چون از عدد مصرعه ثانی دور کرده شود تاریخ بر آید

شیخ علی احمد

فرزند شیخ حسین نقشی است که ذکرش پیش ازین مسطور شده بفضایل صوری اتصال داشت منقول است که در محفل جهانگیر پادشاه این بیت خواجه حسن دهلوی مذکور شد

بیت

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی | من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

شیخ را بمجرد شنیدن این بیت حال دگرگون شد و بعالم دیگر شتافت و کان ذلک در سیزدهم محرم سنه یکهزار و هیژده و مولانا حسن این تاریخ یافته

تاریخ

ای حسن یاد کن از بیخودی مرگ | رفت در حالت سماع از آن
زانکه بیخود شده ام سالت | هیچ دیگر نگشت احوالت
نادر عصر خود شیخ علی احمد | سال تاریخش از عرب جستم
که نظیری نداشت در حالت | قال سلے مات صوفی بالحالت ۱۰۱۸

سید کبیر

روضهٔ او در اکبرآباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هیژده هجری فوت شده در لوح فراز مش
این تاریخ مرقوم است

تاریخ

1018 امیر دین کبیر اهل عالم | ز عالم شد برضوان همنشین باد | چو رحلت کرد از دنیای فانی | مقام و منزلش خلد برین باد
چو کردم فکر تاریخ وفاتش | خرد گفتا که با رحمت الٰهی قرین باد

میر نور الله ششتری

در سال هزار و نوزده هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی شتافته
تاریخ از مخزن الواصلین

۱۰۱۹

1019 میر نور الله عالی انتساب | زین زمانه با دل آگه شده | سال نقلش مظهر الحق زد رقم | عدن جای میر نور الله شده

حوض جهانگیری

این حوضی است از یک پاره سنگ که تا امروز در قلعهٔ اکبراباد موجود است و درهٔ آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و نوزده هجری تیار ساخته بود و قطعهٔ تاریخی مشتمل پنج بیت بر لبهای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از کهن سالگی سوای حروفی چند که جابجا نمایان است همه زایل گشته مگر مصرعهٔ اول و آخر که از ان تاریخ بر می آید تا هنوز باقی است راقم الحروف دو مصرعهٔ دیگر را بدقت تمام خوانده چهار مصرعه ساخته و آن مصرعه ها اینست

تاریخ

۱۱۱۳
۹۴ جهانگیری

1019 پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبر شاه | شهنشاهی که از عدلش شده کار الف تقدیر | طالب زندچون از خضر سال و حرف کفتا | نهان شد از خجالت زمزم از حوض

اگر از عدد عبارت حوض جهانگیری عدد کلمهٔ زمزم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتینس ارمنی

در اکبراباد قریب جهسن جهن کتوره گورستانی است که در ان مقام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد هندوستان گردیده و در ینجا وفات نموده بودند مدفون هستند از انجمله یکی خواجه مرتینس ارمنی است که در زمان جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است ؛ اینجا مدفون است خواجه مرتینس ارمنی مقدسی که خود را غلام کرستینس میگفت و چون صاحب خیر بود هر چه باجود داشت بندهٔ آنحضرت بفقرا اثیار کرد در سنه یکهزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان ازبک بادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزادهٔ عبد الله خان ازبک است و بعد فوت باقی بیگ خان که برادر او بود بسریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده و با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

برادرزاده خود ایام قلیخان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و شبرغان و دیگر محلات آنطرف آب اموی را به برادرزاده دیگر نذر محمد سلطان دادو ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان ناچار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد روزیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسواد واقبال با سایر امرا و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و انواع و اشفاق و مهربانی بظهور آورده بشهر آوردند شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند

از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چو ز گردش های چرخ منقلب	گشت پیدا در بخارا انقلاب	شاه ترکستان ولی‌خان آنکه است	زیب بخش مسند افراسیاب
رهنمون شد دولت او را تا نهاد	رو بدرگاه شه مالک رقاب	شاه عباس قدر قدرت که هست	کامران و کامبخش و کامیاب
این قران سعد را تاریخ جو	کردم از اندیشهٔ قدسی خطاب	ساخت روشن شمع مجلس و الگفت	ماه شد مهمان بزم آفتاب ۱۰۱۹

۱۰۱۹

از مصرعه آخر هزار و نوزده استخراج می یابد موافق تاریخ توجه بایران اما وقتیکه بعز ملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بست بود آن نیز بتعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بست ترتیب افتاده

تاریخ

عباس شه آن سپهر احسان	کز بر توی اوست زیب ایران	آمد بدرش ز روی اخلاص	بر دست گرفته تحفهٔ جان
قاآن زمان ولی محمد	اورنگ نشین ملک توران	جستم ز خرد چو سال تاریخ	گفت آمده بادشاه توران ۱۰۲۰

۱۰۲۰

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادلشاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس جنت و ایران با خلعت فاخره بنام او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل بنام او در رسید و این واقعه در سنه یکهزار و بست و یک هجری رو داده این مصرعه که بتعمیه است در تاریخ وفات اوست

افگند بادشاه سخن چتر سنجری ۱۰۲۱

مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افگنده یعنی اگر از اعداد بادشاه سخن که هزار و بست و سه میشود دو عدد یعنی عدد حرف با که چتر بادشاه سخن است افگنده شود تاریخ بر آید

تاریخ پل در دهلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع است و مشهور به باره پله در عهد جهانگیر بادشاه مهربان آغا

این پل را در سنه هزار و بست و یک هجری بنا انداخته و این تاریخ بر آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

در جهانگیر شاه اکبر شاه	آنکه عدلش ضیاست عالم کل	دوستان را چو دیده است انس	دشمنان را از آن فاخته غل
بنده او زمان سلطنتش	عبده می نویسد آطشل	بوستانیست حضرت دهلی	بوی از گل گرفته رنگ از مل
سال هفتم ز عهد سلطنتش	که بنالد ز جور گل بلبل	مخلص خاص مهربان آغا	خادم قصه شاه محرم کل

گرو تعمیر این پل از شفقت | گر شود دستگیرش از دل — گفت برد ارخامه ونویس | سال تاریخش از فلک جستم — لسته از ره مهربانی پل | گشت رویش ز بحر گل گل

میرزا جعفر قزوینی المخاطب باصف خان ۱۰۲۱

وزیر جهانگیر بادشاه بود و این اصف خان پسر اعتماد الدوله نیست بلکه برادرزاده میر غیاث الدین علی اصفهانی است که از خوانین اکبری بمزید حشمت و دولت تقرب و عزت ممتاز بود سلیقه سخنوری درست داشت و مثنوی شیرین خسرو بسیار بی نظیر گفته نام پدرش مرزا رفیع الزمان بن آقا ملا است در آغاز شباب از ولایت عراق بهندوستان آمده وبتدبیر عم خود مرزا غیاث الدین جبین اخلاص بسعادت زمین بوس اکبر بادشاه نورانی ساخته در اندک فرصت منصب میر بخشی ترقی نموده در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب هفت هزاری رسیده سرفراز بایه وزارت شده وفاتش در سنه یکهزار و بست و یک هجری بوقوع آمده و تاریخ فوتش که در اقبال نامه جهانگیری و مرات جهان نما مرقوم است این است

صد حیف ز آصف خان

سلیمه سلطان بیگم ۱۰۲۱

از زوجات حضرت عرش آشیانی بود دختر گلرخ بیگم است و گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی است و در عقد مناکحت مرزا نور الدین محمد که از خواجه زادهای نقش بند بود منعقد گردیده و دختر او سلیمه سلطان بیگم صاحب طبعیت عالی بود گاهی مصرعی و احیاناً بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکرد و این بیت از ایشان است

بیت

کاکلت را گز مستی رشته جان گفته ام
مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی ایشان را به بیرم خان نامزد کرده بودند و در سال جلوس حضرت عرش آشیانی این نسبت منعقد گشته و بعد فوت بیرم خان عرش آشیانی بعقد ازدواج خود درآورده وفاتش همدران سال که مرزا جعفر قزوینی فوت نموده نیز واقع شده یعنی بسال هزار و بست و یک هجری

تاریخ بنای کتاب خانه اخوند ملا یوسف ۱۰۲۱

سلطان العلماء برهان الفضلا مولانا یوسف قراباغی در ولایت بخارا جهت فرزند خواجه یعقوب کتاب خانه در سنه هزار و بست و دو بنا فرمود و این خانه رفیع الشان در عهد خاقان فیروز نشان امام قلیخان در شهور سنه یکهزار و بست و هفت بپایان رسیده فضلای زمان تاریخها گفته آورده اند از انجمله این تاریخ مقبول مشار الیه گردیده

تاریخ

ای خضر دانش مسیح انفاس یوسف انتساب | نزد صوبر فهم تو عقل فلاطون است گم | شد بتاریخ بنای خانه این مصرع تمام | صاحب این بقعه میمون افلاطون عجم

راجه مانسنگه ولد راجه بهگوان داس کچهواهه ۱۰۲۲

۱۰۲۲

در تذکرة الامرا مرقوم است که او در ششم سال اکبری همراه پدر خود بملازمت بادشاه رسیده بمنصب سه هزاری افراخته در کار بسعادت خدمت می نمود و در ایام کنوری در اکثری مصاف مصدر ترددنمایان شده خصوص در سنه هفتدهم در کارزار گجرات شمشیر ها زده و در سنه بست و یکم در جنگ بار انا پرتاب سنگه زمیندار اودی پور کارها بظهور آورده چنانچه ملا عبد القادر در

برادر ... در تالیف خود نوشته است ع که نبود و میزند شمشیر اسلام + در سنه بیست و ششم در تعاقب شاهزاده مراد و مقابله محمد حکیم برادر خورد اکبرشاه که دران ایام راه بغی پیموده بودند در حدود کابل بحرب صعب پیوسته ظفریاب گشته و در سنه سی ام بعد فوت مرزا حکیم برای آوردن وامانده های مرزا بکابل رفته و همه را ازانجا بسلامت آورده و در سنه سی و یکم برای تنبیه افاغنه یوسف زئی و بنظم کابل مقرر شده و در سنه سی و سیوم بنظم بهار از تغیر سعید خان سباهات اندوخته در سنه سی و چهارم بعد فوت پدر بمنصب پنجهزاری و بخطاب راجگی بلند گردیده و در سنه سی و پنجم در ایام نظم بهار تردادت نمایان کرده به تسخیر ممالک اوڈلیسه بکرر ضرب صعب کرده و به تلاشهای که در وهم و خیال نگنجد نموده و در سنه سی و نهم بنظم بنگاله از تغیر سعید خان نام برآورده و در سنه چهل و دویم در جنگ سنگه پسر خود را در صف جنگ عیسی زمیندار بهاتی و از زمینداران اوڈلیسه که بحرب صعب پیوسته بود بکشتن داده و در سنه چهل و چهارم بحضور آمده پیشکشی از تحاف بنگاله که بحصر در نیاید گذرانیده و باز بهمان صوبه رفته و در سنه چهل و هفتم بنابر تنبیه اعدا فیل سواره با فواج کثیره در آب رود خانه بکرم پور و سری پور حمله زده و بامداد طالع بسلامت گذشته و موجب حیرت نظارگیان شده و اعطای چار قب سر برافراخته حضور طلب خلعت شده و در سنه پنجاهم بمنصب هفت هزاری و بخطاب فرزندی والا رتبه گشته و در سنه احد جهانگیری بمهم دکن رفته همیشه مصدر امور عظیمه مانده و در سنه نهم جهانگیری که موافق سنه یکهزار و بست و سه هجری بود در انجا فوت کرده و بهمدرین سال ...
خان اعظم وزیر جلیل دار لفنا گردید.

ثنائی شاعر

در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار و بست و سه هجری در ایران فوت نموده بادشاه سخن × تاریخ فوت او ست
۱۰۲۳   ۱۰۲۳

آقا رضی اصفهانی

شاعری بود که سیر هندوستان کرده برگشت و در سنه یکهزار و بست و چهار هجری جاده فنا پیموده × آه از رضی × تاریخ وفات او ست
۱۰۲۴   ۱۰۲۴

قدسی انصاری سهارنپوری

نام او شیخ عبد الکریم است صاحب وجد و حال بود در جمیع علوم و فنون امتیاز داشت چهاردهم محرم سنه اربع و عشرین والف فوت کرد و عزیزی × شمع ارشاد حق × در تاریخ وفاتش یافته
۱۰۲۴   ۱۰۲۴

قاضی ابو العلا معروف بقاضی بڈه

ولد قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامیست و برادر خورد قاضی محمود است در عربی و فارسی دستگاهی کمال داشت و به نیابت قاضی محمود بحکومت بلگرام و غیره محالات می پرداخت و چندی بامور قضا نیز مشغول بوده در بلگرام متصل باغ قاضی عبد الدایم باغچه ترتیب داده و گنبدی عالی در انجا در سنه یکهزار و بست و چهار هجری تعمیر نموده مزار او در همان گنبد است و تاریخ تعمیر آن گنبد از منقوله اوست

تاریخ

خوشا گنبد کز الطاف الهی	بنای آن بحر شهر و بهر کو چو تاریخش ز هاتف جستم آنگه	بعهد شاه نور الدین جهانگیر بگفتا گنبد قاضی بڈه کو	مرتب شد شال خرم و نیکو

۱۰۲۴

ملا ملک قمی

... در سخن سرایان است مسکن او قم است و در ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سری ...

بدیار دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در بیجاپور در دولت ابراهیم عادل شاه والی آنجا گرفته از مقربان بطرز عنایت او گردید و چون بوجه قابلیت ملا ظهوری در آنجا مشاهده کرد فریفته گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد و شیخ فیضی وقتیکه از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در تعریف نظم خود از احمدنگر به اکبرشاه بادشاه نوشته بود که در احمدنگر دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند یکی ملک قمی و دیگر ملا ظهوری فقط و ناظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یکسال بعد از وی و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه گفته که بعدد از روایت ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

ملک آن پادشاه ملک معنی	که نامش سکه نقد سخن بود	جهان آفاق گیر از کلک معنی	که چون ملکش از قم تا دکن بود
1025 سوی گلزار جنت رفت آخر	که دلگیر از هوای این چمن بود	بجستم سال تاریخش ز ایام	بگفتا او سر اهل سخن بود ۱۰۲۵

در محاصره قلعه ایروان

در سنه هزار و بست و پنج هجری سلطان احمد بادشاه روم محمد پاشا را برای تسخیر بعضی از ملک ایران فرستاد و او با لشکر گران و توپ ها و عرابه جزایر بیشمار روی توجه بطرف ایران نهاد گویند که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود شاه عباس صفوی ازین مطلع شده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شد محمد پاشا با لشکر روم در عشر ثالث شعبان آمده قلعه ایروان را محاصره ساخت و مکرر به تسخیر قلعه بسعی موفور و جهد غیر محصور بجا می آورد و توپچیان روم شبانه روز از توپ انداختن خالی نبودند و محصوران از اندرون قلعه بدفع دشمنان قیام داشتند و صدمات دلیرانه روم را بضرب گلوله تفنگ دفع می نمودند چون مدت محاصره بامتداد کشید در آخر رومیه از تسخیر قلعه مایوس شده پیغام صلح نمودند و بتاریخ بست و پنجم شهر شوال طبل ارتحال کوفته بجانب عرض روم بازگشتند درین آمد و رفت قریب چهل هزار کس از رومیان در پای قلعه خصوصا از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند در آغاز محاصره و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی شبی در عالم رؤیا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیم حایل شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند فتح و ظفر از کدام خواهد بود آن شخص بجواب گفت که فتح از پی علی است مصنف کتاب عالم آرای عباسی این عبارت را به نافه عالی دلی بوزن در آورده و از توارد اتفاق موافق تاریخ این سانحه یافته بسلک نظم کشید

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز	سردار بصد هزار مکر و دغلی	آراست ز بهر دفع او شاه جهان	فوجی ز جنود حق بصد بیش حیلی
بربست کمر بکینش از لطف اله	برزد بمیان خویش دامان یلی	میخواست یکی ز بندگان درگاه	در واقعه بیند از قضای ازلی
تا زین دو گروه فتح از جانب کیست	کین راز شود عیان باو نیک علی	بشنید ز هاتفی که میگفت ز غیب	فتح از پی علی عالی ولی ۱۰۲۵
	1025 این نادره ترکه این ندای غیبی	تاریخ فنای او ز لطف علی	

بالجمله بمیامن الطاف الهی ظفر و نصرت قرین حال منسوبان شاه ایران گشته چندین هزار ذکور و اناث از شیعیان که در قلعه بودند از آسیب دشمنان قوی نجات یافتند فی الحقیقت آن روز سعید میانه ایشان عید گشت

خواجه محمد یوسف قزوینی این تاریخ گفته

تاریخ

چونکه سردار لشکر رومی دید کز تیغ شیعیان علی ماه شوال چون به بیست گذشت	وارد ملک ایروان گردید نیمه لشکرش بقتل رسید و نیمه آخرین بضعف رسید پی تاریخ آن خرد گفت	دو سه ماهی بدور قلعه نشست کمر کبر بر میان بربست برگشت دولت شاه دین مساعد ۱۰۲۵ آید امروز شیعیان را عید	مهره با بر بساط عربده چید چاره جز فرار خویش ندید لشکر روم منهزم گردید

۱۰۲۵

ملک عنبر حبشی

غلام بهادر نظام شاه بادشاه احمدنگر دکن بود که بامارت رسیده چون بهادر نظام شاه در سنه هزار و هشت در عهد اکبرشاه بدست امرایان او افتاده در قلعه گوالیار محبوس شد ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را برای نام بر تخت نشانیده آنولایت را بتصرف خود داشت تا آنکه در سنه یکهزار و بیست و پنج هجری عاجز شده احمدنگر را بدست مردمان جهانگیر بادشاه سپرد در تاریخ این معامله عزیزی این مصرعه تعمیه یافته ع سر غلام رکنه سر کن و حساب طلب ٭ یعنی سر غلام که حرف
۱۰۲۵ غ است و عدد آن یکهزار میشود و اگر با عدد کلمه رکنه که بیست و پنج میشود یکجا نمایند تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی در عمر هشتاد ساله در سنه یکهزار و سی و پنج هجری فوت شده در دولت اباد مدفون است

ستاره دم دار

در ماه محرم سنه یکهزار و بیست و هشت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار و ششصد و هیژده عیسوی ستاره دم دار نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامه جهانگیری در واقعات سال سیزدهم از جلوس جهانگیر بادشاه می نویسد که بتاریخ شانزدهم و بیماه که مطابق نوردهم ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح به سه گهری در کره هوا ماده بخاری بشکل عمودی نمودار شد و هر شب پیشتر از شب دیگر مری میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد که دو سر باریک و میان کنده و همواری مانند دهره پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را با صطرلاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فلکی را باختلاف منظر سایرست و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود و چنانچه اول در برج عقرب مری میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و انامان فن نجوم این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مری گشت که سر ش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود و لیکن هر طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این انچه در وسعت آباد ممالک هندیر توظهور افگنده و با وطاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضیه بنوز و نشان نمیده بود و در کتب معتبر اهل هند ثبت نگشته پیش از ظهور این سیاره بیک سال اثرو با ظاهر شده تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاهجهان ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت هشت سال روزگار بدسگال ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشده و چه خانها که خراب نگشت نقطه ... جهان بیگم زوجه جهانگیر بادشاه که در سخن گوئی مهارت کمال داشت در ایامی که این ستاره ظهور نموده دغدغه کمال بخاطر مردم راه یافت این بیت که شعرا ر وقت بسیار پسندیده اند گفته

بیت

ستاره نیست بدین طول سر آورده ــ فلک انشاطری شبه کمر آورده

تاریخ بنای مدرسه اول یلنگتوش بی

یلنگتوش بی بهادر که از امرای جماعة الجین است در رکاب سلاطین ذوی الاقتدار تقدیمات خویش صرف خدمت ساخته لشکرها شکست داده و ولایت‌ها فتح نموده حرزهای بیشمار و غنیمت بسیار بدست آورده ترک خدمت سلاطین نموده متوجه بقعات خیر گردیده اند و خانقاه وغیره فی سبیل الله عمارت کرده چنانچه در سال هزار و بست و هشت در ولایت سمرقند در برابر مدرسه مرزالغ بیگ گرکانی مدرسه عالی بنا کرد و مولانا نیر حاج در تاریخ تمامی این مدرسه چنین فرموده

تاریخ

ای صدر عالی یلنگتوش که آمد	پی مدیح کمالش زبان ناطقه بر در	بنای مدرسه کرد آن چنانکه زمین را	باوج چرخ رسانید ازان لوای تفاخر
بسا لها نرسد بر فراز طاق فلک‌ش	عقاب عقل به نیروی سعی بال تدبر	بقرنها نرسد بر سر منار سنگش	حریف بر فن اندیشه با کند تفکر
چو راست کرد مهندس نمونه خم طاقش	فلک ز باه لوانگشت می گزد ز تحیر	یلنگتوش بهادر چو بود بانیش آمد	حساب سال بنایش یلنگتوش بهادر ۱۰۲۸

تاریخ بنای خانقاه یلنگتوش بهادر

و یلنگتوش بهادر در سنه هزار و بست و هشت بر سر مزار حضرت مولانا خواجگی کاشانی خانقاهی عالی عمارت کرده و بعضی از املاکات خود را وقف آن نمود و یکی از شعرای وقت تاریخ آن یافته

تاریخ ۱۰۲۸ ۱۰۲۸ ۱۰۲۸

تاریخ خانقاه فرح بخش و فیض بار	ینبوع فیض و جای حضور ابود در ...

ذکر افتادن شهاب از آسمان و ساختن شمشیر ازان

در اقبال نامه جهانگیری مرقوم است که در زمان دولت جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری در یکی از موضع پرگنه جالندهر تعلقه پنجاب هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم برخاست در اثنای این شور روشنی برق روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت قطعه زمین بوزنی دوازده ذرع در ذرع در طول و عرض نوعی سوخته شد که نشانی از سبزه نماند هنوز اثر حرارت داشت هر چند زمین را کنیدند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر میگشت تا بجای رسیدند که پارچه آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود گویا همین دم از کوره آتش بر آورده اند محمد سعید عامل پرگنه مذکور آن را در خریطه کرده و مهر بر سر آن نهاده روانه حضور نمود و بادشاه استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولا داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته عمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورد و بدستور شمشیر المانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند در برش با شمشیرهای اصل اول بر آمد فقط

شیخ بهاء الدین آملی تخلص بهائی

ولد شیخ حسین است در صغر سن به تحصیل علم مشغول گردیده در جمیع فضایل و کمالات باندک روزگار سر آمد افاضل اعصار گردید و تصانیف بسیار یادگار گذاشت از انجمله یکی نان حلوا است معاصر شاه عباس صفوی بود در روز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین و الف در اصفهان درگذشت لاش او را بموجب وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند در تاریخ رحلتش اعلام

ابوطالب که وزیر شاه عباس بود این قطعه نظم کرد

تاریخ

رفت چون شیخ زدار فانی | گشت الوان جنانش ماوای | دوستی جست ز من تاریخش | گفتمش شیخ بهاء الدین آه وای ۱۰۳۰

عزیزی دیگر * افسوس ز مقتدای دوران * یا قدوه صاحب بحر الوا صلین * شیخ عالیجاه * یافته

۱۰۳۰ ۱۰۳۰

عمارت اوجین

چون بحکم شاهجهان این جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی هجری دو محل سراهای دلچسپ بر چشمه کالیه دیهه در اوجین تعمیر یافت این تاریخ بر دروازه آن عمارت منقوش ساختند

تاریخ

بحکم شاه جهان ساخت این دو عشرتگاه | حسن لعبه جهانگیر ابن اکبر شاه | بهشت روی زمین رفت ما عقل تاریخ | که سر دران جهان است منزل دلخواه

۱۰۳۰

تاریخ مسجد بنگاله

نواب ابراهیم خان فتح جنگ که خالوی نور جهان بیگم بود و بعضی نوشته اند که خواهر نور جهان بیگم در عقد نکاح خود داشت در سنه دوازدهم جهانگیری بمنصب چهار هزاری و الا پایه گردیده بنظم صوبه بنگاله از تغیر قاسم خان نبیره شیخ سلیم چشتی سرفرازی حاصل نموده و در سنه نوزدهم بسال یکهزار و سی و دو هجری در اکبر نگر مشهور براکه بمقابله سلطان خورم پسر جهانگیر بادشاه که دران ایام از پدر باغی بود بزرم شد پیوسته بصد مردانگی شهید گردیده این ابراهیم خان در ایام حکومت خود در سال * یکهزار و سی هجری مسجدی در بنگاله تعمیر ساخته و عزیزی در تاریخش این مصرعه یافته ع بنا کعبه ثانی نهاد ابراهیم *

۱۰۳۰

حمام الله وردی خان

در اکبر آباد قریب موضع چهپی ټوله حمامی است نواب الله وردی خان یکی از منصبداران بادشاهی در زمان جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری تعمیر نموده بود حالا رو بانهدام دارد بر دروازه حمام مذکور این تاریخ منقوش است *

تاریخ

در ایام شهنشاه جهانگیر بحیر الله وردی خان بنا کرد ز موج آب عکس قرص گلجام	که می زیبد باو عالم پناهی چنین پاکیزه حمامی که خواهی همیشه حوض او دریا و ماهی گرفتم دامن پاکان و گفتم	بشهره آگره دار الخلافت صفائش در و بر و بام و خورشید پی تاریخ بنیادش دلم را بنای خیر حمامی مباهی	که باشند پائی تخت پادشاهی فضا ایش با فلک دریا گاهی بغسل فکر شستم از سیاهی

پوشیده مباد که اسم جهانگیر در اول مصرعه و لفظ مباهی در آخر مصرعه شکسته بود مولف بغور تمام این هر دو لفظ را مندرج ساخت اغلب که درست باشد

زلالی خوانساری

[illegible] بازکه عبارت و نازکی اشارت بی نظیر افتاده عمده مثنویات او محمود ایاز است سال آغازش که احدی والف باشد این بیت تصریح می نماید

تاریخ

۱۰۰۱

* در استفتاح این منشور نامی || نحو تاریخ ختمش از لطایفی *

و تاریخ اختتامش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکنند.

* الهی عاقبت محمود باشد * ۱۰۲۴

و زلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرعه در تاریخ وفات اوست

* از جهان رفت زلالی بجنان * ۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود ولادتش در بلدهٔ لاهور بروز دین بست چهارم امرداد ماه الهی سال سی و دوم جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیرهٔ راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت و چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود بعد ازین نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش بر آورده بود و مردمان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدخشی پسر مرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبدالرحیم گرفته و مسلسل بزنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاهداشتند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر و بعضی بسواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند و در دو رویه در خوابیکه شهر بدار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبراباد گریخته باله آباد رفت و در انجا رخت اقامت انداخت تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول در گذشت مزارش در بلدهٔ اله آباد بفاصلهٔ یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است دگرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی مرزا خورم حسب الحکم پدر به تسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برد و دران دیار در سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرد و در جهانگیرنامه نیز مسطور است که او در دکن در هفتم بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضه درد قولنج فوت کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر اله اباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعش او را جهت احقاق شهادت او از قبر بر آورده بودند شاید که بعد از ان روانه اله اباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در انجا بود و بالجمله اندرون احاطه مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم نیست که آنجا مدفون کیست بعضی گویند که این روضه بی بی تنبولن است گنبد دویم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بر مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخته بود اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که بر بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبدی که بر آن تعمیر یافته تاریخ در رباعی که بر لوح مزار و گرد این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

چون چرخ فلک ز گردش او آشفت	در زیر زمین آئینه خود به نهفت	تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب ملک بگفت ۱۰۱۴

رباعی بر گرد تربت مذکور

بیگم که ز عفت رخ رحمت آراست		اقلیم عدم ز نور عزت آراست	سبحان الله زهی کمال عفت	از حسن عمل چهره جنت آراست

و روضه که در وسط باغ مقابل دروازه کلان است میگویند که مقبره سلطان خسرو است و این عمارت را در سنه یکهزار و سی و چهار هجری برای مدفن خود تعمیر ساخته بود لیکن وفاتش جای دیگر بوقوع آمده و این عمارت همچنان خالی ست اشعار بسیار اندرون گنبد بخط نستعلیق مرقوم ست اما چندی از ان اشعار بسبب کهن سالگی زائل شده اند مصرعه اول از ان اشعار این ست مصرعه خرم آن روز که مارخت ازین خانه بریم + و تاریخ تعمیر آن عمارت که مشتمل بر سه بیت بود بر پیشانی دروازه آن روضه کندیده بودند ما بیت مطلع بسبب امتداد ایام زائل گشته و دو بیت دیگر اینست +

تاریخ

۱۰۳۴

۱۰۳۴ بر در ملایک رحمت همیشه نور نثار	زهی نمونه خلد برین بسر از خاک	خرد ز سال بنائش بصفحه فکر نشاند	نوشت با قلم اختراع روضه پاک

و روضه که اندرون احاطه مذکور بسمت مشرق است مرقد سلطان خسرو ست و هم اشعار و تاریخ وفات او که اندرون روضه بسبب گنبد مرقوم ست اینست

ابیات با تاریخ

آه افسوس آسمان را سیرت بیداد شد	آری آری کار چون بر ظلم آمد داد شد	زندگی نوشیمه بیرون از نهایت و بی	دید چون بنیاد عالم را خراب آباد
اهل دانش را نشانگاه از فلک کاهش شد	هر کجا زد شعله خاکستر آن باد شد	گلبنی هر جا که بینی گل ز رنگ و بو نیست	بلبل این باغ بودن مصلحت از باد
گلعذاری را طراوت چیست گلشن خار کرد	از پی چاک قبا صد سوزن فولاد شد	چون الطاف غمدیده که میسوز باد	مشکل ست اما نه جانها ساغر عشاق شد
آن گل رعنا که بود آرای گلشن صد دریغ	عندلیبان را به بانگ و بوی گل دلشاد بود	چاک پیراهن شد اما قصه در باغ غم	هم زمین گریست هم آسمان فریاد شد
شد قبا بر قامت مردم قبا در ماتمش	شاخ حسرت را بسوی خلد چون ارشاد شد	آن تن نازک که بر روی بود پیراهن گران	در ته خاک جفا افسوس مستعد شد
شد غریق رحمت حق چون گلی پاک بود	خاص درگاه خدا و همدم اوتاد شد	سال رشد سال فوتش فرد لایق بگو	۱۰۳۱ منزل جنت زجان پاک او آباد شد

بعد وفات سلطان خسرو میرزا خورم که برادر سیومی بود خواست که سلطان پرویز را نیز که برادر دوم او بود بکشد تا بجایش غیرے بعد فوت پدر بر تخت نشیند لیکن شهزاده پرویز از قضای الهی در سنه یکهزار و سی و پنج فوت نمود و سلطان خسرو را دو پسران بودند یکی داور بخش دومی گرشاسپ و ایشان حسب الارشاد میرزا خورم یعنی شاه جهان بادشاه در عنفوان جلوس او یعنی در سنه یکهزار و سی و هفت هجری بقتل رسیدند +

پل قلعه سلیم گڈه

این پل مابین قلعه سلیم گڈه که حالا مشهور بنور گڈه است و قلعه شاهجهان اباد واقع ست از جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی و یک هجری احداث نموده بر دو جانب پل مذکور این تاریخ منقوش ست

کتبه مغرب

بعهد بادشاه هفت کشور	شهنشاه بعدل و داد و همبر	جهان گیر ابن شاهنشاه اکبر	که شمشیرش جهان را کرد تسخیر
چو این پل گشت در دهلی مرتب	که وصفش را نشاید کرد تحریر	پی تاریخ اتمامش خرد گفت	۱۰۳۱ پل شاهنشه دهلی جهانگیر

کتیبه سمت مشرق

شد بحکم شاه نورالدین جهانگیر عظیم　　سال و تاریخش بهارک آن صراط مستقیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه نجف و تسخیر نمودن قلعه بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضه شاهنشاه خطه نجف و ائمه کرام بغداد از اصفهان با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بودند قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه ضیار محمد توسقا قزوینی نظم آورده

تاریخ

در بیست که عزم نجف شاه ولایت	سید آشنشت شهنشاه جهان با دل آگاه چون گفت توکلت علی الله روان	اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا تاریخ همان شد که توکلت علی الله ۱۰۳۲	گردید بسر کرده قدم عازم آن راه

۱۰۳۲

در غره ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نمودند و عساکر ظفر ماثر بمحاصره شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه کشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود به نیروی اقبال مسخر اولیائی دولت گردید

تلسی داس شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت است در میان هندوان مشهور است بروز شنبه ساون سکل پچه سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سمبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بست و سه عیسوی بود در بلده بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

ساون سکلا ستی تلسی تجی سریر	سمبت سوره سے اسی گنگ کی تیر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبدالواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلده سرهند وقوع یافته و کلمه خاشع[۹۷۱] تاریخ تولد اوست در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و شیخ دران هنگام سواطع الالهام را که تفسیریست بی نقط تصنیف میکرد و گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان کردنش متعسر بل متعذر است و من هر چند ببحر تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بهم نرسید شیخ احمد اگرچه در انشای عبارت بی نقطه چندان استعمال نداشت اما از ذکای ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل خیال عبارت موزون و مسجع انشا فرمود که حسن و نکته سنج در اندیشه تعریف آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره وقت خود می آرد بعد از فوت پدر بخدمت فیض منقبت خواجه فانی زخود باقی بحق رسیده اخذ طریقه نقشبندیه نمود توالیف فراوان و تصانیف بسیار از و بر صفحه روزگار یادگار مانده وفاتش بتاریخ ماه صفر روز سه شنبه وقت چاشت سنه اربع و ثلثین و الف واقع شده و تاریخ وفات او از مصرعه آخر این رباعی پیدا می یکعدد زیاده میشود

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ | او محرم راز کعبه وحدت بود | او منبع نور و مسند عزت بود | ممدوح جواد و معدن حضرت بود | برهان کمال بادی جنت بود

واین چند ابیات در تاریخ رحلت او از کتاب تحفة الواصلین نوشته شد

تاریخ

انکه او جوهر خردمندی است	احمد کابلی و سرهندی است	نقشبندی است ستوده سیر	رونق افزای شرع پیغمبر
بی شک آن شیخ عافیت محمود	از مریدان خواجه باقی بود	او مجدد بالف ثانی بود	واقف سر جاودانی بود
الف ثانی باو مجدد شد	وانکه احمد بجای احمد شد	از مریدان اوست بس مشهور	میر نعمان در آدم دهنور
خواجه صدیق و شیخ عبد الحی	داشت اقبال سرمدازوی	او بلخ صفر سفر فرمود	زین جهان سوی عالم معبود
سال نقلش بگو لعون احمد	نور اوج بهشت از احمد ۱۰۳۵	مرقد او بشهر سرهند است	زان زحق فیض بهر سرمست

میر عبد الله ترمذی مشکین قلم

۱۰۳۵ از اولاد شاه نعمت الله بوده و باخلاق ستوده اتصاف داشت خط نستعلیق را بغایت صاف باصول و اسلوب می نوشت واز حضرت جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز بهاسی شده چنانچه خود می فرماید

ع

وصفی تخلص من و مشکین خطاب من	این نام ها ز شاه شهنشاه یافتم

منظومات بسیار دارد و در سنه هزار و سی و پنج در گذشت این مصرعه تاریخ وفات اوست

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ ز دنیای دنی قطب زمان رفت

سلطان پرویز

پسر دویمی جهانگیر پادشاه بود در کابل متولد شده و مادرش که صاحب جمال نام داشت دختر خویش زینخان کوکه بود در عمر سی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سنه یکهزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرده و معتمد خان صاحب جهانگیرنامه که یکی از سنعبداران بادشاهی بود بدیهه این تاریخ گفته

وفات شاهزاده پرویز ۱۰۳۵

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جهانگیر بادشاه بهند وارد شده و در سنه یکهزار و بست و هشت بعهده ملک الشعرای سربلندی یافته سخن سنجان او را باستادی مقبول دارند وفاتش در سال یکهزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از تاریخ وفات او خبر میدهد از شیدا است

تاریخ

۱۰۳۵ او ان ملکی از مرد طالب جان داد	امروز سر نظم از پا افتاد	تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت	حشرش علی ابن ابی طالب باد ۱۰۳۵

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

از معمران عالمگیر بادشاه بود و در معقولات و منقولات مهارت تمام داشت در اواخر عمر نابینا شده چنده بطریق شیوع ال

از شاهجهان بادشاه یافت در وطن هندی بود تا آنکه رخت هستی ازاین جهان بیرون برد در مراتب جهان
نما سال فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم ست اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عددش صرف یکهزار و سی
و شش میشود بنابران درینمقام نوشته شد

آفتاب علم را آمد کسوف ۱۰۳۶

عبدالرحیم خان خانخانان

ابن بیرم خان خانخانان ست یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی و جنت مکانی بوده در قابلیت و استعداد
تمام عیار و در یکتائی روزگار بود بزبان هندی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی
بعبارت ترجمه کرده بتاریخ چهاردهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد
و دو ساله در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز
موجود هست اما شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از دست

ابیات

شمار شوق ندانسته ام که تا چند ست ... جز این قدر که دلم سخت آرزومند ست ... نه دانم و نه دانم ولی دلم اینقدر دانم ... که پای تا بسرم هر چه هست در بند ست
بلبیش صد قدم ... حرف ... ... نگاه اهل محبت تمام سوگند ست ... مرا فروخت محبت ولی نمیدانم ... که مشتری چه کس ست و بهای من چند ست
روای حق ... ... و دستان ... وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند ست ... ازان خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم ... که اندکی باداهای عشق مانند ست

وفات نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه هزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف بردند از انجا بکشمیر رفتند و در انجا بیمار شده کوچ بسوی لاهور نمودند
در اثنای راه ... بروز یکشنبه بست هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی مهر پانزدهم باماه الهی
سنه ... دوم از جلوس اکبرشاهی موافق روز بادلبست و دوم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادف روز
... ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی معانق بست و هشتم تشرین الاول ماه رومی
سال یکهزار ... و ... اسکندری ملاحق بست هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بست
و هفت عیسوی موافق روز ... پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار سمت بکرماجیت
بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی سفر کرد نعش او را تجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و لب راوه در
در ان طرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاکش سپردند بر مرقدش آیین آیات مرقوم ست
بسم الله الرحمن الرحیم هو الغفور الذنوب قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة
فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مرقد منور
اعلی حضرت غفران پناه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه توفی سنه ۱۰۳۷ فقط شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها گفته اند از انجمله این مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد ۱۰۳۷
و کلیم ابن ابیات در تاریخش گفته تا ملکید از سال وفات کم میشود تاریخ شهنشاهی جهان شاه جهانگیر
که صیت عدل او بعد آسمان رفت چو نورالدین محمد بود نامش اندان از فتنش نور جهان رفت

چه گویم نام وی کز حاتم طی — به عهد همتش نام ونشان رفت
از این ماتم سرا چون رخت بربست — جهان غمگین شده او کامران رفت
گلستان جهان بی آب و رنگ است — بهار ذات او چون در خزان رفت
چو تاریخ وفاتش جست کشفی — خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت

۱۰۳۶ ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی و هفت سال و دو ماه و بیست و هفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بیست و دو سال قمری و هشت ماه و یازده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه و نه سال یازده ماه و دوازده روز نعشش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بیست هفتم صفر سنه هزار و سی و شش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بیست و یک سال و هشت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار از ان میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داور بخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده بهمان خانه عدم شتافتند

سلطان داور بخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه و اعظم خان وزیر جهت انتظام ملک سلطان داور بخش را از محبس برآورده در راجپوری بادشاه ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بر وقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بر سریر سلطنت بنشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان داور بخش را گفته اما یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ ۱۰۳۷

چو شد سلطان داور بخش از بخت — بسان حور بر روی تخت والا
بجیب فکر سر بردم بسالش — خرد تاریخ گفتا تخت بالا

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت و آمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاهی روز یکشنبه بیست دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند و بیست چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را با همراه گرشاسپ برادر او و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داور بخش گفته

تاریخ ۱۰۳۷

شد سریر جهان بادشاه داور بخش — چو رخت بست ز عالم شاه ملکت شد
سپهر چادر نیلی بسر کشید و بگفت — نماند مالک اقبال یاور دولت

در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بود این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از نطفه شیر افکن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

بادشاه نورجهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان شهریار را بر سریر سلطنت نشاند آصف خان برادر نورجهان انمعنی را قبول نکرده سلطان داور بخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شدند و سلطان شهریار که در لاهور بود مستقل شد جنت مکانی شنیده به تحریک آن خود دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هرکس را هرچه خواست بداد و در فراهم آوردن لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده لشکر از آب گذرانید از اطراف صفحهای داور بخش را بر فیل سوار ه روی بمعرکه کارزار نهاد در سه کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر شهریار افتاده فرار نموده بقلعه درآمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم داور بخش نیز دو چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساختند شاهزاده که طبع موزون داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و هفت دست داده خود بنظم آورده

تاریخ

ز نرگس گلاب ار چه نتوان کشید ✻ کشیدند از نرگسانم گلاب ✻ اگر از تو پرسند تاریخ آن ✻ بگو کور شد دیدهٔ آفتاب ۱۰۳۷

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار هجری که مطابق روز ایراد بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم از جلوس اکبرشاهی موافق روز اورمزد غره بهمن ماه جلالی سال پانصد و سیزده ملکشاهی مصادف روز رس هیجدهم خورداد ماه قدیمی سال هفصد و شصت و یک یزدجردی معانق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سه سکندری ملاحق روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق شانزدهم ماگهه ماه هندی سال یکهزار و ششصد و چهل و هشت بکرماجیت بعد در بلدهٔ لاهور از بطن نواب جوده بائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور بوقوع آمده و بشاهزاده مرزا خورم موسوم گشته و چون پدرش در سال یکهزار و بست و پنج او را بنابر تسخیر ولایت دکن فرستاد او را بخطاب شاهجهان ملقب ساخت بعد از آنکه بر سریر فرماندهی نشست این ابیات و قصاید در تاریخ تولدا و گفته اند از انجمله یکی از سخنوران این قطعه انشا نموده که بعد از رفع اعداد از عبارت صاحبقران ثانی تاریخ تولد استخراج می‌شود ✻

تاریخ ولادت

شاهنشه زمانه دانشور یگانه ✻ روزی که عالم از مقدمش چون [illegible]

اسکندر سخن‌ین صاحبقران ثانی ✻ می‌یافت از جبینش نور خدایگانی

از چار و نه گذر کن تا عقل بر تو خواند

دین پرور معظم شاه جهان که باشد ✻ از چار و نه نیاید دیگر چرا و چند [illegible]

تاریخ مولدش را صاحبقران ثانی

از جبهه‌اش هویدا فر جهان ستانی ✻ کامد قرین حکمش تائید آسمانی

و شخصی دیگر این قطعه را بنظم آورده که از عبارت ظل جاوید الهی تاریخ استخراج مے آید ۱۰۰۰

تاریخ

ز عدل شاه نور الدین جهانگیر ✻ منور گشت از سر تا بماهے

خدا از بس کرم شهزاده داد ✻ بر انداز در رسوم داد خواهی

بعهد دولتش آسوده گردید ✻ ز بس عدلش رعایا و سپاهے

چو او بر سر نهد افسر نماند ✻ شهان را رتبه صاحب کلاهے

جهان افروز شد چون شاه خورم ✻ بعصر دلفروز بادشاهے ۱۰۰۰

باین شاهنشهی با دانش و داد ✻ که در گاهش کند عالم پناهے

بتخت بادشاهی چون نشیند ✻ کند نه آسمانش بارگاهے

شود شاه جهان از لطف یزدان ✻ دهد بخت بلندش زین گواهے

بدورانش نه بیند دیده دهر ✻ ز امن نافذش سوی تباهے

خرد تاریخ سال مولدش را ✻ رقم زد ظل جاوید الهے

واین قصیده دوازده بیتست که از هر مصرعه تاریخ تولد بر می آید

قصیده تاریخ

خدا بوجود بقا داد عالم و مکان	برای شاه جهان بادشاه کل جهان	۱۰۰۰	ز لطف یزدان و ز عدل چو هفت اقلیم	بود ... که از سلیمان شان	۱۰۰۰
ز جود شاه جهان بادشاه ملک الهی	پدید از دو شاه ... صد جهان	۱۰۰۰	ز جام قوت او باد حیات آید	مدام باده الطاف و قدرت یزدان	۱۰۰۰
انشاط شادی و کام طرب بود الله	بباد شاه جوان بادشاه کامران	۱۰۰۰	بیاد دهر دو باحسان شهنشاه آفاق	علیم و عالی و دانا تو از ملک ستان	۱۰۰۰
بود چو گوهر از آن صاحبقران گربود	بنو ده چون آن صاحبقران تاریخ قران	۱۰۰۰	به برتابی او این پناه ملک بود	که صد قران نه ازین بی همال از قران	۱۰۰۰
هزار سال چو از هجرت آمده بوجود	شهنشهی که بود زندگی عالمیان	۱۰۰۰	هزار قرن بمانا دانکه هر دم او	بود به در جهان صد هزار جان شادان	۱۰۰۰
بمدح شاه جهان طبع این دوازده بیت	ز قسمت ازل آورد از زبان	۱۰۰۰	ازان دوازده هر مصرعه بگاه نگار	کند تو شاه جهان پناه و بیان	۱۰۰۰

چون حضرت جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه ودیعت حیات سپرد خلف سیوم او میرزا خورم که ملقب شاهجهان بود و دران ایام از پدر بغاوت ورزیده در دکن اقامت داشت بعد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از انجا مراجعت نموده بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و پنجم بهمن ماه سال هفتاد و دو اکبرشاهی در سن سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور بر سریر فرمانروائی جلوس فرمودند شعرای نکته سنج و فضلای والا طبع تاریخ جلوس او بسلک نظم کشیدند از انجمله از میر عبد الرشید

این تاریخ است

تاریخ

بر شده بخت باقبال بخت	شاه جهان ثانی صاحبقران	آن شه دین پروری کز فیض او	گشت جهان غرّه باغ جنان
باغ جهان خورم و سر سبز شد	از کرم بادشه کامران	خضر القا یوسف مصری وجود	عالم پیر از نظر او جوان شد
	آمده تاریخ جلوسش ز غیب	شاه جهان بادشاه جهان	۱۰۳۷

تاریخ از میر محمد صالح

۱۰۳۷ تا بود از آدم و عالم نشان   شاه جهان باشد شاه جهان

تاریخ از امیر شوقی

۱۰۳۷ بادشاه زمانه شاه جهان + خورم و شاد و کامران باشد + حکم او بر خلایق عالم + همچو حکم قضا روان باشد

سال جلوس او گفتم + تا جهان باد در جهان باشد +

واین قطعه از حکیم رکنا کاشی است اما یکعدد از سال جلوس زیاده میشود

تاریخ از حکیم رکنا کاشی

۱۰۳۷ بادشاه بحر و بر شاه جهان آنکه ز معنا چون مه تابان آمده آنکه سال تاریخ جلوسش خرد گفت وارث ملک سلیمان آمده

وسعدای گیلانی باین مصرعه ملهم شد

مصرعه تاریخ

جلوس شاهجهان وا زیب ملت و دین

۱۰۳۷

ولفظ زینت شرع

وعبادت * خدا حق تجلی وار داد * نیز یافته اند و شیخ عبد الحمید شاهنامه نویس * دوشنبه بست و پنجم بهمن * یافته شاهجهان بادشاه سوای سکه های دیگر که در زمان مروج بود سکه زر سرخ بوزن دو صد مهر که قیمتش سه هزار روپیه است ارزید سکه گردانیده بودند و یکی ازان سکه که در ۱۰۳۶ موافق سنه بست و هشتم جلوسی ضرب شده بود تا امروز در دار العجایب لندن موجود است و در هر دو طرف ان سکه این ابیات و غیره منقوش

ابیات سکه

سکه بر مهر دو صد مهری زد از لطف اله	ثانی صاحبقران شاه جهان شاه دین پناه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم فروز	تا شود از پرتوی خورشید روشن مهر و ماه

بدین طریق در یکطرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	دین تازه شد از شرم و حیای عثمان	از علم علی یافت ولایت زیور

بدین طریق در یکطرف

شهاب الدین
صاحب قران ثانی
شاه جهان بادشاه غازی
سنه ۳۸

سکه بر مهر دو صد مهری
زد از لطف اله

طرف دیگر

لا اله
الا الله
محمد رسول الله
ضرب دار الخلافت
شاهجهان باد سنه

از صدق ابوبکر شد
ایمان انور

از علم علی یافت
ولایت زیور

و اینچنین سکه برای انعام امیران و منصبداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاهجهان نامه مرقوم است که در سال سی یکم جلوسی بتاریخ بست سیوم جمادی الثانی سنه هزار و شصت و هفت هجری که روز شرف افتاب بود مبارز خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و فیل مغز گشته به پنج شتر روانه شد و دست خان بنجابت اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری و هزار سوار و اسپ و علم و جاگیرداری دولت سری نگر و سلطان نظر برادر سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار و بنیک بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یک مهر صد تولگی دیگر بنه همین وزن منقبح و سپاهی گردیده رخصت یافت

شاه عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاه ملقب محمد خدابنده است بتاریخ دوشنبه غره رمضان سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری تولد شده * و این قطعه در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

۹۷۸ نونهال چمن پادشهی | که بگلزار جهان گشت مقیم | سال مولود وی از کلک قضا | چون رقم خواستم از طبع سلیم
ناگهان از پی تاریخش گفت | هاتفی پادشه هفت اقلیم

۹۹۶ در سنه نهصد و نود و شش هجری پدر خود را که متضعف البصر بود معزول ساخته و در دار الخلافت قزوین بر تخت سلطنت نشست و اصفهان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوس او ظل الله ۹۹۶ * یافته اند و بدین طریق برشته نظم کشیده

تاریخ جلوس

۹۹۶ کرد بر مسند شاهنشاهی | چون جلوس آن شه عالی گاه | بود چون سایه خدای جهان | سایه انداخت بر عباد الله
سال تاریخ دل طلب میکرد | هاتفی بانگ زد که ظل الله ۹۹۶

و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ است چنانکه در رشته نظم کشیده اند

تاریخ جلوس ۹۹۶

۹۹۶ بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران | تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان

۱۰۱۶ چون در سنه یکهزار و شانزده هجری نهر آب بروضه رضویه یعنی بمشهد آورد حاتم بیگ اعتماد الدوله در تاریخ آن این مصرعه یافته

۱۰۱۶

آب آمد بروضه داخل شد

در سلسله صفویه مثل وی پادشاهی بفرهنگ و کیاست و تدبیر و شجاعت و سیاست برنخاسته از غرایب وقایعی که در زمان دولت او جلوه ظهور نمود بسلطنت برداشتن یوسفی ملحد و قتل او بود و بیان آن سانحه بطریق اجمال آنکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه هزار و دو بشاه ظاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افتادن اعدام پادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی را که قتل او روا باشد بپادشاهی بردارند بنابران استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه اماده و مهیا کردند و بعد از سه روز آن بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام در آن سه روز آن ملحد را موافق ضابطه آن خاندان سجده می نمودند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه منظوم ساخته

قطعه

نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان | ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر پادشاه بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ شب پنجشنبه بست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری در گذشت عمر وی شصت سال بود بعد از وی نبیره اش سام میرزا الملقب شاه صفی بر مسند شاهی نشست و تاریخ وفات شاه عباس از واردات طبع میرزا سنجر که از نواده و ختر زاده خان انجمن الله ماضی است غنیمت +

تاریخ ۱۰۳۵ 1035

حشر شش بعلی ابن ابی طالب باد

اگرچه ازین مصرعه سه سال از تاریخ فوت کم میشود اما مولف چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافت نوشت

دیوان خاص قلعه اکبرآباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبرآباد بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش نمودند و تا حالت تحریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

ازین دولت قصر عالی بنا	سر اکبرآباد شد عرش سا	بود کنگرش از جبین سپهر	نمایان چو دندان سین سپهر
سجود در این سرای سرور	کند سرنوشت بد از جبهه دور	شرافت یکی آیه در شان او	سعادت در آغوش ایوان او
ره جور از بیش و کم بسته است	بزنجیر عدلش ستم بسته است	بنازم بزنجیر کز عدل شاه	همه چشم شد در زه دادخواه
در ایوان شاهی بصد احتشام	چو خورشید بر چرخ بادا مدام	چو ایوان او عالم آرای شد	سر خاک از و آسمان سای شد
شهنشاه آفاق شاه جهان	که نازد باو روح صاحبقران	باین رونق و زیب و زینت مکان	ندیده بروی زمین آسمان
بود صحن بامش چو سیمای مهر	بر بزمش فتاده چو سایه سپهر	بتاریخش اندیشه آورد رو	در فیض شد باز از چار سو
	چنین گفت طبع حقایق شناس	سعادت سرائی و همایون اساس 1040	

تاریخ قصر که شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل تعمیر نموده و طالب کلیم در تاریخ آن گفته

تاریخ قصر

پیش دولت سرای شاهجهان	طاق کسری جبین نهد بر خاک	بهر تاریخ قصر او بدعا	قدسیان گفته اند از دل پاک
	طاق ایوان پادشاه جهان	باد محراب انجم و افلاک 1040	

میر محمد باقر داماد

تخلص او اشرق است خلف سید محمود داماد استرآبادی است و دخترزاده شیخ علی آملی و پدرش بدینجهت بداماد اشتهار یافته او مولفات بسیار دارد و میر مدتی در اصفهان بسر برده در سنه هزار و چهل درگذشت و تاریخ فوتش ازین مصرعه استخراج می یابد

عروس علم دین را مرده داماد ۱۰۴۰ 1040

ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل

صبیه نواب آصف خان است که او برادر نورجهان بیگم بود اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب بممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار هجری واقع شده و در سنه یکهزار و بست و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه درآمده و نوزده سال و چندماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران ازو متولد شده و چندی ازان فوت شدند هنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد داراشکوه که بادشاه او را ولی عهد خود مقرر ساخته در خدمت خود میداشتند دوم سلطان محمد شجاع که صوبه دار بنگاله بود و از نیک تدبیر و همت و مردت تمامی آن ملک را سرسبز و آباد داشته و کار تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سوم اورنگ زیب عالمگیر که صوبه داری

برای احوال مردم جهان بی حساب گرد انفس چو پیش شب خواب

میاره کن بدو حواله بود چهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات و تهته و بهکر وغیره بدو تفویض بود و از دختران یکی انجمن آرای دوم گیتی آرای
سیوم جهان آرائی و چهارم دهر آرای که پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود و روزیکه تولد شد همان روز بیگم صاحبه وفات یافت
و قصه اش بدین عنوان است که روزیکه دهر آرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او همه خادمان و دختران که حاضر بودند شنیدند و مخوف
شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه در دنده بر می آمد و باز کم میشد و طفل اندرون شکم می نالید هر چند که دایه گان محل و دانایان
و واقفان بمعالجه کوشیدند سودی نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده بادشاه را نزد خود طلبید و گریه و زاری نمود و عرض نمود
که ظاهر است که چون فرزند در شکم بنالد مادرش زنده نماند اکنون که نصیب ما شده عنقریب بمسافر عدم میشوم لیکن مرا دو وصیت است
اول اینکه حق تعالی شما را چهار پسران و چند دختران عطا فرموده است برای نام و نشان همین کافی است چنان نکنی که نسل
دیگر از کسی پیدا شود و باهم جنگ و جدل نمایند دویم آنکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمای که بر منصه ظهور نایاب و کمال لطیف و عجیب
باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان و دل قبول فرمودند بعد از ان دهر آرا بیگم تولد شد و بیگم صاحبه پس از ساعتی درگذشت و این واقعه
بتاریخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و چهل در برهانپور واقع شده و در باغ زین آباد برهانپور برسم امانت مدفون گردیده
و از انجا در اکبرآباد آورده تا شش ماه بیرون روضه بر دروازه چوک که زمین افتاده بود امانت داشتند و کاغذ نقشه مقبره هر یک
استاد می آوردند چون یکی از ان پسند بادشاه شد نخستین بموجب ان نقشه چوبین تیار کردند بعده موافق آن نقشه روضه
که در اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است و حالا بتاج محل اشتهار دارد بموجب وصیت آن بانو فی کبش بانواع سنگها
بیش قیمت در عرصه هفت سال بصرف پنجاه لکهه روپیه تعمیر ساخت و شاهجهان بادشاه نیز بعد وفات هم درین روضه که یکی از
عجائبات روزگار است در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت بیگم صاحبه شاهجهان بادشاه لفظ غم در تاریخش یافته و
بیدل خان در تاریخ وفات بیگم صاحبه این ابیات انشا نموده

تاریخ

سنه ۱۰۴۰

زین جهان رفت چو ممتاز محل   در جنت بر رخش حور گشاد   بهر تاریخ ملایک گفتند   جای ممتاز محل جنت باد ۱۰۴۰

در اندرونی و بیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قران بخط طغرا منقوش است در باب اندرونی روضه طغرا
نویس نام خود و سال اختتام ان مرقوم ساخته الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه هزار و چهل و هشت هجری مطابق دوازدهم
سنه جلوس مبارک و بر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمر است یا حی یا قیوم مرقوم است و پایین تعویذ طرف جنوب این چند کلمه منقوش
مرقد منوره ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ و شاهجهان بادشاه نیز در صفت این مکان بهشت نشان ابیات
انشا نموده چندی از ان این است

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد	که بانوی آفاق را گشته مهد	منور مقامی چو باغ بهشت	معطر چو فردوس عنبر سرشت
بصحنش ز خال منبر بجور	بجاروب مژگان درش رفته حور	جواهر نگار است دیوار و در	هوا تازه و تر چو آب گهر
عمارت گر این مقدس جناب	ز سر چشمهٔ فیض آورده آب	برین بقعهٔ پاک والا مقام	ترشح کنان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آرد برین در پناه	شود او چو مغفور پاک از گناه	اگر عاصی آرد برین روضه روی	کند نامهٔ خویش را شست و شوی
ز رفعت بنظارهٔ این مزار	شود چشم خورشید و مه اشکبار	نمود این عمارت بنا روزگار	که ظاهر شود قدرت کردگار

قندهاری بیگم

صبیه رضیه مظفر حسین مرزا صفوی است و مظفر حسین مرزا خلف سلطان حسین مرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار را محمد خان قلاتی در سنه سیوم جلوس اکبری حسب الحکم الحضرت جو الشاه طهماسب نمود شاه بسلطان حسین مرزا برادر زاده خود بخشید بعد وفات سلطان حسین مرزا از و چهار پسران ماندند مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و ابو سعید مرزا و سنجر مرزا سیوای مظفر حسین مرزا سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه بهند آمدند و از اکبر شاه ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد از ان مظفر حسین مرزا نیز مهربانی های پادشاه به نسبت برادران دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت ان اطراف نامزد شده بود تفویض نموده وارد هند گردید و بمنصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل افتخار اندوز گردید و در عهد جهانگیر پادشاه در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری از ولج بیگم مذکور با شاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان پادشاه بوقوع آمد و بقندهاری بیگم مخاطب گردید و باغی که در اکبر آباد به باغ قندهاری شهرت دارد تعمیر کرده اوست در روضه که در وسط باغ است شاید که مدفن ان عفیفه باشد قبرش اندر ته خانه است حالا آن مکان تعلق براجه بهرت پور دارد و مکانی عجیب است

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین و الف ازین دار بی ملال انتقال نمود و در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصرعه استخراج می باید بشرط آنکه حرف ذال که در کلمه گذشت واقع است از اسلی نقطه خوانند

تاریخ

۱۰۴۲ شمع مزار او همه نور غفور باد | دلهای زایران ورش غرق نور باد
تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد | قطب جهان گذشت ز عالم جواب داد

عمارت خاص محل شاه جهان پادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باری در عهد شاهجهان پادشاه در سنه هزار و چهل و دو هجری بنا یافته بود حالا رو بانهدام دارد مگر این کتبه بر دروازه آن مکان تا امروز باقی است

کتبه تاریخ

۱۰۴۲ بدور شاهجهان صاحبقران ثانی | همیشه باد بزیر سپهر تو فلمو ن
که در جهان است از جهاپرور و سپهر جناب | همی ضمیر منیرش پی صلاح و صواب
بنا نهاد بهمین زمانه خاص محل | اگر ز سال بنا ایش شود سوال ترا
درین زمین مکرم بنت رنیحادر باب | حساب کن بسر آیی محل خاص جواب

حضرت شیخ پیر میرتهی

مرشد جهانگیر پادشاه است و در سنه هزار و چهل و دو هجری فوت کرده و در میرتهه مدفون گردیده این تاریخ بطور تعمیه در باب وفات

تاریخ تعمیه

۱۰۴۲ در زمانم بلا شک و اشتباه | از مریدان او جهانگیر است
شیخ پیر است عارف بالله | که شهنشاه هند و کشمیر است
سال نقلش بگو لوا و یلله | خارقش همچو آفتاب عیان
مولد و مدفنش بمیرتهه دان | که عطا شد ز شیخ پیر هدا ۱۰۴۲
شاهد حال اوست پیر و جوان | که بهند است قصبه جو چنیان

تاریخ آوردن نهری از آب فرات بنجف

چون در سال یکهزار و چهل و دو هجری شاه صفی پادشاه ایران نهر از آب فرات تا نجف برد مورخی این تاریخ یافته

تاریخ

شاه فرخنده سیر خسرو دین شاه صفی یافت توفیق که از دو بنجف آب فرات	آنکه خاک قدمش زینت افسر آمد این اشارت بشد از قائل غیب آمد	بنده درگه او از شرف حب علی سال تاریخ چو پرسید هم از نیا گفتند	بهتر از قیصر و خاقان و سکندر آمد آب ما از ید ساقی کوثر آمد ۱۰۴۲

کتخدائی شاهزاده محمد داراشکوه

داراشکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه بود ولادتش بتاریخ بیست و نهم ماه صفر سنه یکهزار و بیست و چهار هجری از بطن ممتاز محل دختر آصف جاه وزیر بوقوع آمده و ابوطالب کلیم این مصرعه در تاریخ ولادتش یافته   گل اولین گلستان شاهی

و بعمر بیست سالگی بتاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و چهل و سه عقد مناکحت او با دختر سلطان پرویز که نادره نام داشت منعقد گشته چنانچه مرزا طهماسپ قلی ترک جهت طوسی او نوزده بیت در تاریخ گفته در انشاء آن نهایت صنعت بلکه اعجاز بکار برده که در هر مصرعه آن تاریخ است و اگر حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند همان تاریخ شود چنانچه از یک بیت چهار مرتبه تاریخ حاصل می آید و علاوه آن از رسم توشیح یک بیت دیگر بر آید یعنی از گرفتن سر حروف مصرعهای اول مصرعه اول و از سر حروف مصرعهای ثانی مصرعه ثانی حاصل شود که بدستور اصل بچهار وجه مذکور تاریخ بر آید و آن توشیح و بیتی که از توشیح حاصل آید اینست

بیت که بتوشیح حاصل آید

بعهد تزئین بلوح محمل شاه   رقم دیدم قران مهر با ماه

نوزده بیت موشح که از آن تاریخ بر آید

بحمد الله که شد دیگر ز سعی نایب سلطان
وزین دولت که یارب جاودان بادا وجود او
زهی شاهی که گوئی باد ایام جهانگیر
یقین دانم که عهد او کند حل همه مشکل
بود در سایه شاه جهان منسوب او
وجود جاه او با جمله علمای حکم اهمیت
مراد و مقصد با هم شهاب الدین والدنیا
محبت بین که دارد بر دوام عهد که او
شهی کز ناز لطف وی کند چون شادی دائم
همیشه فر با اقبال و با فر دیا آئین
بود هر مصرعه تاریخ بس منقوط هر بیتی

روا آید التیام از فزون همه و صبا آن
فرین شد علم چون گل لطف و از سبحان
یمین عهد او بازو بسیار جود او ساسان
بهیچ جود او وارد و لا از مشکل آسان
زمین شاد جهان دید و عدل از محیط امان
لوای نرم او و ساز دل نرم کرده شادمان
همه زینت همه بر همه احسان
بود پیش کف نامی و سنگ و گهر یکسان
سپهر آید چو بیمار العطار از لی دربان
همیشه حاسد احوال و بیجاد سرگردان
دگر لی نقطها این بیت توشیح بیمن آن
کسی کز زین نمط شعری تواند گفت بسم الله

صبا آمد ز دار وند بهر طوسی شهزاده
تعالی الله ز گردون بالی هادی کامل
یم از رحمت عطا او کند از مفلسی ملاله
نوید جشن شهزاده ز وصل آمد بحمد الله
لوای جود او هر جا مقصد به سایه افگن شد
حسود بد گوهر او را نحوست با یل طالع
حصول سروری قائم بآن طوی اتصال
لوا از جشن او تا جهان از دادار انجم
الهی تا ابد با دانه ای قدر ما یا
رقم زد نوزده بیت موشح خامه فکرم
بغرض حضرت سر سانم که قبول افتد
لشا گردی بادا خط سید هم در جشن خاقان

قبول یکدلی یا از زین جشن عما و ارکان ۱۰۴۳
دلیل و سود دانا بعهد دانش و فال ۱۰۴۳
دراز قید نوال وی کو هم ز صف بالا ۱۰۴۳
قرین فرانزو با و جهد نایب زان ۱۰۴۳
امل انجا رسد کامل کشاد دل نکاه ما ۱۰۴۳
هر بدکلک او با و سعادت از زین وند از آن ۱۰۴۳
رواج عدل باقی با در زین جشن نکو شان ۱۰۴۳
ابد با جود او همدم ستم اعدل و نشان ۱۰۴۳
الهی تا بود عالم عمل را جود و سامان ۱۰۴۳
لی طوسی دو مبارک با دی شهزاده را آن
سلیما که از رحمت قبول همه مورا آن

و ملک الشعرا طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته چنین یافته

تاریخ از طالب کلیم

از زمین کلک تا جشن دو افسر سرور	همه عید شد سر بسر ماه و سال	ز گوهر فشانی دست کرم	گهر گشت چون آبله پایمال

زابس گوهر زر گرفته است اوج
دو سعد اختر اوج شاهنشهی

مرصع توان کرد تیغ خیال
ببرج شرف کرده اند اتصال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت

طلوع آن چنان طرف این جشن نیست
زانیرش زهره و مشتری
قران کرده سعدین برج جلال

که دیگر لبش و انشد در سوال
سعادت گرفت است اوج کمال

کدخدای شاهزاده محمد شجاع

پسر دومی شاهجهان بادشاه است بست روز بعد از کتخدائی شاهزاده داراشکوه عقد ازدواج او با دختر مرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخ آن جشن فرخنده ازین قطعه ابوطالب کلیم مستفاد میشود اما یکعدد از روی حساب ابجد کم است

تاریخ

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
جشن فرخنده والاگهر عالیقدر

روز کار طرب و عشرت جاوید آمد
عالم افروز تر از کوکبهٔ عید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم

بیش از اندازه که از نور جبین عید کنند
پسر ارده ماه فلک بادشهی
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

بست امروز همه بوی گل امید آمد
از پی ساز طرب کوکب ناهید آمد

و شیخ عبد الحمید شاهنامه نویس می نگارد که این هر دو جشن کدخدای در سنه هزار و چهل و دو هجری سر انجام یافته و همدرین سال حسب الحکم شاهجهان بادشاه هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس بخاک برابر کرده شد ٭٭

تولد سلیمان شکوه

تاریخ بست و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد داراشکوه از بطن دختر سلطان پرویز فرزندی بوجود آمد به سلیمان شکوه ۱۰۴۴
موسوم گردید که بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز ازان نام مستخرج میگردد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خوانین نامدار بود اصل نامش زمانه بیگ در عهد جهانگیر بادشاه خدمت صاحب صوبگی کابل داشت در مکنت و کثرت سپاه و فراوانی اسباب شوکت و جاه از سایر امرا امتیاز داشت و قصه درافتادن او با نورجهان بیگم و قید کردن بادشاه را و بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابله او با امرا در جهانگیر در جهانگیرنامه و اقبالنامه جهانگیری مفصل مسطور است این واقعه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر در سال دویم از جلوس صاحبقرانی مطابق هزار و سی و هشت هجری سیوم ماه رجب بصاحب صوبگی دهلی سربلندی حاصل کرد و در سنه یکهزار و چهل و چهار وفات یافت از عبارت ریخ مرد تاریخ وفات او برمی آید مولف را چنان معلوم میشود که این تاریخ کسی گفته که از نواب مذکور ازردگی خاطر داشت در اصل ٭ عمر مرد تاریخ مرد نوشته و معتمد خان تاریخ فوتش راز مانه ارام گرفت یافته اما یکعدد زیاده میشود و مولانای عبد الشکور رمی تاریخ وفات او چنین در سلک تحریر کشید

تاریخ

فخر ملوک جهان خان مهابت لقب
خون بقضای الله قافله عمر او

آنکه چو او یک خلف مادر گیتی نزاد
رخت ز دنیا به بست روی بتخت بقا او

آنچه به تدبیر تیغ کرد در اقلیم هند
سال وفاتش خرد دوش برسم دعا

هیچ توی پنجه را دست بگوشش نداد
گفت بجای پدر خانزمان زنده باد

و خانزمان نام پسر مهابت خان است که باسم لهراسپ موسوم بود و بعد فوت پدر او نیز بخطاب مهابت خان سرفرازی یافته در زمان صاحبقران ثانی بصوبه داری کابل سرفرازی داشته تخلص او امانی است در سنه هزار و چهل و هشت فوت کرد ٭٭

تخت طاوسی

این تخت مرصع موسوم بتخت طاوسی بود سقف آن تخت را از درون بیشتر مینا کاری و تختی مرصع و از بیرون بلعل و یاقوت و جواهر مرصع و مغرق ساخته بر مرین اساطین دوازده کانه بر افراخته و بالای آن دو پیکر طاوس مکلل تر و اهر جواهر و در میان هر دو طاوس درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه نموده و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده و این تخت بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب یافته و در عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته و از جواهر آلی که در آن تخت نصب کرده بودند لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لکه روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیک برسم ارمغانی بجهانگیر بادشاه فرستاده بود و او در جلدوی فتح دکن به پسر خود شاهجهان بخشیده و این لعل دوازده مثقال وزن داشت و از آن خاص مرزا الغ بیک بود و مرزا مذکور بخط النسخ بر آن لعل این عبارت کنداینده بود الغ بیک ابن مرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور گورکان و چون بمرور روزگار بسلسلهٔ صفویه منتقل گشت بفرموده شاه عباس بخط النستعلیق بر آن کنده بودند بنده شاه ولایت عباس چون بجهانگیر بادشاه رسید نام خود را با سامی نام پدر بر آن نگاشتند و الحال باسم شاهجهان بادشاه مزین گشته بر آن تخت تعبیه شد شعرای پایه تخت اشعار آبدار در تعریف این سریر بی نظیر پرداخته و مورخان روزگار برخی از آن اشعار و تاریخ با نها ایراد ساخته در نام صاحب *قران ثانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که ختمش بر تاریخ است بمینای سبز در درون تخت کتابه نموده بودند*

تاریخ

زهی فرخنده تخت پادشاهی	که شد سامان بتایید الهی	فلک روزی که میکردش مکمل	ز خورشید زر انگداخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاک	بمینا کاریش مینای افلاک	جز این تخت از زر و گوهر مقصود	وجود بحر و کان را حکمت این بود
زیاقوتش که در قیمت بهانیست	لب لعل بتان را دل بجانیست	برای پایه اش عمری کشیده	که افسر کسه خاتم ندیده
بخرجش عالم از زر شد چنان پاک	که شد از گنج خالی کیسهٔ خاک	رساند گر فلک خود را بپایش	دهد خورشید و مه را رو نمایش
مراوازی که بر پایه اش سود	ز گردن پایه بر تخت افزود	خراج بحر و کان پیرایهٔ او	پناه عرش و کرسی سایهٔ او
ز الوانش جواهر گشته الوان	خراج عالمی هر دانهٔ آن	در اطرافش بود گلهای مینا	فروزان چون چراغ از طور سینا
چو میکرد از فرازش کوتهی دست	نگین خویش جم بر پایه اش بست	شب تار از فروغ لعل و گوهر	تواند صد فلک را داد اختر
دهد شاه جهان را بوسه برپای	از آن شد پایهٔ قدرش فلک سای	کند شاه جهان بخش و جوان بخت	خراج عالمی را خرج یک تخت
خداوندی که عرش و کرسی افراخت	تواند قدرتش تختی چنین ساخت	اثر باقی است تا کون و مکان را	بود بر تخت جا شاه جهان را
بود تختی چنین هر روز جایش	خراج هفت کشور زیر پایش	چو تاریخش زبان پرسید از دل	بگفتا اورنگ شاهنشاه عادل ۱۰۴۴

۱۰۴۴

وقتیکه صاحبقران ثانی از سفر اول کشمیر معاودت نمود و در قرب مستقر الخلافت اکبرآباد رسید ساعت در آمدن شهر و جلوس بر تخت موصوف باختیار اختر شناسان روز جمعه سیوم شوال سنه هزار و چهل و چهار هجری مقرر شد و تا رسیدن ساعت در نزدیکی شهر توقف نمودند و غره شوال این سال که مطابق روز چهارشنبه یازدهم مارچ ماه انگریزی قدیم و بست و یکم جدید سال یکهزار و ششصد و سی و پنج عیسوی بود نیر اعظم در تنکده برج حمل خرامید و معانقهٔ عید و نوروز سر در شاه جهانیان را داد بلا ساخت بعد از آن بادشاه بتاریخ مقرر داخل شهر شدند و بر آن تخت مرصع جلوس فرمودند و تا نه روز جشن عالی انعقاد یافت و چون قرب همان ایام یعنی در ماه صیام سلیمان شکوه پسر شاهزاده محمد دارا شکوه متولد شده بود چنانچه ملک الشعرا ابوطالب

کلیم در تهنیت اربع یعنی اول طلوع نوروز دوم وقوع عید فطر سوم شیوع قدوم خجسته لزوم بادشاه بدار الخلافت و چهارم تولد یافتن سلیمان شکوه این قصیده نظم کرده بپایه سریر اعلی معروض داشته

قصیده در تهنیت اربع

جسته مقدم نوروز و غره شوال	فشانده اند چه گلهای عیش بر سر سال	بجشن مردم دار الخلافه عید تو هست	عباس شوکت شاه جهان جهان جلال
شرف پذیر ز نوروز چنین عیدی	که بادشاه نشیند بتخت استقلال	بوصف تخت مرصع گهرفشان ختم	خدا نصیب کند عمر خضر و طول تعال
هزار سیلان یاقوت و صد خشان لعل	بروی ما گرفت هست تا نمود جمال	توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت	که نه زبا و رسد آفتش ز نار زوال
فتاده بر تو یاقوت و لعل پر الماس	چنانچه عکس چراغان خنده آب زلال	بها ندارد دیگر بر آنچه خواهی هست	ز شان و شوکت و فر و شکوه و جاه و جلال

قصیده درجه قبول یافته و کلیم بمیزان عنایت خسروی سنجیده شد مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگ بر آمد بپاداو الانعام شد و شاعری دیگر در تاریخ اتمام آن سریر خلافت ع سریر همایون صاحبقرانی ۱۰۴۴ یافته گویند که تختی بدان قیمت و زیبای در هیچ زمانی و عصری کسی ندیده و نشنیده

بیت

تا تیرش بچشم در نیامد	هر چند نظاره کرد احول

و این سریر خلافت در دودمان تیموریه تا زمان محمد شاه بادشاه ماند وقتیکه نادرشاه فتح هندوستان نمود آن را از همه غنایم ساخته با خود برد

شیخ میر لاهوری

که ملاشاه بدخشی یکی از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت ساله در لاهور سنه یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرد دران بلده مدفون گردیده تاریخش از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارفی راه حق بصدق و یقین	شیخ میر آفتاب کشور دین	قادری بود آن خدا آگاه	از مریدان اوست ملاشاه
خواجه ملا احمد است نام	بر یکی از دولتش رسیده بکام	در همه عمر خود شده پاینده	بخیال زن و غم فرزند
از ربیع نخست هفتم بود	در دل هفته رحلتش فرمود	عمر هشتاد و هشت سالش بود	کان زمان کرد سوی خلد صعود
سال نقلش ملک باوج فلک 1045	ز در قم میر جنتی سنی شنک	گنبد مرقدش بلاهور است	همچو بر چرخ چارمی نور است

مسجد اجمیر

این مسجد عالی را شاهجهان بادشاه در اجمیر عقب روضه خواجه معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیه تعمیر ساخته و در سنه یکهزار و چهل و هفت اختتام یافته و در تاریخ اتمامش بی بدل خان طالب کلیم قصیده گفته از انجمله این چند بیت است با تاریخ

تاریخ

داد بمن حرمت اجمیر از فیض حرم	سر نوشت ساکنانش هست خط امان	زین محل فیض جست هر که خواهی بخواه	قیمتش صد دست گنج هست از گنج کان
	مسجدی کان کعبه با هست تا بحشر بود	کعبه حاجات دنیا مسجد شاهجهان	

بافته خان

در زمان شاهجهان بادشاه ناظم صوبه الهٰ آباد بود و مدبران شهر در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد
و درهمین سال خانزمان بهادر در دولت آباد در گذشت

نواب افضل خان علامی

اصل نامش ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن با خانخانان عبد الرحیم خان مرافقت گزیده و معرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دویم شاهجهان بخدمت وزارت کل از تغیر ارادت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرفراز گردیده چنانچه تاریخ آن + شد افلاطون وزیر اسکندر + یافته اند و در سنه یازدهم بمنصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور در گذشت عزیزی تاریخ ارتحالش ازین مصرعه برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی + و نیز علامی از دهر رفت + یافته اند و علامی تخلص او بود ۱۰۴۸

باقرخان نجم ثانی

از امرای صاحب همت و سخا بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه تصرف داشت بصحبت شعرا مانوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود ۱۰۵۰

غیرت خان

برادر زاده عبد الله خان فیروز جنگ است نام پدرش سردار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان شاهجهان بادشاه فوت کرده و عزیزی در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

لفظ تاریخ از پیام مرگ غیرت خان برآر ۱۲۱۱ — باقی از آن بود در ابجد بگیر در شمار ۲۴۶ ۱۰۵۰

سید عبد القادر بخاری اکبرآبادی

در سنه یک هزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او را ندیده ام ثانی عارف ذات ایزدی بوده	بود همنام شاه جیلانی گوهر بحر سرمدی بوده سال نقلش که بهر گو سفت	ذات او زنسبت توکل بوده دلت او بود با کمال و وقار عقل شهباز عرش اقدس گفت	بر ریاض فنا عقلش گل بود منبع فیض و مطلع انوار ۱۰۵۰

تاریخ برقبر نوری ۱۰۵۰

در نزدیکی درگاه سید کبیر قریب موضع سلطان گنج در بلده اکبرآباد قبری است که آن مدفن زنی بود که در سنه هزار و پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بران تربت منقوش است

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار	بعصمت ده زندگی کرد طی خرد بهر سال وفاتش بگفت	شب جمعه و هفدهم از رجب بهشت برین باد ماوای وی	بفردوس اعلی چو شد جای وی ۱۰۵۰

شیخ عبدالحق محدث دهلوی

۲۴۶

یکی از اولیای کبار هند بود در ماه محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت هجری بوجود آمد و در سنه یکهزار و پنجاه و دو درگذشت مقبره او در دهلی برکنار حوض شمسی واقع است عبارت چند که از آن بالکل احوالش معلوم توان کرد اندرون برج آن مکان از حروف جونه مرقوم است و آن عبارت اینست بسم الله الرحمن الرحیم مجملی از احوال کرامت منوال مقتدای دقت مباحث الفاخر ابوالمجید عبدالحق رحمة الله و رحمة واسعة آنکه از مبادی شعور بطاعت حق و طلب علم گرایسته نزدیک یا دآن بنوع اکثر علوم دینیه تحصیل گردد در سن بیست و دو سالگی از همه آن فارغ شده و کلام مجید از بر کرفته بر مسند نشست و بهار عنفوان جوانی جاذبه الهی در رسید یکباره دل از یار و دیار بر کنده متوجه حرمین محترمین گشت مدت مدید بآن مقامات شریفه اقامت ورزیده باقطاب زمان و اولیای کبار صحبتها داشته بود اربع ارجمند و رخصت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده بهره فراوان بمواطن مالوف مراجعت فرموده مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکین یافت تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورده و بیشتر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی از علمای متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز و مستثنی گردیده و در فنون علمیه خاص فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه علماء زمان افتخار بدان ورزیده دستور العمل خود دارند و اهل درس در خواص و عوام بجان خریداری می نمایند تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر بصد جلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده است در محرم سنه ۹۵۸ این نور اتم پرتو ظهور بعالم عنصری داده و در سنه ۱۰۵۲ بتمام آگهی و گشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا ۹۵۸ و تاریخ وفات فخر العالم است فقط و این تاریخ که یک عدد از سال فوت کم میشود

از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

فاضل هند شیخ عبدالحق شرح مشکوة از تصانیفش	حامی شرع و دین بنک نسق تازی و فارسی است تالیفش سال نقلش خرد عیان بنهفت	عالم و متقی و عارف بود عمر او بود یکصد و ده سال بحال حق بهشت الابرار گفت	بعلوم غریبه واقف بود کان زمان شد ازین سرای ملال

شیخ محمد صادق گنگوهی صیاد متخلص

از ابنای شیخ عبدالقدوس گنگوهی و از خلفاء عم خود شیخ ابوسعید بود صاحب صدق و یقین و خداوند استقامت و تمکین بوده پیوسته بتربیت مریدان پرداختی در سنه اثنی و خمسین و الف درگذشت و این مصرعه در تاریخ وفات اوست ع قطب آفاق رخت از عالم بست ۱۰۵۲

شاه صفی ابن شهزاده صفی میرزا ابن شاه عباس صفوی

بعد وفات جد بزرگوار خود بعمر سیزده سالگی در ایران در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت بر سریر فرمانروای نشست پیش ازین نامش بهرام میرزا بود بشاه صفی ملقب گشت شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبه در سلک نظم انتظام دادند زیاده از کهین بالهام غیبی تواتر یکدیگر ظل حق تاریخ یافتند و از جمله تواریخ جلوس

۱۰۳۸

این مصرعه مولانا شناقی فروسی یافته + تاریخ + یعنی با برادرنگ شاهی نهاد + در ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و دو در گذشت بعد فوت او پسرش شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعضی از دانشوران ظل معبود تاریخ
۱۰۶۲ آن یافته اند در پنجم ربیع الاول سال یکهزار و هفتاد و هفت از افراط مشرب مدام در گذشت و بعد از وی پسرش
شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران شد و بعد فوتش پسر او شاه حسین صفوی بسلطنت ایران رسید و احوال نادرشاه نوشته خواهد شد.

شیدا

از شیخ زاده های فتح پور سیکری است که در حوالی اکبرآباد واقع است در اواخر عهد جهانگیری و اوایل جلوس صاحبقران ثانی بعرصه سخنوری در آمده بسیار شوخ طبع و بیباک بود و شعرای پایه تخت را الطعن و هجا میرنجانید هجو میرزا امر الله که او را الفضل متهم میکردند گفته **بیت** نه تنها من همیگویم که امر الله مغفل است + خدا فرموده در قرآن که امر الله مفعولا + و به هجو طالب املی گفته **قطعه** شب و روز مخدوم ما طالبا + پی جیفه دنیوی در تک است + مگر قول همرش یاد نیست + که دنیاست مردار و طالب سگ است + سال وفاتش معلوم نیست

جهان آرا بیگم

دختر سومی شاه جهان پادشاه است ولادت او روز چهارشنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و بیست و سه هجری موافق بیست فروردین ماه الهی و سال نهم از جلوس جهانگیر پادشاه بوقوع آمده و بیست و هفتم محرم سنه هزار و پنجاه و چهار هجری آتش بجامه اش گرفت و تمامی اندامش مجروح شد پادشاه که در ان ایام در دکن بود از اینجا داکتر بوتن صاحب انگریز را که حکیمی حاذق بود و بسواری جهاز بر دریای شورت وارد شده بود طلب داشت حکیم موصوف حسب الحکم پادشاه بمعالجه جهان آرا بیگم پرداخت و در اندک فرصت او را غسل شفا داد پادشاه بعوض این خدمت شایسته حسب خواهش او فرمانی از حضور بنام کمپنی انگریز مرحمت فرمود که ایشان بی مزاحمت در ملک بنگاله [illegible] تجارت تعمیر ساخته بکار تجارت بپردازند فقط و حاجی محمد خان قدسی در باب سوخته شدن جهان آرا بیگم قصیده گفته بپادشاه گذرانید و پنجهزار روپیه صله یافت از انجمله یک بیت این است **بیت** تا سر زده از شمع چنین بی ادبی + پروانه عشق شمع را سوخته است + روزی بیگم بسیر باغ میرفت میر معدی نظرانی از بالای بام که بر سر راه بود ببانگ بلند این مطلع خود خواند **مطلع** برقعه برخ افگنده برد ناز بباغش + تا نکهت گل بیخته آید بدماغش + بیگم شنیده مسرور شد و پانصد روپیه صله عنایت فرمود میرزا محمد علی ماهر تخلص مثنوی مختصری در مدح جهان آرا بیگم گفته بتوسط عنایت خان اشنا نزد بیگم فرستاد این بیت بیگم را خوش آمد و پانصد روپیه صله فرستاد

بیت اینست

بیت

بنات او صفات کردگار است | که خود پنهان و فیضش آشکار است

و میر غلام علی آزاد میگوید که در کلیات نعمت خان عالی که مثنوی شانزده بیت در تاریخ عمارت زیب النسا بیگم دختر خلد مکان است دران مثنوی این بیت مذکور نیز بنظر آمده و نوادر افتاده باشند و جهان آرا بیگم در زمان برادر خود عالمگیر پادشاه بتاریخ سیوم رمضان سنه هزار و نود و دو هجری در خلوت سرای جاودانی آرمیده و در صحن روضه نظام الدین

اولیا مدفون گردید و القاب آن مغفوره نواب جنت مآب صاحبة الزمانی مقرر شد و جهان آرا بیگم در حین حیات
مجر خود را تعمیر نموده بر لوح مزار او این بیت و عبارت بخط نسخ مرقوم است ٭ هو الحی القیوم ٭ بغیر سبزه نپوشد کسی مزار
مرا که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است ٭ الفقیرة الفانیة جهان آرا مرید خواجگان چشت بنت شاه جهان بادشاه غازی
انار الله برهانه سنه ۱۰۹۲

تاریخ پل علیمردان خان

این پل قریب دریای سرخاب است مابین قندهار و پشاور و آن را نواب علی مردان خان وزیر شاهجهان بادشاه
در سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری تعمیر ساخته و بر لوح سنگی که نزدیک آن پل استاده است این ابیات تاریخ مرقوم است

تاریخ

در زمان ثانی صاحبقران شاهجهان	بادشاهی فلک گستر ظل و هاب حمید سال تاریخش چو جستم از خرد دادم جواب	خان عالیشان علیمردان شد از مهر خدا بانی این پل علیمردان شد از لطف حمید	بانی این پل انعال فرخ و بخت سعید

قلعه جلال اباد ۱۰۴۳

۱۰۵۴ شهر جلال اباد که بر کنار دریای اتک است بنای ابادی آن جلال الدین محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری وقت مراجعت
از کابل شمس الدین خافی حکم داده بود او در عرصه دو سال آباد ساخته بفاصله سه کروه از شهر جلال اباد چار باغ که ان را باغ
صفا و باغ وفا نیز گویند موجود است و این باغ را بابر بادشاه در سنه نهصد و چهارده هجری احداث ساخته بود و شاهجهان
بادشاه در سنه هزار و پنجاه و چهار قلعه در جلال آباد تعمیر نموده بود و حالا مسمار است اما سنگی که بر آن تاریخ آن قلعه مرقوم
است در مسجد جلال اباد تا امروز موجود است تاریخ اینست

تاریخ

بحکم شاهجهان اهتمام خان چو نهاد	بروی ساحت دین بنا خیر الملک حساب سال بنایش ز عقل میجستم	ز آسمان و زمان تا اثر بود و پیدا ندا رسید بگوشم بنای فرخ فال	مباد خوبی این قلعه در سنگ زوال

۱۰۵۴ تاریخ فتح بلخ و بدخشان ۱۰۵۴

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شاه جهان بادشاه با جمعیت سه لکهه سوار متوجه قندهار شده بلخ را فتح ساخت و نذر محمد خان
والی توران مغلوب شده بگریخت نصری شیرازی این ابیات در تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

شکر الله کز عنایات خدا وند جهان گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران سال این تاریخ جست از عقل دانش پرور نصیر	گر فتح ملک توران سر زد از کشور ستان ایزدا و را کرد در کشورستانی کامیاب گفت بالطبع از ره تعمیه کامی نکته یاب	بادشاه غازی عادل شهنشاه جهان در بر لیش عزم جهانگیری چه شمسی گنبد والی توران آبرو از ملک توران لعد از ان	انکه گردد او جهان از حکم او ان امتحان گیرد اقبالش جهان را صبح میش آفتاب ثانی صاحبقران ستان بگیر جهان

۱۰۶۳
و چون نذر محمد خان زر و قبیله و املاک را همانجا گذاشته راه خود پیش گرفته بود چنانچه تاریخ آن میرزا عبد الرزاق مصنف کتاب مجمع
الصنایع برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

۴۵۸ شد ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان زر و قبیله و املاک رگذشت و ران

یعنی چون از اعداد بلخ و بدخشان اعداد نذر محمد خان بدال مهمله برود و اعداد زر و قبیله و املاک افزوده شود تاریخ بر آید و نذر محمد خان بس از چند او فات در هند آمده و لبعد استقامت چند سال در هندوستان روانه مکه شده و از اثنای راه در نواحی سمنان سلخ جمادی الثانیه سنه ۱۰۶۱ فوت کرده

تاریخ حوض و عیدگاه بهاره

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شخصی بنام حبیب سور حوضی و عیدگاهی در ملک بهار تقریب درگاه مخدوم الملک شاه شرف الدین تعمیر ساخت این تاریخ بر دروازه آن ثبت نمود که تا امروز موجود است

تاریخ

بدور شاه جهان بادشاه عدل گزین	حبیب سور بنا کرد حوض شرف الدین هزار و پنجه و شش سال هجرت سرور	دو عیدگاه معلا فرش خشتی آن که شد تمام باه صفر بخیر و ظفر ۱۰۵۶	بیست و ساخت بعون خدای بن دوران ۱۰۵۶

و شاه شرف الدین در سنه هفتصد و هشتاد و دو فوت شده و در بهار مدفون گشته اند در روضه او در سنه هشتصد و هشتاد و هفت تعمیر گردیده

جامع مسجد بلده الٰه اباد

این مسجد عالی بر کنار دریای جمن متصل قلعه الٰه اباد واقع است و از نواب شایسته خان ابن نواب آصف جاه بهادر در زمان شاهجهان بادشاه تعمیر نموده در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری باتمام رسانیده بیست و سه ابیات با تاریخ اندرون مسجد مذکور قریب گنبد منقوش است از انجمله سه ابیات بسبب فوری

ابیات

چونه کاری معلوم نشد باقی بیست ابیات این است

زهی بنای همایون که در الٰه اباد	بحکم بادشه دین پناه شد بنیاد	شهی که از پی آرایش سریر کلاه	چو او زمادر ایام هیچگاه نزاد
شهی که عالم ازو یافتی علو و سفلی	بداد و دین و شرافت چو او آزاد	شه جهان که بزیر نگین گرفته جهان	چو آفتاب ز دوران همیشه عدل نهاد
غبار معصیتش می برد نسیم عطا	کسیکه ناصیه صدق را بخاک نهاد	رواج یافته دین در جهان از این مسجد	نکرد خانه دین کس چو پادشه اباد
کسی از شرافت و قدرش نیاورد که بنا	بسطح صحن سقف فلک بود ده هزار د	چو خشت بهر بنا ماند بر زمین معمار	ملک ز عرش بیامد پی مبارکباد
بلند قدر بنائی که بهر کسب ضیا	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	بخلق سنگ درش عینک خدا آگهی	زهی صفائی دست هنروران استاد
ازین بنا بود عالم ز باعث و بانی	خدا است راضی و در خدا گشاد	بلند لطف الهی باین بنا باعث	ز صدق صاحب شایسته خان بنیک نهاد
زهی بنا زهی باعث و زهی بانی	بلطف حق همه معمور دین و دنیا باد	ز چار سوی بنا عفو جرم می بارد	زهی شرافت بانی و رتبه بنیاد
چو دور گنبد این کعبه دید چشم فلک	براه حیرت همچون زمین ز پا افتاد	بنه بسجده سر اینجا که فیض مسجد شاه	به هیچ سنگ چو انسان نیاید یاد
قدم ز سر پی اتمام ساختی گفتی	چو اهتمام بنام من اتفاق افتاد	بنور دین اندیشه داد [illegible] زمین	نه هیچ کوه کن از دست تیشه فولاد
بگفت هاتف تاریخ سال تعمیرش	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	هزار و پنجه و شش رفته بود از هجرت	که دست بار کشید از عمارتش استاد ۱۰۵۶

باهتمام فرید مهدی خلیل الله موسوی باتمام رسید فقط اگر اعداد آستان و مهر منیر کم کنند تاریخ بر می آید اما یکعدد زیاده پوشیده مباد که بعد اوایل عملداری کمپنی انگریز در الٰه اباد یعنی در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی کرنیل کیت صاحب این مسجد را متغیر ساخته مکان بود و باش خود مقرر نموده بود و بعد از ده سال در سنه یکهزار و هشتصد و یازده عیسوی باز بحکم کمپنی انگریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد

وتا بامروز موجود است و مسلمانان بدستور قدیم بروز عیدین درآن مکان مجتمع میشوند و نماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که مهین پایه صاحب سخنان ست سرفرازی یافته شیخ عبدالحمید صاحب شاهجهان نامه در وقایع جشن نوروز سال هزار و چهل و پنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سریرآرای آسمان چهارم پرتو التفات برساحت حمل انداخت شانزدهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلے ساخته بود بمیزان سنجیده شد و مبلغ وزن را که هزار و پانصد روپیه شده بود بادمرحمت گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع واربعین والف بعنوان صله شعر صد مهر عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از آسیب آتش در اوایل شوال سال هزار و پنجاه و چهار هجری بعنایت خلعت و دو هزار روپیه تمتع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبدالله خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری داشت گفته بحضور برد و در مجلس سپاه و بخواند چون فارغ شد عبدالله خان برخاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید و خود با پیرهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت و خیمه را با خزانه و جمیع کارخانجات وغیره در وجه صله بدو بخشید بعد از چندی قدسی قصیده رنگین ترازان در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده بود فرمود حاجی صله که عبدالله خان بتو داده هست هیچکس نمی تواند داد پس اقسام جواهر قیمتی طلبید و گفته فرمود تا هفت بار دهانش از آن پر کنند در تذکره مرات الخیال مرقوم هست که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و پنج فوت شده و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در مرثیه او ترکیب بندی گفته و این مصرعه تاریخ یافته مصرعه دوران بلبل قدسی چنین زندان شد

شیخ کبیر عرف بالا پیر ۱۰۵۵ 1055

این شیخ قاسم قادری ست و مزار شیخ قاسم در چنار گده ست و روضه شیخ کبیر در قنوج بر کنار دریای کالی نے و آن عمارتیست عالی از سنگهای رنگارنگ تعمیر یافته و اندرون آن روضه چهار تربت اند یکے ازان تربت فرزند اوست که شاه قادر نام داشت و پیش از فوت پدر در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت نموده و دو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر ست و شیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده و یکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم ست

در خانه اول

این گنبد عالی در زمان دولت نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان نعمان غوریه خیل داودزی عمارت پذیرفت

در خانه دوم

این گنبد عالی در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر یافته شد

در خانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا پیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شده هجری سال هزار و پنجه و چار	دوشنبه دهم و بود از مه رمضان بگفت داعی حق را اجابت لبیک	که پیر کامل و قطب زمانه شیخ کبیر روانه گرد روان از بروضه رضوان	سپهر علم و عمل بحر دانش و عرفان

1054

در خانه چهارم

روضهٔ فیض بخش شیخ کبیر	در حقیقت بود بهشت برین	یافت توفیق زین عمارت خوش	شیخ مهدی سپهر صدق و یقین
	هشت در لفظ نغز تاریخش	بیکان الف و سبعه و خمسین	

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

در خانهٔ پنجم

تاریخ وفات شیخ قادر شاه بن شیخ کبیر

شیخ قادر چو رفت از عالم	گریه کردند جمله اهل الله	سال تاریخ از خرد جستم	گفت بشنو زبان قادر شاه

۱۰۵۲ ۱۰۵۲

متصل این روضه گنبدی دیگر است که اندرون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالا پیر است که در سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده تاریخ او و تاریخ اسبهر که شیخ مهدی در حین حیات خود در را حاطه مذکور عمارت کرده بود در مقام خود مرقوم خواهد شد

حکیم رکنا کاشی

مسیح تخلص از مجلسیان شاه عباس ماضی بود بتقریبی از شاه رنجیده ترجیع بندی گفته که مطلع اش این بیت است که گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش + شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش + از ایران بهندوستان آمده ملازم اکبر شاه شد و در زمان شاهجهان بادشاه بمعارج دولت صعود نموده از جملهٔ مقربان گشت آخرها بطواف بیت الله فایض شده باز بایران رفت و بقیهٔ عمر همانجا بسر برده در سنه هست یا که سبع و خمسین و الف درگذشت تاریخش درین مصرعه یافته اند ع رفت بسوی فلک باز مسیح دوم

۱۰۵۶ ۱۰۵۶

مولوی عبد القدوس ولد رشید

بتاریخ یازدهم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری از جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفات او این است

تاریخ

در ربیع الاول و حادی عشر وقت زوال	پنجشنبه شد بسوی روضهٔ دار القرار	سال تاریخ وفاتش گشت از مولا الممات	زانکه او بود از رضا حق بهر لیل و نهار

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

سید جلال بخاری

بکمال استعداد علوم ظاهری و فنون رسمی آراسته بود و چون شاهجهان بادشاه با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام داشته نمی خواست که یک لحظه از نظر او دور باشد بنابران بتاریخ هشتم ماه شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه عهدهٔ صدارت کل ممالک محروسه و منصب شش هزاری مرحمت بخشید از اولاد سید احمد کبیر است و خلف سید محمد بخاری و تاریخ ولادت سید محمد بخاری که خود گفته این مصرعه است ع من دست و دامان آل رسول + سید جلال بخاری تخلص خود رضا نموده اکثر به نظم اشعار می پرداخت

۹۸۳ ۹۸۴

در سنه یکهزار و سه ولادت یافته و تاریخ آن + وارث رسول است سال وفات بموجب نوشتهٔ مرآت جهان نما یکهزار و پنجاه

۱۰۰۳

و هفت است از عبارت + جانشین حیدر کرار ۱۰۵۷ استخراج میشود یا بدسه فرزندان داشت یکی سید جعفر دوم سید علی مخاطب برضوی خان سیوم سید موسی جد شاه احمد که در جوار شاه محمد خیالی در بیجی منزل مدفون است سید جلال بخاری بیرون دروازهٔ دهلی شهر پناه نو آسوده اند

شیخ ناصر اکبرآبادی

یکی از اولیای وقت خود بود در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری در اکبرآباد فوت کرده تاریخ وفات او حوال وا زین چند بیت که از نظر او اصحاب گذشته دریافت گردد

ابیات با تاریخ

شیخ ناصر که عارف حق بود	کاشف راز و واقف حق بود	خاک را از نظر طلا میکرد	آب را شیر با صفا میکرد
داده سبحه در کف گرد بد	عقد یاقوت و لعل مروارید	ابر را بر کجا که مبعث مود	بارش آنجا باعث ایل مود

ناقه نوجوان که بچه نزاد	شیخ روشن ضمیر را بر دم داد	کودکی مرده را به نیم نگاه	زنده گردان ولی حق آگاه
شیخ با آن کمال و همت و جود	در لباس سپاهیان می بود	حامی بادشاه شاهجهان	بود پیوسته آن ولی زمان
شیخ را راه بود و بی اکراه	در حرمگاه خاص شاهنشاه	از جمادی نخست سیزدهم	بود کان قطب شد بچرخ نهم
سال نقلش خرد باهل زبان	گفت افسوس رفت قطب جهان	روضه اش اکبراباد است	منزل فیض و جای ارشاد است

۱۰۵۷   ۱۰۵۷

حضرت ولی محمد نارنولی

بتاریخ بست و پنجم شوال سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او مرشد خواص و عوام	هست او را ولی محمد نام	آنچنان است مرشدی در حال	که نبستی از جنوب و شمال
کشف او برتر است از تحریر	خارقش فائق است از تقریر	جمعه و بیست و پنجم شوال	نقل کرد از جهان خرم حال
	سال تاریخ نقل هجرت او	مظهر الحق ولی اعظم کو ۱۰۵۷	

۱۰۵۷

احوال دهلی قدیم و بنیاد قلعه شاه جهان اباد

در نسخه هفت اقلیم که امین محمد رازی در سنه یکهزار و یک هجری تصنیف نموده مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعصار
نهایت اباددانی داشته و بعد از ان بنوع خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سنه سه صد و چهار هجری باز اباددانی گشت
و قریب سه صد سال هندوان دران مکان کامجو و کامران بوده اند و در پانصد و هشتاد و هشت بدست سلطان قطب الدین
ایبک غلام سلطان معزالدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند فتح شد و از ان زمان تا حال هندوان دیگر
بران مکان مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و دهلی قدیم که در زمان سابق اباددانی داشته الحال خراب است
و از عمارتی که باقیمانده مسجدیست که هزار ستون در انجا بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست در کمال بلندی که هیچکس را قدرت بالا رفتن
آن نیست و دور این مناره را که جمعی پیموده اند هشتاد قدم گفته اند و ارتفاعش را صد و سی ذرع اما دهلی نو بر یک فرسنگی شهر قدیم
بر کنار آب جمن در سال ششصد و هشتاد و هشت هجری باهتمام سلطان جلال الدین خلجی بنا شده و این شهر در غایت کیفیت
و لطافت هوا است و درین شهر چندان باغات جنت نشان و عمارات دلپذیر است که خامه و زبان از تحریر ان بتقصیر قایل
است از انجمله مضجع جنت آشیانی همایون بادشاه است که عمارتی بدان لطافت درین عصر و زمان ساخته نشده و در بیرون شهر عمارتیست
موسوم بشکارگاه سلطان فیروزشاه و در میان عمارت عمودی بر آمده است که قریب سی ذرع ارتفاع و سه ذرع سطبری دارد و
از روی قیاس چنان فهم میشود که یک لخت سنگ است و این عمارت سه مرتبه است مادام که بیخ این عمود بزمین نرسیده باشد و سی ذرع
دیگر بخاک خشت و گل محکم نشده باشد ایستادن آن ممکن و میسر نخواهد بود و بدین تقدیر عمود مذکور شصت ذرع طول داشته باشد
بر پا داشتن آن نوع از محالات است فقط و این عمود و مناره که مذکور شد الی الان در دهلی موجود اند و صاحبقران ثانی شاهجهان
بادشاه بنای قلعه دار الخلافت شاه جهان اباد و شهر را در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری انداخت

قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد

این قلعه عالی در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه اساس یافته و بنای این قلعه و شهر را بعد از گذشتن پنج
ساعت از شب جمعه دوازدهم یا که بست و پنجم ذیحجه سنه یکهزار و چهل و هشت هجری مطابق نهم اردی بهشت سال پانصد و شصت

دیگ ملک شاهی مصادف سیزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و ششصد و سی و نهه عیسوی قدیمی در دوازدهم سال جلوسی موافق طرحی که در پیشگاه خلافت مقرر گشته بود نهاده اند و این حصار عالی باهتمام عزت خان و الهه ردی خان و مکرمت خان باسایر عمارات دیگر مثل امتیاز محل معروف برنگ محل و شاه محل معروف بدیوان خاص و دیوان عام و خوابگاه و تسبیح خانه و نقارخانه و حمام و باغ حیات بخش وغیره در عرض نهه سال و سه ماه بتصرف لکهه روپیه بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه بست و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری باتمام رسیده موسوم بشاه جهان آباد گردید و صاحب قران ثانی تاهمون روز وقت داخل شدن درین عمارت جشن عالی ترتیب داده و میر یحیی کاشی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاهی گذرانیده بنجهزار روپیه صله یافته تاریخ اینست

تاریخ

۱۰۵۸ شد شاه جهان آباد از شاه جهان اباد

۱۰۵۸

و این قلعه مشتمل است بر چهار دروازه ها و دو کهرکی و بست و یک بروج از انجمله هفت بروج مدور و چهار بروج مثمن اند بر محرابهای شه نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی است این کتبه که آنرا سعدالله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه
بر محراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین و نشیمن های دلنشین قطعه بهشت برین چون گویم که قدسیان همت بلند بنا ستایش آرزومند اگر ساکنان اطراف و اکناف بسان بیت العتیق بطوافش آیند رواست و اگر نظارگیان انفس و آفاق مثل حجر اسود به تقبیل آستان رفیع الشانش شتابند سزا آغاز قلعه والا که از کاخ گردون برتر است در رشک سد اسکندر و این عمارت دلگشا و باغ حیات بخش که در منازل چون روح در بدن است و شمع در انجمن و نهر اطهر که آب صافش بینا را آیینه جهان نماست و دانا را از عالم غیب پرده کشاد و ابشارها که هر یک گوی سپیده صبح دم است بالوح آرا لوح و قلم و فوارها که هر کدامش پنجه نور است

بر محراب شمالی

با مصافحه آسمانیان مایل بالالی متلالی ست با انعام زینیان نازل و حوض که همه از آب زندگانی پر و صفا رشک نور و چشمه خورشید دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم اقدس مطابق هزار و چهل و هشت هجری بعالمیان نوید کامرانی داد و انجامش که بصرف پنجاه لکهه روپیه صورت پذیرفت بست و چهارم ربیع الاول سال بست و یکم جلوس همایون موافق سنه هزار و پنجاه و هشت بفر قدوم میمنت لزوم گیتی خدیو کیهان خداوند بانی این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی در فیض بروی جهانیان بکشاد

ابیات که بآب زر مرقوم اند

شهنشاه آفاق شاه جهان	باقبال ثانی صاحبقران	درایوان شاهی بصد احتشام	چو خورشید بر چرخ باد اندام
اساس ست تا تا گزر این بنا	بر قصر اقبال او عرش سا	زهی دلنشین قصر پیراسته	بهشتی بصد خوبی آراسته

شرافت یکی آیه در شان او بپالیش سر صدق هر کس که سود ز بس زیب دیوار آراسته است ز فواره و حوض دریا نشان	سعادت در آغوش ایوان او چو دریا چون آبرو بیش فزود ز نقاش چین رو نما خواسته است با آب زمین شیشه زد آسمان	سجود در این سرای سرو زمانه چو دیوار او بر فراشت چنان کبر سرش دست ایام گرد چو جائی شهنشاه عادل بود	گنبد نوشت بدار و جبهه دور به پیش رخ مهر آینه داشت که گردون بلندی از دوام گرد از آن بادشاه منازل بجو

و اندرون دیوان خاص بآب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است
همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبراباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعهٔ اکبراباد است تعمیر ساختهٔ جهان آرا بیگم دخت سیومی شاه جهان بادشاه است که بصرف پنج لکه روپیه در عرصه پنج سال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد و سی دراع و عرض صد دراع و فضاے صحن هشتاد دراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است و این کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضے عبارت آن در ایام غلبه سپر نهه دجات بضرب گوله هاے توپ زایل گشته و مسجد نیز جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز باز مرمت گردید کتابه اینست کتابه این مسجد لیست شریف خداپرستان روی زمین را و معبد نیست منیف عبادت گزین را منظر یست نور افزا دیده دران عبادت آئین را و مسکینت دلکشا عارفان حقیقت بین را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب همت نقاب عفت سیده نساء زمان صاحبه نسوان دوران ملکه جهان مالک گیهان ناموس العالمین شهزادهٔ امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد سعادت مهد صاحب عصر دالی دهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه خلیل ایزد منان باعث امن و امان بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه شهنشاه حق آگاه مظهر کرم وجود برگزیده حضرت معبود فرمان فرماے بحر و بر دادوه عدل گستر رافع لوا بر و احسان جهانبان ملکستان مقنن قوانین رعیت پروری و پرورده نوازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکهه روپیه که قریب هفتده هزار تومان رایج ایران و بست و پنج لک خانے ناقد توران باشد در عرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته ایزدی بنا زود و او الی اینا این بنا رفیع را چون بیت المعمور پایدار و این اساس منیع را چون کاخ فلک برفراز دارا د. امت اثار بانیه مبانی خیرات عام مراسمه خیرات عاید کردانا دتم فی سنه

مابقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بست و شش درگذشت برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادرزاده او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی عم او بار دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت

جلوس نموده هفده سال فرمان روائے نمود و بعد از و سلطان ابراهیم نه سال و بعد از و پسرش سلطان محمد در سنه هزار پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور در گلدی محمد صلب ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دویم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سربلندی حاصل ساخته در سنه احد شاه جهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شده در سنه سوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه گردیده در سنه بست و یکم بفوجداری جونپور سربلندی حاصل ساخته و در سنه بست و دوم یعنے بسال یکهزار و پنجاه و هشت هجرے در عمر هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور درگذشت و در باغے که پیش از انقضاے ایام حکومت بر کنار دریاے بلده مذکور احداث نموده بودند مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمه «اعظم اولیا» ۱۰۵۸ استخراج مے یابد و بلده قلعه اعظم گڈه که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نموده او ست پسرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سرفرازی یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبرآباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد 1058

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نهه شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه برآورد ارباب طباع سلیم را در فتح این قلعه مشیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیده از انجمله این مصرعه از خان ذیشان در تقضے قلیخان تو... چه با شیی است مصرعه لعود اولین «فتح صاحب قرانی» ۱۰۵۹ و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرعه علی میکشاید در قندهار ایضاً «دست ولایت» ۱۰۵۹ «بند نمود» ایضاً آمد کلید «مملکت هند قندهار» ۱۰۵۹ بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاهجهان بادشاه براے تسخیر این قلعه بقندهار 1059

رفتند و بے نیل مقصود مراجعت نمودند

شیخ محب الله الهٰ آبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در الهٰ آباد فوت کرده و دران بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ عرفان پناه عالی جاه	مظهر فیض حق محب الله	گوهر معدن حقایق بود	اختر درجه دقایق بود
سال ترحیل او بنیک نسق	گفت «قطب الشیوخ مظهر حق» ۱۰۵۸	مرقد او ست در الهٰ آباد	«مرتع فیض و منزل ارشاد» 1058

میر نعمان اکبرآبادی

او بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبرآباد فوت کرده در انجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر نعمان که مظهر دین بود	تابع خاتم النبیین بود	عارف ذات ذو الجلالش دان	ورع تقوی بر کمالش دان
زبده آل مصطفے بوده	قرة العین مرتضے بوده	بود تاریخ سیزدهم ز صفر	که ز دنیا شد آن ستوده سیر

سال نقلش سروش فرموده	میر نعمان ستون دین بوده ١٠٥٨	روضهٔ او باکبراباد است	تاقیامت بفیض آباد است

١٠٥٨

میر صالح الملقب بکشفی

پسر عبد الله مسکین است در سنه یکهزار و شصت هجری در اکبراباد رحلت نموده دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر صالح که اهل عرفان بود عقل تاریخ آن ستوده نژاد	صاحب کشف راز یزدان بود ١٠٦٠ گفت کشفی بخلد آب بداد مدفن او باکبراباد است	ذات پاکش که از حق آگاه است باز سال وصال آن خسرو روحش از فیض ایزدی شاد است	لمعهٔ نور نعمت الله است وانکه خلد سیر صالح کو ١٠٦٠

١٠٦٠

مسجد اکبراباد ی

این مسجد عالی را که سراسر از سنگ سرخ است و در شاه جهان آباد اندرون فیض بازار واقع است اعز النسا بیگم عرف اکبراباد ی محل زوجهٔ شاه جهان بادشاه در سنه یکهزار و شصت هجری تعمیر ساخته بود بر دروازه اش این کتبه بخط نسخ منقوش است

کتبه

این مسجد فیض انتما و سرای راحت جا و حمام لطافت اما و چوک دلکشا که عبادت گاه حق پرستان روزگار و روح افزای مترددان اقطار و نزهتکدهٔ اسمانیان و دار النفع زمینیان ست در عهد سعادت مهد بادشاه اسلام کهف انام سایهٔ والا پایهٔ پروردگار خلیفهٔ برگزیدهٔ کردگار رحمت اعم ذی الجلال مظهر ایزد داور بیهمال ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی پرستار خاص بادشاه پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقهٔ خیرات و مبرات محرزهٔ سعادات و حسنات اعز النسا مشهور باکبراباد ی محل بفرمان معلی بنا کرد و بجهت ابتغاء رضای الهی و اقتنای ثواب اخروی و حاصل سیری و محبوبی با حقوق مرافق داخله و خارجه وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت که اگر برمت این امکنه احتیاج افتد آنچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الاتمام را بجماعهٔ مسطور بدهند این منازل منیعه در عرض دو سال بصد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصتم هجری مطابق بست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجر این خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده آثار بادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر و بانی این مبانی عامره عاید گرداناد امین یارب العالمین

میر ابو العلا اکبراباد ی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود هجری ولادت یافته جد او امیر عبد السلام در زمان خلافت اکبر بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده باز مراجعت نموده بزیارت بیت الحرام رفته و همانجا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلدهٔ فتحپور سیکری وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسهٔ لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که متعین صوبهٔ بنگاله بود بفوجداری پردوان قیام داشتند

بعد از انکه خواجه مسطور بدرجه شهادت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام امیر ابو العلا تجویز نموده انجا را بایشان تفویض ساخت در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک هوا و حرص دنیا نموده باجمیر رفتند و از انجا باکبراباد آمدند و در انجا دست بیعت بعم خود امیر عبد الله که هم خسر او بود دادند و امیر عبد الله قطب وقت خود بود بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبر شاه با نصد سے بودند و منصب و حکومت دهلی داشتند در اواخر عمر بنظامت و صوبه داری برهان پور ممتاز بود وفات او بتاریخ بست و دویم شهر ذی القعده سنه رو داده و قبرش و قبر پیر او خواجه محمد بختی بر کنار دریاے جمن مقابل گهات بلده اکبراباد واقع هست بعد وفات او امیر ابو العلا بر مسند ارشاد نشسته بیشتر بوجد و سماع مے پرداخت گاه گاهے وقت استیلاء جذبه این بیت خواجه حافظ را مے خواندند بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ٭ از جمله کشف و کرامات او که در کتاب حجة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه تر یکے اینست که روزے امیر ابو العلا با یاران حلقه محفل معارف گذاری بسته بودند که ناگاه جوگیے با قفس سارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی بیارند یاران همچنان کردند آنحضرت وضو ساخته دو دوگانه وضو ادا کرده قطره چند آب وضو بران قفس زدند بمجرد آن سارک از قفس برآمده بزنے زیبا شکل و رعنا شمایل متشکل گردید چون استفسار حالش کردند معلوم شد که دختر کی هندو بود و این جوگی برو مبتلا شده بقوت سحر او را سارک ساخته با خود مے داشت و در شب باز بر حالت اصلی آورده حظ نفسانی خود مے نمود آنحضرت زن را فرمودند اگر ترا هواے رفتن خانمان خود باشد رسانیده شود گفت مقدر من چنین بود حالا مے خواهم که در کنیزکی شما باشم بعد ازان زن و جوگی هر دو مسلمان شدند والله عالم بالصواب و آنحضرت زن را بحباله نکاح جوگی در آوردند و نام آن جوگی صوفی علے قلے نهادند او هم یکے از اهل الله گردید قبر او در جوار مزار آنحضرت موجود هست و نوشته اند که امیر ابو العلا از مدتے عارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلت استیلاء آن صاحب فراش شدند و در چند روز پیش از رحلت طعام و آب ترک کرده بودند وفاتش بروز سه شنبه وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبراباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا کربلا نیز گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع هست و چهار دیوارے وسیع دارد و متصل تربت او مرقدے چند اند هر سال بروز وفات زایران در انمقام براے زیارت بر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر ست و بران سبحان ربی الاعلی منقوش ست و بطرف پائین یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بران این ابیات بود تاریخ وفات او تصنیف امیر افضل احرارے کنده هست

تاریخ

آنکه بُد سید نجیب بن نیکان با نیکان
مرشد دین کاملان پیر سالکان

حیف که آفتاب دین گشت نهان ز چشم ما
مرهم ریش طالبان فیض رسان امتان

مورد فیض ایزدی مهبط نور احمدی
مرشد آل مصطفی امجد نسل خواجگان

واقف سر مدعی محرم راز کبریا
قدوه اهل معرفت نور دو عین مرتضی

حضرت امیر ابو العلا سر اولیای دین	صاحب کشف بالیقین مختار اکمل خدا خواست چون از فیض آن خرسال ماه ال آن مصطفی	رخت بقا معنوی ببست ملک جاودان گفت هاتف رفت از جهان قطب جهان ابو العلا	کرد منزل زین مکان خست سا بنشاط جا

1061

آن اولیاء الله لا یموتون و لکن ینقلون من دار الی دار ۱۰۶۱

گوهر بحر وفا کان سخا منبع فیض	کاشف سر خدا عارف حق مرشد ما بیعت و سوز و سه سال اول ماه فصل حسن	بو العلا رکن جهان عمر ز مکان جا دین شد دو شنبه نهم ماه صفر صبح پگاه	کرد چون رحلت از این او فنا سوی اله

1061

المحسنی الحواری ۱۰۶۱

و این رباعی در تاریخ وفات او امیر نور العلا که عم زاده او بود فرموده اما یک عدد کم میشود

تاریخ

1060 در سنه الف و واحد و ستین شد مقامش مقام علیین یافت تاریخ او دل غمناک رفته قطب زمان بعالم پاک

و بر یکی از تربت که متصل مرقد اوست از سنگ مرمر این بیت از خواجه حافظ مرقوم ست ۱۰۶۰

چشم آن دم که ز شوق تو نهد سر بلحد تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

ملک الشعرا ابو طالب کلیم همدانی المولد کاشانی

دو بار بسیر هند آمده مرتبه اول در عهد جهانگیر بادشاه رسیده بعد چند گاه بشهد وست و بهشت بود بوطن معاودت نموده به توفیق رفیق طالب دوبار تاریخ مراجعت خود یافته و مرتبه دویم باز بهند آمد و از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرا بلند آوازه گشته و در مرتبه برنجیده شد اول مرتبه و قتیکه خداوندگار روم ببادشاه نامه نوشت و بعد از تهنیت مبارکباد جلوس تحریر نمود که شما که معنی شاه جهان قرار داده اند شما بادشاه تمام روی زمین نیستید بادشاه در جواب آن تامل نموده آصف خان بر مصلحت کرد طالب کلیم قصیده در مدح بادشاه گذرانید و این بیت در آن قصیده باین مضمون آورده هند و جهان ز روی عدد چون برابرند بر شاه خطاب زین روست مبرهن بادشاه خوشوقت شده همین بیت در جواب نوشت و کلیم را بزر سنجیده در تذکره سرو آزاد مذکور است که فوت کلیم در پانزدهم ذو الحجه سنه یکهزار و شصت و یک در کشمیر واقع شده و در نزدیکی قبر میرزا محمد قلی سلیم طوسی مدفون گردیده چنانچه غنی کشمیری در قطعه تاریخ وفات او گوید

تاریخ

حیف کردیوار این گلشن پرید اشک حسرت چون نی ریزد قلم عمر با در یاد او زیر زمین	طالبا آن بلبل باغ نعیم شد سخن از مردن طالب یتیم خاک بر سر کرد قدسی و سلیم گفت تاریخ وفات او غنی	رفت از خامه راز دست داد هر دم از شوقش دل اهل سخن عاقبت از اشتیاق یکدگر طور معنی بود روشن از کلیم	بی عصا طی کرد این ره را کلیم چون زبان خامه میکردد دو نیم گشته اند این هر سه یکجا مقیم

1061

میر غلام علی آزاد میگوید که ظاهر امنطوق مصراع اخیر باعتبار سه سیت اکه هر سه در یک جا مدفون اند این و تواند بود که جسد قدسی را از کشمیر نقل کرده باشند زیرا که شیخ عبد الحمید میگوید که قدسی در لاهور گذشت در مزار ظاهر نصیر آباد مینویسد که استخوان قدسی بمشهد مقدس رسانیده اند راقم الحروف در کتاب مرآة الخیال خوانده که طالب کلیم در سنه الف و اثنی و ستین درگذشت مرقد او در یکی از دیهات لاهور واقع است و میرزا محمد قلی سلیم طوسی از طبقه اتراک و از سخنان بلند ادراک بود دلیر بود و در هندوستان در رکاب میر عبد السلام مشهدی که بخطاب اسلام خان با یالت ممالک دکن سر بلندی داشت و بسر میبرد در سنه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده و در همان شهر مدفون گشته

شیخ فیض الله

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دوم هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ کریم الله سهارنپوری در تاریخ او گفت

تاریخ

فانی بعشق لم یزل حسن لا یزال | فیض الله آن یگانه درگاه ذو الجلال
چون داشته نظام دل از روی نظام | تاریخ انتقال وی آمد نظام مال
١٠٦٢

١٠٦٢

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعهٔ اکبرآباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته و در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است آنست اینکه این کعبهٔ نورانی و بیت المعمور ثانی که صبح در جنب صفای ان شامی است تیره و خورشید از فرط ضیای آن چشمی است خیره کرسی پایدارش با ساق عرش همدوش گنبد فیض بارش با رواق فردوس هم آغوش بنیان عالیشانش تبیان لمسجد اسس علی التقوی و ذروهٔ سپهر افترانش ترجمان فاستوی و هو بالافق الاعلی هر گلدسته اش دستهٔ نوری بانوار کواکب بسته یا فوارهٔ فیضی از چشمهٔ آفتاب جسته هر کلس زرینش شمع فروغ بخش قنادیل آسمانی هر محراب نور انگیزش هلال نوید رسان عید جاودانی سر اطراف قلعهٔ لعل فام مستقر الخلافت اکبرآباد که بازمردین حصار سپهر مستدار بر بسته است کوی هاله ایست و در بدر منور که از فضای سحاب رحمت بر مانی است مبین یا دایره ایست گرد مهر انور که برترشیح امطار کرامت نشانی است تبیین همانا بهشتی قصر لیست و الا از یک لولوی لالا که از سر آغاز معموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بروی کار نیامده و از بدو ظهور عالم معبدی سراپا منور و مجلا نظیر آن جلوهٔ ظهور نداده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان خلیل احترام چهره افروز سلطانی بانی مبانی جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظل الله خلایق پناه موسس ارکان خلافت مرصص بنیان عدل و رافت که بیمن قدسش زمین را بر آسمان هزاران ناز و از فور تمنش آسمان را با زمین فراوان نیاز بخت و دولت را از عشق خدمتش دوام بیدار سے ملک و ملت را با حمال ظل عدلش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش در ریزه گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش وظیفه خوری سه بنای مملکت زو استواری * اساس عدل راز و پایداری * مدام از چشمهٔ تیغ ظفر خیز * کند همانه کفار لشکر خیابش را فلک خدمتگذاری * جبینش را سحر آیینه داری * قطب آسمان و دین پروری و مرکز دوران عدل گستری و مملکت طرازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته و در عرض هفت سال بصرف سه لکهه روپیه اواخر سال بیست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار شصت و سه هجری پیرایهٔ انجام در بر و تاج اختتام بر سر گرفته ایزد بیهمال بیمن نیت حق طویت این بادشاه دین پناه همگنان را توفیق اداے طاعات و اقتنای حسنات روز افزون کناد و اجر و الالت و هدایت آن زار روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت آگاه عاید گرداناد آمین یا رب العالمین فقط

شیخ عبد الاحد

مشهور بمیان گل بفضل موصوف و بعلو فطرت و جودت طبع معروف بود تاریخ رحلت او * قبل او خلو بالسلام آمنین * یافته اند

١٠٦٣ ١٠٦٣

میر الهی

شاعری از سادات رشید اباد من توابع همدان است در اواخر عهد جهانگیری بهند آمده در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافته دیوانی مشهور دارد و در مرات جهان مرقوم است که الهی در سنه هزار و پنجاه و هفت فوت کرده و در کتابی دیگر خوانده ام که فوتش در سنه هزار و شصت و چهار هجری واقع شده چنانچه غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافته

تاریخ

منیت د در از اثر صحبت ا	که لب گور در آید بسخن *	بر سر خاک او ارباب زبان	جامه پوشید سیه چون سوسن	
	گفت تاریخ وفاتش طاهر	مرد الهی ز جهان گوی سخن		۱۰۶۴

میر یحیی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ ابادی شاهجهان اباد بسیار خوب یافته و بادشاه صلهٔ آن پنجهزار روپیه عطا فرموده و فاتش شاید که در سنه هزار و شصت و چهار دست داده و این بیت با تاریخ وفات بر لوح قبرش نوشته اند ❁ ایکه از دشواری راه فنا ترسی مترس * بسکه آسان است این ره میتوان خوابیده رفت * و تاریخ این است
* احیای سخن چو کرد یحیی جان داد * ۱۰۶۴

مسجد دائی

این مسجد که مشهور است به دائی کی مسجد در شاهجهان اباد بر راه دهلی دروازه واقع است در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری تعمیر یافته و در پیشانی آن این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر الله که گشت این مسجد	از شرف سجده گاه اهل نظر	سال تاریخ او خرد گفتا	گشته آباد کعبهٔ دیگر	۱۰۶۴

حضرت سید باقی

در سنه هزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبه برفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از بحر الواصلین نوشته شد

تاریخ

[illegible] هادی دین قدوهٔ کون و مکان	قبلهٔ اهل جهان کعبهٔ عرش آستان	میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا	چون ازین دار الفنا شد جانب [illegible] جنان	۱۰۶۵
	ساعت و روز و مه و سال مماتش عقل گفت	صبح شنبه هجم شوال [illegible] جهان		

شیخ عبد اللطیف برهان پوری

در سنه هزار و شصت و شش وقتیکه شاهجهان بادشاه به تسخیر حیدر اباد متوجه شده بود در برهانپور فوت شده در آن بلده مدفون گشت تاریخ اوست * آه ازان شیخ کامل ۱۰۶۶

شیخ اسمعیل چشتی اکبرابادی

او در ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و شش هجری در اکبراباد فوت کرده و در انجا مدفون گردید

تاریخ از کتاب بحر الواصلین ۱۰۶۶

شیخ عالی مقام اسمعیل	بر ره اهل حیت بود دلیل	گفت تاریخ نقل او هاتف	راه فردوس و جنت اسمعیل

ایضاً

شیخ والاجناب اسمعیل	بود محو خدعیان ونهفت		درسه صوم سال رحلت او		خرد م قدوهٔ مشایخ گفت

نواب سعد الله خان وزیر

یکی از منصبداران کبار شاهجهان بود وبتاریخ بست ودوم جمادی الثانی سال هزار وشصت وشش بعارضه قولنج بعمر چهل وهشت سالگی ازین جهان رحلت نمود ولطف الله خان پسرش که یازده ساله بود بخلعت منصب هفتصدی دهصد سوار از نوازش یافت

نواب علیمردان خان امیر الامرا

یکی از خوانین عمده وکاردیده درگاه شاهجهان بود ودر سنه هزار وشصت وهفت هجری بمرض عارضه اسهال از خدمت بادشاه رخصت کشمیر که آب وهوای آنجا بمزاجش سازکاری داشته یافته وازینجا بجهت ضعف وناتوانی در کشتی سوار شده بتهاره رسیده بود که دوازدهم رجب سنه مذکور بدرود این جهان نمود پسرانش لاشش او را بلاهور برده در روضه والده اش مدفون ساختند چهار پسران گذاشته بود ابراهیم وعبد الله واسمعیل واسحاق

چندربهان برهمن

در سلک ملازمان شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه بعهده منشی گری انتظام داشت منشات ومکاتبات که با اهل زمان خود نوشته جمع ساخته ومجموعه رنگین پرداخته ودیوان اشعار نیز دارد وبیشتر اشعارش بطرز قدیم است تخلص او برهمن در سنه هزار وشصت وهشت درگذشت ودر مرات الخیال مرقوم است که او بعد قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت ودر انجا در سنه الف وثلث وسبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت بادشاه برد وبادشاه گفت که از گفته خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند ؎ مرا دلی است بکفر آشنا که چندین بار * بمکه بردم وبازش برهمن آوردم * بادشاه برآشفت وگفت که کسی تواند که جواب این کافر رساند افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند ؎ خر عیسی اگر بمکه رود * چون بیاید هنوز خر باشد * بادشاه تبسم کرد وهیچ نگفت از وست ؎ ببین کرامت بتخانهٔ مرا ای شیخ * اگر خراب شود خانهٔ خدا گردد

مسجد جامع شاهجهان بادشاه مشهور بمسجد جهان نما

این مسجد عالی که ثانی ندارد بفاصله هزار گز بادشاهی از قلعه شاهجهان اباد سمت غرب واقع است خوبی ولطافت عمارتش از تحریر وتقریر بیرون است بنیاد این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یکهزار وشصت هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بحضور سعد الله خان دیوان اعلی وفاضل خان خانسامان نهاده اند ودر مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام پذیرفته یازده در دارد واین کتبه برین دروازه ها منقوش است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین وزمان گیهان خدیو کشورستان گیتی خداوند گردون توان بوس قوانین عدل وسیاست مشید ارکان ملک ودولت بسیار دان عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی مظهر کلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة السمحا ملجا الملوک والسلاطین خلیفة الله فی الارضین

الخاقان الاعدل الاعظم والقاآن الاجل الاکرم ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی لازالت رایات دولته منصورة واعلام حضرته مظفورة که دیده بصیرت حق بینش از اشعهٔ انوار هدایت انما یعمر مساجد الله

بر دروازهٔ سوم

من آمن بالله والیوم الآخر مستنیر است، آئینهٔ ضمیر صدق گزینش از اشعهٔ مشکات روایت احب البلاد الی الله مساجدها فروغ پذیر این مسجد کوه اساس گردون مماس که کریمهٔ لمسجد اسس علی التقوی بیان بنیان پایدار اوست و بنیه والقی فی الارض رواسی نشان نه عمود کبار استوار او و قبهٔ فلک مشاکلش از طبقات آسمان گذشته و شرفهٔ طاق سپهر نشانش با اوج کیوان پیوسته

بر دروازهٔ چهارم

گر ز طاق و قبهٔ مقصوره اش جوئی نشان * هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان و آسمان * فرو بودی قبه گر گردون نبودی تا نهیش * طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کهکشان * فروغ شمسهٔ پیش طاق جهان نمایش روشنی بخش مصابیح سموات پرتو گلشن گنبد عالم آرایش نور افزای قنادیل جنات منبر سنگ مرمرش چون صخرهٔ مسجد اقصی مرقات

بر دروازهٔ پنجم

مقام قاب قوسین او ادنی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق گشاده پیشانی بشارت رسان ولقد جاءهم من ربهم الهدی ابواب رحمت آمایش صلای والله یدعوا الی دار السلام بسامع خاص و عام رسانیده منار سپهر مدارش ندای للذین احسنوا الحسنی از نه رواق گنبد فیروزه فام گذرانیده سقف رفیع با صفایش تماشاگاه روحانیان کرهٔ افلاک

بر دروازهٔ میانه کتبهٔ یا هادی بخط طغرا نوشته است

بر دروازهٔ هفتم

صحن وسیع دلگشا لیش سجده گاه پاک نژادان معمورهٔ خاک روح فضای فیض انتمای و طیب هوای روح افزایش از روضهٔ رضوان حکایت کرده و عذوبت مار معین حوض دلنشین لطافت آمایش از چشمهٔ سلسبیل خبر داده در روز جمعه دهم شهر شوال سال هزار و شصت هجری موافق سال چهارم از دور سوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجسته

بر دروازهٔ هشتم

و طالع شایسته سرمایهٔ ابتدا و پیرایهٔ تاسیس یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کار پردازان کاردان کارگذار و فرط اعتقاد و اهتمام کار فرمایان صاحب اقتدار و بذل جد و جهد استادان ماهر دانشور و فور کوشش پیشه کاران چابک دست صاحب هنر و اتفاق مبلغ ده لکهه روپیه صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

بر دروازهٔ نهم

بفر قدوم اقدس بادشاه ظل الله صافی نیت خدا آگاه زیب و زینت گرفت و باقامت نماز عید و ادای وظایف اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوایف انام گردید و بنای اسلام و ایمان را متانت و رصانت کرامت فرمود سیاحان ربع مسکون و سالکان نوردان کوه و هامون را آراسته عمارتی باین رفعت و حصانت فرا آئینهٔ بصر

بر دروازهٔ دهم

ومرات خیال مرتسم نگشته وحقایق گذران وقایع دهر وفکرت پردازان نظم ونثر اگه سوانح نگاران بدایع ارباب ملک ودولت وصنایع شناسان اصحاب مکنت وقدرت انداز فراخته بنای این شکوه وعظمت بر زبان قلم وقلم بزبان نگذشته فرازنده کاخ هستی وطراز نده بلندی وپستی این بنیان رفیع را که قرة العین بینش وزینت بخش کارخانه آفرینش ست

بر دروازه یازدهم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را نهنگامه آرای ذاکران مجامع ملکوت وزمزمه تهلیل مهللانش را نشاط افزای بر معتکفان جوامع جبروت داراد وروس منابر معموره جهان را بخطبه ودات جاوید طراز این بادشاه دادگر دین پرور که بمیامن ذات مقدس مبارکش الواب امن وامان بر روی روزگار گشاده است اراسته داراد بحق الحق واهله *

کتبه نور الله احمد * قطعه تاریخ این مسجد چنین یافته اند

تاریخ

من نگویم کعبه لیکن اینقدر گویم که هست
مسجد ار این است فی بیته اساس جبرئیل
نیست در وی حاصل اوقات اهل خاشعین
تا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است

جبهه او باد عاشق سجده این آستان
خلوت روحانیان را شمع بزم آسمان
خیر و عای ثانی در اختیار شاهجهان
قبله گاه آرزو بادا جهان بس جاودان

پرتو انوار او چون عالم افروزی کند
دست استاد قضا از خامشش ساخته
در بنای خیر این سعی که از همتش
مسجد کان کعبه ثانی است تاریخش بود

صبح را گردد نفس تنگ است حیرت در دهان
روز سعید ابد آباد گشت از بهر کان
حاصل کان جمله خواهد آخر حرف کان
۱۰۶۷ قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان

عدد ماده تاریخ از روی حساب ابجد هزار وشصت وهفت میشود وانجامش در سنه هزار وشصت وشش بوقوع آمده لیکن چون قلیلی از کارهاکه وجلا مانده بود نظر بجودت تاریخ بحکم بادشاه دران سال داخل نموده شد وبیرون مسجد در کنج جنوبی وشمالی دار الشفا ومدرسه بکمال صفا ترتیب یافته

محبوسی شاهجهان بادشاه

ازانجا که شاهجهان بادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد داراشکوه را ولی عهد خود ساخته بود بنابران دیگر برادرانش خصوص محمد اورنگ زیب عالمگیر که پسر سوم بود مدام بادی عداوت میداشتند تا وقتیکه در سنه یکهزار وشصت وهشت هجری بادشاه بیمار شد محمد داراشکوه که ولی عهد بود نظم ونسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد ورفت اخبار از هر دیار مسدود نمود وبسبب آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاد وعالمگیر که در دکن بود وبهمت وجوانمردی گوی سبقت از برادران دیگر می ربود ومدام خیال بادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب شایسته خان امیر الامراء ودیگر امرا را موافق ساخته لشکری عظیم از اورنگاباد بر سر محمد داراشکوه که در قلعه اکبراباد بود فراهم آورد جنگ اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضعی قریب دهولپور که ده کروه از اکبراباد است با داراشکوه رونمود وتا چند روز همین آتش در کاسه بود تا آنکه داراشکوه منهزم گشته بجانب اکبراباد شتافت وازانجا نیز شکست خورده بدهلی رفت وازانجا از خوف عالمگیر بسوی لاهور وبهکر روانه شد واورنگ زیب باکبراباد رسیده ورا خالی یافته بتاریخ هفدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بطور نظر بند محبوس نموده مالک تخت وتاج گردید تاریخ این معامله که مولف بطریق تعمیه جهت طبع آزمائی گفته بود درینمقام ثبت نموده شد

تاریخ

کرد محبوس پدر را چو شه عالمگیر
گفتم اینجا چه اثر بود که تاریخش زانکه

دل من گفت که حیف این چه شری می‌بینم
همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم
بی تامل سر آهی بکشید و فرمود

داد این حافظ شیراز بشارت بدلم
هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد
پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم

مشکل این است که هر روز بتر می‌بینم
هیچ مهری نه پسر را به پدر می‌بینم

۱۰۶۹ یعنی اگر از عدد دو مصرعه آخر که یکهزار یازده و چهل میشود الفاظ تامل و عدد سر آه که الف باشد و سر دو چهار صد و هفتاد و دو میشود خارج نموده آید تاریخ زاید

ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بیست و هشت هجری که مطابق روز آسمان بیست هفتم مهر سال شصت و چهار الهی موافق روز شهریور چهارم آبان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملک شاهی ملاحق روز سیوم از خمسه المسترقه قدیمی سال نهصد و هشتاد و هشت یزدجردی مصادق دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و سی و یک اسکندری معانق دهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر نورجهان بیگم تولد پذیرفته و این قطعه ملک الشعرا ابوطالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد بپادشاه جهان
نامش اورنگ زیب کرد فلک

خلفی همچو مهر عالمتاب
تخت زرین پایه گشت عرش جناب
طبع در باب سال تاریخش

تاج صاحب قران ثانی یافت
چون باین مژده آفتاب نداشت
زد رقم آفتاب عالمتاب ۱۰۲۸

گوهر بحر از وگرفته حساب
افسر خویش بر هوا چو حباب

۱۰۲۹ چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بیست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بیست و نهم اردی بهشت روز دوشنبه عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهان کرد سامان بزم نشاطی
فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بخشش

که کلبانگ عیشش بگردون رسید
سر افراز ناهید جاوید دیده
فلک گفت تاریخ جشن زفافش

قران کرد سعدین دولت بخوبی
نهال برومند شاهی که دولت
دو گوهر بیک عقد دوران کشیده ۱۰۴۶

که زانسان قران چشم انسان ندیده
چو اقبال در سایه اش آرمیده

۱۰۴۶ و شاه نواز خان مذکور از اعظم امرای شاهجهانی بود که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار دو اسپه سرفرازی داشت و از طرف شاهزاده محمد داراشکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد داراشکوه محاربه بتواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروای بدست خود آورد و پس از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبرشاهی موافق بیست و سیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دوم اکست ماه جدیدی سال یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت عیسوی در عمارت دلپذیر باغ فیض بنیاد اعزاباد عرف شالامار بمکان تحویلی بهون در عمر چهل سالگی برتخت سلطنت جلوس فرمود و دوباره دوم

ساعت نیک اختیار کرده و لوازم جشن خسروانه ترتیب داده روز یکشنبه بست چهارم ماه رمضان سال هزار و شصت و نهه مطابق بست پنجم خورداد ماه الهی و هفتم خورداد ماه جلالی سنه پانصد و هفتاد و یک ملک شاهی بر اورنگ شاهی نشست اما از تاریخ نهم ماه رمضان سال گذشته که بر دارا شکوه فتح یافته بود تاریخ جلوس خود مقرر داشتند بدر منش شاهجهان بادشاه از لعل زبان گوهر فشان بر تاریخ میلاد که آفتاب عالمتاب ست حرف شکل دهان گلرخان که حرف میم باشد افزوده فرمودند آفتاب عالمتاب ۱۰۶۸ * و میر جعفر خراسانی این تاریخ یافته * شهنشاه فلک اورنگ ۱۰۶۸ * و شخصی دیگر این مصرعه یافته * سزاد ارسریر بادشاهی * و دیگری * زیب اورنگ و تاج جهان شهان ۱۰۶۸ یافته یکی از فضلا * بادشاه ملک هفت اقلیم ۱۰۶۸ * یافته و سید عبد الرشید صاحب فرهنگ رشیدی در این آیت تاریخ یافته * اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ۱۰۶۸ * و ملا عزیز الله خلف ملا محمد سعید مجلسی اصفهانی تاریخ درین آیت یافته ان الملک الله یؤتیه من یشاء ۱۰۶۸ * و مورخی این بیت در تاریخ جلوس گفته

تاریخ

چون ز فیض مقدم زیب اورنگ شد	شاه هفت اورنگ تاریخ جلوس شاه شد

و ملا شاه این تاریخ در نظم کشیده

تاریخ

صبح دل روشن ز گل خورشید شکفت	حق ظاهر شد غبار باطل رفت	تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا	ظل الحق گفت الحق این حق گفت ۱۰۶۹

و شخصی در تاریخ جلوس کتابی تصنیف نموده در نظم و نثر که از هر فقره و مصرعه تاریخ جلوس استخراج می یابد فقره چند از آن نوشته میشود

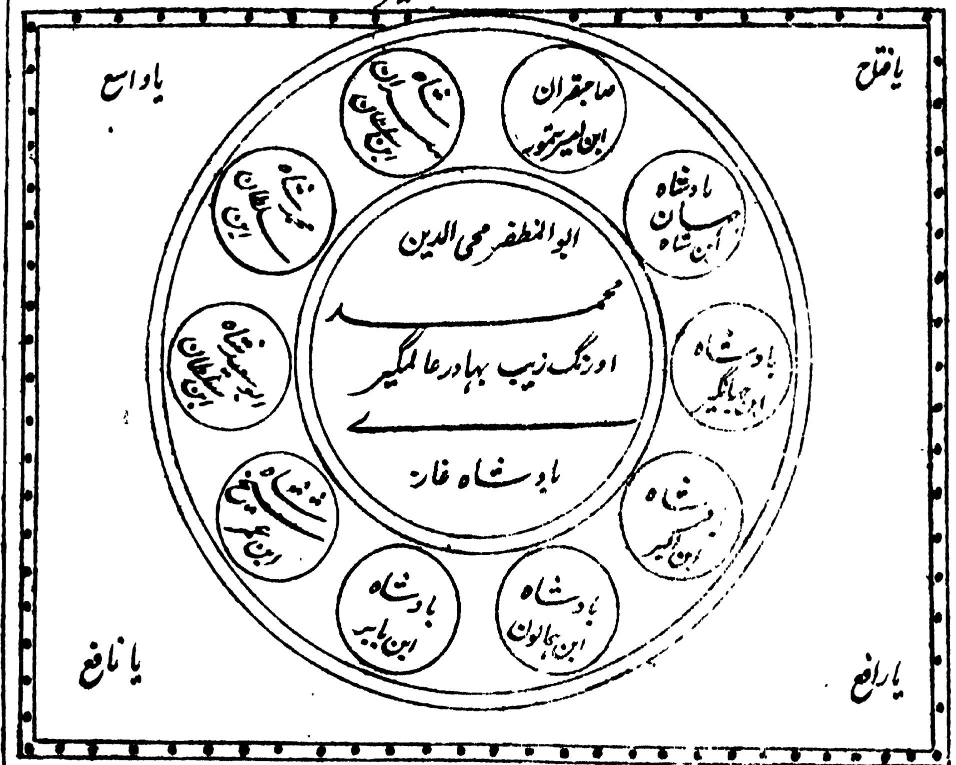
بسم الله الرحمن الرحیم الوکیل القدیم ۱۰۶۸ * از جمیع نقره سال جلوس بحر احسان پیدا آید * الحمد لله الرب الکریم ۱۰۶۸ المشهود و ورود و معدود و برها و ثنای احمد برگزیده معبود ۱۰۶۸ * و بر آل آن زبده اهل شرف عز الوجود * و بر اصحاب آن ماه کونین مهر سپهر جود ۱۰۶۸ * اما بعد این قصیده که در مناقب نجیب کون و مکان * رسول اهل جهان سرور زمین و زمان ۱۰۶۸ * و هر یک مصارع این غزل نیز تاریخ جلوس است و اسعاد و عشرات و مات مصارع اول تا بشش بیت برابر احاد و عشرات و مات مصارع ثانی خود است و حروف مصراعین سه بیت اول نیز مساوی است

تاریخ

اساس عالم مجد آفتاب هردو جهان ۱۰۶۸	ملک پناه و رسل تاج انبیا سلطان ۱۰۶۸	شفیع کون و مکان احمد رسول الله ۱۰۶۸	پناه نامبران شفیع زمین و زمان
سواد عین هدا امیر ملک ملل ۱۰۶۸	ابر بزرگ کل رسل رهنمای کون و مکان ۱۰۶۸	خلاصه دو جهان ماه مطلع لولاک ۱۰۶۸	شه جهان و فلک قدر و صاحب احسان
سما علم و سخاوت مه جمال و کمال ۱۰۶۸	پناه تاجوران کاسمان قدر چنان ۱۰۶۸	سحاب جود شهنشاه مالک کونین ۱۰۶۸	امین هر دو جهان دادرس ده زمان
پناه اهل نبوت بهار علم ۱۰۶۸	اکمل مراد ملل آبروی گلشن جان ۱۰۶۸	المطاع دین جهان تاج صاحب معراج ۱۰۶۸	سپهر مجد شفیع عالمیان
۱۰۶۸	کمال نیر دو درع آبروی موجودات	جهان جود و حیا مصطفی رفیع الشان ۱۰۶۸ *	
۱۰۶۸	کعبه زمین سلطان انبیای کائنات ۱۰۶۸	قبله دین رهبر موجودات ۱۰۶۸ *	

شفیع ملل احمد مجتبی * رحمت عالم کعبه اصفیا ۱۰۶۸ * سرور دو سرای محمد مصطفی * صلی الله علی صدر رسل و آله و سلم ۱۰۶۸ *

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی



ومقرر فرموده بودند که بر روی سکه این بیت منقوش سازند وبجهت مناسب بر روی اشرفی بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر	شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قران

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع بحفظ نمودن آیات قران فرمودند تاریخ آن سنه قریک فلاتنسی
یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و هفت اختتام نمودند برای تاریخ آن * لوح محفوظ * یافتند ۱۰۷۷

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دومی شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول دراجمیر بسال هزار و بست و پنج هجری وقوع یافته بعد هزیمت داراشکوه باراده جنگ لشکر فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه داری آن ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرمود و عالمگیر ازان خبر شنیده بعزم دفع او با افواج عظیم کوچ نمودند و در کهجوه که پانزده کروه غربی از بلده الهاباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد جنگی عظیم رو نموده و سلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و نهه وقوع یافته وضمیر شاعر که همراه هم موجود بود در عین گرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید و دو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

ای خبر تو سور مبارک بادا	پیوسته ترا تاج مبارک بادا	جستم ز پی شگون فتحت تاریخ	دل گفت شود فتح ترا بادا

١٠٦٩ یعنی فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و میر جمله خانخانان سلطان شجاع را تعاقب نمودند و آن بیچاره از بنگاله بزنجیر
در اراکان رفت بعد از سرگردانی و پریشانی چند سال راجه اندیار او را با عیال و اطفال بر کشتی سوار نموده غرق
دریای فنا ساخت و این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک بوقوع آمد

شهادت شاهزاده محمد دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود دست بیعت بملا شاه خلیفه شاه میر لاهوری داده بود و جان
و دل ایثار مرشد و پیر کرده شب و روز همتش مصروف تحقیق معارف بود هرگاه که از برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار
بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت ٹهٹه گریخت عالمگیر مردم در پی او فرستاد و دلی در بحر حیرانی و سرگردانی مستغرق
بود آخر از انجا بصوب گجرات رفته و جمعیتی بهم رسانیده تا باجمیر آمد و جنگی عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده
فرار کرد این واقعه در ماه جمادی الثانی سال هزار و شصت و نه رو داده بعد از ان بطرف بهکر رفته اراده داشت
که بقندهار رود که بتاریخ بست و نهم رمضان سال مذکور بدست ملک جیون گرفتار گشت دارا و را با پسرش سپهر
شکوه بحضور عالمگیر فرستاد و بتاریخ بستم ماه ذی الحجه روز شنبه که مطابق هفتدهم شهر پور بود بدهلی رسیدند و
حسب الحکم عالمگیر بقلعه خضر اباد که قریب دهلی است محبوس شدند و چون از رسیدن دارا شکوه شور و شر
عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه و بقولی
دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد جهت مردمان سخت خان در محبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند
نعش او را بموجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت آشیانی همایون بادشاه نقل کرده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است
و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر انجا مدفون اند دفن نمودند او را دو پسر
بودند از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر
متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته بمردمان عالمگیر بادشاه سپردند و در قلعه گوالیار
محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و سالها در ان قلعه مقید ماند این تاریخ تعمیه در شهادت دارا شکوه از مولف این اوراق است

تاریخ

عقل پای ادب گرفت و گفت	قتل دارا شکوه شد تاریخ

* و این تاریخ در شهادت او از مخزن الواصلین نوشته شد که از ان ١٠٧٠ استخراج می یابد *

تاریخ

آنکه شاه بلند اقبال است جمعه و غره مه عاشور	رتبه اش در مقام ابدال است بود روز وصال آن مغفور مرقد آن قتیل عشق الله	شاه دارا شکوه نامش بود سال تاریخ نقل آن شه دین هست در گنبد همایون شاه	در کمالات شیخ جامش بود شد رقم صاحب بهشت برین ١٠٧٠

و این اشعار ابدار از دارا شکوه است که بنگام شهادت از زبانش بر آمده

دوزخی گر شود او ناسپاس فطرت	داند که بود او از النجوم کدورت	من و امن تو کرم اندر عرصات	گویم ضمان ای ذنب قلت

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالا پیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالا پیر که در قنوج است تعمیر ساخته لنگهای زنگار رنگ و بر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۶۸ شیخ مهدی که بود پیر جواد	ساخت مسجد خجسته بنیاد	گر تو خواهی عدد ز بنیادش	در حروف خجسته مسکن باد

مطابق سنه احد جلوس والا شاه اورنگ زیب عالمگیر سنه ۱۰۶۸

و بر دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان	شد بترتیب حسن باب الجنان	سال تاریخ از خرد جستم بگفت	داد خلوا حصنا حصینا بالامان ۱۰۸۱

ملا شاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد داراشکوه شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم در طلب دانشگیر او شد و از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صغیر و کبیر پیداست اعتقاد راسخ بهم رسانید و ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود و الله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان داراشکوه با اکثری از خواتین معتقد او شدند و در کوه ماران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاده و دران باب گفته بیت کوه ماران بکمر لعل بدخشان دارد ٭ اینچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد ٭ و ان باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای از کوه می افتد و ملا شاه دران باغ اقامت اندوخته بتجمل تمام بسر میکرد و دستور داشت که هر گاه خبر تشریف آوردن بادشاه می شنید عصا در دست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و استاده ملاقات میکرد و ازین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط با او داشت و پیغمبر نمود که در هندوستان دو شاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملا شاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل داراشکوه متهم بالحاد شدند عالمگیر بادشاه او را جبرا و قهرا از کشمیر طلب حضور فرمود او لاچار شده بلاهور آمد در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت دهلی فرستاد و چون بمطالعه بادشاه در آمد تکلیف حضور موقوف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرآت جهان نما مرقوم است که او در سنه چهلم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد و هجری در لاهور رحلت نمود و مرقدش در انجاست و تاریخ فوتش بر لوح قبرش مکتوب شده ٭ واویلا شاه بر توحید جان ٭ و تاریخ دیگر در مخزن الواصلین مرقوم است و از ان سال هزار و شصت و نه استخراج می یابد

تاریخ

مقتدای زمانه ملا شاه	نور الله قبره و ثراه	پیشوای محققان بوده	رهنمای مدققان بوده
از مریدان شیخ میرش بود	جای عزلت بکاشمیرش بود	پاس انفاس کسب او بوده	نفس عرش فرش پیموده
۱۰	عقل تاریخ آن خدا آگاه	گفت محبوب خلد ملا شاه	

موتی مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سر تا پا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دوم جلوس

بنا یافته بصرف یک لکهه و شصت هزار روپیه و عاقل خان تاریخ آن یافته

تاریخ

ان المساجد لله فلا تدعو مع الله احدا

مسجد سهارنپور

در مرات جهان نما مسطور است که فردوس مکانی بابر بادشاه در زمان دولت خود مسجدی عالی در بلده سهارنپور برای شیخ عبد الستار تعمیر ساخته دو سه دیه وقف خدمه آن فرموده بودند و مسجد مذکور بمرور دهور و انقضای ایام و شهور خراب و ویران شده بود در اواخر سلطنت شاهجهان بادشاه شیخ عبد السبحان صبحی که از احفاد شیخ عبد الستار بود در ان مسجد خراب با جماعه از فقرا و اصحاب سکونت اختیار نموده بفقر و فاقه و عبادت و ریاضت شاقه میگذرانید در سنه هزار و شصت و پنج که مرتبه ثانی غضنفر خان بفوجداری میان دواب کامیاب گردید روزی بخدمت شیخ عبد السبحان آمده مسجد را خراب و ویران دیده از بانی و سال بنای او پرسید و کتابه را که بر سنگ کنده بودند خوانده متاثر گردیده آب در دیده گردانید و همان روز برای تعمیر مسجد به پیشکاران تاکید نمود تا در اندک مدت مسجدی در نهایت صفا و کمال نزاهت مرتب شد و فضلا و شعرا تاریخها گفتند از ان جمله این تاریخ است که از ان سال هزار و هفتاد استخراج مے یابد

تاریخ

بهار گلشن فضل و کرم غضنفر خان	که تازه شد به سحابش گلشن وجود	چنانکه فرق جبین آسمان مسجد علا	که گوی نیکی ز ابنای روزگار ربود
بنای مسجد عالی اساس طرح انداخت	که آسمان برش خم شود برای سجود	نوشت بر ورق مهر خامه تاریخش	خلیل واحد سبحان پاک کعبه نمود

و چون خلیل و واحد از اخوان شیخ عبد السبحان بودند لطف این تاریخ ظاهر است و شیخ عبد السبحان در سنه تسع و ثمانین و الف فوت شد و تاریخ فوتش آن شیخ عبد السبحان ۱۰۸۹ یافته اند

شهادت سرمد

اصلش از فرنگستان است و ارمنی بود در اکثر تحصیل فنون سعی نموده بکسب تجارت پرداخت و مالی فراوان کرد آورد و وقتی در اثنای سیاحت بر هندو پسرے عاشق شده هر چه داشت تاراج نمود و ستر عورت بر خود نگذاشت از ان باز همواره برهنه زیستی و بول و غائط در نظر خلق کردی گاه گاه فکر شعرے میکرد رباعیات او مشهور اند و بیشتر رباعی میگفت دارا شکوه پسر کلان شاهجهان بادشاه از راه موحدی او را دوست داشتی روزی تعریف او کرده طلب حضور فرمود چون داخل اردوی معلی شد بادشاه عنایت خان را برای تفتیش حال و کشف و کرامت او فرستاد خان مذکور آمده و او را دیده بازگشت بادشاه از کشف و کرامت او پرسید عرض نمود که بر سرمد برهنه کرامات تهمت است + کشفی که ظاهر است در و کشف عورت است + در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه او را تکلیف لباس کردند و از فرط ماخولیا تن در نداد او عاقبت در سنه هزار و هفتاد و دو هجری بفتوای علمای زمان بقتل رسید و عمده در کشتن سرمد این رباعی بود که از ان شائبه انکار معراج لازم می آید

تاریخ

انکو سر حقیقتش باور شد | خود بهین تر از سپهر مینا ور شد
ملا گوید که بر شد احمد بفلک | سرمد گوید فلک باحمد ور شد

چون او را بکشتنگاه بردند و جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور چشمهایش را به بندند سرمد ازان منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود و گفت تو بهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس واپسین مترنم باین ترانه گشت

ع عریانی تن بود غبار ره دوست + آن نیز به تیغ از سر ما وا کردند + پس مردانه سر زیر تیغ نهاد و جان داد

این دو تاریخ که یکے ازان بتعمیه است از مولف این اوراق ست

تاریخ

۱۰۷۲ چون دل من سال قتل سرمد دیوانه جست | گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت ۱۰۷۲

ایضاً بتعمیه

بعد بر بدین سر طاغی بگو | سال قتلش سرمد مست ودای ۱۰۸۱

تاریخ

۱۰۷۰ عارف حق حکیم سرمد بود | در همه عارفان سر آمد بود
ذات والای آن خدا آگاه | بود بیشک قتیل عشق الله
همچو منصور فلک لعل بیایانی | بود ذاتش بیا کدامانی
گفته ام سال قتل آن مقبول | بود مقبول اسرمد مقتول

بنای پل سلیم گڈه

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در نورگڈه که مشهور بسلیم گڈه است پلی احداث یافت تاریخ آن یافتند

اهدنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم

۱۰۷۳ نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و بایالت ممالک دکن سر بلندی داشت در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و نه هفت هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگاباد معروف است و عمارت و نشیمنی دارد و در تذکرة الامرا نیز مرقوم که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه بست و یکم شاهجهانی در انجا فوت کرده اما غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته ازان سال یکهزار و هفتاد و چهار بر سے آید قطعه اینست

تاریخ

حیف کز فوت قدوهٔ امرا | تا کند فتح ملک باقی را
دور زان آفتاب برج کمال | سر داغ شد نصیب سپاه
رفت بیرون کشید رخ گاه | مردمک شد ز گریه ابر سیاه
جست این مصرعه از زبان غنی | خسته ازبسکه برق آه از دل
انکه داغ اندماه تا ماهی | شد نفس ناله در گلو ما را
مرد اسلام خان والاجاه ۱۰۷۴ | خرمن ماه مانده یک برگاه
همه آزاده دل گدا و شاه | همچو نی زین مصیبت جانکاه ۱۰۷۴

نواب نجابت خان خانان

یکی از سپه سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش میرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ میرزا نبیره میرزا سلیمان والی بدخشان بود و میرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه نجابت خان را بالقاب یار وفادار و خان بهای هم خطاب میکرد و در اجین لشب یوم الاحد چهارم جمادی اول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منها سے یک الف از عبارت رضی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او ❊

تاریخ

در هزار و دوازدهم آمد	به یکم از رجب نجابت خان	بازو رجارم از جمید گذشت	سال هفتاد و پنج شد بجنان
شصت و سه سال عمر عمر گذشت	هم به عمر شفیع الشرع جان	زین نشان نجات شد بجلا	رحمة الله علیه و الغفران

١٠٧٥

ایضاً

به بعد لیل احد چهارم از جماد نخست	هزار و خمسه و سبعین بشد بزرگ درست

١٠٧٥

١٠٧٥ و از الفاظ خان عالیجاه شد و نیز از عبارت فضا الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ملک نصرت کشمیری است ع گفت بالقب شجاع زیبا رفت ❊ بتعمیه ع نجابت خان لب از گفتن فرو بست

غم دل روی آسمان بگرفت

١٠٧٥

وفات شاهجهان بادشاه

شب دوشنبه بست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلده اکبرآباد وقوع یافت و در روضه ممتاز محل که مشهور بروضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بست و شش روز چنانچه مجموعه عمر آن و سریر آرای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و هیجده روز میشود لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافت و بر مرقد او که از یکلخت سنگ مرمر است این عبارت مرقوم ست

عبارت سر مرقد

مرقد منور مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنت مثواه در شب بست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی بنزهتگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای نکته سنج در تاریخ او نظمها گفته اند از انجمله یکے این است رحلت عالم سفر کرده شاه جهان ❊ اما یکعدد زیاده می شود و اشرف خان این بیت گفته

تاریخ

سال تاریخ فوت شاه جهان — رضی الله گفت اشرف خان [١٠٧٦] ١٠٧٦

ایضاً از دیگری

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات — برداشت بعزم عقبی تخت حیات
جستم ز عقل سال تاریخش را — گفتا خردم شاه جهان کرد وفات [١٠٧٦] ١٠٧٦

ایضاً از دیگری

بهر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال — گفت بیدل بر سریر قرب یزدان جای داد [١٠٧٦] ١٠٧٦

واین چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

اکه فردوس آشیان آمد
از رجب ماه بود بست و ششم

ثانی صاحب قران آمد
که زشاهی شده بچرخ نهم
روضهٔ او باکبرآباد است

شاه گیتی پناه شاه جهان
سال تاریخ رحلتش رضوان
همچو فردوس عرش بنیاد است

چون زدنیا شده بقصر جنان
زو رقم عرش خلد شاهجهان [١٠٧٦]

غضنفر خان

یکی از منصبداران کبار بادشاهی بود سه بار بحکومت سهارنپور لوای بهجت و سرور افراخته دو بار در زمان شاه جهان بادشاه بفوجداری میان دواب کامیاب گشته و مرتبه سوم در عهد عالمگیر بادشاه بحکومت سهارنپور رسیده و در وقتیکه در صاحب صوبگی ٹھٹھه سر بلندی داشت هفدهم ذیقعده سنه هزار و هفتاد و هفت عازم ملک عقبی گردید نعش او را از ٹھٹھه آورده در شاه جهان آباد مدفون نمودند این قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والا شان غضنفر خان که بود
دست جود او بجاروب کرم
از سحاب فیض آن دریا نوال
گوهر جان را بشارع اجل
سال تاریخ مه روشن لقا

بر دلش پیدا لسبی راز نهفت
گرد حاجت از در دلها برفت
گلشن جود و سخا گل شگفت
گرچه قیمت داشت لیکن در او هفت
هفدهم از ماه ذیقعده گفت [١٠٧٧]

باغ مراداباد

چون عالمگیر بادشاه در مراداباد باغی بنا نموده تاریخ آن باغ یافتند

تاریخ

کرد باغی بنا شه عالمگیر — فیض بخش جهان چو مهر منیر
بهر تاریخ او چو کردم سوال — گفت هاتف که دیده باغ جمال

درین تاریخ اشتباه است اگر صرف عبارت باغ جمال گیرند سال هزار و هفتاد و هفت بر آید وگر کلمه دیده

باغ جمال بگیرند سال یکهزار و یکصد استخراج یابد نه معلوم کدام درست ست

شیخ حسن بن شیخ اطهر الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بها والدین میر تقی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی راجه کشن داس در محله سرکی کران مدفون شد + معشوق عاشق نما + تاریخ وفات اوست گنبدی باشان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک ازو یادگاریست

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد در سنه سبع والف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون حظ وافر فرا گرفته و جهانی در سلسله مریدانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین والف که عمرش هفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده + رفته زجهان امام معصوم ۱۰۷۹ + و ناصر علی که سرآمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

چراغ خاندان نقشبندان
بسوی گلشن عقبی قدم زد
ز دل پرسیدم از سال وفاتش

فروغ دین احمد خواجه معصوم
وزین ویرانه آباد کهن بوم
ندا آمد ز عالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش میرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود و بمدد طبع دراک و فنون علوم بر استاد خیره و شهی می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد مرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید برین تخلص بسیار محظوظ بود در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان بسیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن سند نمود او ابا نموده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه بتخانه شد و بعد از سه روز فوت کرده میرزا محمد علی ماهر تتبع ای میرزا جعفر معمای در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی
تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش

غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد ۱۰۷۹
که آگاهی سوی دارالبقا از دار فانی شد ۱۰۷۹

ایضاً از سلیم که شاگرد او بود ۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که و مه غمگین
تاریخ وفاتش ار بپرسند بگو

هر کس شده در ماتم او خاک نشین
پنهان شده گنج سخن زیر زمین ۱۰۷۹

الصیف

دوش با من گفت قائلی که عیسی مرد | نیست در فانتش خبر انتقال ...
قلت اسکت انت لبس ذکیا | کان لیتا د طاہرا و نقیا
دل ز خرد سال رحلتش طلب کرد
ال ولی ای خبیر برگ بنیزم | زندگی دیگر است مرگ عزیزان
قال لنا ان نقول حی فتیا (۱۰۷۹)
کیف یموت الذی یکون الفتیا | مرد ولی عند من یکون عمیا ۱۰۷۹

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دہلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبریست از ہمون سنگ که بران ایات قران و نبود و نه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست واین تاریخ وعبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکہزار و ہشتاد استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

۱۰۸۰ سال تاریخ فوت او جستم | از دل صاف پیر پاک شعر | آه سردی کشیده وگفت بگو | باد ہمدم بحوریان بہشت (۱۰۸۰)

بای کوکلدی بنت ملائم خان ۸ شنبه

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق وحالاتش رسالها پر است اصلش از نارنول است بعد از تکمیل بقدم تجرید اراده سیاحت نموده مطهره برکمر بسته و باشه در دست سیر بیابان میکرد و از صید آن باشه قوت حلال میساخت در اثنای سیاحت ملک بنگاله عبور افتاد و در شهر اکبرنگر عرف راجمحل در آمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص و عام آن دیار بوده است بر سر بالش مرگ نهاده بود فرزندانش پرسیدند که بر جنازه شما قابلیت پیش نمازی که است فرمود جوانی بدین شکل وہیئت مطهره برکمر و باشه در دست خواهد آمد او را تکلیف پیش نمازی کنید این بگفت و جان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجہیز و تکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شهر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند و ابو النصر نصر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان و اکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند و شاه در موضع فیروزپور که از راج محل مسافت چند کروه در سمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه رار کابی گلی در مطبخ وی هر روز صرف میگردید که بجهت مستحقان طعام میکشیدند مدران موضع بذات او عارضه دست داد که هر دو پای او خشک گردید و فاتش در سنه هزار و هفتاد و هفت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکہزار و ہشتاد استخراج مے یابد

تاریخ

۱۰۸۰ شاه عرفان پناه عالیجاه | شده فیروزپور زو معمور | بود شاهانه دولت آن شاه
نعمت الله مظہر الله | ملک بنگاله گشت ز پر نور | که ندارد بابن تکلف راه
نارنولی است آن ولی خدا | نعمت دولتش عیان شد با | گفت تاریخ نقل او آیام
رفع الله قدره ابدا | که مگر صاحب قران شد شست | نعمت الله مهر عدن مرام (۱۰۸۰)

ایضاً

آنکه در آفاق بود صاحب صدق و یقین | پر شده از نعمتش سفره چرخ و زمین
۱۰۸۰ چون ز جهان فنا رفت بدار البقا + | سال وصالش بگو قطب بہشت برین (۱۰۸۰)

باب یازدهم

میرزا صائب

امام غزل طرازان و علامهٔ سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی و تخلص او صائب [illegible]
و آخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرای شاه عباس سرفرازی
یافت سرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صائب فوت
کرده میر موصوف و دیگر اعزه که در انجا حاضر بودند افسوس ها کردند و فقیر بدیهه گفت که + صائب وفات یافت + ١٠٨٠
بی کم و زیاده تاریخ برآمد وفاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزل میرزا که مطلع
اینست بیت در هیچ پرده نیست و نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالی است جای تو + بر لوح مزار او بر
سنگ مزار او که یکقطعه مرمر است کنده شد و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

عندلیب نغمه پرداز و صاحب صائبا	رفت ازین عالم بسوی خلد السلام	خامهٔ آزاد انشا کرد سال رحلتش	بلبل گلزار جنت صائب تبریز علیه السلام ١٠٨٠

شیخ محمد محسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی روز در صوبه [illegible]
صدارت داشت و صاحب قران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هنگام فتح بلخ بر دست سلطان [illegible]
افتاد و نذر محمد خان تخت نشین انجا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوان شیخ [illegible]
مدح خان مذکور یافتند ازان روز از نظر بادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید [illegible]
فراخور حالش مقرر گشت بعد ازان تا آخر عمر از کشمیر بر نیامد همواره بدرس و افاده اشتغال داشتی دیوانی [illegible]
مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از لولیهای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن [illegible]
دلبستگی تمام بود اتفاقاً همدران ایام ظفر خان ناظم صوبهٔ کشمیر نیز با وی تعلق خاطر پیدا کرد و هر چند او [illegible]
خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از انجمله است بیت

خفته را بیدار سازد با دو دامان سبحه	مرده را در جنبش آرد بوسهٔ انبان [illegible]
سبهٔ حیض بیحی شد شملهٔ دستار شیخ	رشتهٔ تسبیح او شد بند انبان [illegible]

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنا بر ملاحظهٔ حکومت ظفر خان [illegible]
خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ نوتش نظم بدست نیامده بود
مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بیا بی سال فوتش را چو خوانی	محمد محسن مخدوم فانی ١٠٨١

ایضا

چو نامش با تخلص همره مخدوم برخوانی ٦٩	شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی ٣٩١ ١٠٨١

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

در سلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار را بمدد طالع ملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع برسم تجارت و سیاحت بهند آمده و بادشاه او را از بندر سورت طلب نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت منظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سرفراز گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و خدمت استعفا نموده در دار الخلافت شاهجهان آباد منزوی گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر بپایه پنجهزاری رسید در مرآت جهان مرقوم است که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردیده اکثری از احکام تحریفات الجماعه تکرار مینمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک در هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود درگذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کریمه توفنا مع الابرار ۱۰۸۱ + و دیگری گفت

گفت بنی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبد الرؤف

در اکبر آباد متصل مزار میر کیلانی تربت خواجه عبد الرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم ست

تاریخ

خواجه عبد الرؤف پاک نسب	سوی جنت بصد لطافت رفت هاتف غیب گفت تاریخش	طائر روح آن خجسته نهاد یکی از صاحب شرافت رفت ۱۰۸۱	زین گلستان پر آفت رفت

یعنی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ برآید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنید پور در ملکرام احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در ربیع	شد خاطرم بمیحانتش شاد و شاد	تاریخ او بگفت بمن پیر عقل من	بانی آن ببریده ز باغ حسین باد ۱۱۳۱ ۵ ۱۱۱	۱۱۳۱

تاریخ سرای بختاور نگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاور نگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطر خواه ایشان گفته آورد بادشاه تا امرای عظام هر که شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن سرای کنده شد +

تاریخ

در زمان عهد عالمگیر شاه رونقش از گلشن و مسجد فزود	زیب تاج و تخت و فخر دین و داد آبروی دیگر از تالاب داد	بهر تعمیر سرای دلکشا چون شد این معموره دلکش بنا	خان بختاور که همت گشاد عقل بختاور نگر نامش نهاد

خواست طبع سرخوش جام سخن	سال اتمامش ز فیض بامداد	شاد و خرم زد بر آمد راه رو ۴۱۲	گفت سجا در نگر آباد باد ۱۴۹۲ ۱۰۸۴

صحنه آلی شاهزاده محمد اکبر

شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه است ولادت او بتاریخ یازدهم ذالحجه سنه یکهزار و شصت و هفت هجری بوقوع آمده و تاریخ آن یافته اند ولد آفتاب عالمتاب + و که خدای او در سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری بظهور آمده و یکی از سخنوران این تاریخ یافته قران سعد اکبر شد بنا شند ۱۰۸۴

۱۰۸۴

قاضی محمد یوسف بلگرامی

ولد قاضی بهکهاری ابن قاضی کمال است بتاریخ پنجم شهر ذیقعده سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری فوت کرده و سید ضیاء الله بلگرامی در تاریخ او گفته +

تاریخ

آه قاضی یوسفم کو آه آه	بادشادان اد برضوان الله	در سنه هشتاد و چارم ماه را	بسیر ذیقعده رفت آن یار ما
	سال فوت آن شریعت دستگاه	آه قاضی یوسف آمد آه آه ۱۰۸۴	۱۰۸۴

بحساب مکتوبه آه قاضی یوسف آه آه تاریخ است بزیادت یکعدد ولفظ آمد با تاریخ کاری ندارد +

ملا مفید بلخی

اصلش از خاک توران است سخنوری کولی بمعنی یابی او احمدی برسخنا سنه تازه خیال بود در بلده ملتان در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه بسال یکهزار و هشتاد و پنج هجری در بلدت حیات سپرده و مرخوش تاریخ فوت او بلطریق تعمیه گفته

تاریخ

مرد ملا مفید در ملتان	این سخن چون بگوش سرخوش	بر کشید آه و سال تاریخش ۶	گفت ملا مفید بلخی مرد ۱۰۹۱ ۱۰۸۵

مسجد عالمگیر بادشاه

مبارک منزل عمارتی عالی بوده در اکبراباد واندرونش عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری مسجدی عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه ان مرزا ایزد بخش قلمی نموده کتابه اینست + للله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان است تعالی شانه از سویدای دلها ادبینش گلدستش سینه ها از شوق تجلی بهار اجابت معتکف محرابش طهارت وقف خاک والیش و سعت صحنش زیر بد نظر نگنجد و رفعت کنگره اش بمبالغه نرسد فضایش عالمی است که دیای چون چون نهری از دو رکذشته بلکه بمحو رشته در گوهرش جا کرده از نیا صفا را دریاب که گوهر را در یا آب است و آنجا دریا از رشک صفا شیر چون رشته در پیچ و تاب از انجا که خانه حق جل و علا است اگر فرش را عرش گوید رواست پیش طاقش از کوهی تا سقف فلک خمیده یا بهچو رکعان پشت بتواضع خم کرده هر که را بدین مکان گذر افتاد چون سایه سر بسجده نهاد و اگر ذمنیش درین سرزمین امر می شنید هرگز از سجده سر نمی چید حضور با که توام و نجات در صلوات برعم بانعرا که گلبانگ شهرتش اقطار مطار گرفته مسجد عالمگیر گفتش بجا است و باین اعتبار که از خاک بر داشته سجاده تاب رساند و عطای بادشاه

زمان مالک الملوک ودران التخلق باخلاق الله البالغ کمل بالغ بی احیا وسینه رسول الله خان بمرتبه فنا فی الله
پرداخت که خانه خود سرخانه خدا ساخت همایون ولی که از خصال سلطانی بصفات سبحانی گراید مبارک منزلی که از
دار الخلافت بهیبت الٰهی پنج نوبت زن آید ذات اشرفش زیب افزوا ورنگ کمترین چاکرش باجگیر چین وفرنگ
تعمیرش مسجد بکن کلیسای اهل شرکت ونفاق وتعمیرش آتش زن آتشکده وسرای فارس وعراق امام باستحقاق
بهترین امر برگزید عرب وعجم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر است اگر بنای عالمگیرش گویند بسیار خوشنما
است بنایش بنای اثبات دین کامل لا لیس لای لقی ائین باطل بنای اسلام تاریخ بناوش یعنی کلمه اشهد ان لا اله
الا الله وحده وان محمداً عبده ورسوله بجز از سال ایجادش ۱۰۸۵ فقط حالا این عمارت سراسر از کچهری بر سط زنگی دیگر ۱۰۸۵
یافته وشهور بمبارک گنج است صاحب کلکتر بر سط بلشت صاحب در اطرافش دوکان بیوپاریان تعمیر کنانیده
روشنی دیگر بخشید

سکندر شاه

پسر اعظم شاه ابن عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار وهشتاد وشش هجری تولد شده وتاریخ ولادت او ۱۰۸۶
یافته اند + وارث سکندر آمد

شاهزاده سلطان محمد

پسر بزرگ عالمگیر بادشاه است ودر هشتم شوال سال هزار وهشتاد وهفت هجری در قلعه گوالیر که آنجا بحکم پدر
محبوس بود فوت شد ونزدیک روضه قطب الدین در دهلی مدفون گردید واین تاریخ در وفات او از کتاب
مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

حسرتا درد او واویلا که از چشم جهان	در زمین چون گنج زر سلطان محمد شد نهان
صد هزار افسوس واندوه وغم ودرد است واه	شاه عالمگیر را از سوز فرزند کلان
خاک بادا بر سر این روزگار بی وفا	چاک بادا سینه این گیتی نامهربان
در دوشنبه هشتم شوال سال نقل او	شد رقم سلطان محمد صاحب خلد وجنان ۱۰۸۷

سعید خان قریشی ۱۰۸۷

نام اصلی وی شیخ محمد است ولقب خانی داشت اصلش از معموره متبرکه مولتان است در عنفوان شباب
ملازم سلطان مراد بخش پسر صاحب قران ثانی گردیده بصوبه احمد آباد گجرات رفت ومکتب مدتی در تقرب از
تمامی ارکان دولت سبقت نمود در مدح سلطان قصائد غرا گفته روزی در اوایل ایام خدمت بجز او شاهزاده
میرفت داروغه غسلخانه که یکی از حیله ها بود راه نداد شیخ این رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه
جنات چو جناب الله است + هر حکم تو چون حکم کتاب الله است + این حیله دیو فعل مناع درت + ابلیس
صفت مانع باب الله است + سلطان را مذاق سخنش مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل زنانه هر جا که شیخ
بیاید مانع نشوند صفای روزمره وطرز کلام شیخ آنچنان بود که هر کس که از ملوک وخوانین واحاد الناس لمحه

صحبت یاد میداشت فریفته وی میگردید حاضر جوابی و بدیهه گوئی او مشهور است نوبتی شاهزاده روز عید الضحی گوسفند بدست خود ذبح کرد چشمهای وی چنانکه مقرر است باز مانده بود سلطان ساعتی در ان نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی البدیهه این بیت خواند عید قربان است میخواهم که قربانت شوم + همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم + همچنین نوبتی دیگر بروز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه برای مجرا رفته بود چون نظر سلطان بروی افتاد فرمود که در تهنیت عید چه گفته اید و حال آنکه شیخ هیچ نگفته بود اما بخاطرش رسید که تا سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد بعرض رسانید که بلی صاحب عالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شد و گفت بخوانید شیخ را کاغذی سفید در جیب بود برآورد و چون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل است در همان تمهید بدیهه غزلی شروع نموده بسوی کاغذ میدید و این ابیات رنگین میخواند

غزل

روز عید است لب خشک می آلود کنید چارهٔ کار خود ای تشنه لبان زود کنید

دیرگاه است که از دیر مغان دور تریم زود باشد بکف جام می اندود کنید

شربت حب نبات لب جان بخش ایاز نوش داروی دل خستهٔ محمود کنید

حرف مصرف و واعظ نتوان کرد بگوش + گوش بر زمزمهٔ چنگ و نی و عود کنید

هست بهبود شما نیک که شاه مراد بهتر آنست که اندیشهٔ بهبود کنید

می شود صدق چو سرمایهٔ هر سود بود هست امید کزین شیوه بسی سود کنید

بدرش یافت ره از طالع مسعود سعید سعی در یافتن طالع مسعود کنید +

چون غزل باتمام رسید سلطان فرمود که کاغذ را بما بدهند شیخ بالضرور همان کاغذ سفید بدست سلطان داد چون سلطان کاغذ نانوشته دید متحیر شده فرمود که شب فراموش کرده بودید و همین ساعت بدیهه انشا کرده اید گفت بلی بالجمله هر روز قرب و منزلتش در ترقی تزاید بود تا آنکه حضرت صاحب قران ثانی بنابر استماع عقابهای شاهزاده محمد علی نقی خان را که از منصبداران عمده روشناس بود بکار دیوانی سرکار والاش مقرر فرمود چون علی نقی بملازمت سلطان رسید روز اول صحبت وی با شیخ ناچاق افتاد و ساعت بساعت غبار خاطر بلندی گرای بود زیرا که تا شیخ حاضری بود سلطان هیچ جانب التفات نمیفرمود علی نقی از مشاهده این حال تاب نیاورده روزی دو قطعه دستک بطرفی یکی بنام شیخ و یکی بنام خود نوشته در خلوت بنظر سلطان درآورد و گفت که همین ساعت بر یکی ازین هر دو دستک مهر باید کرد چون شاهزاده او را فرستاده پادشاه میدانست لاچار بر دستک شیخ مهر نمود چون این خبر بشیخ رسید همان ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمدآباد کوچ نمود مفارقتش بر سلطان شاق گردید بعد از آنکه دو سه منزل طی نموده بود منشوری مشتمله طلب و هزاران التفات فرستاد شیخ عرضداشت در جواب نوشت و این غزل در ضمن عبارت درج نمود

غزل

مشکل افتاد بکوی تو دگر نسبت ما / در دو عالم که با رقیب تو خاطر نشان کنند

پیچیده است زلف تو بهم شکست ما / خبر تیر بخطا کر برآید ز شست ما

چون سبزه در ره تو سنجی بافتادگی / دلبسته در خیال میان جان تنک لف

ای سرو من بگو که چه خیزد ز دست ما / سد سکندری شکند این شد دست ما

فارغ ز دین و کفر شده بعد ازین سعید	با دو سر نیاز دو دست خود درست ما

وهمچنان کوچ در کوچ بشاهجهان آباد رسیده بنا بر خواهش سلطان داراشکوه چند روز برای نوکری سرکارش اختیار نمود واپس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه با وجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسدخان دیوان اعلی وغیره رشک میبردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در هنگامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان رفته بود از عالم رحلت نمود و بمقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقد او در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود یعنی شیخ کبیر بالاپیر که برکنار دریا کالی ندی واقع است تا امروز موجود است و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم است عبارت

این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت خسرو دین پناه ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالاپیر بن شیخ قاسم قادری + + +

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ١٠٨٨	گذشت شانزدهم روز محرم ماه	شب شنبه و هنگام صبحدم بود	که آن محمد مهدی بسیر جنان آمد

این قبه پر نور دلکش با تجلی طور مضجع پاک و مرقد عطرناک قطب زمانی سلیمان قادری قدس اسراره در شنه ١٠٨٨ هجرت تعمیر شد فقط

میر اسمعیل

در عمر هفتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات او از کلمه سعید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل زمانه برمی آید چنانچه تاریخ فوت او سید افضل زمانه یافته اند و یکی از مریدان او این تاریخ گفته

تاریخ

مهدی دین حسینی بعص نام	دلهای تنگ و تیره ما یافته ضیا	چون میر روح تمرش در بهار خلد ١٠٨	تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ١٠٨٨ ١٠٨٠

ایضاً

شد زجهان چو پیر من سوی مقام مرتضی	سوی مقام مرتضی شد زجهان چو پیر من
طبع شده منیر من از پی سال وصل او	از پی سال وصل او طبع شده منیر من
گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم	از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
سال وصال میر من عاشق شیر حق بود	عاشق شیر حق بود ١٠٨٩ سال وصال میر من ١٠٨٨

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع پنجم شوال میرم داخل جنت شده ١٠٧٥

مرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هندو پسری بوده در اکبرآباد توطن داشت پدرش در سرکار مرزا صفر معانی نوکر بود و مرزا بلطائف الحیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون لاولد

بود و انتهای خود نموده در ترتیبش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم و سرخوش و میر یحیی و سایر شعرای عصر جهانگیری و شاه جهانی صحبتها داشته و از محمد داراشکوه بخطاب مریدخان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده ع کرده بارادت انتخابم   بخشید مریدخان خطابم   بعد از فوت داراشکوه و مرزا جعفر بلباس فقر درآمده ترک علائق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرد و دیگر کمر نه بست و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود صحبت دانشمندخان که در مذهب خویش بتعصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود پس از رحلت وی انزوای مطلق گرفت و از خانه بر نیامد تا آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافته

تاریخ

حیف ز بزم جهان معنی طراز رفت	مست بکنج عدم از قدح هو شد
سرخوش عندیه خواست سال وفاتش ز دل	گفت خرد آه آه ماهر ما فوت شد ۱۰۸۹

۱۰۸۹

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این است

تاریخ

گنج علم و شرع دین چون گنج زیر خاک شد	قدسیان را بر فلک زین غم گریبان چاک شد
خامه تقدیر زد از سال تاریخش رقم	سید والا علی اکبر شهید پاک شد ۱۰۹۱

۱۰۹۱

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار نود و دو هجری باقرخان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

چاهی شد و حوض والبشارت	در مرقد دستگیر کونین
خضر آمد و سال این بنا گفت	سرچشمهٔ آبروی دارین ۱۰۹۲

۱۰۹۲

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و جهنه رنجیت رای کاتبه پدر رگهنورداس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

چاهی بنا نموده رنجیت رای کاتبه	تاریخ گفت هاتف لازال خیر جاری ۱۰۹۳

۱۰۹۳

تاریخ بنای چار محل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده است از محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از آن بحیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که بادشاهی از سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده بر سریر شاهی نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلپذیر در حیدرآباد تعمیر ساخته بود و آن را بچار محل موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی این است

تاریخ

خشت اول چو بر زمین انداخت ‌‌ | هاتفی گفت با امام رضا ۱۰۹۴ — ۱۰۹۴

سرای میران

مشهور بمیران کی سرای بفاصله یک کروه شرقی از شهر قنوج است مردمان آنجا میگفتند که اصل نام این سرای محمد آباد کبیر است چون بانی آن میران نام داشت بان نام مشهور شده و متصل این سرای روضه عالی موجود است و قبری دارد که بران هیچ نوشته نیست تا بدیده که مرقد بانی آن سرای بوده باشد و این تاریخ بر دروازه سرای مذکور که در سنه هزار و نود و چهار تعمیر یافته مرقوم است

تاریخ

در دولت اورنگ شه عالمگیر | تعمیر شد این بقعه فردوس نظیر — ۱۰۹۴
اندر سنه هزار و تسعین و چهار | شد بی همتا محمد آباد کبیر ۱۰۹۴

بختاور خان

یکی از امرای عالمگیر است و سرای موسوم به بختاور نگر که قریب دهلی است بنا نموده اوست در سنه هزار و نود و پنج فوت شد و سرخوش این تاریخ در نظم کشید

تاریخ

دریغ از جهان بختور خان برفت | نماند آب در گلستان سخن
خرد خواست تاریخ فوتش ز دل | بگفتا که کو قدردان سخن

سیواجی و سنبهاجی مرهته

سیواجی پسر ساهو جی مرهته بهوسلا در عهد عالمگیر بادشاه مدتی دراز در دکن فتنه ها برپا ساخته بسیاری از ملک بدست آورده بود آخر در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بدست مردمان عالمگیر افتاده روانه دار السلطنت گردید و در آنجا مقید ماند بعد از محبوسی سه ماه و نه روز بتاریخ بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و هفتاد و هفت وضع خود تغییر داده با پسر خود سنبها از آنجا گریخت و در دکن رسیده باز هنگامه آرای فساد گردید تاریخ گریختن او حافظ هدایت الله یافته ان شانئک هو الابتر + و چون در سنه هزار و نود پسرش سنبها از پدر رنجیده پیش دلیر خان که یکی از امرای عالمگیری بود آمد و در قید افتاد عنایت الله وکیل شاهزاده محمد اعظم شاه در تاریخ او این مصرعه یافته + بازن و فرزند سنبها شد اسیر + ۱۰۹۰ بعد از چند وفات سیواجی که بتاریخ بست و چهارم ربیع الاخر سال یکهزار و نود و یک هجری واقع شده او نیز مانند پدر هنگامه فساد گرم داشت تا آنکه باز گرفتار گشته حسب الحکم عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و نود و نه هجری کشته شد تاریخ این عالمه رعنا یافته اند + کافری جهنمی رفت + ۱۰۹۹

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر راجپوتان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت هجری برای تنبیه راجپوتان میوات رفت و بر ایشان فتح یافت مرزا عبد القادر بیدل این تاریخ نوشته بنواب فرستاد

تاریخ

سرخیل زر که یا بجی رام | عمری در کوهسار میوات
یعنی به پناه قلعه کوه | بگرفت بصد هزار تشویش
از باد بروت پشم در دست | می بود چو خرس از خود دی مست
بر جنگ مبارزان کمر بست | تا از دم تیغ بی امان رست
با هفت پسر که بود آتش | با لشکر خان آسمان جاه
آتش زنه بهادران خورد | در تاریخش فهمید بس فکر
چون کوه سری به تیغ می بست | گردید طرف ز فطرت پست
چندانکه ز سنگ چون شرر جست | فرمود دل ز روی که بشکست ۱۰۹۷

باب یازدهم

فتوحات عالمگیری در فتح بعضی از ممالک دکن

چون در سنه هزار و هشتاد و نه هجری افواج عالمگیر پادشاه بعضی از ممالک دکن را مسخر نمودند میرزا معز الدین موسوی این تاریخ بر رسم تعمیه گفته از نظر پادشاه گذرانید

تاریخ

۱۰۸۹ شاهی که قضا رو نکند تدبیرش ‖ شد ملک دکن مسخر شمشیرش
می جست فلک بر تاریخش ‖ سر داد عدد ز فتح عالمگیرش

یعنی اگر عدد و سر عدد و را که عین باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیرش خارج کرده شود تاریخ بر آید +

در فتح بیجاپور

چون عالمگیر پادشاه در سنه هزار و نود و شش هجری قلعه بیجاپور را که در دکن است محاصره نموده راه دخول آذوقه بر متحصنان بسته برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت و خندق را انباشته خواست که اندرون قلعه در آید که والی آنجا سکندر عادل شاه از خواب غفلت بیدار گشته بتاریخ چهارم ذی قعده روز دوشنبه سنه سی عالمگیری غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را شفیع خود ساخته قلعه را حواله اولیای دولت نمود و خود بملازمت پادشاه شتافته مشمول عنایات پادشاهانه گشت میرزا معز الدین موسوی تاریخ این فتح عظمی را بسلسله نظم کشید اما کم تشخیص

تاریخ

کافرهای ملک بیجاپور ‖ که ز نقصان هوش گشته جفت
لشکری بر سرش گماشت که شد ‖ طاق تقش طاق و گشت با غم جفت
کرد از لبس حمایت کفار ‖ پادشاه جهان بر او آشفت
شد چو عاجز سکندر عادل ‖ خاک درگاه را بمژگان رفت
سال تاریخ از خرد جستم ‖ ۱۰۹۶ فتح اسکندری مبارک گفت

۱۰۹۶ و محمد علی جواهر کن که علم تخلص میکرد این تاریخ در تعمیه یافته رخ زرد تی فصل بیجاپور شد فتح + بعد فتح بیجاپور چون اندرون قلعه رفتند در آنجا یک توپ عظیم یافتند و این توپ را برهان نظام شاه والی احمدنگر در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری در قلب آورده بود و این چند عبارت بران منقوش ساخته لا اله الا الله و الله سواه ابو الغازی نظام شاه پادشاه خادم اهل بیت رسول الله ۹۵۶ فقط و نام این توپ ملک میدان بود و علی عادل شاه بیجاپوری آن توپ را از احمدنگر آورده بود و چون عالمگیر فتح بیجاپور نمود و آن توپ بدست او افتاد این تاریخ تعمیه بران توپ منقوش ساخت

تاریخ

۱۰۹۷ شاه عالمگیر غازی پادشاه دین پناه ‖ آنکه داد مدام داد ملک شاهان را گرفت
فتح بیجاپور کرده بهر تاریخ ظفر ‖ زر نمود اقبال و گفتا ملک میدان را گرفت

و این توپ نه گز تا حالت تحریر در قلعه بیجاپور که حالا در عمل سرکار کمپنی انگریز است موجود است این ابیات در باب فتح بیجاپور از بحر مشتمل سال نظم نموده

تاریخ

گر تند باد قهر شاه دین پناه داد ‖ از گلستان دکن خاشاک اعدا پاک رفت
تا بهاری کرد شمشیرش بهر کوه و زمین ‖ غنچه های حصن بیجاپور همچون گل شگفت
از برای ضبط سالش هاتف از منبر رسا ‖ ۱۰۹۷ شد کلید باغ بیجاپور قصد شاه گفت

ایضاً

۱۰۹۹ مطلعی از پی تاریخ چنان می جستم ‖ که شود شاه زمان را سبب مسروری
شد نصیبم ز حق این مصرعه برجسته رسا ‖ ۱۰۹۷ فتح ملک دکن و قلعه بیجاپوری

ایضاً تعمیه

۱۰۹۷ تیغ شاه عالمگیر غازی | شنیدم ملک سلم پور شد فتح | پی فتح دکن بی پایی افراز | نوشتم ملک بیجاپور شد فتح ۱۱۰۶

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام به تاناشاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه را پسری نبود بر فطنت و ذکای او مفتون شده او را دامادی گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را قطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته بطرف قلعه گولکنده رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

۱۰۹۷ از نصرت بادشاه غازی | گردید دل جهانیان شاد | آمد بقلم حساب تاریخ | شد فتح بجنگ حیدرآباد ۱۰۹۷

فتح قلعه گولکنده و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنده را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده میجنگید چنانچه درین جنگ عابد خان که منصب صدارت داشت و نیز مشهور بقلیج خان صدرالصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین والف بزخم گوله توپ از مرکب عمر سبک خرام غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنده از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایت بست چهارم ذیقعده سنه ۳۱ جلوس والمطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاد و در قلعه دولت آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از انجمله برگزیده علما و دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات وعیون وکنوز ومقام کریم + و شخصی دیگر یافته ذهق الباطل وجاء الحق + و منشی عبد العلی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۶ ای شاه جهان پناه جهان پناهی کردی | فتحی عجب از لطف الهی کردی | از مصرعه تاریخ شنو مژده نو | فتح البالی ز بادشاهی کردی ۱۰۹۸

از میرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ما گفت نویس | مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸

۱۰۹۸ یعنی اگر عدد زبان کلک را که حرف کاف است با عدد لفظ من یکجا کرده با عدد مصرعه آخر جمع نماید تاریخ برآید و عزیزی دیگر ایضاً همچنین یافته

تاریخ

مدد جو از علی آنگاه بر گو | مبارک باد فتح حیدرآباد ۹۸۸

و عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

ایضاً

۱۰۹۸ بوالحسن هشت جا بجا ر محل | بدرش کرد ازان مکان تقدیر | چون کن ون فت او بجاش نشست | شاه اورنگ زیب عالمگیر ۹۷۳

یعنی اگر از عدد چار محل عدد بوالحسن را خارج کرده آنچه باقی ماند با عدد مصرعه اخیر یکجا نمایند تاریخ که هزار و نود و هشت است برآید و چار محل عمارتی است در حیدرآباد که سلطان ابوالحسن از ادر سنه هزار و نود و چار بتعمیر ساخته بود و تاریخ بنای آن سنا لغت ازین ترقیم یافته و میر عبدالکریم امیرخان در فتح قلعه گولکنده که حصار کرده از حیدرآباد است این مصرعه تاریخ یافته

فتح قلعه گولکنده مبارک باد ۱۰۹۸

و این تاریخ مرزا عبدالقادر بیدل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب
عزمش از اقلیم دهلی کرد آهنگ خروج
اولین سالی که فتح ملک بیجاپور بود
تا فتد بر گلکنده رایات ظفر سال دوم
گشت از روی عمل در دید اهل حساب
خواستم روشن شود آینه فتح دوم
هست یک معنی که تعبیر از دو تاریخش کند

آنکه دارد تکیه بر بخشش او فتح و ظفر
تا کند بنیاد شاهان دکن زیر و زبر
در عمل و زر بخشید رفت اسکندر از طوق و کمر
همچنان بر تاب قطب الملک طوفان داد سر
۱۰۹۷ سال فتح اولین جمشید نصرت جلوه گر ۱۰۹۷
داد شوخیهای او را کم درین مصرعه خبر
۱۰۹۸ اعلم مطلوب و فتح بادشاه نامور ۱۰۹۸

فتح قلعه اودنی

این قلعه پنجاه کروه از بلده بیجانگر و یکصد و هفتاد کروه از شهر احمدآباد بدر است و قلعه مذکور بعد از فتح گولکنده در سنه هزار و نود و هشت مفتوح شده و عالمگیر آن قلعه را به امتیازگده موسوم ساخته تاریخ فتح آن عزیزی چنین یافته فتح

۱۰۹۸ اودنی نموده بادشه دین پناه ۱۰۹۸

مسجد حاجیپور

در کنگ که از توابع ملک بنگاله است موضعی است موسوم بحاجیپور دران موضع بعهد سلطنت عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هشت هجری نواب ابونصرخان مسجدی بتعمیر ساخته بود که تا حالت تحریر موجود است و بر دروازه مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

ظل جلیل رایت اورنگ زیب شاه
در شهر حاجیپور بنا کرد مسجدی

گسترده باد تا که ز انجم نشان بود
کین نه فلک گنبد سقفش نشان بود
مسجد چو شد زبان ابونصرخان بنا

او همچو خلق تبه نواب مستطاب
تسبیح قدسیان شنو می‌زند واگر
۱۰۹۸ تاریخ او زبان ابونصرخان بود ۱۰۹۹

بیش از نوال قدرت لطف بیان بود
یک شب تمام درین آستان بود

محمد علیخان

خانسامان عالمگیر بادشاه بود در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شد و سرخوش تاریخ وفاتش

۱۰۹۹ محمد علی خان بمرد ۱۰۹۹ یافته

شاه پیر محمد سلونی

پیرزاده حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

۱۰۹۹ حضرت پیر محمد قطب دین … چون ز دنیا با دل آگاه رفت
سال تاریخ شه هر دو سرا … گفت هاتف عارف بالله رفت ۱۰۹۹

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر بادشاه باضافه منصب ممتاز گردید میرزا بیدل این تاریخ گفت

تاریخ

۱۱۰۰ شکر خدا که صاحب ما از فضل حق … جمعیت اضافه اقبال سر بدست
تا شکر این عطیه برون آید از حساب … تاریخ او مراتب تایید ایزدی است ۱۱۰۰

ماتِ دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک صد و یک لغایت سنه یکهزار و دو صد هجری

میرزا معز الدین محمد موسوی

از اولاد امام ضامن نامن موسی الرضا بوده در خوشنمایی و معنی طرازی و شعر فهمی و انشاپردازی نظیر نداشت در اوایل فطرت تخلص میکرد و آخرها موسوی اختیار نموده فرمودند که ازین نسب من ظاهر است و هم حسب من و خطاب خانی هم بر همین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزاری منصب از عالمگیر بادشاه سرفراز گردید سرخوش بعد تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار میرزا معز بسامان گشته

۱۰۵۰ چیزیکه بجا شده بعالم اینست + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از من شریف او پرسید فرمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه ۱۰۵۰ + تاریخ ولادت من سرخوش که حاضر بود گفت که تولد من هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمایند و صاحب برای خود فکر دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد میرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یکساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی این خبر شنیده زار زار میگریست و سرخوش این دو قطعه در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص برسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و هر دو تاریخ این است +

تاریخ

۱۱۰۰ کشید آه و بگفتا عقل تاریخ … معز الدین محمد موسوی رفت ۱۱۰۶

ایضاً

در رفت جهان هستی زین سرا است … معز موسوی خان سخندان
ز حسرت خواست سال تاریخ فوتش … خرد گفتا کجا شد موسوی خان ۱۱۰۱

تهنیت کدخدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکر الله خان

این جشن در سنه یکهزار و یکصد و یک هجری سرانجام یافته و مرزا عبدالقادر بیدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج میشود بنظم نموده

١١٠١	کاشانه صلای عیش در داد	ای دهر طرب مبارکت باد	١١٠١
١١٠١	رشد اقبال دارد امروز	همراهی حسان معنی ایجاد	١٠١
١١٠١	وقتست که از نوای دلها	سازد دران دهد بارشاد	١١٠١
١١٠١	عقد گهریست زیور جاه	حاسد ملعون دوستان شاد	١١٠١
١١٠١	ازمژده او عمای این فیض	عالم جمعیت عرش بنیاد	١١٠١
١١٠١	جوشیده ز دور الفت هم	مطلوب وفای سرو و شمشاد	١١٠١
١١٠١	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال تعداد	١١٠١
١١٠١	اکنون بمکان معنی خاص	شعری ز دو مصرع هم نداد	١١٠١
١١٠١	اوقات سعادت دو کوکب	شیرازهٔ الفت دو همزاد	١١٠١

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که مخاطب بفضائل خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

١١٠١ شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا | وارست ز فتنه هستی بی ثمر | پیمانه عمر بود ناشش گویا | هم شیخ سلیمان شده تاریخ وفات ١١٠١

تاریخ فتح قلعه ستهر

چون در سنه هزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستهر را بعد وفات محاصره سه ماه فتح نمود شیخ روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

١١٠٢ چو تاریخش ز عقل خویش جستم | بگفت آنک شکست پای کفار ١١٠٣

روح الله خان میر بخشی

پسر خاله زاده عالمگیر بادشاه بود و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری ازین بساط حیات در نوردید تاریخ حیف حیف ز روح الله خان بزیادت یکعدد یافته اند ١١٠٤

شاه نور درویش

درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائة و الف رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب

١١٠٤ اورنگ آباد مشهور است و زیارتگاه خلایق تاریخ وفات او نور محض یافته اند و بعد از وفات او سید قطب الدین عرف ستلی سجاده نشین او گردیده

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

بشب سه شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و موافق وصیت پایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافته و میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

۱۱۰۴	خورشید سپهر علم و فضل و تقوی	آن میر ضیاء الله روشن سیما	او این افشاند بر شبستان جهان	تاریخ شنو بمنزل قدرت ضیا ۱۱۰۴

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد بموضع عالم گنج متصل دهلی دروازه مسجدی است که از امیر رفیع الزمان در سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری تعمیر ساخته بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر که در دور شهی دین پناه	غازی جم مرتبه اورنگ شاه سال بنایش خردم زد رقم	میر فلک قدر رفیع الزمان باد ابد معبد آن فیض اله ۱۱۰۴	ساخته از عون حق این سجده گاه

امیر الامرا نواب شایسته خان

پسر نواب آصف خان بهادر است از هنگام شاهجهان بادشاه و پسرش عالمگیر شاهنشاه بمنزلهٔ فرزندی داشت اصلی نامش ابوطالب است در عمر نود و سه سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت شد و این سه تاریخ در رحلت او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

۱۱۰۵	مصدر فیض و کرم شایسته خان	کوی نیکوئی ازین آفاق برد	سال نقل آن امیر باکرم	گفت هاتف آه اهل خیر داد مرد ۱۱۰۵

ایضاً

۱۱۰۵	بود نواب امیر الامرا	عمدة الملک شهنشاه زمان سال نقلش بتاسف گفتم	خان شایسته ابوطالب نام آه نواب سخی شد ز جهان ۱۱۰۵	قرهٔ باصرهٔ آصف خان

ایضاً

چو شد شایسته خان زین مرد کش — بجان عمّ داد شد تاریخ فوتش ۱۱۰۵

قاضی محمد سعید بلگرامی

از اولاد قاضی ابوالعلا عرف قاضی بدهو بلگرامی است بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت کرده و پسرش شیخ روح الامین خان در تاریخ وفات این قطعه گفته

تاریخ

۱۱۰۵	از گردش چرخ آه و بیداد دست تو بریده باد هردم	فریاد و هزار گونه فریاد حال تو همیشه مضطرب باد در گریه شد و بگفت با من	دردی که بمن ز خود دادی تاریخ وفات قبله گاهی ای وای ستون دین بیفتاد	باشد ز من این سخن زیاد چون خواستم از خرد بر زاد

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب خانجهان بهادر در ایام صوبداری صوبه الهآباد و دران شهر در سنه یکهزار و یکصد و
هفت هجری باغی ترتیب ساخت و روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت * سال تاریخش بگو
روح الامین باغ فدک ۱۱۰۷ 1107

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی *

از اولاد قاضی بڈه بلگرامی اند در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب خان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبه الهآباد مفوض بود و اقطاع سرکار ترهار و آریل وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان بزور تیغ نظم و نسق خوب نموده که نامش دران زمین خصوص در راجه هاتی ملک بندیله مشهور است بالآخر در محاربه بندیله که با راجه قلعه انبا در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ الله یار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوسته نعش ایشان را آورده متصل چک شاه عبد الجلیل در الهآباد مدفون ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

گشتند شهید چون ز شمشیر سنان	غازی اسحق و شیخ عبد السبحان	بادیکه بنامشان زمین گرد و سپهر	خون ها بارد فلک بجای باران
افسوس و دریغ با جهای گردن	دایم بادا آن سیاه روی دو ران	ترسم که برای انتقامش در حشر	موقوف شود قیامت وز امان
	تاریخ شهادتش ز نثرن پرسی	از هجر هزار و یکصد و الهفت مدان	1107

ایضاً

محمد اسحق شهید اکبر شد ۱۱۰۷ 1107

میر محمد زمان متخلص براسخ سرهندی

سیدی والانژاد و از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی و فکری رسا داشت در نازک بندی داد سخن میداد و فاتش در سرهند لسال سبع و مائة والف واقع شده و سرخوش تاریخ و فاتش گفته

تاریخ

راسخ دم بود محمد زمان * و نیز او گفته ۱۱۰۷ 1107

تاریخ

محمد زمان راسخ خوش خیال	دریغا سبحان آفرین جان سپرد	چو تاریخ فوتش دل از عقل خواست	خرد گفت با دل که راسخ بمرد ۱۱۰۷ 1107

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بوده تخلص او علی است و مولد سرهند از سلسله نقشبندیه بود قریب شصت سال عمر یافت و باشاره مجذوبی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهان آباد آمده اقامت ورزید و جنون بهم رساند بعدم از دوستی بوعلی قلندر میزد تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نمود و در حوالی مرقد

۱۱۰۹ سلطان المشایخ نظام الدین دهلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او یافت بزیادت یک عدد مصرعه آه آه
از راحت ناصر علی + و سرخوش این قطعه گفته

وارسته علی همت بی پروا | از راحت و رنج و بی‌نیازی رفت
دایم بهوتوجهش سوی معنی بود | دل کنده ز صورت کده هستی رفت
سرخوش ز خرد سال وفاتش پرسید | گفت آه علی بعالم فانی رفت

مرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه گو بود از تحقیق و تصوف و طالب علمی بهره وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نموده
بشاهجهان آباد آمد و در ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت بعد از فوت ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف
۱۱۰۷ تاریخ فوتش را + محل جنت مثواه + یافته

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکهزار و یکصد و ده هجری بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی یافته و مرزا عبد القادر
بیدل بطور مبارک باد این چند فقرات تاریخ نوشته بدو فرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۰ اقتدار بهار ملک و ملل + استقلال اقسام علم و عمل + دستگاه علامت جاده حلال + آراستگی سلیمانی عز و اقبال معارج
گلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهابت دشمن گدازی + کامرانی منافت دوستان نوازی +
جاه دولت خانی + اجلال و عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاه جهان آباد + بخانصاحب کواکب لوا مبارک باد

شیخ عبد الرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا که نوزده هجری فوت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

۱۱۱۱ آن شیخ مقتدا که ز دنیا وفات یافت | عقلم بسال فوتش مشغول کار شد
ناگاه هاتفم چه گفتا ز روی حق | در صوبه جنان سوانح نگار شد

فتح قلعه بسنت گڈه

دوازدهم جمادی الاخر سنه هزار و یکصد و یازده هجری قلعه بسنت گڈه تصرف اولیای دولت عالمگیری در آمد
۱۱۱۱ تاریخ آن یافتند + کوه کفر شکست

فتح قلعه ستاره از عالمگیر بادشاه

چون عالمگیر بادشاه در سیزدهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و یازده هجری قلعه ستاره گڈه را فتح نمود میر عبد الجلیل
بلگرامی واسطی تخلص در یک شب یازده تاریخ های فتح آن قلعه گفته آن رساله را گلزار فتح شاه هند و طوطی نامه فیروزی
شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت بادشاه گذرانید و مورد تحسین بادشاهانه گردید و اعجوبه اینکه از عبارت + گلزار فتح
۱۱۱۱ شاه هند + و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر + که نام آن رساله است نیز تاریخ استخراج می یابد چندی از آن
۱۱۱۱ تاریخها نوشته می شود

تاریخ

چو شه ابهام زیر خنصر آورد
ز انگشتان شه بر تد ابهام

بود آن اسم اعظم در شماره
برابر چار الف گردم نظاره
چنین تاریخ گفتن اختراعیست

قلاع کفر شد مفتوح فی الحال
بعینه بود شکل سال هجری
شد از عبد الجلیل این آشکاره

ز تیغ او عدد شد پاره پاره
پی تاریخ تسخیر ستاره

و این نوعه تاریخ را استنباط گویند که بر صورت اعداد سال هجری بیان نموده یعنی هر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت اعداد سال هجری یعنی یکهزار و یک صد و یازده بود تصور نموده اند ابهام شکل سنه که بران چهار الف نویسند خیال کرده و بدین طریق بزبان عربی نیز تاریخ گفته اما قطعه فارسی بیشتر اشتهار یافته +

الف تعمیه

چو شاه عالمگیر آفتاب جهان عالمتاب
چنان بزلزله امد زمین از هیبت او

که تیغ او ست بکیفی کسیکه از خون آب
که کوه گشت چو دریا و قلعه سیلاب
۶۶ ۵۸
چو از دردن ستاره جنود شرک برفت

ستاره قلعه کفار را محاصره کرد
چو فتح شد پی تاریخ فکر میکردم
۱۱۰۲
طلوع کرد درد آفتاب عالمتاب

بعزم آنکه نماید بنای کفر خراب
بر آمد از ته دریای فکر در خوشاب

یعنی چون از اعداد لفظ ستاره اعداد لفظ جنود شرک بر کرده شود و اعداد الفاظ آفتاب عالمتاب بیفزایند تاریخ برآید تاریخ دیگر که ازان چهار مرتبه تاریخ استخراج مے باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غازی
بود هر مصرعه اش تاریخ و منقوط

ستاره فتح فرمود از اشاره
همان عاطل همان شد در شماره

رقم کردم بکلک فکر بیتے
محمد شاه اساس سلطنت را رکن

گر و شد چار تاریخ آشکاره
بر آمد باطل از حصن ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ جداگانه بر می آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

خشتی باره گیر تفتیح ستاره گرد
نظاره کن جوانب اطراف بوستان

این بیت را بتعمیه گیرد اگر کسی
تاریخ با نقط شود از لفظ او عیان

یعنی لفظ حشن را اگر سه پاره حساب کنند یکهزار و پنجاه و نه عدد شود و اطراف بوستان حرف بی و نون است که عدد آن پنجاه و دو میشود مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ است و ماده تاریخ الفاظ حشن و بی و نون است که هر یکے ازان حرف منقوطه است و این تاریخ نوشته می شود نیز بطور تعمیه است

تاریخ

چو سیوا و سنبها در انا بگیتی
ز تیغ شهنشاه گشتند پاره

الفهای این اجه با رایکجا
نوشتیم تاریخ فتح ستاره

یعنی الف اسم سیوا و یک الف نام سنبها و دو الف اسم رانا که مجموعه چهار الف میشوند چون یکجا نویسند شکل عدد سال هجری که یکهزار و یکصد و یازده بود پیدا شود و این رباعی در باب فتح قلعه ستاره از زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه است

تاریخ

از معجزه پیمبر شق القمر عیان شد
اعجاز خسروی بین شق ستاره آمد

اگرچه این تاریخ نیز خوب ست از عبارت شق ستاره آمد تاریخ استخراج می باید اما لفظ آمد که داخل ماده تاریخ ست خوب نیست

فتح قلعه برولی

بتاریخ سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری قلعه برولی که در دکن ست بتصرف عالمگیر بادشاه در آمد تاریخ
این فتح را نه انصر الله ۱۱۱۲ + یافته ۱۰۱۲

در ولادت پسر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان پسر نواب شکر الله خان مرحوم بود در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بحکومت میوات سربلندی حاصل نموده دو سال پیش ازین یعنی در سنه یکهزار و دوازده هجری در خانه او پسری تولد شد مرزا بیدل این تاریخ نوشته فرستاد

تاریخ

۱۱۱۲	زین گل که زرنگش چمن صنع شگفت	افسر دگی طبیعت امکان رفت	تاریخ بهار او سروش تحقیق	جمعه نهم جمیدی الآخر گفت ۱۱۱۲

زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

ولادت او بتاریخ دهم شوال سنه هزار و چهل و هشت وقوع یافته و حسب خواهش خود متزوج نگشته و تمام عمر روی شوهر ندیده حافظ قران بود در تحصیل علم عربی و فارسی بهره تمام برانداخته و چند خطوط خوب مینگاشت و کتاب زیب التفاسیر
۱۱۱۳ از تصنیفات اوست در سنه هزار و یکصد و سیزده هجری رحلت نموده و دخلی جنتی آمد ۱۱۱۳ + تاریخ وفات اوست گاه گاه اشعار نیز میگفت این چند ابیات و اشعار اوست

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	کور چشمی کو لذت گیر دیداری نشد	صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت	غنچهٔ باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

پی تفرج این چرخ بیدار اکن	تماشای جهان و جمال ار ار کن	قضا قضا نشود ای عزیز من هرگز	تو خواه فال به بین خواه استخاره کن

ایضاً

اشک در خون طپیده می آید	یا دل از راه دیده می آید	در عدم هم ز عشق شوری هست	گل دامن دریده می آید

فرد

ای صدف تشنه بمیر و سوی نیسان منگر	هر یک قطره آبی جگرت فشگافد

ایضاً

آغشته خون لب شام شفق از نگاه کیست	مشعل بکف گرفته فلک دادخواه کیست

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست در نهان خونیم ظاهر گر دنگ تا زه ایم	سر بصحرا می زدم لیکن حیا زنجیر پاست رنگ من اندر نهان آن سرخ رنگ اندر حناست دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام	بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ بسکه بار غم برون انداختم بر روزگار زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست	در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست جام هیلی گر دانیک بین نسبت او بماست

مصرعه از زیب النسا

از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنیده زیب النسا بسیار پیچ و تاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

ناصر علی بنام علی برده پناه | ورنه بذوالفقار علی سر بریدنیست

لطف الله خان پسر سعد الله خان

در کتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و چهارده اردوی معلی عالمگیر بادشاه از بهادرگڈه که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کندانه باشهزار آمد و ... هم ماه شعبان پای آن حصار بنزول لشکر فیروزی اثر سپهر بچرخ برین بر آورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از غلبه استسقا بعالم جاودانی نهضت فرمود هنگام وفات پدر که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب هفتصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و نه ساله فوت کرده تاریخ وفات او یافته اند

۱۱۱۴ صد افسوس ز لطف الله خان

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و میرزا بیدل این چند فقرات تاریخ ایلبور مبارکباد خان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۴

پیشگاه کرم اسباب + حشم کواکب فیاض رکاب + ناز و نعمت دستگاه + خالق صاحب افلاک درگاه + مهر عطای سپهر آستان + والی ملک کرم الله خان + بمناصب خانی مبارکباد + بحرمت رسول گزیده واله الامجاد

در سنه یکهزار و هیژده هجری درخانه او در عرض یک هفته پسری و دختری تولد شدند و میرزا بیدل این مصرعه تاریخ یافت +

تاریخ

۱۱۱۸ دمیدن طرب ماه و آفتاب مبارک

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش بروز جمعه بیست هشتم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هیجده هجری که موافق روز ... سیزدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه یک اکبرشاهی مطابق روز رس هیجدهم اسفندارمذ ماه جلالی سال شمس صد و بیست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار هفتاد و شش یزدجردی موافق بیست یکم فروری ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ جدید سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی در احمدنگر دکن بوقوع آمده نعشش او را در شهر خجسته بنیاد اورنگاباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

درسنه هزار و چهل و هشت هجری اباد ساخته بود برده دمن نمودند پیش ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او + آفتاب ۱۰۲۸
عالمتاب + یافته بودند و براسے تاریخ جلوس پدرش بزبان خود + آفتاب عالمتاب + فرموده و عالی ۱۱۶۸
برامی تاریخ وفات + آفتاب عالمتاب ثمن + یافتند و بزرگی از اعداد این آیت + تاریخ برآورده + روح ۱۱۱۸
در یحان و جنة نعیم و عزیزی + دخل الجنت + یافته و شخصے دیگر این بیت گفته

تاریخ

از خرد کردم طلب چون سال نقل آن ولے ۔ گفت عالمگیر اورنگ ارم را داد زیب + ۱۱۱۸

ومرزا محمد شیرازی متخلص عالی که درسنه هزار و یکصد و چهار هجری بخطاب نعمت خان و داروغگی باورچیخانه نعمت فراوان اندوخته بود و شکر نعمت واجب واجب تاریخ آن یافته و بعد وفات عالمگیر از شاه عالم بهادر شاه بخطاب نواب دانشمند خان عالی سرمایه مباهات اندوخته و به تحریر شاهنامه نامور گردیده و درسنه هزار و یکصد و بست وفات کرده او در شروع شاهنامه شاه عالم بهادر شاه در تاریخ وفات حضرت خلد مکان یعنی عالمگیر بادشاه این رباعیات نوشته

رباعی که ازان سنه ۱۱۱۸ برآید

عالمگیر آن خدیو صاحب تدبیر او رفت ز ملک و ملک شد زو رفت بگو	برداشت دل از جهان ز جان شد دم سیر شد بادشه ملک فنا عالمگیر ۱۲۰۸ ۱۱۱۸

۱۱۱۸

روز جمعه شهر ذی القعده

آن جمعه که مرد بادشاه دل چاشت ذی القعده که ایما به نشستن وا ارد	چون شنبه اطفال به تلخیها داشت این طرفه که از روی جهانش برداشت

تاریخ بست و هشتم

آن شه که بیاد حق گذشت اوقاتش چون بست و هشت روز بگذشت ازماه	خالی ز عبادت نشدی ساعاتش از صفحه روزگار حک شد ذاتش

مدت سلطنت

آن شاه که از نظام دنیا آمد پنجاه و یک آمد عدد سال جلوس	تدبیر اتش تمام برجا آمد پس خای فنا بر سر ان نا آمد

مدت عمر

آن شاه که دایم علم شرع افراشت و هر کاغذ چو فنا و میکرد رقم	چون گشت نود ساله جهان را بگذاشت بر نسخه عمر او خدا صاد نگاشت ۹

و این بیت در تاریخ وفات او از بنده راقم الحروف است +

تاریخ

۱۱۱۸ پرسیدم از عقل سال وفاتش	بگفتا که عالمگیر از جهان رفت ۱۱۱۸

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غره ذی القعده روز جلوس پنجاه سال و بست و هشت یوم و مدت عمر نود سال و هیجده یوم اما بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال و شش ماه و بست و هشت یوم چنانچه عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود لقب او بعد وفات + حضرت خلد مکان + قرار یافته مستعد خان محمد شافی در اخر مآثر عالمگیری می نویسد که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام خلافت پنجاه سال و دو ماه و بست و هشت یوم و این از غره رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ مغفرت توجه فرمودند من و عنایت الله خان از استیلاء چنین واهمه کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را بفال کشودیم این غزل بر آمد

غزل

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

بر سر تربت من گر گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز بر آمده قصه ناگزیر رو داد شب شنبه با زیکجا بودیم ملا حیدر قاضی دار رشد نقل فال کردم هر چند خواستیم بیت یاد آید نیامد کتاب خواستم و بارها کشادیم مگر آن غزل بر نیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گذرم بر قبری افتاد حضرت لضعف قامت از آنجا بر آمد مرا خطاب فرمودند بیتی که از یاد رفته است اینست

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

و اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی بادشاه ایران رفته بود و بامید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آخر در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح مزارش منقوش است از انجمله یک بیت اینست

بیت

از جفای چرخ و بیمهری اورنگ زیب
برد آخر آرزوی هند را اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کامبخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود و تخلص خود مخفی قرار داده و از نهایت علو طبع نسبت بسینه نکاح نیز در داخت احوالش پیش ازین مرقوم گردیده و زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در صحن مسجد زینت المساجد که بتعمیر ساخته اوست در دهلی واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

شاہزادہ محمد اعظم شاہ

پسر سیوم عالمگیر بادشاہ ست بتاریخ دوازدہم شعبان سنہ یکہزار و شصت و سہ ہجری از بطن بانو بیگم بنت شاہنواز خان ولادت پذیرفتہ چون در ہنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاہ عالم بہادر شاہ در کابل تشریف داشتند چنانچہ محمد اعظم شاہ باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دہم ذی الحجہ صبح عید الضحی سنہ یکہزار و یکصد و ہجدہ ہجری دوازدہ روز بعد از وفات پدر در احمد نگر بر سریر سلطنت نشست چون بہادر شاہ ازین حال آگاہی یافت با لشکری عظیم از کابل روی سوی ہندوستان آورد و نامہ بہ برادر خود فرستاد و ہرچند خواست کہ از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع از دنیا را خود باتقسیم نمایند لیکن چون تقدیر انچنین بود کہ ملبوس سلطنت بر قامت بہادر شاہ راست گردد محمد اعظم شاہ قبول نفرمود و بارادہ جنگ از احمد نگر کوچ نمود چون بہادر شاہ با لشکر خود قریب اکبراباد رسید در میدان دہولپور کہ دوازدہ کروہ از آگرہ واقع ہست تلاقی فریقین دست داد و جنگ شروع گردید چنانچہ درین معرکہ محمد اعظم شاہ با دو پسران خود یکی محمد بیدار بخت و دیگر سلطان والاجاہ بالبیاری از امرا کشتہ شدند و این واقعہ بتاریخ ہجدہم ربیع الاول روز یکشنبہ سال یکہزار و یکصد و نوزدہ ہجری بوقوع آمدہ تاریخ شہادت او اینست ؛؛

تاریخ

1119	شاہزادہ دیوانہ دستی از دم	+	حقا کہ بنو ہیچ از رستم کم	+	دیدند سر و تنش جدا چون از ہم	+	گفتند ہمہ ہای محمد اعظم 1119

ایضاً

1119	چون شاہزادہ اعظم رفت از جہان فانی	+	آواز غیب آمد کی جنت المکانی	+	گشتی بفضل ایزد اختر شہید اکبر	+	تاریخ رزمگاہش کربلای ثانی 1119

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر را چنین خوانند بہتر باشد ع چون مثل کربلا شد میدان رزمگاہش ؛؛ تاریخ تواز ان شد شہ کربلای ثانی ؛؛ مدت سلطنت اعظم شاہ از روز وفات خلد مکان تا روز شہادت او سہ ماہ و بست روز در عزیمت جنگ امامور خان او را داخل بادشاہان ننمودہ اند مدت عمرش پنجاہ و پنج سال و کسری بودہ

امتیاز خان صفاہانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد می نویسد کہ اسمش سید حسین بود در ہند آمدہ در دکن خلد مکان را ملازمت کرد و بسلک ملازمان منتظم گردید و بدیوانی صوبہ عظیم آباد پٹنہ و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنہ یکہزار و یکصد و بست و دو در سند

1122 از دست خدایار خان کشتہ شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او ع آہ آہ امتیاز خان 1122 ؛ یافتہ در کتاب عمادت السعادت مرقوم ہست کہ در مشہد مردی بود مشہور بمیر ابو علی بوریا نشین و او را پسری بود میر باقر نام محلی بحلیہ فضل و کمال او پسری داشت خیلی رشید و صاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طہرانی داشت از دست شعر ع چہ قدر غنچہ شود گل کہ دہانی تو شود ؛ تا کجا تاب خورد مو کہ میان تو شود ؛ شاعر مذکور بعد چندی در ہندوستان آمدہ رفاقت صوبہ دار گجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبہ مذکور رشادت و قابلیت او را دیدہ دختر خود را بحبالہ نکاحش در آورد و چون او را پسری نبود بعد از وفات او ہمین خالص مشہدی کہ بسید امتیاز خان بہادر مخاطب شدہ بود ناظم صوبہ گجرات شد و قاسم علی خان کہ ناظم بنگالہ بود پسرزادہ ہمین سید امتیاز خان خالص مشہدی ہست +

زینت النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکے زیب النسا بیگم دویم زینت النسا بیگم سیوم زبدة النسا بیگم چهارم بدر النسا بیگم
پنجم مهر النسا بیگم و زینت النسا بیگم در حین حیات خود مسجدے بتعمیر ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالیے
که از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بموضع دریا گنج بر کنار دریا واقع ست و بیگم در سنه یکهزار و یکصد
و بست و دو هجری در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن همین مسجد موجود ست
و لطرف بالین قبر آیة قل یا عبادی الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند ❊

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس ست ❊ سایهٔ از ابر رحمت قبر پوشش ما بس ست ❊ امید وار حسن خاتمه
زینت النسا بیگم بنت بادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازی انار الله برهانه سنه ۱۱۲۲ هجری

شیخ محمد افضل اله آبادی

بفضایل صوری و معنوی امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سیدپور از توابع غازیپور ست باشاره
پیر خود در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت تصانیف عربی و فارسی وا فر دارد
مسجدے که در سنه هزار و هشتاد هجری بتعمیر نموده تاریخش بقعهٔ افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو
بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بست و سیوم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و الف ست و بسن هشتاد و شش
ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه و الف هجری فوت شد بعد وفاتش شیخ محمدی مشهور
بشاه خوب الله که برادر زادهٔ دویم داماد او بود بر مسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد ست ❊ ❊

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دویم عالمگیر بادشاه غازی

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجری از بطن نواب بائی که هندو زنے بود در برهانپور تولد یافته
و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگی بخطاب بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر سیوم
او اعظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بجای
پدر در آگره بر تخت سلطنت نشست و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهده
وکیل مطلق به اسدخان و عهدهٔ میر بخشیگری بر پسرش ذوالفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمودند
1119 و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند ❊ ما افتاب عالمتابیم ❊ و دیگرے این مصرعه یافته ❊ شاه عالم بادشاه
1119 ملک و اداره جهان ❊ و فضل الله درویش بتاریخ جلوس او گفت ❊ الله بامعظم ❊ وغیرے دیگر این
تاریخ که لعمیه خارجی ست گفته ❊

تاریخ

سنه ۱۱۲۰

1120 کن سر اعظم جدا و اکه بخوان ❊ ربّ افسر شاه عالم بادشاه

تاریخ از میرزا بیدل

جلوس معدلت انوار بادشاه دین	پناه مربع اسرار داده اند نشان	شنبوری از نیت یزدان جلال قدرت شان	بمان خلیفه جهان معظم دو جهان ۱۱۱۹

و چونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری میشمارند چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که ازان سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

نشست چون بسریر جهان بهادرشاه	رسید قرۀ دولت بعالم بالا	ز منظر فلک آورده سر برون تف بالا	بگفت سال جلوسش نظام ملک دلا ۱۱۱۸

بهادرشاه مردی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال عزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمیداران و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه هفده شاهزادگان بدست راست و چپ وی می نشستند بدینست است پسر بزرگ او معز الدین جهاندارشاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین و یکی دیگر و نیز پسر دوم وی عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت مع بیدار دل پسر بیدار بخت ابن محمد اعظم شاه بدست چپ پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر مع عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش ولد عالمگیر یعنی محی السنت و یکی دیگر می نشستند و محمد کام بخش برادر خورد بهادرشاه بود و از پدر خود ملک بیجاپور یافته بود چون در سنه یکهزار یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادرشاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت روبجنگ آورد و کشته شد و بهادرشاه بتاریخ بست و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت بسم تعمیه در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

در وفاتش لی هنر ولی یا شدند + فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم ۲۰۱ ۱۱۰ ۸

یعنی اگر از هر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل شمار نمایند تاریخ بر آید و این بیت در تاریخ وفات او که نیز تعمیه است راقم الحروف گفته +

تاریخ

گفت بی باک هاتفی ناگاه + ۱۱۴۷ شد برون از جهان بهادرشاه ۲۳

مدت سلطنت بهادرشاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز و اگر بعد از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال و ده ماه و دو یوم شود و مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او بعد وفات خلد منزل قرار یافته مسجد بهادرشاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل مولی مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نموده این بادشاه است و این بیت که از مصرعه دویمی آن تاریخ وفات او بر می آید بر بالین مزار او کنده است

در خورست الدبا مر مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا ۱۱۲۴

متصل مجر او تکیه عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع است +

معز الدین محمد جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه +

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک یا که هفتاد و دو بوقوع آمده نام مادرش نظام بائی بود چون پدرش بهادر شاه بخواب عدم نهاد جنگی عظیم در لاهور میان جهاندار شاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع الشان که پسران بادشاه مرحوم بودند واقع شد یعنی جهاندار شاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیر الامرا ذو الفقار خان یکطرف شده بر عظیم الشان که خود را مالک سلطنت می‌شمرد آمده شروع بمحاربه نمودند چون عظیم الشان کشته شد تخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیر الامرا ذو الفقار خان را منظور بود که معز الدین جهاندار شاه را بر تخت نشانند چنانچه بعد از سه روز باز آتش قتال و جدال شعله افروز شد و رفیع الشان و جهان شاه مع پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معز الدین جهاندار شاه بی مزاحمت غیری در آخر ماه صفر سنه هزار و یکصد و بیست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندی سلطان محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذو الفقار خان بکشت اهل وقائع تاریخ جلوس او از تاریخ بیستم ماه محرم سنه مذکور که روز وفات بهادر شاه است نوشته اند +

بیت سکه

زد سکه در ملک چون مهر و ماه + شهنشاه غازی جهاندار شاه

عظیم الشان که از زمان عالمگیر بادشاه بصوبه داری ملک بنگاله سربلندی داشت و مدتی در شهر پتنه برای نظم و نسق آن دیار استقامت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاه شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ محمد اعظم شاه حاضر بود و در محاربه جهاندار شاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف بنگاله برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جهاندار شاه پسر کلان خود محمد اعز الدین را با لشکری عظیم سمت او فرستاد فرخ سیر که سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او سید عبد الله خان صوبه دار الله آباد را که سادات بارهه بودند بصد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم تا به کهجوه که پنجاه کروه عرصه از بلده الله آباد است رسیده بود که تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم نمود و اعز الدین بتاریخ بیست و نهم شوال سنه مذکور هزیمت یافته بطرف اکبر آباد شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز بسوی اکبره روانه گردید چون در انجا رسید با جهاندار شاه باز محاربه دست داد و آخر جهاندار شاه نیز بتاریخ هفدهم ذی القعده سنه مذکور از میدان معرکه گریخته ریش و بروت خود تراشیده بطرف شاهجهان آباد شتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ هیژدهم ماه مذکور در اکبر آباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد چندی بطرف شاهجهان آباد کوچ کرد چون در خضر آباد که یک کروه از دهلی فاصله دارد رسید نواب آصف الدوله یعنی اسد خان را مع پسرش امیر الامرا ذو الفقار خان نصرت جنگ که بعد هزیمت پیش پدر آمده بود طلب داشت اگرچه ذو الفقار خان نمیخواست که پیش فرخ سیر رود لیکن پدرش او را تشفی کرده دلاسا داده بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازی همراه خود پیش فرخ سیر او رد فرخ سیر

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقار خان را همراه جهاندارشاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشان را از تن
جدا ساخته بر سر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پاسے بسته بر پشت فیل یکے ایمفصوب و دیگری المعصوب
اونیمه با شان و شوکت تمام بسوسے شهر کوچ کرد چون بدهلے رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بست
وسیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون همدرین سال که سنه هزار و یکصد و بست چهار بود بهادرشاه هم
جهاندارشاه هردو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ بتعمیه یافته + 1124

تاریخ

بهادر شه و هم جهاندار شاه + بیک سال زین دار فانی برفت
سر مملکت دور کرده سروش + بهادر برفت و جهاندار رفت

یعنی اگر حرف میم که سر مملکت است از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ برآید مدت سلطنت جهاندارشاه از روز
وفات پدرش تا روز هزیمت در اکبرآباد ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نه ماه
دیگر و لقب او بعد وفات خلد آرامگاه قرار یافته مقبره او در دهلے است نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقار خان

1167

این نواب آصف الدوله اسدخان بهادر است تاریخ ولادت اوست + ز برج اسد رو نمود آفتاب + چون بتاریخ بست 1127
وسیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجرے بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندارشاه بقتل رسید پدرش
درغم فرزند در عمر نود سالگی و کبر سنے در گذشت خواجه این تاریخ در شهادت او گفت + 1124 1124

بالفت شام غریبان باد و چشم خونفشان + گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر
در سنه یکهزار و یکصد و بست و نه هجرے در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده +

مرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر است که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازے داشت و مرزا ایزد بخش در فنون
و علوم یگانه روزگار بود در اوایل بعهد منشے گرے سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشی گرے عالمگیر
بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد و فیمابین شاهزادگان یعنے بهادرشاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد
و عظیم الشان پسر بهادرشاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه میپرداخت شخصے بمیرزا گفت که بلاے عظیم می آید
یعنے عظیم الشان مے آید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه + چون
بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبید و گفت که ترا اینچنین کلام گفتن فیمابین
برادران چه سروکار بود پس فرمود تا موے بروتش را یکیک از بیخ بر کندند و در استونے بسته بعد خوار
هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و یکصد و بست و چهار هجرے بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه آگره
موجود است کنار مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و تخمین ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده
عالمگیر بادشاه است +

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادر شاه

ولادت او در سنه یکهزار و نود و هشت هجرے بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هفدهم ماه ذی قعده سال یکهزار یکصد و بست چهار بر جهاندار شاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروای جلوس نمود و بعد ازان در شاهجهان آباد رفته جهاندار شاه و امیرالامراء ذوالفقار خان را بقتل رسانید و راجه سبه چند دیوان امیرالامراء مذکور را بدست آورده زبانش ببرید و بسیارے از امراء جهاندار شاه را گرفته بجان کشت و اعز الدین پسر جهاندار شاه و والا تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد خود را معدوم البصر گردانیده در حبس فرستاد و خلعت وزارت بسید عبدالله خان بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و خلعت امیرالامرائے به برادرش سید حسین علیخان مرحمت فرمود بیت سکه و تاریخ جلوس او نیست +

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	پادشاه بحر و بر فرخ سیر

تاریخ جلوس ١١٢٤

شاه فرخ سیر که افسر او	آفتاب سپهر مملکت است	گفت الهام سال سلطنتش	آفتاب کمال سلطنت است

و چون که چند سال بعد از جلوس فرخ سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخے این بیت که از الفاظ ابد باد فرخ ار یک سال مذکور برمے آید تاریخ یافته +

تاریخ ١١٢٥

بفرخ سیر تاجور را ستر یک	خدایا ابد باد فرخ ار یک

در شروع سال یکهزار و بست و هشت هجرے جشن کدخدائے فرخ سیر با دختر مهاراجه اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهور بمیان آمد گویند اینچنین طوئے عظیم الشان از شاهان پیشین کم جلوه ظهور نموده و میر عبدالجلیل بلگرامی مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنورے داده خصوص در مقامے که اسمای پرده های هندی در ضمن الفاظ پارسے آورده و بے تصنع سحر حلال بکار برده این چند بیت ازان مقام است +

ابیات

چو سید دل نما چمن رنگ	بر دار از چهره هر یار سا رنگ	در آن محفل که جا گوش سبز رد	نوائی کان نه راه هوش میزد	کانرا
اگر شاپور یا خسرو بجا ک اند	نی این نغمه از حسرت هلاک اند	مغنی پر نوا از ایشان و تر زد	که از بربط بهار عیش سر زد	
شگفتنهای دل در دست تار است	که آن را نغمه گل در کنار است	نوائی نغمه گرم و دبری بود	بنظم گو سر بگو جری بود	گوجری
شگفتن غنچان سر سیر و از تار	که گردی سینه ها را صحن گلزار	اگر چه زیر و دار خوش نوای	بدانی حال او زین سو سرای	
مثل این نغمه را الش نه نیز و	بر و صد چوب لا دلهد نی نغ	ز بس مدهوش شد زین نغمه شیرین	ندارد از اله یارے مغنا	الهیا
نوا گوید قوام ساحرے ام	نی لنقوسم چو بیت من جرام	نوائی نغمه بود از نقصها پاک	نباشد در نگار خور رویش آب	
چنان در نغمه باشد دلپذیرے	کز افسون ترنم دلبری گیری	لب بر ساز انیسی ادا کرد	که جشن شاه کام ما روا کرد	
با لغفت همد گر را داده یاری	نوا و ساز از صحبت براتی	چنان از نغمه دل منغی زد	کلی اسمال کوس خرسے زد	مالکوس
بلکے گوز من تبسم قوت جان	ز شادی یکی بنا مطربان	باستیفاء لذات ترانه	ترا کافی است این جشن شهانه	کافی

جهان شد زنده زاهنگ تبیره — گذر بر حالت موجی جهان تو
اگر دهلی نماید فخر شاید — نوای زین یکی سر آید
چو منقار از نئی زین جشن کرده — ره احسن گرا بر نغمه سر کرد
بود در گلشن کلر بر لب — سرود خارکن بابت در آن شب

جواسے ابیات و ترفتحتین تار ساز دیس کهسر دال بهلهٔ دیار بهول جمعے مانند بیکونام مسلے ست که جواہر را بد و نسبت دیگر الم بفتحتین سر گشته شدن بیت اما رکه بر کاغذ و جامه و سند و تقوسم از و حاصل ادراک بالمدعیب یک بفتح با فارسی اسباب خانه تیره و دل و نقاره کرا بالفتح مزم جنگ هر چند چیاری مرنغ نواسنج نیست اما مقصود مبالغه است یعنی شادے نوعے عام شد که جاری سے هم از بیلے این جشن منقار تر کرده در نواسنجی در آمد خارکن نام شخصے که نوای خارکن باو منسوب ست بابت منسلکه شده مشتق از مبنوت و اسما پرده های فارسی دوازده مقام و نسبت و چار شعبه و شش اوازه و سے لحن بار بد نیز بیان کرده نوعے که بے ملاحظه معنی اسمے معانی ابیات تمام ست چند بیت بر سبیل استشهاد آورده میشود +

دلت گر بر مقام عیش شد است — ز تار ساز راه راست پیداست
با این لذت چو زاید آشنا شد — نماز نیمگاه از وی قضا شد
سه تار نغمه چون در دل رهی شد — نی از فیض نوا سر و سهی شد
کند سر پرده از عشرت فراخی — چو معشوق مرقع دلربائے
مغنی نغمه چون باده آمیخت — بجام باده گل اصفهان ریخت
ز مطرب سر نوا در ثمین است — معنی گنج باد آورد این ست

و فایده آوردن اسمائے نغمات هندسے و فارسے بکیفیت معهود در خاتمهٔ داستان بیان سے نماید و میفرماید

اگر آن ابن گر این آن نداند — بنظم من ز معنی در رسانند
که تا سامعی که تا رسائی — ز موسیقی ندارد آشنائی
مغل باراگ هندی آشنا نیست — که سحر و حسن هندی را شناسیست
جگر چون دانه یاقوت سفتم — که نام پرده ها در پرده گفتم
نگرد دگر ز حسن صنعت آگاه — ز حسن نظم گیرد خط دلخواه
درین در آشنائی ما بیند — تلاش دست و پای ما به بیند

و میر احسن ایجاد تخلص که به تسوید نامه فرخ سیر مامور بود و معالے خان خطاب یافته قطعهٔ تاریخ سال ازدواج مبارک گفته بیتے ازان نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷

ز باغ مهاراجه جسونت سنگه		به شکوی دولت در آمد گلے	

۱۱۲۷

بالجمله بعد چند سال در میان بادشاه و قطب الملک سید عبد الله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادران بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سے و یک هجرے مطابق تاریخ هشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوے که هم در آن روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه رفتند و بند و بست خود نموده مردم معتبر از نوکران خود جابجا نشانیدند و بعد از ده روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در آنجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بر ترپولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساخته محبوس نمود و رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجاے او نشانیدند میرزا بیدل این تاریخ در غزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

تاریخ

دیدی که چه با شاه گرامی کردند | صد جور و جفا ز راه خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود | سادات بوی نمک حرامی کردند

۱۱۳۱

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده +

تاریخ

با شاه سقیم آنچه شاید کردند | از دست حکیم هر چه آید کردند
القصه ز اهل خرد نسخه تاریخ نوشت | سادات وداش آنچه باید کردند

و فرخ سیر دو ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سال مذکور حسب ایمای قطب الملک در زندان بقتل رسید لاش او را در مقبره همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و عزلت فرخ سیر از راقم الحروف ست تتمیه +

تاریخ

سال جلوس و عزلت فرخ سیر عقل | چون من سوال کردم اگفت که این نهان
گر بار نوزده کیمیا است شش و | از نام او بدر کن و تاریخ او بدان

۱۱۵۰ ۲۶ ۱۹

ایضاً

چو جوید کسی عزل و ذلتش بگو | + | جدا رفت از اسم فرخ سیر

۱۹ ۱۱۵۰ ۱۱۳۱

و عزیزی دیگر در عزلی یافته + فاعتبروا یا اولی الابصار چون فرخ سیر ایام سلطنت جهاندار شاه را نیز داخل سنه جلوس خود نموده بود چنانچه از تاریخ وفات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال و دو ماه و هفده یوم میشود و از روز فتح یافتن بر جهاندار شاه صرف شش سال چهار ماه و بست و دو روز مدت عمر سی و سه سال لقب او بعد وفات معلوم نیست اما بعضی کسان او را شاه شهید نوشته اند +

مسجد قطب الاقطاب +

این مسجد متصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی ست و سه درجه دارد درجه اول را که خام ست خواجه موصوف بحین حیات خود تعمیر ساخته درجه دوم تعمیر کرده اسلام شاه ست و درجه سیوم را فرخ سیر بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر و کنده +

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والا جناب | خسرو فرخ سیر شاه مالک رقاب
ساخت از روی ارادت در سر و فرخ اعتقاد | مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب
بامسر و شان غیب هاتف گفت در گوش خرد | سال تاریخ بنایش بیت والا مستجاب

۱۱۳۰

شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

چون قطب الملک سید عبد الله خان فرخ سیر را مکحول ساخته مقید نمود سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ نهم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گڈه که در اینجا محبوس بود برآورده برای نام در دهلی بر تخت شاهی نشانیدند لیکن جمله کار فرمائی بدست سادات بارهه بود و بیت سکه او این ست +

بیت سکه

	زد سکه بهند با نهر ایران بر سماات	شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات	

تاریخ جلوس

۱۱۳۱

۱۱۳۱ بنشست بتخت چون رفیع الدرجات	کوس بر عرش سر کشید اندر جهات	سپهر خردش چو دید با فر و شکوه	تاریخ لد لقب رفیع الدرجات

ایضاً

۱۱۳۱

۱۱۳۱	که ناگاه واصح زمزم کرد و گفت	مبارک جلوس شهنشاه حق	

چون رفیع الدرجات مریض و ضعیف الجثه و بعبا و مکوکنار سے بود چنانچه بعد سلطنت سه ماه و یازده روز بتاریخ نوزدهم ماه رجب سال مذکور ره بعالم آخرت آورده و در روضه خواجه قطب الدین مدفون گشت نام مادرش نور النسا بود

تاریخ وفاتش این است

تاریخ

۱۱۳۱

۱۱۳۰ چون خان شهنشاه رفیع الدرجات	ره جست لسایه نهال طوبی	رضوان بدر بهشت اقدام کنان	گفتا خلد برین مقام و ماوا

شمس الدین رفیع الدوله محمد شاهجهان ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارهه یعنی نواب قطب الملک عبد الله خان و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر اینکه تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت غیر از نام یکی از شاهزادگان تیموریه صورت نمی پذیرفت عافیت خود را در آن دیده برادر کلانش یعنی شاه رفیع الدوله را موافق وصیت برادرش از محبس آورده بتاریخ بستم ماه رجب سال هزار و یکصد و سی و یک هجری تاج شاهی بر سرش گذاشته و موسوم بشاهجهان ثانی نموده بر تخت نشانیدند و بعد چندی امیر الامرا سید حسین علیخان بادشاه را همراه گرفته برسر سلطان نیکوسیر این شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه که در اکبرآباد نزد میر سین و ضعفی خان قلعه دار او را بر تخت شاهی نشانیده بودند نهضت فرمودند و قلعه را بعد محاصره چند روز در ماه رمضان سال مذکور مفتوح ساخته و سلطان نیکوسیر را بدست آورده باز در محبس فرستادند میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده غرا در تهنیت فتح قلعه انشا کرده چند بیت از آن قصیده معه تاریخ نوشته میشود +

تاریخ

قدوهٔ ای دوستان که در عالم	نقد شد نسیه بهار ارم	نونهال طرب ببار آمد	گلفشان گشت خاطر خرم
که امیر سر آمد امرا	در تسخیر قلعهٔ اعظم	این ظفر از مواهب عظمی است	هر زمان واجب است ذکر نعم
پسر اکبر آنکه در افواه +	یافت نیکوسیر یکبس علم	بود در حصن اگره محبوس	همچو مفهوم ممتنع بعدم
داشت عیشی و کنج عافیتی	خاطر آسوده تر ز صید حرم	از مدد داشت از تیغ بندان	فتنه انگیخت در کمال عظم
خسرو دین پناه شاهجهان	آب و رنگ بهار فضل و کرم	بخشی الملک را اجازت داد	تا کشد لشکر ظفر پرچم
ان امیر جماعه امرا	چون حسین علی هژبر شیم	کرد نهضت بدولت از دهلی	فضل حق همعنان ظفر همدم
آمد و قلعه را محاصره کرد	همچو انگشت و حلقهٔ خاتم	فتح قلعه بزور تیغ نمود	این چنین میکنند اهل همم
	کرد عبد الجلیل در تاریخ	قلعهٔ اگره گرفت و قسم	

چون شاهجهان ثانی نیز بدستور برادر خود مریض و ضعیف بود بعد از سلطنت سه ماه و چند روز بمرض

استهال بتاریخ هفتم ماه ذی القعده سال مذکور در اکبرآباد از تخت شاهی بتخته تابوت نزول فرموده سر بر بالین
خواب عدم نهاد لاش او را نیز در دهلی برده در روضه قطب الدین قریب تربت برادر او دفن کردند از انجا
که فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدوله در عرصه هفت ماه در همین سال که یکهزار و یکصد و سی و یک هجری
بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ الشان را باین عنوان رقم نمود ✢

تاریخ

۱۱۳۱ گردند سه پادشه بیکسال وفات ✢ فرخ سیر و دگر رفیع الدرجات ✢ بودش چو شد از جهان رفیع الدوله ✢ تاریخ فغان نوشته شد زین حرکات

ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی ولد جهان شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

بشب جمعه بست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری در نواحی دار السلطنه غزنی
از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان روشن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک
سید عبد الله خان وزیر اعظم او را از شاهجهان اباد که در انجا معه مادرش از هنگام وفات پدر خود جهان شاه
و جلوس جهاندار شاه محبوس بود طلبداشته بتاریخ پانزدهم ذی قعده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری
در سن هفده سالگی در اکبرآباد بتخت شاهی نشانیده و محمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس او ست

تاریخ

۱۱۳۱ شه کشورستانی روشن اختر آنکه ز عالم ✢ گواه آمد فروغ بخت ... | ✢ | ... | ✢ | سر برآرایی جاه و دولت ... سال

ایضاً

۱۱۳۱ ✢ بهر تاریخ جلوسش از خرد کردم سوال | ✢ | گفت آمد سایه حق آفتاب بحر و بر ✢

و جشن جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و یک بعد گشته شدن سید حسین علیخان و قید شدن
برادرش نواب عبد الله خان سرانجام یافته بود صرف برای ساعت نیک بود و شفیعی در صفت محمد شاه که هم از ان
تاریخ این جلوس بر می آید گفته ✢

تاریخ

۱۱۳۲ ✢ روشن اختر بود اکنون ماه شد ✢ یوسف از زندان برآمد شاه شد ✢

اگرچه درین زمان اشرفیهای محمد شاهی بسیار یافته میشود و بر هر یکی بیت سکه مرقوم نیست . میگویند
بیت سکه او بود ✢

بیت سکه

ز فضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور ✢ درین عالم زده سکه بمهر و ماه ...

چون از عهد فرخ سیر جمله کار فرمایی باختیار سادات باره بود و قطب الملک و امیر الامرا بحسب الشان چنانچه
حکام بدستور سابق جمله مهمات سلطنت و ضبط و نسق ملک و مال باختیار خود نگاه داشتند اما محمد شاه که پادشاهی
عاقل و دانا بود ازین همه بی باکی الشان را دیده خفیه رنجش خاطر داشت تا آنکه بعد از چندی قابو یافته
ه بر بستر عدم خوابانید چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید ✢

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات بارهه بودند سید عبد الله خان از عهد بهادر شاه بصوبه داری الهٰ آباد و سید حسین علی
خان بصوبداری بهار سرفرازی داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار
شاه غالب آمده سید عبد الله خان بخلعت وزارت وخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید
حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره
محمد شاه در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود
بتاریخ بست و هفتم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ
چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه اسیر گشته چند سال در محبس بود و اسیر شدن قطب الملک بدین نمط
است که او بعد شهادت حسین علیخان به برادر عیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست دهلی قیام داشت
نوشت که یکی از شاهزاده ها را از محبس بر آورده بر تخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد
و سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس دادند بتفاوت دو روز قطب الملک نیز بشاهجهان آباد
رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب
الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت در زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را از فیل
خود گرفت و پیش بادشاه آورد بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله
محمد امین خان لاش او را در اجمیر فرستاد در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاهجهان آباد زیارتگاه خلق
است آثار او ست نهر مشهور گنج واقع شاهجهان آباد که از سر آبی حکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان فرخ سیر
در سنه هزار و یکصد و بست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورد و آن خطه را بوفور آب
احیا نمود و میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفته *

تاریخ نهر مشهور گنج

بحر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان	نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم	
بهر آن عبد الجلیل و اسطی تاریخ گفت	نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم *	۱۱۳۰

بالجمله بعد زهر خوردن دولت سادات مردم دو فرقه شدند جمعی ایشان را به نیکی یاد میکردند و گروهی
به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی
بزهر و دیگری بخنجر شهید شدند الا همین فرق شد که برادر خورد اول و بعد ازو برادر بزرگ بشهادت رسیدند
و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صالحی بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب
میکنند و میگویند * بلغ وعدک * و * غلب عدوک * یعنی رسید وعده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد
شهادت حسین علیخان حساب کردند هر یک فقره تاریخ بود با صنعت تقلیب یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند
غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ است و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

۱۱۳۲ بعد از این واقعه سال دیگر شروع گردید چنانچه عزیزی دیگر تاریخ شهادت او در عبارت محرم حسین تازه شده یافته و میر عبدالجلیل بلگرامی واسطی تخلص در شهادت حسین علیخان این قصیده بست و پنج بیت که هم مرثیه و هم تاریخ است

تاریخ

آثار کربلاست عیان از حسین هند	زد جوش خون ز ماهی از این هند
تنهاست زین معامله سر این عرب	در خون گریه سرخ شده است آستین هند
هند این چنین مصیبت عظمی ندیده است	دیدیم داستان شهور و سنین هند
ماهی ز آب می‌تپد و مرغ در هوا	از شیون عظیم امیر مهین هند
رستم‌نشان حسین علیخان شهید شد	از خنجری که بود نهان در کمین هند
دریا دلی که بود ز ابر عنایتش	شادابی بهار بهشت برین هند
منعا داد و شهسواران کشان دهر	کز داغ ضبط کرد نشان بر جبین هند
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه	افتاد تا ز خاتم دوران نگین هند
دل چاک چاک گشت و جگر داغ داغ شد	این غم گذشت زهره ز روی نگین هند
از دست ابن ملجم ثانی شهید شد	گویی ز کوفه رست گل ماتمین هند
ای دوستان آل و محبان اهل بیت	غمگین شوید بهر حسین حزین هند
از کلک من به مرثیه سید شهید	این چند بیت ریخت چو در ثمین هند
	سال شهادتش قلم واسطی نوشت
شد ماتم حسین علی تازه در جهان	سادات گشته‌اند مصیبت نشین هند
گیتی به بر سیاه بگردد ز دود غم	خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند
از داغ دل نرود چراغان اشک خون	این است نوبهار گل آتشین هند
فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی	گر زد ز فخر بود بد آتش یمین هند
تیغش به روز معرکه خصم بخت	چون برق می‌شکافت صف آهنین هند
از بهر فلک زده عالی جناب او	در زیر تا ز حادثه حصن حصین هند
شد از شهادتش تن بی روح گشته است	یعنی که بود او نفس واپسین هند
گردون ز اختران همه تن سنگ آسمان گشت	در عشا بماتم رکن رکین هند
آن صفدری که از قلم تیغ بارها	تحریر کرد نسخه فتح مبین هند
تا کربلا و تا نجف و تا مدینه رفت	سیلاب خون دیده و آه آتشین هند
تا حق اهل بیت رسالت ادا شود	نیز ز غم این جماعه منصوره من هند
رضوان خفی چو سنبره قرین فرح او	تا هست حسن سنبه گیتی قرین هند
قتل حسین بد و ز به سمین هند ۱۱۳۲	

۱۱۳۳ و محمد امین خان که بعد شهادت حسین علیخان و اسیر شدن قطب الملک عبد الله خان بعهده وزارت و خطاب اعتماد الدوله ممتاز گردیده بود پس از دو ماه و چند روز یعنی در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سی و سه هجری وفات نمود ؛؛ محمد امین خان هم مرد تاریخ او یافته‌اند گویند که میر حیدر خان کاشغری مذکور سید نبود از ترکان دوغلات است چه کلانتش میر حیدر قیاس تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابر شاه و همایون پادشاه بود و چندی بفرمانروای کشمیر هم رسیده و از جهت میر شمشیری انها را میر میگفتند +

مولوی شیخ محمد

در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری فوت کرده و مولوی عبد الباسط امیتهوی که در تاریخ گویی ازاده‌ان روزگار گوی سبقت می برد بیتی در تاریخ وفات او گفته که هفت نوع تاریخ ازان بر می آید یعنی سوای دو تاریخ صوری و معنوی در هر مصرعه علیحده علیحده تاریخی است و اگر حروف منقوطه هر دو مصرعه و یا حروف غیر منقوطه ان بگیرند جدا جدا تاریخ استخراج یابد و اگر حروف منقوطه مصرعه اول و حروف غیر منقوطه مصرعه ثانی جمع نمایند و یا حروف غیر منقوطه مصرعه اول و حروف منقوطه مصرعه ثانی بگیرند نیز همان تاریخ بر آید با وجود این قدر اجتماع صنایع در دایره حساب بی کسر واقع میشود یعنی در خانهای دایره کلمات شعر مسلم نوشته میشود اصلا کسری نمی افتد بیت موزون است

تاریخ

رحلت او چو جنان کرده بود از این	سال ری باد و با الف و صد ابجدی جست

میر عبدالواحد متخلص بواحد بلگرامی

و ذوقی نیز تخلص داشت شعر بزبان هندی و فارسی میگفت و جواهر زواهر بی مشقت اندیشه می سفت نسخه مسمی بشکرستان خیال مشتمل بر نظم و نثر در وصف صوفیات بدستور دیوان مرتب دارد و در ایامیکه پدرش سید محمد اشرف بحکومت موضع راهون از اعمال دار السلطنت لاهوری میپرداخت او را با زمینداران آن نواحی جنگ رو نمود و میر عبدالواحد در معرکه جرعه شهادت چشید این واقعه دویم محرم روز جمعه سنه اربع و ثلثین و مائة والف واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ شهادت او قطعهٔ نظم کرده و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه برآورده +

تاریخ

میر عبدالواحد شیرین سخن — از زبانش آب حیوان میچکید
والد او حاکم راهون شد — در رکابش جنت آنجاب چشید
باز بیداران کافر رزم کرد — از شهادت جرعه صافی چشید
سید والا گهر صاحب هنر — تا نثر با نظم و نثر او رسید
خطه پنجاب را از مقدمش — آبروی تازه آمد پدید
در سخن واحد تخلص مینمود — لفظ ذوقی هم تخلص برگزید
۱۱۳۵
چونکه واحد رفت سال رحلتش — کلک چوبین زد رقم ذوقی چشید ۱۱۳۴

مسجد سنهری

این مسجد خشتی است از نواب روشن الدوله محمد شاهی در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری در شاهجهان آباد تعمیر ساخته بروج این عمارت طلائی است ازان سبب بسنهری مسجد مشهور گردیده و در جوار کوتوالی چبوتره واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم است +

تاریخ

بعهد بادشاه هفت کشور — سلیمان فر محمد شاه داور
خدایا نیست لیک از روی احسان — بنام روشن الدوله ظفر خان
بنا کرد شاه بهکیه آن قطب آفاق — بنا این مسجد بزینت در جهان طاق
تا بخش ز هجرت تا شمار است — هزار و یکصد و سی و چهار است ۱۱۳۴ ۱۱۳۴

مسجد شرف الدوله

این مسجد خشتی است اما بروج ان از سنگ ساخته اند متصل این عمارت مدرسه ایست و این مدرسه و مسجد را نواب شرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود در بازار دریبه شاهجهان آباد واقع است بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش است +

تاریخ

در زمان شه خورشید سریر — ظل حق ماه زمین شاه زمان
شرف الدوله بنا فرموده — مسجد و مدرسهٔ عالیشان
سال تاریخ بنا گفت خرد
ناصر الدین که محمد شاه است — تیغ او کفر شکن در دوران
این دو بیت الشرف علم و عمل — همچو سعدین فلک کرده قران
قبلهٔ حج ارادت کیشان ۱۱۳۵ — ۵ -

ستاره دم دار

در سیر المتاخرین مرقوم است که در نصف آخر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری در زمان

محمد شاه بادشاه دهلی ستاره ذو ذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب دوازده روز ظاهر مانده بعد ازان مختفی گشت و بعد ازین ماه پسر کلان بادشاه انتقال نمود فقط و در کتب اهل فرنگ نیز مرقوم است که این ستاره دم دار در ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و بست و سه عیسوی نمودار گشته بود +

اعظم الدین خان

خلف نواب جان نثار خان از عارضهٔ تپ و سرفه بیمار بود چون در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری ازان عارضه شفا یافت منشی رنچهور داس مصنف قالب الانشا و تحفة الصبیان که در سرکار او ملازم بود این قطعه در تاریخ شفا بسم تهنیه گفته گذرانید و مورد انعام و اکرام گردید +

تاریخ

هزار شکر بدرگاه خالق الانام	که یافت نقد شفا صاحب ذوی الاکرام	جناب زندگی عالم اعظم الدین خان	که جانست قایم ازو چون تو جان عالم
بلند طالع اوج کوکب اقبال	خجسته خصلت و مورد سعادت تام	ز سال صحت آن نوبهار باغ حیات	سوال کرد رسانید دل خواص عوام
	حکیم عقل تپ سرفه دور کرده بگفت	شفای اعظم باد القای عمر دوام	

یعنی اگر عدد عبارت تپ سرفه از عدد مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ شفا استخراج یابد +

مسجد روشن الدوله

این مسجد که بسیار نفیس و لطیف است از سر تا پا طلائی بود نواب روشن الدوله در عهد محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته در جوار موضع فاصلے دارد در شاهجهان آباد واقع است و این همان مسجد است که نادر شاه بالای آن نشسته حکم قتل عام داده بود بر منارهٔ نشی این چند اشعار با تاریخ مرقوم اند +

تاریخ

شکر حق کز بن فیض سید عرفان پناه	شاه بهیک آن مرشد کامل که اوست آگاه	در زمان شاه اسکندر نشان جمشید قدر	سوره لیت گستر محمد شاه غازی بادشاه
روشن الدوله ظفر خان صاحب جود و کرم	کرد تعمیر طلائی مسجد از نستوه	مسجدی کاندر صفا صحن و فضاش	کرده از شعاع مهر جا در بنگاه
حوض صاف او نشان از چشمهٔ کوثر دهد	هر که از آبش وضو سازد شود پاک از گناه	سال تاریخش رسا یافت از الهام غیب	مسجد چون بیت اقصی ۱۱۳۴

شاه مردان

عمارتیست در دهلی در اینجا نشان قدم بر سنگی ساخته اند و میگویند که این نشان قدم امیر المومنین علی ابن ابیطالب است و آن نقش پا را در حوض سنگ مرمر نصب نموده اند و بر گرد آن این بیت خواجه حافظ منقوش ساخته اند +

بیت

۱۱۳۷

بر زمینی که نشان کف پای تو بود	سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

سنه ۱۱۳۴ هجری و درین مکان در هر ماه بتاریخ هفتم مسلمانان برای زیارت میروند و ازدحام کثیر از مرد و زن میشود و این عمارت احاطه پخته دارد و بر دروازه شمالی آن که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو تعمیر یافته این تاریخ مرقوم است + قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم و علی بابها + سنه ۱۱۶۲ در عهد مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد نواب قدسیه حضرت صاحبه زمانیه باهتمام نواب بهادر جاوید خان صاحب بسر برای

خاکسار لطف علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبد الجلیل الحسنی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی ست در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری بارادهٔ معاش از بلگرام بدکن شتافت و عالمگیر بادشاه او را منصب شایسته عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا مرحمت ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

1112 از جناب خلافت عطا شد ۔ نذر وی کرم خدمتی عیش افزا ۔ خرد گفت تاریخ تفویض خدمت ۔ وقایع نگاری گجرات زیبا[1112]

و میر غلام علی آزاد می نویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره باو عنایت شد و تا مدت دراز خدمت سیادت یافت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از نیرنگیهای قدرت الهی در پرگنه جتوئی از اعمال بهکر ریزهای نبات القدر شاله خورد از ابر بارید و کام و زبان عالمی را شیرین گردانید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع معروض بارگاه خلافت داشت ++

فرد

فرخ سیر آن همیشه بابرکات ۔ چرخ از او آب او شده شیرین حرکات ۔ در سند درین عهد عشرت مهوش ۔ بارید سحاب زیره قند و نبات

میر جمله سمرقندی که دران زمان رائق و فائق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظه فرد وقایع سید اینکه حکم به تحقیق کند حمل بر خلاف واقع نموده در اوایل سنه هزار و یکصد و بست و شش هجری او را معزول ساخت چون بنده به شاهجهان آباد آمد چندی بدربار امیر الامرا سید حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور بمیان آمد رباعی را خوانده تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده برادر خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه قابل عرض معلی ست او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی داد بادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین نمودند نواب عرض کرد که باعث تغیر قائل همین رباعی ست بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور بخدمات سابق بحال فرمودیم و شیخ محمد رضا الحبشی وقایع نگار پرگنه مذکور که مردی بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان	بیاراست گیتی چو باغ جنان	بجشن همایون جلوس ملک	نثار شکر کرد از آسمان

در هنگامیکه میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانه امیر الامرا مذکور در ماه ذی القعده سنه هزار یکصد و بست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

1126 قال امیر الامرا النعمة ۔ وهی قدوم الولد المستر[1126] ۔ ارخ فی ذلک عبد الجلیل ۔ اسبغه الله لعمر کبیر[1126]

در فارسی

گلی شگفت بگلزار خاندان حسین ۔ زمانه شد بدوام البقاء او ضامن +.

فرشته این گفته چو گفتم این تاریخ — هزار سال شود عمر این گل آمین +
(١١٢٦)

در هندی

پسر جنم سنیت کهون بس حسین بهپت (١١٢٦) — جیسے سجو ملک جل سدا یه سپر گل دیپ

در تاریخ ولادت سید وقار محمد ساند و سے پسر سید محمد روشن که در سنه هزار و یکصد و بست و شش بوقوع آمده گفته +

تاریخ

حق تعالی بمحمد روشن — پسرے داد سعادت میلاد
سال تاریخ چو جستم ز خرد — گفت از جسم بدن روشن باد

ولادت میر عبد الجلیل سیزدهم شوال سنه هزار و هفتاد و یک دست داده و انتقال او شب شنبه بست و سیوم شهر ربیع الآخر سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری در شاهجهان آباد واقع شده نعش او حسب الوصیت در بلگرام نقل کرده در قدم والد بزرگوارش سید احمد دفن ساختند میر غلام علی آزاد + للذین احسنوا الحسنی و زیاده + تاریخ یافته و در تفسیر بیضاوی گوید + الحسنی الجنة والزیاده هو اللقاء + و نیز [illegible] تاریخ پرکار فلک شد و تاریخ لا تعد و لا تحصى بر گرد نشانده دایره نیست +

مؤلف نامه دایره [illegible]

طریقه استخراج تاریخ ازین دایره اینست که از خانه‌های چهارده گانه هر خانه را که خواهند مبدا قرار دهند و هر عدد که بخاطر رسد شمار نمایند سوای واحد و چهارده و اضعاف آن از اول و آخر بین و هر خانه که شمار تمام شود عدد آنش بگیرند پس عدد که بدان شمار مقرر شده اگر فرد باشد بار خانه منتهی را مبدا گردانیده تعداد نمایند مره بعد اخرے و دوره قدوره تا آنکه منتهی مبدا اول گردد اکنون مقدار عدد آنش بگیرند که مجموع اعداد حاصله تاریخ شود و اگر زوج باشد خانه ما بعد منتهی را مبدا کردانند و همین نمط شمار منحصر شود تا آنکه منتهی خانه ما قبل مبدا اول گردد و پس بدستور مجموعه اعداد حاصله تاریخ شود مخفی نماند که مراد از اضعاف در اعداد مستثنی مثنیه مثل و مثل عدد است و اطلاق ضعف از روی لغت بر سه مثل و مثل عدد آمده است بر خلاف مصطلح علمای حساب فی القاموس الضعف بالکسر المثل الی ما زاد و یقال لک ضعفه یریدون مثلیه و ثلاثة امثاله لانه زیاده

غیر مضبوط

میرزا عبد الغنی کشمیری

تخلص او قبول است فاضلی ممتاز بود و سخن سنج معنی نواز در شاهجهان آباد بسر میبرد در سنه هزار و یکصد

و نه هجری پیمانه هستی او لبریز گردید مورخی تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

گنج معنی بود کرد افلاک در زیر زمین ۱۱۳۹

باغ ناظر روز افزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه شاید که بسال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضه قطب در شاهجهان آباد واقع است و گرداگرد آن چار دیواری ساخته اند و مکانات خوب آنجا دلکش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش است

تاریخ

بفرمان محمد شاه عادل	که بر فرقش بود تاج تبارک
بود سرسبز دایم روز افزون	بحق سوره صاد و تبارک
بنای گلشنی در قطب گردید	که گلهایش زند رضوان تبارک
پی تاریخ سالش گفت هاتف	خدا یاری بود باالله مبارک ۱۱۳۹

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن است از شعرای بود مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرهندی بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد اوست در شاهجهان آباد بست یکم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از وست

گشتم شهید تیغ تغافل کشیدنت	جانم ز دست برد غزالانه دیدنت

فخر المساجد

این مسجد را حسب فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیری بازار واقع است بر دروازه بیرونی این عمارت فخر المساجد منقوش است و بر پیشانی مسجد این اشعار مرقوم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا	با رضای حق تعالی از طفیل مرتضی
صدر خاتونان کنیز فاطمه فخر جهان ۱۱۴۱	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

ابن سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهد بلگرامی است چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در مارهره از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شده دران مقام رفته سکونت اختیار کرد در دهم عاشوره سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری فوت کرد آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بیدار دلی رفت سوی محفل قدس	بربست ز صحن این جهان محمل قدس
تاریخ وصال او خرد کرد رقم	صاحب برکات و اصل منزل قدس ۱۱۴۲

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکی از ملازمان خیر سگالان نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود در عهد بادشاه فرخ سیر بمنصب شش هزاری و خطاب رستم زمان خان سرفرازی یافته در معرکه که با راجه ابهی سنگه مارواڑی

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمدآباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ بستم ربیع الثانی روز دوشنبه آخر بر ساعت سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی تاریخ او گفته

تاریخ

صف شکن شیخ الله یار که در روز نبرد ... از دار هیبت او رستم و زال و بهرام +
بارها پیش قدم راند چنو دکفار ... بارها از بر دو بر کرد صف از حسام ++
تا به گجرات بهر ایسی نواب جلیل ... آن رفیع القدر و سید اولاد امام +
سر بلندی و بسا ز سلکی کز بیش ... ترک کردند نبو دان ببرستش اصنام +
یا سی ابهی سنگه لعین آمده جنگی به میان ... کاین چنین رزم ندید و نشنیدست انام +
شیخ خود را برسانید لقلب مقهور ... معرکه کرد که مریخ بر و کرد سلام ++
آخر الامر بدو رایی وغا غوطه به زده ... حور و غلمان لب بس نورفشاندند از اکرام +
اسم مردانگی در رسم جوان مردی را ... کرد تعلیم بمردان چو معلم تعلام + +
پاس دین داری و پاس نمک این سرود شق ... سخت ناقص شده بودند که او کرد تمام +
من لغفکر سنه و تاریخ تصد سوز و الم + ... با دل خویش بدم درسد کلمه کلام +
ناگهان هاتفی از دور کشید آه و بگفت ... [1129] آبرو داد الله یار بشکر اسلام + + + ۱۱۴۳

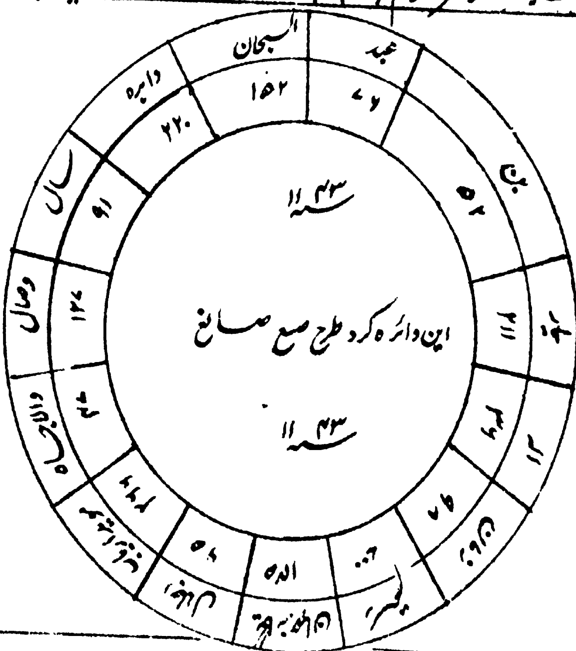
و غلام حسین ثمین بیت آخر را تبدیل داده دایره تصنیف اخذ نموده که از ان تاریخ شهادت او استخراج می یابد

بیت و دایره اینست

۵

[۱۱۴۲]

ناگهان هاتف غیب از سر اعلام بگفت ... حسرتی داده الله یار لغروج اسلام + ۱۱۴۳



ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یکخانه ازین خانه هاے چهارده گانه را که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار را از طرف راست یا از طرف چپ بدور دایره مرة بعد اخرے نماید بانیطریق که عدد شمار طاق چنانچه سه یا پنج ومثل آن منتهاے اول اعداد مطلوب گرفته همان منتهاے منتهے مبدا شمارش نیکرده باشند تا اگر مبدا اول رسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو و چهار منتها اول اعداد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبدا شمارش نیکرده باشند تا که خانه سابق بر مبدا اول برشد پس آنهمه عدد تاریخ شود و همین طریق تا بجد شمار هر عدد یکه بخاطر آید شمار نماید و شمار یک و چهارده و پانزده و اضعاف چهارده و بست وهفت از نمایان نباشند همه یک شئ است

نواب خان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بجکله دارے کوڑا و کڑا سرفرازے داشت در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار از دست مردمان ارار و کهیچر که زمیندار کوڑا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور رنچهور داس کایته که یکے از ملازمان او بود بنظم آورده

تاریخ

دریغ افسوس و آه اے چرخ کجباز | نمیدانم نواب چه کین بود
چه گویم از بزرگی و کمالش | سما نا با ملایک همقرین بود
قمندرا با چنان افواج سنگین | که اکثر سکنهٔ این سرزمین بود
شهادت یافت در جنگ از دغابا | چگویم شرح آن مجمل همین بود
چنان شمشیر زد در وقت پیکار | که دشمن را زبان آفرین بود
یکی گوید باستی چنان کرد | دگر گوید که تدبیرش نه این بود
نه این فهمد نه او سر الهی | که انهاسر نوشته اولین بود
پی تاریخ سال این مصیبت | خرد گفتا قضای حق چنین بود ۱۱۴۴

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله آله آبادے

برادر زادهٔ حقیقے و داماد و سجاده نشین شیخ افضل اله آبادے است بحر مواج علم شریعت و طریقت بود کتب و رسائل کثیره تصنیف نموده و بشب دوشنبه یازدهم جمادے الاول سنه اربع و اربعین و مائة و الف در جوار رحمت آسوده + لقد رضے + تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوے قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد ناصر متخلص بفضلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاذ و نادر

میر غلام علے آزاد نقل کرده که وقتے که در ملک سند اقامت داشتم تاریخ طوے شخصے مطابق سنه ست و اربعین و مائة و الف این مصرعه یافتم + مبارک باشد و باشد مبارک + بعد ازین عطف عنان بکشور هند دست داد و در سنه خمسین و مائة و الف احرام حرمین مکرمین بربستم و وارد بندر سورت شدم در انجا با میرزا محمد حسین بیخود ملاقات اتفاق افتاد و تقریبے گفت تاریخ طوے شخصے مصرعه یافتم و همان مصرعه خواند بعد ادراک زیارت حرمین رخت سفر بدیار دکن کشیدم شبے با نواب مؤتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه دارے اورنگ آباد صحبت شعر اتفاق افتاد گفت تاریخ تولد مولودے مبارک علے نام مصرعه یافتم و همان مصرعه بر زبان آورد و فرمود که عجب اتفاق است که یک مصرعه سه شخص را توارد افتاد و هر سه شخص از هم بر فاصله دور و سنت یکے

در ملک سند و بیست در ملک گجرات سیوسی در ملک دکن و بنابر آنکه نام مولود مبارک علی است تاریخ تولد
لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص به یکتا

از نژاد و قوم برلاس است پدرش الله یار خان بصوبه داری لاهور و تته و ملتان رسیده و آخرها بعهده داری
غزنی قناعت نموده و احمد یار خان در آخر عهد عالمگیر صوبه دار ته ته شد اقسام شعر بقدرت میگفت و مثنوی
متعدد دارد وقتی محمد عاقل یکتا لاهوری با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص من است تخلص مرا بمن
وا باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا شده ایم بلکه دوتا شده ایم و قرار داد که با هم غزلی طرح کنیم هر که خوب گوید
تخلص از و باشد پس خان مذکور زمانی و مکانی تعین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم
آورد و غزلی که طرح کرده بود بر یاران عرض کرد و صدای آفرین و تحسین از هر جانب بلند شد محمد عاقل
مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضری
درست کرد و بمهر و دستخط حضار سخن سنج وزین گردانید آفرین لاهوری این بیت دستخط کرد بیت برین معنی گواهم
آفرین ما + که احمد یار خان یکتاست یکتا + دیگری این مصرعه ثبت نمود مصرعه گوهر یکتاست احمد یار خان +
و مطلع غزل مذکور این بیت ست تا خطش طرح جهانگیری و کادسمی بخت + شکر رنگ جور وسمی
بسر و سمی ریخت + وفاتش به بیست سیوم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری
در قصبه خوشاب از اعمال لاهور واقع شده میر غلام علی آزاد قطعه تاریخی در سلک نظم کشید و یک عدد زیاده را
بحسن تعمیه آورد

تاریخ

خان والا رتبه احمد یار خان	ذات او آئینه خلق عظیم	در فنون فضل یکتائی بان	زاده افکار او دُر یتیم
کرد از معموره گیتی سفر	ماتم او ساخت دلها را دو نیم	چونکه یکتا رفت شد تاریخ او	۱۱۴۷ جای احمد یار خان بزم نعیم

۱۱۴۷

مولوی سید عبد الغنی الحسینی

در سنه ثمانیه جلوس محمد شاه و بصوبه داری شجاع الدین محمد خان نایب نواب علیوردی خان بتاریخ
سیوم جمادی الثانی روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در بنگاله وفات نموده و
تاریخ وفاتش برسم تعمیه خارجی است

تاریخ

۱۱۴۷ — ۱۱۶۷ — ۲۰

سر کاف ز بان کمالش ببر | پس آنگه شمار عبد الغنی

۱۱۴۷ یعنی عدد حرف کاف را از عدد عبد الغنی بدر کرده شود تاریخ برآید و تاریخ دیگر مولای غنی + است

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص بشهرت

از شعرای راست اندیشه و اطبای صداقت پیشه بود اصلش عرب است و در ایران نشو و نما یافته آخر
در هند آمده و در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بعنوان طبابت نوکر شد و در عهد شاه عالم بهادر شاه باعزاز و

احترام بسر برد و در زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک سربلندی یافت و در عصر محمد شاه احترام بیت الله
بیت ولعد او ای مناسک حج معاودت نمود و فاتش در شاهجهان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین
و مایة والف اتفاق افتاد آزاد تاریخ او گفته

تاریخ

۱۱۴۹

۱۱۴۹ بی نظیر زمانه شیخ حسین | گوی سبقت زنکته سنجان برد | سال تاریخ رحلت او | آه افسوس ازین جهان گذشت

میر محمد افضل اله آبادی ثابت تخلص

نبیره اسلام خان جونپوری سفید دستی است که ثابت تخلص داشت در اکتساب متداولات علی فاضل بلکه
افضل و در اقتضای محاورات فارسی کامل بل اکمل بود در شاهجهان آباد بسر برد و آخر دوازدهم
ربیع الاول سنه خمسین و مایة والف درگذشت تاریخ فوت او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

۱۱۵۰

۱۱۵۰ ثابت گرو سخن ز سخنوران برد | در های ثمین برشته نظم سپرد | از پیر خرد سال وفاتش جستم | فرمود بروز رحلت احمد مرد

نواب سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبد الکریم بود بخواجه عبید الله احرار و از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که
سید صحیح النسب بود میرسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبد الصمد خان اکبرآباد است در صغر سن همراه
والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در انجا کرد و بعد فوت پدر با سبحان قلی خان پادشاه توران روشناسی
بهم رسانیده آمد و رفت در بار سی نمودند و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فایز بودند
بحسب قسمت در عهد عالمگیر پادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب شش صدی فایز
شدند و بعد چندی بمنصب هزار پانصدی و بخطاب عبد الصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه جنگ
برادرانش تردد های رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزاری و خطاب عالی جنگ معزز شده
و پسر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری
لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشت و بعد چندی بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه
پادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور
و خطاب اعز الدوله هژبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر یکسال پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شد
یک تاریخ او نیست

تاریخ

۱۱۵۰

ز سیر وصل عبد الصمد خان نجی

۱۱۵۰ تاریخ دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه داری لاهور ممتاز گردیده + + +

قلعه شهر کتک

در شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاتی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رود و خانه مسمی

بهاندا و کهنه چو ربی واقع شده در ایام برشکال بهنای تهاندا قریب بدو کروه و عرض دریای کهنه جوری بقدر
نصف آن خواهد بود و آن قلعه برکنار تهاندا واقع و دور حصار قریب بسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ
درکمال استحکام و رزانت بنا یافته و فاصله میان شهر کتک و قلعه قریب بدو کروه ست و خندقی عریض بر اطراف
قلعه ست که نهنگان داران سرمی مانند. این قلعه را افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد
و سه هجری مفتوح ساخته و از ان وقت بعمل سرکار کمپنی ست. درین ایام آن قلعه را بانهدام دارند. از تاریخی که بر یکی
از دروازه های آن قلعه مرقوم ست چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام موهن سنگه پسر کهپیر سنگه که حکومت آن قلعه
داشت ان دروازه را در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری تعمیر ساخته و تاریخ مذکوره را بران دروازه مرقوم نموده
تاریخ اینست

تاریخ

زحشمت و شوکت که کهپیر نامی	خراج اقالیم گیرد و امی	خوشا کنور موهن سنگه بهادر	زبالنش بود معدن جود و کامی
چو شمشیر گیرد گنه گار زاری	به پیشش چه پستم چه راه پیامی	ز حکمش قلعه دار افغان ایام	به تعمیر خوش باره بهائی تمامی
کند برج دروازه بالای قلعه	همین فکر میداشت هر صبح و شامی	قلعه آهنی پر ز خندق نهنگان	ز سد ملاک عدواش دوامی
جهاندیده داروغه ساکن کثرا	مورخ علی رضا استمامی	ز الف بر سید تاریخ گفتا	۱۱۵۰ که کهنا نهه دروازه قایم مدامی 1150

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بست چهارم ذی الحجه سنه احدی و خمسین و مائة و الف در بلگرام رحلت نموده و بر وفق وصیت در باغ محمود
متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی مدفون گردیده و میر غلام علی آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

افسوس که آفتاب معنی	از حلقهٔ آسمان برون رفت	تاریخ وصال او خرد گفت	۱۱۵۱ علامه از جهان برون رفت 1151

ذکر نادر شاه بادشاه ایران و آمدن او بتسخیر هندوستان

چون نادر شاه در عهد محمد شاه بادشاه در هند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او درینمقام ترقیم یابد
در تواریخ مرقوم ست که چون در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری محمود شاه پسر میر ویس خان
قندهاری که از افاغنه قندهار بود در اصفهان آمده شاه حسین صفوی ابن شاه سلیمان صفوی را محصور
کرد و او را بدست آورده مقید ساخت و بر عراق عجم مستولی گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشست
اکثر بلاد ایران را بتصرف خود آورد و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر و کبیر بقتل رسانید سوای شاه حسین
که او را امان جان داده بود بقتل آورد. بعد ازان ایام ملک محمود سیستانی که والی ملک نیمروز نیز نظر بر استیلای
محمود شاه و محبوس شدن شاه حسین و برهم خوردگی محالات و معمورهای خراسان وغیره در مشهد
آمده بر مسند فرمانروائی متمکن گردیده و بر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه نبود تسلط نمود
آورد و چون محمود شاه قندهاری رسید این جهان را پدرود نمود اشرف خان که پسر عم او بود والی
ملک و مال شده شروع بیدادگری در رعیت پروری فرمود و میرزا مهدی کوکب تخلص برای سکه او این بیت گفت

بیت سکه

باشرف آن سکه زان جناب رسید | اشرف ز سکهٔ اشرف بآفتاب رسید

بالجمله بعد چندی افواج رومی بر سر وی آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته تیش
خداوندگار روم برند اشرف خان بنا بر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده با رومیان طرح مصالحه انداخت
شاه طهماسپ ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبهٔ محمود شاه از اصفهان برآمده در اطراف مازندران
داشتند بنابر عدم ضبط اشت نادر قلی بیگ که مدتی تا شیوه قزاقی و راهزنی پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود
و دائم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی
را مستاصل ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسپ اندیشه ناک
شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد شاه طهماسپ نادر قلی بیگ را همراه گرفته
در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم از مشهد کوچ نموده متوجه صفهان شد و بعد از محاربات اشرف افغان
تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال دست دیگر و سلطنت ایران باز
بخاندان صفویه مستقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده و در آخر سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود بادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او در افغان بزرگ سکه میزدند
چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کنده بود

سجع

تا خان بزرگ در حیات است | طهماسپ وکیل کائنات است

بالجمله بعد تغیر و تبدیل نمودن سکه روی درهم و دینار از یکطرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع
که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته معنی اش آنکه خیر است در آنچه که واقع شده چنانچه سید از ظرفای ایران
در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

۱۱۴۸

بردیم از مال و از جان طمع | تاریخ الخیر فیما وقع

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری عزم تسخیر هند نموده متوجه آن سمت گردیده
چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامی از اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد
حساب بود از شاهجهان آباد برآمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند
و بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت
خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده و مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خاندوران
و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیاری از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه یافت
روز دیگر نادر شاه معرفت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار
برین یافت که فرمانفرمای هندوستان آمده با والی ایران ملاقات نماید و بدادن نقد و جنس مضایقه

لغز باید خلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم نموده برفتن بادشاه
راضی شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمه نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس
در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آوردید بر آوردید سلطنت هندوستان
بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مضایقه نباید فرمود مختصر اینکه بادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمه خود مراجعت
نمود تا دو روز دیگر به اعلام و پیغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست
که عهده امیر الامرای بنام او مقرر شود محمد شاه که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان
الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانه بادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما
بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه بهبهانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه
ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان
الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود روز دیگر قریب بصبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه
یکهزار و هفت صد و سی و نه عیسوی بود از سبب زخمی که خورده بود و هم از شدت درد دنبلی که از چند
ماه او را عاجز ساخته بود بعالم جاوید اسنی شتافت و بعضی نوشته اند که زهر خورده بمرد چنانچه در نسخه عبرت
نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و صفجاه
و اعتماد الدوله را از راه ولی طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود امرای مذکور اظهار نمودند که
بالفعل سر انجام آن مبلغ که ده کروڑ روپیه است سهل نتواند شد لیکن هر قدر که وصول تواند بود قصور نخواهیم
کرد شاه بر روی برهان الملک از غیظ لف انداخت و بر رخسار اعتماد الدوله و صفجاه سیلی بازده موجب عتاب
گردانید بعد بر آمدن از دربار هر سه امیر مشوره نمودند که چون آبرو نماند و تحصیل اینقدر زر خطیر بعقل نمی آید بهتر
آنست که کاسه زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول این معنی نموده زهر هلاهل نوشید و صفجاه از روی فراست
در جبا زهر نخورد چون این مقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبره سیادت خان که برادرش
بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اجلاف شهر آوازه انداختند که محمد شاه کار نادرشاه را تمام
کرده سرش از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده بر سپاه نادرشاه زیورش کردند و بسیاری را
بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر وحشت اثر برغضب شده صبح آن سوار شده در مدرسه نواب روشن الدوله
اقامت گزیده حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابید خواه هندو خواه مسلمان جامه
حیات را از تنش بر کشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده نایره قتل
و غارت مشتعل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بسیار بدست سپاه ایران افتاد اگرچه
غرض والی ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون مفسدان شهر خود بخود اطفای نایره این
فتنه نشدند لاچار

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد	نه که را منزلت ماند نه مه را

مختصر اینکه یک دیهم پهر از روز باقی بود که برطبق استدعای محمد شاه حکم شد که امان بدهند بعد از رفع هنگامه قتل و غارت سید نیاز خان نثار خان داماد نواب قمر الدین خان و شاه نواز خان را که بواسطه حفظ ناموس و عیال خود استادگی نموده بسیاری از مردم نادرشاه را کشته بودند بحضور طلبداشته دستال در گلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی فرستاد بعد ازان حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار نمایند چنانچه مردم نادرشاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند
۱۱۵۱ چنانچه شغلان نادرشاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را + کل من علیها + دلی خراب شد (۱۱۵۱) یافته اند و غم عام نیز تاریخ است بعد ازان نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده نزد نواب ابوالمنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده حواله نادرشاه نمود و مشمول اشفاق گشت و نادرشاه از خزانه بادشاهی نیز آنچه که توانست گرفت مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوسی که شاهجهان بادشاه بصرف یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر صندلیها و تختهای مرصع که نادرشاه همراه خود برد حساب آنش خدا تعالی بهتر میداند گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر بود و منجمله جواهرات که نادرشاه همراه برده الماسی بود مسمی به دریای نور بوزن سی و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود آن الماس دست بدست بوارثان نادرشاه رسیده به شاه شجاع بادشاه کابل از آنجا که از بادشاهی معزول شده در لاهور رحل اقامت انداخته بود در سنه هزار و دوصد و بست و دو هجری بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک و نیم لک روپیه فروخته الحاصل دیگر آنچه که نادرشاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکه ایران را که عباسی و محمدی و شاهی و هزار دیناری و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساختند این شعر سکه ساختند

سکه

هست سلطان بر سلاطین جهان　　شاه شاهان نادر صاحبقران

و این شعر نیز بر سکه او مضروب شده

خادم شاه نجف زنده تاج نگین　　پادشاه دادگستر نادر ایران زمین

و بر نگین مهر نادرشاه که بر جمیع کاغذات و نامه های سلاطین ثبت می شد این شعر کنده بود

نگین دولت دین رفته بود چون از جا　　بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواهش نادرشاه صبیه سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاهجهان بادشاه را بعقد نکاح نصیر الله مرزا پسر نادرشاه در آوردند و پیش از قتل شدن نادرشاه در ایران از بطن او پسری تولد شده بود موسوم به تیمور مرزا مختصر اینکه نادرشاه بعد از قتل و غارت محمد شاه را باز بر تخت نشانیده بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی ایران نمودند باقی احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

اسمش میر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادرشاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده و چندے همراه نواب
سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده و از رفته رفته در عصر محمد شاه بادشاه بعنایت خسروانه بصوبه دارے اوده و
بخطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازے یافته و در محاربه نادرشاه حاضر بوده و بعد از جنگ
بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجرے یکشب پیش از قتل عام نادرشاهے در شاهجهان آباد
از درد زخمے که خورده بود و هم از شدت درد دنبلی جان بجان آفرین سپرد و بعضے از مورخان نوشته اند
که زهر خورده بمرد و در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادرشاه از میدان قتال کرنال ده بهانه
ضیافت در قلعه شاهجهان آباد داخل شده و الا اراده نادرشاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش بر یادت یکصد و
چنین یافته اند «با سعادت نمک حرام بمرد» ۱۱۵۱ بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ
بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ اله یار خان شهید در حباله نکاح او بود منظوماتش قریب هفت هزار بیت است در رساله شرایف عثمانی
مرقوم است که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان الخاطب بخانخانان
وزیر اعظم شاه عالم بهادرشاه بادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت بادشاه برده و ششهزار روپیه
منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده و بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سپهدار خان خلف
خانخانان مانده و چندے نیابت صوبه اله آباد از طرف سپهدار خان داشت بعد از آن برفاقت نواب مبارز
الملک سربلند خان در صوبه اله آباد که در عهد بهادرشاه بنواب مذکور بود کارهاے با نام کرده و بسیارے
راجه زادهاے را بر سر راج رسانیده و اکثرے را بسر انگشت پاے خود تیکه راج نهاده و بعد از آن چند
سال بحکومت اسبت و دو محال عمده پنجاب که سیالکوٹ و جالندهر از آن است از طرف نواب مذکور در وقت
صوبه دارے کابل پرداخته در سخا و کرم مشهور بود هر که از وطن و جوار نزد او رفتے با خلاق و کرم پیش آمدے
چنانچه یکهزار و هفت عدد سیب بخلق خدا بخشیده بود. در آن عرصه نواب مبارز الملک یک زنجیر فیل از سرکار
خود بدو مرحمت نموده چنانچه سید محمد قریش بلگرامے که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان اکرام ... ازرم نگداشته شخصے بغم مستمند
ترسکے و تازے سے بخشیده خان نامدار ... در عوض نواب او را داد پیلے ارجمند
آسمان رفعت جمال صورت زمین و صعنکر ... تذکر طوسش بنام آسمان عنبر مکمند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب ... کرد العالم قوے او را به پیلے ارجمند
سال تاریخش زر دے بخت بیداری توی ... ازعجیب آمد بشارت پیل با بخت بلند ۱۱۳۴

هنگامیکه در سنه احدے و خمسین و مائه و الف پانزدهم شهر ذی القعده روز یکشنبه متصل کرنال
با محمد شاه بادشاه و حقیقت بان ایران یعنی نادرشاه بادشاه محاربه عظیم اتفاق افتاد او برفاقت

نواب برهان الملک سعادت خان بود و بصف کارزار داد مردانگی داده شربت شهادت چشید شیخ نظام الدین احمد عرف لسی میان صالح تخلص تاریخ شهادت چنین گفته

تاریخ

شیر افگن صف شکن روح الامین خان آنکه او | نقش اعدا را به تیغ از لوح هستی کرده حک
ترک و تازاده اگر مریخ دیدی روز رزم + | آب گشتی زهره آتش از بیم بر اوج فلک
لیک او با جبهه بگشاده سیمی بخشید زر + | حاتم ثانی اگر گویم نباشد هیچ شک
عالم تفسیر قران و حدیث مصطفی | ظاهرش انسان شمار و باطن او چون ملک
بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام + | در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک
شد به رزم شاه هند و خسرو ایران شهید | ریخت شور ماتمش بر جان افگاران نمک
سال تاریخش نوشتم صوری و هم معنوی | سال هجرت بد هزار و یکصد و پنجاه و یک

اگر مصرعه آخر را بحساب جمل شمار نمایند نیز تاریخ بر آید

سید جعفر تخلص بروحی زنبیرپوری

سلسله نسب او بسید نعمت الله ولی می پیوندد و وفاتش در عشره رمضان سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زنبیرپور که قصبه ایست پانزده کروه از لکهنو اتفاق افتاده و در انجا مدفون گشته میر غلام علی آزاد تاریخش چنین بود

تاریخ

۱۱۵۴

سید نکته سنج حق آگاه | کرد آهنگ بزم سبوحی
سال تاریخ او شنو بیدا | رفت تکرار جعفر روحی

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحی را که پانصد و هفتاد و هفت میشود دو باره بگیرند هزار و یکصد و پنجاه و چهار میشود که سال وفات اوست

ستاره دنباله دار

در سیر المتاخرین مرقوم است که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زمان محمد شاه بعد عید الضحی ستاره ذو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج جدی نمودار گشته هر روز می‌شد که بطرف شمال سیر و دو قریب یکماه مانده بعد ایام عاشورا معدوم شد فقط و ایام ظاهر شدن این ستاره مطابق میشود با تاریخ انگریزی یعنی از اوایل ماه فروری تا اوایل ماه مارچ سنه یکهزار و هفتصد و چهل و دو عیسوی

شاه گرامی

مشهور بمیرزا گرامی خلف و شاگرد مرزا عبد الغنی بیگ قبول کشمیری است در شاهجهان آباد قلندرانه میگذرانید لطیفه در عمادة السعادت مرقوم است که در ایام محمد شاه بادشاه هندی مشهور براجه روشن رای کنبو دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود آن مرد عجیب حسابی و

طرز خودی داشت بزعم باطل خود نبی بود و میگفت که میان من و حضرت داور واسطه دیگر انبیا نیست
و در هیچ ذاتی محتاج جبرئیل نیستم هرچه میخواهم خود بجناب حضرت باری عرض میکنم و جواب بدلخواه میشنوم
شاه گرامی مذکور یکی از مریدان او بود و سجع مهر نگین خود این مصرع ساخته بود ع شد گرامی مرید روشن رای
+ روزی میر ولایت الله خان برادر کلان محتشم علی خان حشمت تخلص مرزای مذکور را ملامت کرد و گفت
که تو عجب بالمی ایمان فروش هستی که مرید کافر شده و نام او در نگین کنده و او را بدین تو مرزا جواب
داد که هر چه میگوئی راست و معذوری زیرا که راجه را ندیده اگر صحبت او را دریابی روز اول
مرید او شوی و هرگز عیب من نکنی گفت من هم آرزو دارم که روزی او را ببینم گفتگوهای دور از کار
او را بشنوم مرزا گرامی گفت که فردا بیائید مهاراج را ببینید خلاصه اینکه فردای روز میر موصوف باتفاق
مرزا گرامی با راجه ملاقات کرد و در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز را میخواندم چون
برین شعر رسیدم شعر دل آنچه معانی است غباری دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن رای + سر از حیرت
گریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسیکه آرزو دارد کجا خواهد بود و کیست با آنکه این عقده در آن وقت حل نشد
بعد از آن در ایام ترک لباس بخدمت هر بزرگی که رسیدم و معنی این شعر پرسیدم جواب دلخواه نشنیدم
دی شب که خوابیده بودم در عالم رویا بزرگی با محاسن سفید عصا در دست بر سر من آمد و بکمال ادب بر وسلام
کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ دریافتی که خواجه حافظ صحبت که را آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن رای
همین راجه روشن رای است که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که فردا بخدمت او حاضر شده داخل
سعیدان شوی روشن رای ازین حرف خیلی مسرور شده همان وقت هفت هزار اشرفی بمیر ولایت [illegible]
تواضع نمود فقط وفات شاه گرامی در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری واقع شده تاریخ اوست ++

تاریخ

رند سلسبیلی ازین جهان رفت +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بیست چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
ستاره ذو ذنب اول بقدر نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس
اول شب ظاهر شد تا ثلث شب می ماند و قریب بیست و دو روز همین قسم یکجا ماند و از میان هر دو کوکب
در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه دنبش بقدر یک نیزه طرفی
می شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد فقط و در کتب انگریزی نیز مذکور است که این ستاره در ماه دسمبر سنه
هزار و هفتصد و چهل و سه عیسوی ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل و چهار عیسوی غائب شد +

نواب اسد الدوله اسدیارخان الشان تخلص

مردی نیکوکار و هوشیار بود و شعر بقدر مرتبه خود خوب میگفت اسم اصلی او اسدیار خان بود و از محمد شاه
منصب شش هزاری یافته مخاطب باسد الدوله و صاحب ماهی و مراتب گردیده و در رساله او پنج هزار سوار

بداغ شمشیر ملازم بادشاہے شدند اما عمدة الملک بعد چندسال مزاج بادشاه را ازو منحرف ساخته رسالۂ شمشیر داغ برطرف گردانید وفاتش در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال یکهزار پنجاه و هشت هجرے واقع شده لاش اورا باکبرآباد که مولد و موطن او و آبائیش بود برده بخاک سپردند تاریخ اوست ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

تاریخ

۱۱۵۸

چون عبید خوبے ونکو نامے	اسد الدولہ بہادر مرد	یافت تاریخ رحلتش بیدار	خنک آنکس کہ گوی نیکی برد

قزلباش خان متخلص بامید

نام اصلی او مرزا محمد رضا ہمدانی بود در عهد شاه عالم بهادر شاه در هند آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده و چندے رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشاره محمد شاه راه نواب نظام الملک آصفجاه را که از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف صوبه خود بگجرات میرفت سد و ساخته بمحاربه پیش آمد و بتاریخ بست و سوم محرم سنه یکهزار و یک صد و سے و هفت دران معرکه کشته شد و نواب مذکور سر مبارز خان را بریده بمحمد شاه فرستاد و قزلباش خان در قید نواب موصوف افتاد و مدتے همراه نواب گذرانیده در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و نه در شاهجهان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۵۹

خان سخن گستر و سحر آفرین	رفت سفر بست ازین خاکدان	سال وفاتش دل نالان من	یافته جان داده قزلباش خان

و عبد الحکیم حاکم لاہوری این مصرع در تاریخ فوتش یافته ع آه از قزلباش خان امید ✣ اما یک عدد از سال وفات زیاده میشود ✣

نواب عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام

ولد امیر خان عالمگیر شاهی است اصل آبائے او از سادات حسینی نعمة اللهی است مرد ظریف بود در سنه هزار و یک صد و چهل و هفت چون نواب قمر الدین خان وزیر و نواب خاندوران بخشی بر مهم مرہٹه رفتند و هیچ نکرده باز آمدند امیر خان که ظریف و خوش طبع بود بر سبیل زبانین این تاریخ گفته ✣

تاریخ

۱۱۴۷

رفتند بر مرہٹه خوردند بسہو گوما	تاریخ گفت هاتف بخشی وزیر وا ✣

و مرتبه دیگر نواب خاندوران از مرہٹه هزیمت خورده باز آمد امیر خان بزبان هندے این مصرعه که هم زبانین هست گفته
ع نواب آئے ہمارے بھاگ آئے ✣ روزے نواب برہان الملک سعادت خان و امیر خان بحضور بادشاه ۱۱۴۷
حاضر بودند نواب برہان الملک بر امیر خان طعن کرده گفت ✣ پسر نوح با بدان بنشست ✣ خاندان نبوتش گم شد ✣ یعنی تو که اولاد شاه نعمت الله ولی هستی مذاق نامعقول دارے امیر خان در جواب گفت که راست است و سگ اصحاب کهف روزے چند ✣ پئے نیکان گرفت مردم شد ✣ یعنی تو که گمنام بودے باین امارت رسیدے بعد از مراجعت نادر شاه بطرف ایران چندسال صوبه دارے الله آباد با و تعلق داشت و این حکومت و صوبه دارے نه بخواهش او و نه بغرض موده محمد شاه بادشاه بود بلکه واسطه خاطر داشت نواب قمر الدین خان وزیر اعظم و نواب آصفجاه بود که باین تقریب اورا از حضور بدور فرستاده بودند زیراکه امیر خان مرد تیز رک

و منصوبه باز بود و هر روز بادشاه را با نواع مختلف بزور لسانی و مزاحدانی از نواب قمر الدین خان و آصفجاه بد مظنه میساخت لهذا به بهانه صوبه داری اله آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بودند لیکن او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کارهای خود را بزور چرب زبانی و نکته دانی از پیش می برد اما از آنجا که امیر خان احدی را در پله عمده گی با خود برابر نمی پنداشت بعضی اوقات در اظهار بعض مقدمات و تقریر سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی آورد چنانچه مزاج بادشاه هم ازو متغیر شد تا آنکه بتاریخ بست و سوم شهر ذی الحجه روز جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم داشت باشاره محمد شاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زده کارش تمام ساخت بعد از ان بسبب عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام و غیره قریب چهار ده ماه بر ذمه او بود نوکران او برای تنخواه خود مانع ضبط اموال و دفن لاشش او شدند بعد چهار روز که مقدمه تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بخاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ برسم تعمیه تحریر

تاریخ

چو بیدار بهر تاریخ سالش | تامل بود به تکلیف مردم
برآورده آه و نداکرد هاتف | که تجهیز کردند روز چهارم

۱۱۵۹ چون عدد نقطه آه که شش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ بر آید و شخصی تاریخ شهادت او را غم عمده یافته لاشش او را در مقبره خلیل الله خان عبد آل مظلوم متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادرشاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادرشاه در آخر عمر صفات سفاکی و بی باکی و طغیان غصه و غضب عود نموده هر روز باندک گناهی چشم مردم را بکار دار خانه چشم بر سر می آورد و عبث عبث کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب سیزدهم شهر جمادی الاول سال یکهزار و یک صد و شصت در حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادرزاده اش بگولی تفنگ و طمانچه و بضرب شمشیر کار دکارش باخر رسانیده غرور شاهی و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آوردند و سرش را بریده پیش علی قلی خان فرستادند و بعد از سه روز حسب الامر علی قلی خان لاش او را از مقتل برداشته در مشهد بردند و روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که بعد از اتمام عمارت مذکور طرفی بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود بیت در هیچ پرده نیست و نباشد نوائی تو ✤ عالم پرست از تو و خالی است جای تو ✤ هر چند مردم بمجرد خواندن خنده کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد و باعث قتل جمعی گردد به تعجیل حک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مردم چیزهای پوچ در تاریخ وفات او گفتند ✤

۱۱۶۰ فی النار و السقر مع الجد و البدر

بعد از شهادت او برادرزاده اش علی قلی خان باستمداد طهماسپ قلی خان جلایر و دیگر امرا بر تخت نشسته خود را ملقب به عادل شاه ساخت ✤

ذکر احمد شاه ابدالی معروف بشاه درانی و آمدن او مرتبه اول بتسخیر هند

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سدوزیی متوطن دار السلطنت هرات از سرداران قوم خود است حسین خان قندهاری اورا در قندهار محبوس ساخته بود نادرشاه او را مستخلص ساخته بایران فرستاده بود و در انجا نیز مقید بود تا آنکه نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد احمد خان با وصف اراده فاسد افواج قزلباش همراه جمعی خود از آن حیص بیص صحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن باراده تسخیر هندوستان از دریای اتک عبور نموده تاخت کنان وارد لاهور شد شاهنواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یک صد و شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی درآمد بعد از آن شاه با افواج عظیم نگاهداشته عازم دهلی گردید ✤

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی ✤

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و مسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم ربیع الاول سنه هزار و یک صد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی شرقی و سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند مقر قتال گردید و قریب شانزده روز جنگ توپ درمیان ماند و بتاریخ بست و دوم ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان
خیمه باراده اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گلوله تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی ۱۱۶۱
نواب وزیر خورد و جان بحق تسلیم نمود مولف تاریخ فوت او در عبارت ✤ ماهی نواب قمر الدین خان ✤ یافته بعد کشته شدن نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال یافت و تا تاریخ بست و هشتم ماه مذکور همین آتش در کاسه بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بجانب کابل و قندهار آوردند شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعه نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد
شکست نادرشاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم ✤ فتح خدا ساز ✤ تاریخ یافته ✤ ۱۱۶۱

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بست و هفتم شهر ربیع الثانی شب پنجشنبه سنه یکهزار و یک صد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار و هفتصد و چهل و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر محمد فرخ سیر و زوجه محمد شاه بود باتفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

خلفت نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در نهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور مرخص فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات محمد شاه این مصرع یافته ع هاے رفت از جهان محمد شاه ۞ و دیگری این رباعی گفته ۱۱۶۱

تاریخ

شه فلک حشم روشن اختر آنکه ازو	چو آفتاب جهان جمله را فروغ گرفت	چو شد بجاده فردوس زین سراے سپنج	سرود هاتف غیبی که کو بجنت رفت

چون محمد شاه برطبق تجویز امرا هفت ماه سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود نموده بودند و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ماهی که فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود چنانچه مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا شمار از روز وفات شاهجهان ثانی مدت بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود مدت عمر او چهل و هفت سال و یکماه زنجیر و زنجیر او که نهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل قبر مادرش در پائین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن نواب قدسیه بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانیده و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد از آن بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد هرچند قاعده شناسان حضور بعرض معروض داشتند که بهادر لقبیست از برای تخرامرا از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ و میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان ذو الفقار جنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به پسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرموده حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که او دهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحبه زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نامور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب ششهزاری و خطاب معتقد الدوله شهره آفاق شد تاریخ جلوس

تاریخ

جوان شاه جوان بخت بر سر تخت	چو خورشید از فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش بلب آورد	سپهر سلطنت افزود جلوه

۱۱۶۱

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلف نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیچ خان است و اصل نام قلیچ خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه در هند آمده بخطاب قلیچ خان و خدمت صدر الصدوری و منصب پنجهزاری سرفرازی یافته در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقت محاصره قلعه گولکنده در رکن بضرب گوله توپ کشته شده و پسرش شهاب الدین خان که فخر سما الله خان

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه داری گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مائة و الف انتقال نمود پسرش نظام الملک در ریعان شباب بطرح استطاع عالمگیر بود منصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی حاصل نموده در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک ملقب گردید و در سال اول جلوس فرخ سیر منصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتداے محمد شاه با سادات بارهه نرد دغا باخته بر بعض صوبه دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات آنجا گشت و برادری بود میر بهاء الدین نام پسرش میر محمد امین خان در اوان دولت عالمگیر بادشاه بحسب ایماے عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنه یکهزار و یکصد و پنج وارد هندوستان گردیده بود و در وقت محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد وفاتش که بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که در آنوقت بر علاقه صوبه داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه بادشاه از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر سی و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن او بپایه وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از انجمله این چند بیت ترقیم می یابد

تاریخ

بهار آمد و وا کرد غنچه بند قبا نظام ملک و ملک افتخار اهل کرم هزار شکر که او مسند وزارت یافت	گره ز خاطر بلبل کشود فیض صبا قوام دین و دول آفتاب مجد و علا همان که یافت بن ما ز او هم عیسی هزار و یکصد و سی چهار زنش شاه علا ۱۱۳۴	فزود حسن چمن از سحاب گوهر بار بود ز حسن وزارت بیاز نظام الملک علم نوشت برای وزارتش تاریخ دو گونه جوهر تاریخ از و شود پیدا	خدا که شان وزارت ز عمده الوزرا نقش ثانی بهتر کشد نگار آرا ز زیر کشور هند آصف دوام بقا ۱۱۳۴

۱۱۳۴

در عربی

نطقت فی العربی الفصیح تاریخا	حکی وزارته ساکب الربیع لنا ۱۱۳۴

در هندی

اسمیں و نکی نہ دوسی ہون یون سینت	رہی سکبت سون اصل با سن در سیدا ۱۱۳۴

۱۱۳۴

بعد ازین چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت بتغییر نظام الملک به میر فاضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله زبدة الملک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مرحمت فرمودند و چون باز در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده او را بمبالغه تمام از دکن طلب حضور فرمود او خلعت الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشید

تاریخ

صد شکر که ذات دین پناهی آمد	رونق ده ملک بادشاهی آمد	تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف	گفت آیت رحمت الهی آمد ۱۱۵۰

۱۱۵۰

بو نظام الملک در محاربه نادرشاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود از آثار خیر اوست شهر پناه
برهانپور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک بنا ساخته به اتمام داده و وفاتش سی و هفت روز بعد از وفات محمد شاه بادشاه یعنی بتاریخ چهارم
جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهانپور واقع شده عمرش بصد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت بردن نعش
لاش عزیز او خلق به حدی کثرت که زمین و آسمان در لرزه آمد از اعظام جنازه نعش را دوش بدوش بمیدانی رسانیدند و نماز ادا کرده بروضه
١١٦١ شاه برهان الدین غریب روانه ساختند و پایان مرقد او بخاک سپردند میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته
متوجه بهشت + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر محمد شاه بادشاه در همین سال
یکی بعد دیگری وفات نمودند تاریخ ایشان نیز میر موصوف چنین گفته

تاریخ

١١٦١ سه رکن مملکت هندوستان زجهان رفتند + فتاد حیف سه در یگانه از کف دهر برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ + نماند شاه زمان باوزیر و آصف دهر

ایضاً بتعمیه

١١٦١ گشتن تاریخ چون کشیدم آه + رفت شاه و وزیر آصف جاه

وقت وفاتش شش پسران ازو مانده بودند یکی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دومی میر احمد ناصر جنگ
سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی و چونکه در حین وفات او پسر دومی او یعنی میر احمد ناصر جنگ
همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست و برادر
بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر بر عهده امیر الامرای فائز شده پیش بادشاه بدهلی ماند مابعد کشته شدن نواب
ناصر جنگ خواست تا بدکن رفته بر ریاست آبای خود قابض گردد بنابر آن از بادشاه سند صوبه داری دکن حاصل ساخته
در تاریخ سیوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شد و هولکر را با افواج مرهته
همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی مرگ مفاجات این سرای غرور را بدرود نمود این واقعه مفقده وز
از داخل شدن اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شده رفقای او لاشش او را بشاهجهان آباد آورده
بخاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود شهاب الدین نام که بعد وفات پدر بسعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب
عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهده امیر الامرای یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را
مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نموده

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت
او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه یکهزار و یکصد و یازده در هند آمده
در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه بخلعت و منصب سرفراز گردیده بتعین شاهزاده محمد اعظم گردیده و در عهد سلطنت
شاه عالم بهادر بخطاب علوی خانی و اضافه منصب و جاگیر امتیاز یافته و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات خوب نمود ایشان را بنقره سنجیده
بمنصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نمود و چون صیت حسن تدابیر او در اطراف و اکناف
انتشار یافته بود نادرشاه بعد از گرفتن شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بوعده رخصت حج و زیارت همراه خود برد و بعد ادای حج در سنه
هزار و یکصد و پنجاه و شش بدار الخلافت شاهجهان آباد رسیده

گویند که از جمله تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که فی الشکل اکثر کتب طب تماماً مفقود و شوند مسایل را از و استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص در وصف او گفت

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا	از فیض تو درمان طلبان کام روا	خلقی میگوید که میکنی کار مسیح	من میگویم که میکنی کار خدا

در رساله بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ بست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در حوالی درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردیده اما ازین مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت و دو استخراج می یابد ازین جهت درین مقام ترقیم یافت

تاریخ

بر فلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایتهه سکسینه بوده در اوایل او سنی ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتیها باعلی درجه اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در آخر سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب استرضای احمد شاه بادشاه با روهیله با سعد و دانواله و بنگده که سردار ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ ملک او خالی یافته در شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و سه مادر و برادران اش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و میو قلعه دار و کوتوال از طرف خود مقرر کرده آن ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین نگذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مصاف داد و راجه در عین محاربه از ضرب تفنگی که به پیشانی او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان در آمد این واقعه بتاریخ نهم ماه رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفات راجه از الفاظ رای نول سرخ رو بر آورده و چنین در نظم کشیده

تاریخ ۱۱۶۳

۱۱۶۳

روان کرد خون یلان سو بسو	ادا کرد حق نمک مو بمو	ز تیر روان رسید بر روی ملک	بیار و برو رای نول سرخ رو

میر غلام نبی بلگرامی

بن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیر زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است ولادت او دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور در تاریخ او چنین گفته

تاریخ

۱۱۱۱

چشم مهر باقر گفت با من	چون گل خورشید در عالم رسیدم	سال تاریخ تولد خود بگفتم	نور چشم باقر عبد الحمیدم

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و چهار صد دوهره گفته تا پایان عمر در رفاقت نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی در آن معرکه مفقود گردید و چون عنقا بسر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بست و دوم شوال سنه هزار و یکصد و شصت و

و سه هجری مابین پتیالی و شهابادکه از توابع اکبرآباد واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۶۳ وحید زمان سید خوش سخن ‖ بفردوس صبر و رجام نجیا ‖ قلم گریه سر کرد تاریخ او ‖ رقم کرد هی هی غلام نبی

سید اعظم الدین

بن سید نجابت برادر زاده حقیقی سید غلام مصطفی او هم در جنگ مذکور همراه نواب صفدر جنگ بود در عرصه کارزار تلف گردیده و میر آزاد تاریخش چنین گفته

تاریخ

میر عظیم الدین والا گهر ‖ زاده طبع اش همه تیم ‖ شیر ولی عرصه مردانگی ‖ در صف هیجا قدمش مستقیم

بر سر میدان ز سر جان گذشت ‖ در چمن خلد برین شد مقیم ‖ نور عظیم است از ین خاکدان ‖ رخت کشیدن بر ما حاالنعیم

۱۱۶۳ خامه از ان راه گذارش نمود ‖ سال وفاتش همه نور عظیم

راجه پرتهی پت

راجه پرتاب گده بود و با پای نواب صفدر جنگ در سنه هزار و یکصد و شصت و سه هجری کشته شد تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

۱۱۶۳ خنجر دست عدو گوهر جانش سفت ‖ حور از گیسوی خود خاک رهش باز برفت ‖ سال تاریخ وفاتش ز خرد جستم ‖ هاتفی صاحب شمشیر بلا در گفت

شیخ محمد ناصر متخلص به افضلی

برادر عیانی شیخ محمد فاخر زایر است و خلف الصدق شیخ محمد یحیی الهٰ بادی است از علوم صوری و معنوی بهره وافر داشته بود بعد فوت پدر خود بر مسند آبائی نشسته و بتاریخ بست و دوم جمادی الاول روز چهارشنبه سنه ثلث و ستین و مایه والف فوت شد و بایمن روضه شیخ محمد افضل مدفون گردید شیخ اسدالله متخلص به غالب دختر زاده شیخ محمد افضل اله ابادی است و برادرزاده شیخ محمد ناصر افضلی اجدادش از جونپور و جد کلانش سجاده نشین شیخ محمد افضل جونپوری است در اواخر ایام زندگانی بدار الخلافت شاهجهان آباد دهم ذی القعده سنه ثلث و ستین و مایه والف فوت کرد و دران شهر مدفون گردید میر آزاد در تاریخ وفات او و شیخ محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ

۱۱۶۳ افضلی شیخ کامل و غالب ‖ آرمیدند در ریاض ارم ‖ سال تاریخ گفت عمر دو ‖ آه رفتند هر دو زین عالم

شیخ محمد فاخر متخلص زایر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی و دختر زاده شیخ محمد افضل اله آبادی است از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نموده و بعد از ارتحال والد ماجد جانشین گشته دو مرتبه بحج رفته کرت سیوم نیز بزیارت حرمین کمر همت بسته و سفر حجاز را از راه دکن قرار داده تا برهانپور رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری فوت شد تاریخ تولد او که در سنه یکهزار و یکصد و بست واقع شده نعمت شدید است و تاریخ انتقال زوال نعمت شدید

مسجد چولی

این مسجد را احمد شاه بادشاه پسر محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری از چوب تعمیر ساخته بودند متصل مهتاب باغ واقع شاهجهان آباد حالا بالکل منهدم گردیده مگر بر دروازه اش این تاریخ بر رسم تعمیه تا امروز باقیست +

تاریخ

بنا کرد مسجد شه دین پناه + که شد پایه اش دولت سرمدی + بود هر که آنجا سجود و نیاز + با نوار طاعت شود مهتدی +
خرد راه هجرت فرو بست پای - چو شد فکر تاریخ راهتدی + بگفتا سر دوش از سر بر ترسی + که بیت شرف مسجد احمدی +

سنهری مسجد

این مسجد متصل قلعه شاهجهان آباد واقعست از نواب قدسیه زوجه احمد شاه ابن محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار تعمیر ساخته بود این چند اشعار با تاریخ بر دروازه میانه مسجد مذکور مرقوم است

تاریخ

شکر حق در عهد احمد شاه غازی بادشاه + خلق پرور دادگر شاهان عالم را پناه + مسجدی کرده بنا نواب قدسی تربت + باد دایم فیض عام آن ملک سجده گاه
سعی نواب بها در صاحب لطف و کرم + ساخت تعمیر مبنی جاوید عالی دستگاه + چاه حوض و صاف صحنش آبروی زمزم است + هر که از آبش طهارت کرد بخشید از گناه
سال تاریخش چنین خورم بیافت از الهام غیب + مسجد بیت مقدس مطلع نور اله +

نواب نظام الدوله ناصر جنگ

پسر دومی نواب نظام الملک است بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای دفع مظفر جنگ همشیره زاده خود که باغی شده به مملکت ارکات رفت و مظفر جنگ با عانت فرانسیس مصاف داده شکست یافته دستگیر شد و نصاری به پهولچری خزیدند و ناصر جنگ لشکری بر ایشان فرستاده ایشان را شکست فاحش داده غارت نمود و تاریخ این فتح یافتند

تاریخ

جوان بختی نظام الدین دولت
ز بیم زیر پا فرسم فلک سا
به تنبیه عدو فوجی فرستاد

که دارد منصبی عالم پناهی
از آن بین بود مه تا بماهی
که سازد کشتی او را تباهی
برآمد از زبانم سال تاریخ

زبان حال رایات بلندش
عدو کشتی و این دولت چو کوهی
رسید این فوج و آن صف را ز جا برد
مبارک باد فتح فوج شاهی

چنین گوید ز والا دستگاهی
تلاش همت با کوهیست واهی
شکسته بر عدو آمد کماهی

چندی بعد از این سانحه افاغنه و فرانسیسان با خراج مظفر جنگ را عذر بیهوده نواب نظام الدوله ناصر جنگ را بتاریخ هفدهم محرم سنه اربع و ستین و مائة والف شب خون زده شهید ساختند شهادت او قریب قلعه جنجی بلا فاصله بست کروه از پهولچری واقع شد لاش او را در اورنگ آباد آورده پایین مرقد شاه برهان الدین غریب تر در مرقد نواب آصفجاه زیر خاک سپردند مدت حکومت او دو سال و هفت ماه و چند روز بود و میر غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ

نواب عدل گستر و عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد + تاریخ گفت نوحه گر آن آفتاب رفت
و حافظ محمد اسعد مکی این تاریخ یافته + انه لشهید و الله لعن قاتلاه + و میر غلام علی آزاد می نویسد که احد شهادت نواب سعد مشتوا افاغنه

و نصاری یعنی فرانسیس هوا خواه محی الدین خان را که مشهور بمظفر جنگ بود بسرواری برداشتند و ابتدای تسلط نصاری در ممالک اسلام اعداد مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شهادت نواب ناصر جنگ از دست همان افاغنه بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از اتفاقات اینکه روزیکه این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر انبار از معرکه برداشته در صحرای دفن کردند و تابوت نواب ناصر جنگ در همین روز برده بروضه شیخ برهان الدین رسیده مدفون گردیده چنانچه برای انتقال او تاریخ دیگر بر سم حسن خاتمه بر خاطر میر غلام علی آزاد القا شده و این رباعی در رشته نظم کشیده

تاریخ

۱۱۶۴

۱۱۶۴ نواب آفتاب جهان تاب عدالت | محشور با جناب حسین ابن فاطمه | تاریخ خود آن هم ز برای شهادتش | از شاه کرده سر خرد بحسن خاتمه

حافظ محمد اسعد مکی

همدران روز که مظفر جنگ مذکور از دست افاغنه کشته شد او نیز در جنگ شهادت یافت و این سانحه بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار دست داده مدفن او در میدان جنگ سرزمین کربت یلی بفاصله یک فرسخ از موضع رای بوشی و یک فرسخ از درّه کارکالوه که دره ایست مشهور در نواحی کربه موجود است تاریخ شهادتش آزاد گفته

تاریخ

۱۱۶۴

۱۱۶۴ مضی خیرا اسعد الاتقیا | الا انه یرسه سائلا واحد | بعد الهم السدّ تاریخه | وضنی تحیه عالم ماجد

سید غلام نبی متخلص بمحب

فرزند صغیر سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف والقلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود و چون نواب مذکور کرّت ثالث لشکر بر سر افاغنه کشیده در دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه سوالک پناه گرفته مستعد پیکار شد و بعد محاربات صلح القفار گرفت در ایام جنگ بست نهم صفر سنه هزار و یکصد و شصت و پنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت میر آزاد در تاریخش این رباعی گفته +

تاریخ

۱۱۶۵

۱۱۶۵ در فن سخن بلند تر محب | در معرکه آبروی شمشیر محب | تاریخ وفات او ز دل پرسیدم | فرمود بهشت محفل میر محب

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بهادر خواجه سرای بود که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی والده احمد شاه بادشاه میداشت و بعد وفات محمد شاه بسفارشش نواب بائی بخطاب نواب بهادر نامور گردیده چون او بسخر است که با تفاق والده بادشاه جمیع امور مالی و ملکی را بلا شراکت غیرے بدست اختیار از خود گیرد نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بست و هشتم شوال سنه یکهزار و شصت و پنج هجری او را ببهانه ضیافت بخانه خود طلبیده و قتل رسانید و لاش او را ابدیا انداخت چون چند هزار بند دستانیان در فوج او بودند و از کشته شدن او همه خانه نشین شدند آنها نیز تشنه خون نواب صفدر جنگ شدند و مادر بادشاه نیز ازین سبب که نواب بهادر مدتی خدمتگذار او بود تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینه کاشت و چون باین سبب فتنه و فساد بسیار در ملک سر زد تاریخ وفات او را «فساد عظیم» یافته اند ۱۱۶۵ لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که

قبله غلام چه خوب سجع از گفته‌های سعدی شیرازی برای نام خود تجویز ساخته سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند ¶ دولت جاوید یافت هرکه نکونام زیست ❊ فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیر خان که مرد ظریف بود و در آن وقت حاضر بود گفت که مصرع ثانی را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را تجنیس خط ذکر خیر ذکر خر است یعنی خواجه سرا که نه پسر دارد و نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهده سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و سنائنه شگه متخلص به بیدار تاریخش تعمیه گفته

تاریخ

۸۱۵ ۳۵۰

حیف آن امیر و ا ما رفت از این جهان فانی	واگو بیرخ او جوان در جنان را	تاریخ رحلتش را پرسید از خرد گفت	فردوس باد مسکن عبد المجید خان را

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ برآید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اورنگ‌آباد است شاه شریف آن را در سنه ست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و عمارت الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حریم جهان نما ❊ ۱۱۶۶

غزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفته نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر بادشمنان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت بتغیر او بنواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چند روز رفیق نواب بود آخرها در شهر رفته بنگاه داشتن فوج مستعد گردید و نجیب خان همرغل را که از مردی ... علی محمد خانی بود در جنگ شریک خود ساخت این همان نجیب خان است که در هنگام تشریف بدر رفتن شاه عالم بادشاه در الله آباد بخطاب نجیب الدوله و امیر بخشی و امیر الامرای سرافراز گردیده بود مختصر آنکه نواب صفدر جنگ در ماه ربیع سنه هزار و یکصد و شصت و شش شروع بمحاربه و مقاتله نمود و سورج مل جات که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نمود و این سانحه بجات گردی مشهور گشت و راج اندر گوشائین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود درین جنگ کارستانه کرد بهر طرف که میرفت از کشته‌ها پشته ها میساخت آخر بتاریخ هفدهم شعبان بر مورچه کالی پهاڑ بضرب گلوله بندوق کشته شد قصه مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار از گرم داشت آخر چون دید که روز بروز مردمان لشکر او بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک میشوند چاره جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که اوده باشد برود چنانچه عرضداشت بحضور والا فرستاد و صلح نموده بطرف اوده و الله آباد که تعلق باو داشت روانه شد سنائنه شگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته ❊

تاریخ

۱۱۶۶

شکر الله که بات صفدر جنگ	صلح کردند با وزیر و شاه	هاتف غیب سال تاریخش	گفت الصلح خیر قال الله	۱۱۶۶

بعد روانگی صفدر جنگ جمله کار فرمانروای بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

وعماد الملک وزارت را نیز از انتظام الدوله گرفته بادشاه را در اواخر ماه جمادی الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و هفت محبوس کرده و بتاریخ دهم شعبان چشم او را در چشم مادرش را که جمیع فتنه‌ها از وزاییده بود میل کشیده عالمگیر ثانی را بر تخت نشانید مدت سلطنت احمد شاه شش سال و چند ماه بود و بعد معزولی مدت بست سال در حبس مانده بتاریخ دوم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری در گذشت مدت عمر چهل و هشت سال شش ماه و یازده روز تاریخ وفاتش برای اختصار کلام درین مقام نوشته شد

تاریخ

۱۱۸۸	بر بست چون مجاهد ازین رخت زندگی	هر کس ز سرشک بتر گان خویش سفت	هاتف برای سال وفاتش بصد بکا	سال وفات سال وفات های های گفت ۱۱۸۸

نواب منصور علیخان صفدر جنگ

خواهرزاده و داماد نواب برهان الملک سعادت خان است بعد وفات برهان الملک که در هنگام ورود نادر شاه در دهلی اتفاق شده در شروع سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بخزانه نادر شاهی دو کرور روپیه بطریق پیشکش داخل ساخته خلعت صوبه اوده از حضور محمد شاه بادشاه حاصل نموده و در زمان احمد شاه بادشاه بعهده وزارت سرفراز گشته در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت از بادشاه مرخص گشته از دهلی بطرف صوبه اوده میرفت چون در پاپڑگهات که سه منزل از لکهنو فاصله دارد رسید از شدت دروانه بزرگی که مثل برهان الملک برآورده بود بتاریخ هفدهم ذی الحجه درگذشت لاش او را برای چندی در گلاب باڑی که در فیض آباد است بطریق امانت تفویض زمین کردند و بعد از ان روانه شاهجهان آباد نمودند روضه او متصل درگاه شاه مردان است عمارتی است عالی و باغی دارد پر از گلهای رنگین و میگویند که در تعمیر ان سی لکه روپیه صرف شده اندرون مقبره این تاریخ کنده اند

تاریخ

۱۱۶۷	چو آن صفدر عرصه کم شدے	زدار فنا گشت رحلت گزین	چنین سال تاریخ ارشد رقم	که بادا مقیم بهشت برین ۱۱۶۷

این بیت در تاریخ وفات او از مؤلف است بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۶۷	بهر سال رحلتش چون کردم از هاتف سوال	با طوب پرسش گفت نوبت صفدر جنگ د ۱۱۶۷

شاه پیر اشرف سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه پیر محمد مرید پیر کریم مانکپوری بود در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت هجری فوت شده تاریخ وفات او از الفاظ شاه اشرف کرامی برمی آید و این رباعی نیز در تاریخ وفات اوست

تاریخ

۱۱۶۷	منی از فیض شاه اشرف جان شد	قدوس عرش را رحمت رسان شد	سراسر بود نور قطب عالم	ز ذات قدس تاریخش عیان شد ۱۱۶۷

میر نوازش علی متخلص بفقیر

خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است شب دوشنبه سیزدهم شعبان سنه هزار و یکصد و شصت و هفت بعالم قدسی خرامید و در جنب جد خود میر لطف الله مدفون گردید میر آزاد تاریخش گفته

تاریخ

1167 روشن دلی سحر نفسی پاک گوهری | واحسرتا که دامن ازین انجمن فشاند
دل را طپید نالۀ تاریخ او کشید | پیر یگانه میر نوازش علی نماند ۱۱۶۷

شاه شریف اورنگابادی

در بیست و ششم رجب سنه ثمان و ستین و مائه والف فوت کرده و عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش یافته
مرد یار وحید بود شاه شریف ۱۱۶۷

تاریخ حوضی

نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بوقتی که بصوبه داری اورنگ آباد امتیاز داشته در شکوه خود در سنه هزار و یکصد و شصت و سه این حوض را تعمیر ساخته تاریخ اتمام آن خود گفته

تاریخ

1169 در جهان هر چند گشتم کو بکو | همچنین حوضی ندیدم هیچ سو
خواستم سال بنا آمد ندا
فیض عامش هست جاری همچو نیل | می برد هر تشنه مشک و سبو
میدهد ساقی کوثر آبرو ۱۱۶۹

قدم رسول

عمارتی است عالی در شهر کتک مضاف صوبه اڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافته و بر دروازه اش این تاریخ برسم کتیبه مرقوم است

تاریخ

بدرگاه خدیو دو جهانی | پناه عالم النبی و جانی
مرتب گشت نوبت خانه دین | بعهد شاه عالمگیر ثانی
چو فرزند مصالح دین محمد | کردیدار علی باشش بدانی
بدرگاه نبی این قصر آراست | خدا حاصل کند مقصود جانی
1167 سوال سال تاریخش چو کردم | سروش غیب گفتا از مهربانی
چو طبل کفر را سر شکنی زد | ز نوبت خانه نوین سال جانی ۱۱۶۷

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشتن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اڑیسه گردید شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ برادر زادهای او بودند هیبت جنگ که درین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری فایق بود پیشتر از همه در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک کشته شد بعد از آن بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه یک سال بعد از کشته شدن حسین قلی خان پسر هیبت جنگ شهامت جنگ نیز راه آخرت پیش گرفت جنازه اش را در باغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز که حاکم پورنیه بود بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم بقا گردید در جعفری باغ مدفون گشت و مهابت جنگ نیز بعد از وی بتاریخ نهم رجب یوم السبت سنه مذکور برحمت الهی پیوست و حسب الوصیت پائین مرقد مادر خود در خوشباغ مدفون گردید و تاریخ بوفات شهامت جنگ «شد الیش با مرد و» ۱۱۶۹ یافته اند و چون سال فوت هر دو برادران بلکه مهابت جنگ نیز سال واحد بتفاوت

ماباسے چند است همین تاریخ براے هر سه کسان سے تواند شد مدت حکومت مهابت جنگ شانزده سال بود و مدت عمر هشتاد سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد که اکثر مهابت جنگ میگفت که اسباب ولایت بران میکنند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان یعنی انگریزان خواهد آمد و چنین شد که او گفته بود روزے مصطفی خان مهابت جنگ را ترغیب بمقابله جماعه انگلشیه و تسخیر کلکته نمود او اغماض کرده جواب نداد بار دیگر خان مذکور شهامت جنگ و صولت جنگ را درعرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ جواب نداد در خلوت شهامت جنگ و صولت جنگ را گفت که با مصطفی خان خود سپاهی و نوکری پیشه است میخواهد که رجوع من همیشه باو بوده باشد شما چرا در چنین امور باو همداستان می شوید جماعه انگلش در حق من چه بد کرده اند که من بد خواهی انها کنم الی الآن آتشی که در صحرا گرفته است خاموش نشود آتشی که در دریا بگیرد کیست که آنرا فرو نشاند زینهار گوش باین قسم سخنها باز نخواهید داد که نتیجه غیر از فسادی ندارد ✤

نواب سراج الدوله ناظم بنگاله

پسر هیبت جنگ و دختر زاده نواب علی وردی خان مهابت جنگ است بعد وفات مهابت جنگ در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری ناظم بنگاله و بهار و اوڈیسه شد بعد ازان باراده بر آوردن ملک پورنیه از دست شوکت جنگ بطرف راج محل نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید که سرمایه برای گرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان شهامت جنگ که بجهانگیر نگر عرف ڈهاکه رفته بود باز آمد زیرا که کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانید و مسٹر ڈریک سنا سرمدار انگریزان حمایتش نموده نگذارد از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نموده معاودت بمرشد آباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشید چون جماعه انگلشیه را جنگ سراج الدوله متیقن بود و اسباب حرب چنانکه باید مهیا نداشتند لهذا القلعه قدیم بحصن حصینه بمدافعه برخاستند چون مسٹر ڈریک صاحب عرصه را بر خود تنگ دید خود را معدودی از سرداران بر جهازی کشیده جان بسلامت برد و باقی ماندگان لاعلاج بمقتضای غیرت موت را بر حیات گزیده تا باروت و گله بندوق بود جنگیده شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشته اسیر سراج الدوله شدند و اموال زرهای خطیر که احصای آن غیر مقدور است بتاراج رفت گویند که یکصد و چهل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند هنگام شب ان بیچارگان را در خانه تاریک و تنگ که در مربع زیاده از شش گز نبود و حالا آن مکان را بزبان انگریزی بلاکهول میگویند بند نمودند هنگام صبح چون دروازه آن مکان را کشودند بجز بست و سه کس را زنده نیافتند دیگران همه بشدت گرمی و تشنگی جان داده بودند این ماجرا دو ماه و دوازده روز بعد از رحلت مهابت جنگ بتاریخ بست و دوم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری که مطابق بستم ماه جون سال یکهزار و هفتصد و پنجاه و شش عیسوی بود بوقوع آمده مسوده این اوراق تاریخ این سانحه بزبان اردو باین طور منظوم یافته که ازان سال هجری استخراج میشود

تاریخ از مولف

جبکہ نواب سراج الدولہ و دشمن انگریز
صبح ہوتے ہی تن زار رہا زندہ بجز بست و سہ کس ہوئے
لی لیا جب جفا سے کلکتہ کو سجاد شوال
گویا ہر کسی نے تب یہ منھ سے اپنے دیا گول
خانہ تنگ بلا کہول میں یکبار کیا بند
پائی دشمن کتنی اور سرآمد کتنے کٹ
یکصد و چہل و شش انگریز کو جو تھے بے ہنوال
بہر تاریخ کہا ہمین خانہ تنگ بلا کہول ۱۱۶۹

سید کریم الله متخلص بغریب

برادر اعیانی میر نوازش علی خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است در سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت این رباعی از دست **رباعی** شیطان چو ز درگاه خدا شد مردود + پرسید کسی چرا نه گردی تو سجود + گفتا که منم مثو حبال رخ دوست + جز ذات خدا گر ندانم مسجود + و این بیت از سید غلام مصطفی است سر عبید لصمد سجده تو حق را نه توانی + تا سجده بآدم نکنی شیطانی + و میر غلام علی آزاد در وفات سید کریم الله این تاریخ بتعمیه گفت

تاریخ

۱۱۶۹ شاعری عرش کوی جنون شیرازی	سر دفتر معین جوانی با نصب	وقت جان رفتن ندا آمد ز غیب	بهر تاریخ وفاتش یا غریب
		۵۴	۱۲۲۳

سید قطب الدین عرف تجلی

درویش فاضل و کامل سجاده نشین شاه نور بوده بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه تسع وستین ومائه والف در گذشته و عارف الدین خان این مصرعه تاریخش یافته تاریخ + رو بجنت کرد قطب دین ما +

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان متخلص بآرزو اکبرآبادی

نسب او از جانب پدر بشیخ کمال الدین خواهرزاده شیخ نصیر الدین محمود و از طرف مادر بشیخ محمد غوث گوالیاری شطاری میرسد از شعرای تازه گو بوده و در سلک منصبداران بادشاهی بوده در اوایل سلطنت محمد فرخ سیر بخدمتی از خدمات گوالیار مامور گردیده مدتی در شاهجهان آباد اقامت داشت چون وقت او بآخر رسید بلکهنو آمده و در انجا ببست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت چندگاه بلکهنو بخاک سپرده شد بعد از آن برادرزاده او محمد حسن خان تابوتش بدهلی برده در انجا دفن ساخت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان نادر العصر	ز سرگاه سخن را آبرو رفت	اگر جوید کسی سال وفاتش	بگو آن جان معنی آرزو رفت
			۱۱۶۹

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ‌آبادی

نام اصلی او عبد الرزاق است و اصلش از سادات خواف جد اعلائی او میر کمال الدین در عهد اکبر شاه بادشاه از خواف بهند آمده و در سلک نوکران بادشاهی ملازم شده و پدر عبد الرزاق میر حسن علی نام داشت که در عمر بیست سالگی فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت ولادت صمصام الدوله بست نهم رمضان سنه احدی و عشر ومائه والف در لاهور واقع شده چون اقربای او اکثر در اورنگ‌آباد بود در عنفوان شباب از لاهور باورنگ‌آباد آمد در اوایل بمنصبی از پیشگاه نواب نظام الملک آصف جاه سرفرازی اندوخت و بعد چندی بدیوانی بادشاهی صوبه برار مامور شد و صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله پسر نواب نظام الملک بخوبی برآمد و چون نظام الدوله با پدر خود جنگ نموده شکست خورد صمصام الدوله تا وقتیکه با شرط رفاقت بجا آورد و بعد انهزام نظام الدوله از سلک کناره کشیده و یکسو شد و مدتی معاتب نواب آصف جاه ماند و انزوا اختیار کرده بتحریر و تسوید مآثر الامراء اشتغال ورزید و مدت پنج سال اوقات برین منوال گذرانید آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود او را از عتاب برآورده بدستور سابق بدیوانی برار مامور ساخت بعد وفات آصف جاه نواب نظام الدوله او را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود سرفراز نمود چون بعد شهادت نظام الدوله و قتل مظفر جنگ امارت بنواب صلابت جنگ رسید او را بتاریخ چهاردهم صفر سنه سبع وستین ومائه والف بعطای خلعت

وکالت مطلق خود و منصب هفت هزاری و هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت و در سنه هزار و یکصد و شصت
و هشت هجری عالمگیر ثانی پادشاه دهلی برای او ماهی و مراتب فرستاد و شخصی این مصرع تاریخ یافت ع از شاه هند آمد ماهی ۱۱۶۸
و بهم مراتب ۶۸ بعد از آن صمصام الدوله در فکر برانداخت نصاری فرانسیس که دران ملک اقتداری تمام بهم رسانیده بودند
افتاد و نواب صلابت جنگ از گفته او نصاری را از نوکری خود برطرف کرد بنابرین در ماه رجب سال هزار و یکصد و هفتاد
و یک عبد الرحمن مخاطب بحیدر جنگ که صاحب اختیار سرکار موسی بوسی فرانسیس سردار نصاری بود صمصام الدوله
را در اورنگ آباد با متوسلان و اقربای او مقید ساخت نظام علی خان بهادر صلابت جنگ که دشمن جانی حیدر جنگ بود بتاریخ
سیوم رمضان سنه مذکور حیدر جنگ را که بخیمه او آمده بود بقتل آورد و طرفه تشویشی در لشکر افتاد و درین شور و غوغا واقعه طلبان
کار صمصام الدوله را با پسرش میر عبد النبی خان یمین الدوله مظفر جنگ که یکی از اقربای او بود تمام ساختند پدر و پسر
را در مقابر آبای او که جانب جنوب شهر قریب درگاه شاه نور است زیر خاک سپردند و یمین الدوله را در شهرستان
آبای او که پایان گنبد شاه نور است دفن کردند میر آزاد تاریخ شهادت این هر سه درین آیه یافته + وجوه یومئذ مسفره ۱۱۷۱
و نیز میر مذکور گفته +

تاریخ

رفت صمصام الدوله زجهان	سیوم ماه شریف رمضان	سال این واقعه ان سید خورد	گفت ما کشته عبد الرحمان ۱۱۷۱

ایضا در مستزاد

صمصام الدوله آن امیر عالی + دستور آگاه	ناحق شده کشته بکینگاه و زعنایت الله	زاد بعرض سیر سایلان تاریخ + یاران شنوید	کردند شهید ناکسان سید را + انا لله ۱۱۷۱

و نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ که از طرف نواب صلابت جنگ بصوبه داری اورنگ آباد
ممتاز بود این رباعی مستزاد در تاریخ ایشان در سلک نظم کشید +

تاریخ مستزاد

دیدیم زمین هولناک صحرا + خونناب فغان	رنگش همه تر بود ز خون شهدا + از خورد و کلان	گفتم که سبب چیست این رنگ و تاریخ + گفتا هاتف	اولاد علی شهید کرد اینجا + عبد الرحمان ۱۱۷۱

و میر رحمت الله نامی شخصی این تاریخ یافته +

تاریخ

صمصام الدوله آنکه امیر کبیر بود	ناحق قتیل گشت بعهد کرم غریب	روز خمیس و ثالث ماه صیام بود	تاریخ گفت عقل شهادت شده نصیب ۱۱۷۱

روضه حضرت سلون

این درگاه در موضعی که انزا حضرت سلون میگویند مضاف صوبه اوده در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری
تعمیر یافته و این تاریخ بنای اوست

تاریخ

شد بنا در سلون روضه نور	که جهان را ز نسبتش فخر است	داد هاتف بشارت از تاریخ	این بود آستانه اشرف ۱۱۷۱

میر محمد یوسف

بن سید محمد اشرف الحسینی الواسطی البلگرامی دختر زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است او کتابی تالیف نموده باسم

الفرع الثانیت من الاصل الثالث شل و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته +

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال	از خم معرفت کشید رحیق	کرد در وحدت شهود رقم	نسخهٔ تازهٔ تفکر عمیق
از احادیث و از کلام الله	کرده اثبات حق زهی توفیق	هست این نقش دلنشین الحق	یادگاری ز خامهٔ توفیق
	سال تاریخ این کتاب خرد	گفت شمع مجالس تحقیق ۱۱۶۲	

١١٦٢

و میر محمد یوسف بتاریخ دوم جمادی الثانی روز پنجشنبه سنه اثنین و سبعین و مائة و الف در بلده لکهنو در گذشت نعش او را در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند و در باغ محمود باین مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیه او این تاریخ گفته +

تاریخ

الهی شکیب ما چها رفت	که کوهی بود در کیم ز جا رفت	نماند اکنون امید زندگانے	که درد و قاتل ما را دوا رفت
بیا بلبل بقمری تعزیت کن	که سرو او بتاراج فنا رفت	عزیزی مصر معنی میر یوسف	ازین عالم سوی دار البقا رفت
فغان من بهمراهی روان شد	چو روح او بگلگشت سما رفت	بدخشان با نماندان قدر و قیمت	ز دستش طرفه لعلی بی بها رفت
اگر فردوس باشد خوش ندارم	که زین گلشن نسیم جانفزا رفت	کدورت آنقدر خاکر وافشاند	که از سیمای وقت من صفا رفت
نمیدانم چه از من دید التقصیر	که با آن دوستی نا آشنا رفت	شکوه سلطنت از دست من رفت	تو گوئی از سرم ظل هما رفت
	نوشت آزاد تاریخ وفاتش	جوان یار ما یوسف کجا رفت ۱۱۷۲	

١١٧٢

و شخصی دیگر این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

١١٧٢ میر یوسف گذشت ازین عالم　داغ چندین الم بدلها سوخت　هاتفی دردمند تاریخش +　گفت جان و دل احبا سوخت ۱۱۷۲

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

در سال هزار و نود و سه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد پذیرفته و نام مادرش انوپ بائی بود و بعد از آنکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را کحل ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندار شاه در آنکه شصت و هفت ساله بود و از زمان فرخ سیر بادشاه مقید بود از محبس برآورده بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری موسوم بعالمگیر ثانی نموده برای نام بر سریر فرمانروائی در شاهجهان آباد نشانیده و میر [illegible] بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته +

تاریخ

١١٦٧ بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست	کارهای دین و دولت جمله عالم خواه شد	سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد	بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد ۱۱۶۷

ایضاً

١١٦٧ شاه والا نژاد عالمگیر	از ازل نامور بفیض آمد	گشت چون جلوه گر بروی سریر	گشت تاریخ مظهر ایزد ۱۱۶۷

بیت سکه

بر زر زد سکه صاحبقرانی
عزیز الدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دویم تا بشاهجهان آباد آمد غنیمتی بی شمار از دهلی و آگره برده
و دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را به پسرش تیمور مرزا منسوب ساخته وقت رفتن
احمد شاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی عهده امیر الامرای به نجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله
مرحمت ساخت بعد روانگی او عماد الملک غازی الدین خان که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود
از انجا نواب احمد خان بنگش را همراه گرفته بامداد رگهوناته راو مرهته و هولکر در دهلی آمد بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله
را از شاهجهان آباد بدر نمود و جمله کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورده بادشاه را محض بیدخل ساخت
و احمد خان بنگش را بجلدوی خدمت های او عهده امیر الامرای بخطاب بخشی الملک احمد خان بهادر
غالب جنگ دهانید بعد از آن عماد الملک در پی هتک حرمت شاهزاده عالی گهر خلف عالمگیر ثانی کوشیدن
گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقید ساختن او خانه او را محاصره نمود شاهزاده بنوعی که توانست
بعد کشته شدن چند کس و میر جعفر بانگسی بیتیل را و مرهته از آن حصین حصین سالم برآمده قریب هشت ماه همراه نجیب الدوله
گذرانید بعد از آن از خوف عماد الملک بطرف مشرق رفت و چندی در الهٰ آباد که نیابت آن صوبه از هنگام نواب
صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادر زاده او بود متوقف بوده و بعد از آن محمد قلی را امیدوار
وزارت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده
همراه خود گرفت درین سال رگهوناته راو مرهته و دتا سندهیه بایمای عماد الملک نجیب الدوله را در سکرتال
محاصره کرده او را تنگ نمود تاریخ این معامله یافته اند + ببری را آشکار آهو کرد + چون درین ایام غلبه مرهته ها بسیار
شد هندو و مسلمان از دست ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرایان
هندوستان عرضداشت باحمد شاه ابدالی فرستادند و کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده
این فرقه بیدین را استیصال گردانند چنانچه احمد شاه ابدالی از این مژده مسرور گردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد
و سه هجری عزم توجه بسمت هندوستان آورد و چون آمد آمد او گوش زد خواص و عوام گردید عماد الملک بخیال بی ادبی
ها که بنسبت عالمگیر ثانی از و بظهور آمده بود و علاوه آن نجیب الدوله را که دست گرفته احمد شاه ابدالی بود از دهلی
بدر ساخته بود بخوف جان خود باقی بیگ خان بلخی و مهدی قلی خان کشمیری را که مشیر امور دولت او بودند اشاره
فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را در پنجشنبه تاریخ هشتم و بروایتی بتاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه هجری بکشتند و جسد وی را از بالا بطرف دریا بر ریگ جمنا افگندند بعد شش پهر بعض کسان لاشش را
برداشته در مقبره همایون بادشاه مدفون ساختند تاریخ وفات اوست +

تاریخ

شاه عالی نسب عزیز الدین ... کشته بود در جوار رحمت جای
گفت هاتف چو رفت در جنت ... داد عرش سمک مهوای وای

۱۱۷۳ ۱۱۷۳

و چون انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان وزیر که خالوی عماد الملک بود و سه روز پیش از قتل بادشاه بحکم عماد الملک از دست همون نمک حرامان شهید شده بود. چنانچه عزیزی تاریخ شهادت او و بادشاه هم باین عنوان گفته که از مصرعه آخر تاریخ برمی آید ❊

تاریخ

١١٧٣

ستمگر بلخ و شقی کشمیر قاتل جهان شاه و ابن وزیر

مدت سلطنت عالمگیر ثانی پنج سال و هشت ماه و هشت روز مدت عمر هفتاد و چهار سال لقب او بعد وفات عرش منزل قرار یافته ❊

آمدن احمد شاه ابدالی مرتبه سیوم در شاهجهان آباد

چون نمک حرامان باشاره عماد الملک تیغ جفا بر گلوی عالمگیر ثانی راندند و شاهزاده محی السنت را که پسر کام بخش ابن خلد مکان بود برای نام بر تخت جهانبانی نشانیده ملقب بشاهجهان ثانی نمودند عماد الملک بهمدی علی خان کشمیری ابجراست او گذاشته خود بعیانت و رفاقت دتا سندهیه و جنکوجی که نجیب الدوله را در سکرتال حسب الاشاره او محاصره نموده بودند شتافت و معامله نجیب الدوله بر صلح قرار یافته بود که عنقریب رسیدن احمد شاه ابدالی گوش زد عالمیان گردید دتا سندهیه خبر شاه ابدالی شنیده صلح را ناتمام گذاشته با لشکر خود که در انوقت هشتاد هزار سوار جرار همراه خود داشت بمقابله احمد شاه ابدالی روان شده و چونکه عماد الملک خنجر بیداد بر گلوی بسیاری از سکنای شهر نیز رانده بود هر کس بلکه خادمان او نیز از وی گرد کدورت بر دامن دل داشتند چنانچه منبع و مزاهیت با نجیب خان پیوستند و متوسلان بادشاهی روز به روز بار دهلیه ها متفق شده برای تنخواه خود با بر عماد الملک هجوم کردند و باشاره نجیب الدوله در حویلی او رفته هر چه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند بهانه تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک بکمال حسرت وانده پیش سورجمل جات رفته در قلعه بهرت پور مخفی گردید بعد ازان در شاهجهان آباد بحکم نجیب الدوله بر آب و باد روان شد مختصر اینکه چون شاه ابدالی تا به انتربید رسید سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنگش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در میان انتربید واقع شده خودها را بشاه ابدالی رسانیده و شرف ملازمت اندوختند القصه چون لشکر شاه با لشکر دتا سندهیه مقابله شد دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجع القهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاهجهان آباد واقع است رسید و ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در میان آمد آخر کار دتا با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه قایم کرد تا آنکه با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ ابدالیان گردید این واقعه در ماه جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میر غلام علی آزاد تاریخ این جنگ را چنین یافته ❊

تاریخ

١١٧٣

کرد سلطان عصر درانی	قتل دتا بتیغ دشمن کاه	گفت تاریخ این ظفر آزاد
نصرت بادشاه عالیجاه		

چون خبر کشته شدن دتا سندهیه بملهار راو و شیوبهاو برادر زاده بالاجی پیشوا در دکن رسید با فوجی عظیم رهگرای هندوستان گردیده و در عرصه یانه احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده اول شهر را تاخت و تاراج نمود و قلعه را نیز بعد جنگ مفتوح

ساخت من بعد بتاریخ بیست هفتم صفر سال یکهزار و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بتخت نشسته بود معزول
ساخته میرزا جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود بخطاب جاندار شاه بولیعهدی پدر که به بنگاله بود بمسند
فرمانروایی نشانید و خود متوجه معرکه احمد شاه ابدالی گردیده دران جنگ بدست یکی از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی
سال مذکور که مطابق با جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شصت کرور مرهته ها شال آب
زمین ریختن بود چون شاه ابدالی بعد قتل او این فتح بزرگ نمود میرزا قتیل تاریخ آن گفته

تاریخ

شاه ابدالی ز انتها بگذشت	کرد انجام و در آغاز فتح	سر زنان خامه تاریخش نوشت	١١٧٤ شاه درانی نموده باز فتح ١١٧٤

مختصر اینکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چند ماه در شاهجهان آباد متوقف بوده بپاس آنکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه حضرت
بیگم را از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود درآورده داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور میرزا عقد بسته بود سلطنت
هندوستان بشاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جوان بخت شاه را همچنان بجای
پدر بولیعهدی گذاشته و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و از سر نو عهده امیر الامرایی بنجیب الدوله
بخشیده بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود و کلمهٔ مراجعت قندهار نمود تاریخ روانگی
اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابوالمظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفتدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع
شده پیشتر ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان در حین حیات پدر از شاهجهان آباد
گریخته و نواب محمد قلی خان را از الله آباد همراه گرفته متوجه ملک بنگاله رفته بود دران ایام تنی چند از انگریزان از طرف
کمپنی کوتهی های تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب
سراج الدوله حاکم بنگاله و رؤسای انگریز خصومتی دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان
ایشان واقع گردیده مختصر اینکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی
در میدان پلاسی که از مرشدآباد پانزده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخته و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بیست و سیوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد
هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال السنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میران پسر میر جعفر علیخان بقتل
رسیده بعد ازان صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانیده بودند که یک سال
و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده باراده تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر شهادت
پدر عالیقدر رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروایی آراسته جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم بادشاه ملقب ساخت و همانان خلعت
وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرایی بنجیب الدوله فرستاده بنابر وقت جلوس والا تاریخ شاه است پدر حق نشین

از تاریخ هشتم ربیع الآخر سال مذکور مے نویسند میر اولاد علی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

١١٧٣ زهی شاه عالی گهر عدل گستر ۔ باو تاج و تخت و نگین شد مسلم ۔ برون آر سال جلوس همایون ۔ ز سلطان هندوستان شاه عالم ١١٧٣

و در همینولا راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ فضل ربانی یافته و انرا در رشته نظم کشیده

تاریخ

١١٧٣ ز فیض حق چو شد عالی گهر عالم ۔ بجو سال جلوسش ز فضل ربانی ١١٧٣

و بعد جلوس بادشاه مدتی در بنگاله با توابعان نواب جعفر علیخان جنگ متواتر داشت تا آنکه شب سه شنبه هجدهم ماه ذی القعده سنه مذکور در پتنا یو قتیکه میر صادق مشهور بمیرن پسر نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق برو افتاد و جان داد و بعد وفاتش قاسم علیخان که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان با رؤسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول گردانیده و خود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست نشسته مالک الولایت گردید پس بعد شاه عالم بادشاه ملازمت حاصل نموده برای مصارف بادشاه از صوبه بنگاله بست و چهار لکهه روپیه سالانه مقرر نمود و بادشاه از آنجا کوچ کرده بطرف الله آباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله که بعد فتح بر مرهته و روانه شدن شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در شهر الله آباد رسیدند و بخوف جات و مرهته ده سال دیگر دران شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بشاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در شهر الله آباد بمقام بهادر گنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرونی و بیرونی اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است سه تربت دارد و بر دو تربت تاریخ است و بر یکی هیچ مرقوم نیست و آن تاریخها اینست

تاریخ

١١٧٤ چو زینت نسا رفت از دار فانی ۔ بفردوس اعلی سکونت گرفته ۔ بجستیم تاریخ سال وفاتش ۔ خرد گفت جای بجنت گرفته ١١٧٤

بر مزار دیگر

١١٧٥ هزار و یکصد و با پنج و هفتاد ۔ برفت آن محترم سوی فردوس گشاد ١١٧٥

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار بطرف بیرونی منقوش است بعینه چند از ان نوشته مے شود

تاریخ

خبر رحلتش ز سر صدق و صفا رسید شد ۔ تا که داخل بسرا پرده عصمت شد
روح پاکان همه طالب حور العین ۔ گشته از صدق و صفا فیروزمند
١١٧٤ که ز شوق نکهت نقش سر لوح مزار ۔ والدخلی جنتی از سوره والفجر بیار
هزار و صد و هفتاد و چهار هجرت

رفت با فاطمه بنت رسول مدنی ۔ گشت هم صحبت او دست زده بیاد رنی
منزلش خلد برین کرد خداوند جلیل ۔ جزم بهار تاریخ وفاتش جبریل
اندرین ظلمت شب خالق ستار مجید ۔ بنیافت بر خوذ زینت النساء الطیبه
رفت از عالم فانی بریاض جنت

اگر عدد سر لوح را که حرف لام باشد با عدد والدخلی جنتی یکجا نموده آید تاریخ وفات برآید

امام باره در ملک بهار

این امام باره را منیرے راج در ملک بهار مضاف صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج تعمیر ساخته و بر دروازه ان عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

منیری راج بتوفیق ایزد سبحان	بنا نموده چو این مقر امام زمان	هزار و یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار	ز هجرت نبی آن سرور صفا و کبار
	بگو تو مختصر امام باره سبط حسنین	بحق احمد مختار شاه کونین	

۱۱۷۵

کشته شدن سورج مل جاٹ و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهند

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهته با نجیب الدوله را خلعت امیر الامرائی سرفراز نموده و جوانبخت شاه را بجاے پدر او ولیعهد ساخته بانصرت و فیروزی بطرف کابل و قندهار مراجعت نمود بعد روانگیش حکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد روان شد در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شاید که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جاٹ که مالک ڈیگ و کمبهیر و بهرت پور بود و از چندی قلعه اکبرآباد را نیز گرفته بود در شاهجهان آباد آمده با نجیب الدوله جنگ و پیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی از ضرب گوله بندوق کشته شد و این سورج مل پسر بدن سنگه جاٹ است و بدن سنگه پسر چورامن جاٹ بود و چورامن در عهد عالمگیر اورنگ زیب رهزنی میکرد و ازین پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهار ده کروه از اکبرآباد فاصله دارد نهاده بود در ابتدای سلطنت محمد شاه فوت کرده بعد او پسرش بدن سنگه جاے پدر را گرفت و قلعه ڈیگ را تعمیر نموده و در ایامیکه نادر شاه در دهلی آمده بود زنده بود و بعد وفاتش پسر او راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگه نام داشت که قلعه کمبهیر بنا نموده و پسرش بهادر سنگه تا شرح جامے در عربی خوانده بود و این سورج مل در وقت احمد شاه بادشاه خدمت نواب صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار بسند بادشاهی یافت و بعد از رفتن صفدر جنگ بسمت صوبه خود از نسبت ضعف سلطنت بیشتر جاهاے بسند بزور شمشیر بدست آورده بود و بعد کشته شدن بهادر... شاه ابدالی قلعه اکبرآباد را تسخیر نموده و در ڈیگ عمارتهای عالی تعمیر ساخته و پسران او که از نواب صفدر جنگ دستار بدل برادرانه کرده بودند تخریب مکانات شاهی که در قلعه اکبرآباد بود پرداختند و سورج مل سوهار امرهاث را صوبه دار الخلافت اکبرآباد داده و هم زیاده تر تخریب آن شهر پرداخت و سورج مل نماینده ... زوج کیوار سنگ نشیم که شاهجهان بادشاه بصرف ده هزار روپیه تیار ساخته بود و سوقریب ... ضرب توپ کلان از قلعه اکبرآباد بر داشته در قلعه ڈیگ بهرت پور گذاشت القصه چون سورج مل جاٹ کشته شد پسرش راجه جواهر سنگه بعد از چندی او قات جهت انتقام خون پدر ملهار راو مرهته و نواب عماد الملک را همراه گرفته با لشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نموده چنانکه نجیب الدوله عاجز آمده بار عرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده و شاه را از کابل حرکت داد و چون جواهر سنگه آمد آمد لشکر احمد شاه را شنید مشوش شده بتوسط راو ملهار مرهته با نجیب الدوله مصالحه کرده مبلغ یک معاوضه دست... و این سانحه در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت و شروع هفتاد و هشت هجری در ایامیکه نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوسته

نواب صلابت جنگ حیدرآبادے

پسر سیوم نظام الملک آصفجاه حیدرآبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ که ذکرش پیشتر از این مرقوم گردیده فرانسیسان و افاغنه سید محمد خان را که مشهور به صلابت جنگ بود بر مسند ریاست دکن نشانیدند بعد چندی ... رادو مرهته تا ... ...

برهانپور از اورنگ آباد متوجه پونه گردید و بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله او پیش آمد صلابت جنگ محاربه کنان بالاجی را قریب پونه رسانید با او دو جا محاربه نموده اکثر که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسان با آتش بازی توپخانه دود از نهاد مرهته برآوردند خصوصاً شب چهارم محرم شروع سال یکهزار و شصت و پنجم هجری که تمام ماه خسیف شده بود افواج مرهته اکثر معه سرداران مشغول پرستش خام آن وقت بودند شبخون زده فوج ایشان را هزیمت دادند آخر صلح باهم درمیان آمد و بعد ازین عقده برطرف کردن صلابت جنگ نظام علی را از نوکری خود از گفته صمصام الدوله و کشته شدن صمصام الدوله از دست لشکر در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک مفصلاً در ذیل احوال صمصام الدوله مرقوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت یازده سال بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج بدست برادر خود نظام علی خان مقید گردیده یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بست و یکم ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت درگذشت و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون گردید

نواب نظام علی خان آصفجاه حیدرآبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته مالک ولایت دکن گردید و بست و هشتم ماه شوال سنه … … … مقید ساخت راجه … کشن … تاریخ آن یافت +

تاریخ

آه … … ملک … | … بود … یک زماه شوال …

از معرفی اخر تاریخ استنباط … … در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت ملک … را تاخت و تاراج ساخت و لشکریان او کفایت … بود را سوخته با خاک برابر کردند میر اولاد محمد که متخلص به … زاده میر غلام … آزاد است این تاریخ یافت +

تاریخ

آصفجاه دوم سلیمان غلام	آمد … … سوخت تمام	تاریخ شنو ز مشعله طبع ذکا	آتش زده … ره سیاه اسلام

درین ایام … [illegible]

فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام انگریز

چون در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و ششم هجری سنیارت صاحب انگریز … عالم بنگاله … بنابران انگریزان نواب جعفر علی خان معزول را برای مصلحت باردیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشانیدند نواب قاسم علی خان تا چندی جنگ و محاربه با ایشان داشت آخر هزیمت بر هزیمت یافته … تاب مقاومت نیاورده در شروع سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در اله آباد آمد و از شاه عالم بادشاه و نواب شجاع الدوله که در آن بلده تشریف داشتند استمداد و کمک خواست که مدد کرده او را باز بر ملک بنگاله … گردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه در آخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری با سپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده تا بنگاله … اراده جنگ علم کردند چون سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید و ایام برشکال سر رسید توقف را مناسب ندیده از آنجا کوچ نمودند و به بکسر آمده مقام کردند بعد گذشتن ایام برسات میجر منرو … انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که در آن ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند آخر نواب تاب مقاومت نیاورده … بتاریخ بست و ششم … ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بست و سیوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود از

میدان جنگ روبرتافته بمشوره عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با پنجهزار سوار و پیاده در جنگ شریک نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر روهیلا باین برفاقت در دهند باز طرح جنگ و جدل اندازد شخصی درباب شکست خوردن شجاع الدوله این تاریخ یافته + کل مغل لوین + القصه افواج انگریزی بفتح و فیروزی تا به الداباد و لکهنو و فیض اباد داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله منهزم شده رو بفرار نهاد لاچار با رو سای انگریز طرح صلح انداخته همراه ایشان تا بالـه اباد تشریف [illegible] شجاع الدوله چون به بریلی رسید سوای حافظ رحمت خان کسی از روسای افاغنه با او موافق نشدند بلکه خیال فاسد در دل داشتند لاچار از انجا رو گردانیده همراه حافظ رحمت خان در فرخ اباد پیش نواب احمد خان پسر نواب محمد خان بنگش شتافت و از انجا نواب عماد الملک غازی الدین خان را که در فرخ اباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و بسعی او ملهار راو مرهته که پنجاه هزار سوار همراه خود داشت در کوره جهان اباد لشکر کشید و جنرل کارنک صاحب بهادر که بطرف فیض اباد اوده رفته بود از استماع اینخبر در گهات شیوراجپور عبور گنگ نموده مقابله فوج مرهته نمود نایره قتال از هر دو جانب زبانه کشید و نواب نابِ گله توپ [illegible] نیاورده روازمیدان بگردانیده و مرهته ها هزیمت یافته و عبور جمنا کرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه می سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود بوقوع پیوسته از همین وقت پایه دولت کمپنی انگریز بلندی گراست و ابتدای عملداری کمپنی انگریز از همین زمان تصور باید نمود چنانچه تاریخ اغاز دولت انگریز در این مصرع یافته اند

۱۱۷۸ در هند امیر [illegible]

مختصر اینکه بعد انهزام بخاطر نواب رسید که در شاهجهان اباد رفته معرفت نجیب الدوله عرضداشت متضمن [illegible] سرداران سپاه و درخواست فوج کمک نزد احمد شاه ابدالی [illegible] که موافق استدعای نجیب الدوله در محاصره راجه جواهر سنگه جات از کابل کوچ کرده تا سرهند رسیده بود [illegible] چنانچه این تدبیر را احسن تدابیر شمرده در فرخ اباد پیش احمد خان بنگش آمد اما بصلاح او پیغام صلح و مصالحه با روسای انگریز درمیان آورده جنرل کارنک صاحب ملازمت نمود و عهد و پیمانی که تا این زمان بران قایم اند درمیان آمد بعد ازان هر دو سرداران از انجا کوچ نموده تا بالـه اباد تشریف آوردند درین اثنا کرنیل کلیو صاحب مخاطب به ثابت جنگ بهادر که بعد ازان ایام از ولایت مخاطب بلارد کلیو شده آمده بود برای بندوبست صوبه بنگاله از کلکته تشریف بالـه اباد آورد و منشی اعتصام الدین که بولایت انگریزان رفته بود در رساله شگرف نامه تصنیف خود می نویسد که چون لارد کلیو صاحب بالـه اباد رسید با نواب شجاع الدوله قرار داد درمیان آمد که صوبه الـه اباد و مداخل بست و چهار لکهه روپیه و صوبه کوره جهان اباد [illegible] ملک چهل و هشت لکهه روپیه جهت خرچ بادشاه [illegible] او کرده شود باقی صوبه اوده یک کرور و پنجاه لکهه روپیه [illegible] غازیپور زمینه پانزده لکهه روپیه بصرف نواب موصوف باشد بعد ازان پنجاه لکهه روپیه برای خرچ سپاه لشکر کمپنی از نواب گرفته بود و قطعه صلحنامه دستخط و مهر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده [illegible] بدست گرفته بدست نواب داد و نواب [illegible] بدست گرفته بدست لارد کلیو [illegible] نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف صوبه اوده رخصت شد و لارد کلیو [illegible]

سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بیست و
چهار لکهه روپیه سالیانه بخزانه عامره بادشاهی عاید گردد و محصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله را بطریق تمغا بنام کمپنی انگریز
در سند بادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر کرد که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دارد بعد این همه نوشت خواند
که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی مطابق بیست چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و نهه هجری ترقیم یافته بود لارد کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر الهاباد طرح اقامت انداخت و
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی تاریخ چهاردهم ماه شعبان روز در سنه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی بود در مرشداباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله شاید که در ماه ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نهه هجری فوت نموده بعد از وی برادرش نواب
سیف الدوله بر مسند ریاست نشسته در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه درگذشت بعد از وی برادر خوردا و مبارک الدوله سند نظامت از
[illegible]

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از نبایر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است نسب او به پانزده واسطه بشیخ موصوف
میرسد و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و مایة و الف واقع شد
شاگرد محمد مسیح فسائی و او شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطاع عالم را
فرو گرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً دایر و سایر است در هنگامه نادرشاه از ایران دیار وارد هندوستان
گردیده و مدتی در شاهجهان اباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و دران بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذشت که اینقدر دیر چرا است و برای قبر لوحی از سنگ تراشیده
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد و بر سر لوح اسم تبارک الله بعد ازان محسن قد تنبک المسمی بعد ازان العبد الراجی رحمته
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پایین لوح مذکور این مطلع خودش مرقوم ساخته بیت روشن
شد از وصال تو شبهای تار ما + صبح قیامت است چراغ مزار ما + و در هر دو پهلوی مزار این دو بیت ع زبان
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم + همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا + حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا + اللهم اغفر له وارحمه فقط وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شخصی این تاریخ بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۶
نی گشت هیهات ردی زمن ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیر پناه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخت و عزیزی تاریخ ان یافت + لان الصلواة معراج المومنین + و دیگری گفته ۱۱۸۰

تاریخ

متبله دین پناه پیر بنیاد	ساخت مسجد بفضل ربانی	المبال تاریخ او ملک زفلک	گفت این هست کعبه ثانی

1180

ایضاً

محمد بناه اشرف الکریم	نموده بنا مسجد مستقیم	ندا کرد هاتف که تاریخ او	بکو خانه حمد رب کریم

1180

مسجد اله اباد

در شهر اله اباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه در ان شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری بتعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین خلق پرور بادشاه گستر حامی دین کرام صاحب عدل و سخا و بادشاه ذوالکرام مستفیض از جود او هستند جمله خاص و عام
تا که مهر و ماه باشد رونق افزای سپهر زیر چلمش هفت کشور باد نصرت مستدام چون حسام الدین علیخان خانه زاد با وفا ساخته تعمیر این مسجد بائین عظام
سال تاریخش سروش داد از عرش برین کعبه دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام

1181

مرزا محمد بیگ خان

پدر مرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابوطالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع ان نجسته الدین که بود ذی شرا فضل علم و عقل و ادب شتافت چون به بهشت برین از ین عالم زبان خلق فتاد جان مادر ب
جو و داشت با همه کس رز دریای انور او بدون مهر حشرش روز عالی شده شب در توع انیم غلی بهادل افگار ان چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو و سه بوم از جم جهان نوشت بالهام سال کج و کعب نموده طوف بهشت برین دو دم تاریخ ز روی خرم دیقین آمد از دلم مسجد

1182

تاریخ مسجد اله اباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر اله اباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار نمان فیلبان منصب دار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی بتعمیر ساخته و تاریخ بنای ان شاه محمد اجمل اله آبادی گفته

تاریخ

قرب قدم رسول ره سیر از بهر نماز این مکان است تعمیر بدور شاه عالم ان شاه که شاه خسروان است
بنمود رفیق جنگ عالی کو سید فوجدار خان است اجمل ز تو کر کسی بپرسد تاریخ بنای او چه سان است
کو بیت خدا و کعبه دین تاریخ بنای این مکان است

1184

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ اباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد وفاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ اباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله با جنگید و

کشته شد بعد وفاتش ریاست او را نواب صفدر جنگ متصرف شد اما بعد از چندی احمد خان که برادر خورد قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته در راجه نول رای را که نایب نواب صفدر جنگ بود کشته باز بهر ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری فوت شد و این تاریخ بر رسم تعمیه در فوت اوست

تاریخ ۱۱۸۵

کنند گریه خلایق بناله و افغان ‖ ملایک آه کشند از وفات احمد خان ۱۱۹۱

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه در و کرده شود تاریخ بر آید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادر شاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست و شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است و بر مرقد او این تاریخ مرقوم است

تاریخ ۱۱۸۶

شاه والاجاه احمد شاه درانی که بود ‖ زر قوانین امور سلطنت گیتی سپر
میرسید از هر طرف در گوش بیخواهان او ‖ از زبان خنجرش هردم هزاران نیشتر
از نهیب قهر ایشان بی ستون در عهد او ‖ تیر آهو را نشستی بیش دادی پر در
چون رخ آن شه جانب دار البقا تاریخ بود ‖ سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که داماد خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر وساده سلطنت نشست و بعد ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری در ماه شوال فوت نمود بعد وفات او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که پدرش وفادار خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند افتاد و او شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروای میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین الهٰ آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد او غره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت ✤ نیکبخت ازلی بادا ✤ یافته اند بزرگی خاندان ایشان مشهور است دیوان فارسی دارد و نهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی بنان و قلیه گفته اشعار سراسر شیرین و نمکین دارد در ایامیکه شاه عالم بادشاه در الهٰ آباد استقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بانکه هشت فوت کرده و تاریخش منشی جگل کشور تلمیذ او بتعمیه گفته از آن چند بیت نوشته میشود

تاریخ

ذات پاک علام قطب الدین | رفت بسست زجهان افسوس / با دل زار سوخته گفتم | دل سوز این من سوال نمود / قطب دین رفت زین جهان افسوس | سال این غم زنوحه خوان افسوس

۱۱۸۸

جوان مسیح

شخصی بود که مذهب عیسوی داشت و در جنگ کنبهر که با راجه نول سنگه و مرهته ها در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری رو داده بود کشته شده قبرش در اکبراباد در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است تا امروز موجود است و این چند عبارت و تاریخ منظومه بر تربت او مرقوم است جوان مسیح ولد جوکم متوطن کابل در سنه ۱۱۸۳ در جنگ کنبهر بشهادت رسید

تاریخ

هزار حیف که گردون دون بمکر و دغل | بضرب توپ سازنده بزر کشش خلل | نشستن زبارک احسرتا بعنف ملک | جوان مسیح قریب مسیح یافت محل

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه از الهٓ اباد بطرف شاهجهان آباد و دیگر حالات

چون راجه جواهر سنگه مالک قلعه ڈیک وغیره در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری فوت کرد برادر اعیانیش راو رتن سنگه ده ماه و سیزده روز حکمرانی کرده از دست رو پانند فقیر کیمیاگری کشته شد بعد فوت او برادر او راجه نول سنگه بر وساده حکومت نشست در ایام حکومت او شاید که در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری سرداران مرهته یعنی نراین راو برادر کوچک مادهو راو پیشوا پسر بالاجی و تکوجی هولکر و مهاجی سیندهیه بجمعیت هشتاد هزار سوار از دکن در اکبراباد رسیدند و جنگ اول با راجه نول سنگه که ملک یک کرور و پنجاه لکهه روپیه در تصرف داشت واقع گردید و بر راجه ظفر یافته زر لخواه از و گرفتند و ملک او با دارزانی داشتند همدرین ایام نواب نجیب الدوله خواست که فرقه سکه را که در ملک میانه دواب فتنه و فساد برپا ساخته بودند با مداد مرهته ها دفع سازد باین اراده در خیمه ایشان آمد خواست که باتفاق ایشان بر سران فرقه رود که ناگاه عارضه های گریبانش گرفت لاچار پسر خود ضابطه خان را همراه مرهته گذاشته خود بطرف روهیلکهند شتافت و در اثنای راه تا به هاپر رسیده بود که فوت شد و این واقعه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری شاید که در ماه رجب بوقوع آمده لاشش او را در نجیب اباد برده دفن کردند و ضابطه خان بعد فوتش بدهلی رفت و چون مرهته ها رخ بطرف شاهجهان آباد آوردند ضابطه خان مشوش شده شهر را گذاشته بسگرتال رفت و مرهته ها جا را خالی یافته دهلی را متصرف شدند و ملک میانه دوآب را که مابین دریای گنگا و جمنا است و از مدتی بقبضه روهیله ها بود نیز گرفتند بعد ازان عرایض بحضور شاه عالم بادشاه که در الهٓ آباد تشریف داشتند ارسال نمودند که آمده بر ملک موروثی خود قابض شوند بادشاه که از مدتی بامید استمداد از صاحبان انگریز در الهٓ اباد اقامت داشتند چون دید که کسی بمدد او نمی رسد لاچار در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک عیسوی بود الهٓ اباد و کوڑه را بمنیر الدوله تفویض نموده و نواب نجف خان و حسام الدوله را همراه گرفته از الهٓ آباد کوچ نمود و متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردید چون بفرخ اباد رسید نواب احمد خان بنگش که دران ایام بسیار بیمار بود پیشکش فرستاده از نیامدن خود بحضور جهت غلبه بیماری معذرخواه شد و چند روز بعد انعه رود بادشاه مسافر ملک بقا گردید تاریخ وفاتش سابق ازین نوشته شده

بعد وفات احمد خان بسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت و بادشاه بعد از قیام بست روز از انجا کوچ نموده بعد طی
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چندروز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بست
و باستمداد مرهته ها تا ششماه جنگ و جدل در پیش داشت تا انکه ضابطه خان هزیمت برهزیمت یافته رو بفرار
نهاد و در پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهته شدند و قلعه پتهرگده که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بانصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شایق شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر خدا الشهر هند از سر نو یعنی که ز فضل حق بفتح و نصرت	شادی نشاط و آب تابی آمد دارای جهان فلک جنابی آمد تاریخ ورود او ز هاتف جستم	گوئی که سحاب فیض در مزرعه خشک زینت ده تاج و تخت شاه عالم گفتا که ز شرق آفتابی آمد	از یمن دعای مستجابی آمد با دولت و بخت کامیابی آمد

۱۱۸۶

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیرالامرا
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذوالفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را ملکی وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست امده بود لیکن روز بروز کارش رو بتنزل داشت و
فتنه و فساد هر طرف در ملک برخاستن گرفت زیرا که انچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان و روهیله ها برآورده بود مرهته
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خودها داشتند تا بحدیکه ضابطه خان باتوکوجی هولکر وعده زر
بمیان اورده معرفت او طالب منصب امیرالامرائی و میربخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جان فشانیهاکه ازو بظهور رسیده بود عهده میربخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
با جابت نشد و توکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردیده و بادشاه نیز بر سر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسند نوکر داشته با مرهته ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و بجنگ پیوست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گوله توپ
کشته شد ٭ فوت رستم ٭ تاریخ وفات اوست و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع امده بعد هزیمت ۱۱۸۶
مرزا مذکور مرهته ها بادشاه را بران آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیرالامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهته ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و الهآباد و کره که برای مصارف بادشاه و از
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته ها نمود اما دست مرهته ها بران ملک نرسید و ازان وقت باز بتصرف
نواب مذکور درآمد الحاصل بعد ازین معامله برسرداران مرهته یعنی سیاجی پیشوا و مهاجی پلبل سیندهیه و توکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی برآمدند و نواب نجف خان را نیز ۳۰ هزار روپیه

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی برین نگذشته بود که خبر از دکن رسید که نارائن راو پیشوا را کشتند و رگهوناتهه راو مشهور براگهوبا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و نارائن راو پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادهو راو پیشوا بریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و بسعی رگهوناتهه راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما درینجا توقف نمی توانیم کرد اگر شما شصت لکهه روپیه بما دهند ملک میان دواب که از افاغنه گرفته ایم بشما بسپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه برای خرج ما مایان وفا نخواهد کرد چهل لکهه از روهیله ها باید دهانید واگر افاغنه بدادن زر مسطور اندیشه نمایند شما متعرض حال ما نشوید بنوعیکه توانیم ازانها خواهیم گرفت چون نواب برخرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما بنویسید بنده این مبلغ را بتدریج سرانجام نموده بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نمود ایشان زر گرفته بملک خود که دکن باشد روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بملازمت نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت کردن افتخار بلند ساخت پس بدهلی آمده مجدالدوله را که مشیر بادشاه بود بیدخل محض نمود و حسام الدوله را حسب الایمای بادشاه محبوس ساخت بعد ازان به تسخیر ملکها که جاتها به تصرف خودها داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بملک خود حافظ رحمت خان در ادای زریکه نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملک او را از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اتاوه را از دست هری پندت نامی مرهته که از طرف بیساجی پیشوا درانجا مانده بود بیرون آورد بعد ازان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری از اتاوه بطرف شاهجهان پور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هفتاد هزار بلکه زیاده ازین فوج افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کتره کمال زی خان و فرید پور در میدان لاهی کتره تلاقی فریقین دست داد درانوقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری که موافق بست و سیوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو پلتن انگریزی از فوج پیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از لشکر شور جلو داشت بذات خود بیرقی در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرده بضرب گوله هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان بریچ همون وقت سرش از تن جدا ساخته بنواب آورد صدای کوس خورمی و شادی و ترانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و شکست بر سپاه روهیله افتاد عزیزی تاریخ این فتح بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۰	۸
چو در لفظ ظفر تاریخ دیدند	پی باقی سر حافظ بریدند

۱۱۸۸

یعنی اگر عدد لفظ ظفر را عدد حرف حا که سر حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح برآید و تاریخ وفات او عزیزی در زبان پشتو
۱۱۸۸ که زبان روهیله ها باشد گفته تاریخ حافظ ناد علی رشا + واین قطعه در تاریخ وفاتش از مولف است

تاریخ

۱۱۸۸ حافظ رحمت که شمشیر بود در میدان جنگ
بر سرش تیغ قضا آمد شده تدبیر عزم خون
چون بحکم ایزد سر وکردن حق انشد از تنش
بهر تاریخش جدا کردم دو باغش را ز کون
یعنی در حرف نخستین هم دو حرف آخرین
دو در چون کردم ز باغش سال فوتش شد عیان

نواب شجاع الدوله

این نواب منصور علیخان صفدر جنگ است اصل نام او جلال الدین حیدر بود ولادتش در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این بیت است **بیت** برآمد آفتاب از مطلع نور + بدولت خانهٔ نواب منصور + اگرچه از مصرع اول تاریخ برمی آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرعه تاریخ است پس مولف در مصرعه دیگر این افزوده باین طور گفت

تاریخ

۱۱۴۴ چو آن نور شد در چتر شد نمایان
بدولت خانهٔ نواب منصور
ملک برگفت تاریخ تولد
برآمد آفتاب از مطلع نور

و شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ کردن او و در بکسر با انگریزان در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و هزیمت یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ کردن باستمداد مرهته و شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در زیر حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً ترقیم یافته و بعد از فتح یافتن بر حافظ رحمت خان و بند و بست ملک جدید که از دست روهیله ها برآورده بود از شدت در دخیار کی بیمار شده بفیض آباد مراجعت نمود و هر چند مرهم بر سر آن نهادند روبه التیام ننهاد و در یکماه و سیزده روز در فیض آباد در بیست و بتاریخ بست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بست نهم ماه جنوری در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح آن در گلاب باری که پیش از این مدفن والده ماجده اش بود مدفون گشت عزیزی تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته

تاریخ

چون شجاع منصور بر بال
زد ز سوی ملک حق با این سرا برگزند
شد شجاعت بی سر و پا و سخاوت عزم
تاج خود را بر زمین گریه زاری فگند

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت برآید و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۱۸۸ چون شجاع الدوله نواب جهان
عالمی در ماتمش مغموم گشت
رفته از ذیقعده بست و چهار روز
رخت بست زین عالم فانی گذشت
بود سال فوت آن والا نژاد
یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت

و از این مصرعه بعد از دور کردن یکعدد تاریخ برمی آید ع رفت نواب شجاع الدوله +

جنگ کردن نواب نجف خان با جاٹ وغیره

در ایامیکه نواب شجاع الدوله قلعه اٹاوه را از دست هری پندت مرهٹه برآورده بمنیه جنگ حافظ رحمت خان در المکوه متوقف
بود نواب نجف خان قلعه اکبراباد را که بتصرف راجه نول سنگه جاٹ بود محاصره نموده و داد تهور داده مفتوح ساخت و
این واقعه در آخر سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت رو نموده و عزیزی تاریخ آن یافته مبارک فتح قلعه اکبراباد و جنگ نواب ١١٨٧
شجاع الدوله در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد از آن در سنه هزار و یکصد و نود
هجری میرزا نجف خان قلعه ڈیگ را محاصره نموده میجنگید درین اثنای راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد برادر خوردش
راجه رنجیت سنگه که در لشکر نواب بود خبر وفات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل ڈیگ شده بر مسند حکومت
نشست و بنگ با نواب جنگ نمود آخر عاجز آمده شاید که در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته و خود گریخته بهرت پور
رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور استنباط یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان ناوک بود + ١١٩٠
یعنی بشکل گوله بصورت نقطه میشود و بشکل بان بصورت هندسه نه و بشکل سنان و ناوک بصورت دو الف میشود
پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت ١١٩٠ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست
جاٹ وغیره برآورده بود بتصرف خود داشت بنابران مجد الدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری بادشاه را بران
آورد تا فرمان بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون درینولا کمپنی انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم است
که هر قدر ملک که بدست آورده از ان ملک بالقدر تنخواه کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نماید غرض مجد الدوله
این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد نصف ملک او در تنخواه کمپنی خواهد رفت و اگر حکم حضور بجا نخواهد آورد
چهار پلٹن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هسٹنگس صاحب بر حال او بود هیچ نشد
و نواب موصوف در همون سال از اکبراباد بشاهجهان اباد آمده مجد الدوله را حسب الحکم بادشاه که از دستش بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر هزبر جنگ

در فیروزاباد که آن شهر سیزده کروه شرقی از اکبراباد فاصله دارد روضه های خشتی و سنگین و عمارات و مساجد
که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد لهذا منجمله یکی مسجد خورد سمت شرقی
شهر بنظر آمده که حالا جوکیداران خاک در انجامی باشند و قریب آن تربتی است که از کتابه آن چنان مستفاد می
گردد که آن مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر هزبر جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه
سنه هزار و یکصد و هشتاد و نهه هجری فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور تعمیه مرقوم است

تاریخ

ای دریغا ز قضا دی آمد
مرد آقا بزرگ پاک نژاد
نز تپش را کند مگس را سنی
ساخت تاریخ فوت آن مغفور

حیف صد حیف رفت فردوس
رفت روحش بعرش علیین
هر دم از لطف خود بشرح العین
فکر هایی که بود در پی این
نقطه مستعمل نجبت نصیب

گرد بحکی نهاد سبزه نو
بر سر قبر آن فرشته خصال
ساخت آه رحیم روضه او
کیان هاتف کشیده الف
توبه آقا بزرگ سازد قرین

بخت بر خاک رو لوس رین
فاتحه خوان همیشه روح امین
داد بش بانعانه خدا نزد مین
گفت از فرط غم بصوت حزین ١١٨٩

بحلق اویخته شدن نند کمار مهاجنی مالدار

نندکمار برهمنی بود متوطن شهر کلکته که بمنزدی زر و دولت کسی با و نمیرسید بعلت جعلسازی بحکم صاحبان کلان کچهری بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نهه هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی او را بجلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف ما للدار بحکم انگریز باینطور کشته شود قریب یک لکهه از مردمان شهر کلکته برگرد دار او جمع آمده ایستادند احتمال آنکه او را نخواهند او بخت هرگاه که او را بجلق کشیدند آن مردمان از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند و هندوان بکنار دریا رفته دست خود ها شستند که مایان از خون او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه و دیگر اندوختهای او در حساب آمد و مهرهای بنام اعزه مردم که ساخته و برداخته نندکمار بود از صندوقچه های خانه او بر آمد و ضعتهای فاسده اش بوقوع ظهور یافت زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله لیسرش راجه گورداس شد مولف این تاریخ که متعمه ست در حق او گفته

تاریخ

۳۰۹ الف ۲۲۰

مقام کرد چو بالای دار نندکمار	که بود مفتری جعلساز آن غدار	سوال کردم و گفتم ز دل که سال بگو	ز دار عذر برون رفت کافری فرمود

۱۱۸۹

لفظ کافری در آخر مصرعه اشاره بر حروف کاف و ری است که عدد آن دو صد و بیست می شود اگر از عدد حروف دار عدد منها کرده آید تاریخ بر آید و بر همین دستور شخصی معمای باسم گورداس پسرش و بال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما

سه آن کاف و ری که پاک شد از ما چو دانش + گویا بدل گذشت مسلمانی منش + یعنی چون حروف کاف و ری پاک شد گرباشد و حروف با چون در دل گذشت دبال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض آبادی پسرش نواب آصف الدوله بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادر زاده مصطفی خان میر سامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت کل داده هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید بعد از آن اقتدار مختار الدوله بجای رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هر چه خواست میکرد و کسی را مجال نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد الیه نواب شجاع الدوله مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر باطاعت او فرو نمی آورد و گاهگاه چیقلشها باهمدیگر روی میداد تا آنکه آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خود رائی او آزرده گشته در فکر بر انداختن او می بود خواجه سرا مذکور بر داعیه آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطناً با مرزا یمین الدوله سعادت علیخان برادر آصف الدوله ساز نشی کرد که هرگاه کار مختار الدوله را تمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر وساده ایالت خواهم نشاند چون این مشوره های تصمیم یافت خواجه سرا مذکور از سر نو بحیله و تزویر بنای آشتی با مختار الدوله مستحکم ساخته بهانه دعوت او را بخانه خود برد و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید بعد از آن فوج خود همراه گرفته بپیش آصف الدوله آمده پیش کشیده آداب مبارکباد بتقدیم رسانیده گفت که دشمن دولت بسزا حسب الامر کشتیم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید همانوقت با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

آصف الدوله بدبد رفت وچند سال همراه نواب نجف خان ذوالفقار جنگ گذرانیده پس ازان در بنارس رفته تا دفات آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و نود هجری بوقوع آمده و تاریخش انسبت بتعمیه

تاریخ

مرتضی خان شهید اکبر شد	از جفای سپهر گردان شوم	سر قاتل گرفته ها تف گفت	بهر تاریخ سید مظلوم

شاه پیر محمد پناه سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه میر اشرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و دو هجری در گذشت این تاریخ بتعمیه در وفاتش گفته اند

تاریخ

۱۱۹۲

جنابی فی الرسل پیر پناه آب	بهم ملحق چو حرفات محمد	سر و شنی بی سر آمد لیبه فرمود	مقدس سال او ذات محمد

سمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هند وارد شده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده وچون میان صاحبان انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید سمرو از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندی گذرانید وچون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف آنکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و جنقاق و توپ و اسباب حرب که همه مملوک قاسم علیخان با ختیار خود داشت بدرجه بطرف اکبره رفت و ملازم مهاراجه جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و پیش از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد نود و دو هجری بود از ترغیب زوجه خود کشته شد تربتش که گنبدی خورد دارد در گورستان فرنگی متصل جن جن کتوره واقع اکبرآباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج می یابد بران مرقوم است ❊

تاریخ

۱۷۷۸ع

فوت سمرو چه سان سر گروه نیکو سرشت	سینه آفاق شد از داغ حسرت شتبر	سال تاریخش از غیب مسیحا بزبلک	باد صبح گفت از بوی گل باغ بهشت

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق اسند عای رانای گوهد میجر پاپهم صاحب با دو هزار جوان کارآزموده برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مادهوجی سندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کمرن صاحب و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانای گوهد نمود منشی آله یار بلگرامی حسب الحکم کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست	میجر پاپهم نمود فتح حصن گوالیار	در رفاقت صاحبان کمرن و دیگر بروس	سعی و محنت بر یکی کم عقل اندر کارزار

منبع جود و سخا اسکات صبحا خیر ... | گفت تاریخ بگو در فتح این تسخیر حصار | حسب ارشاد مسیح تاریخ صدورش فکر کرد | هاتف از غیبم بگفت ای سید عالیجاه
در هزار و ... شد ... و سال عیسوی | شد حنین فتح عظیم از دست نعمانی تباه | گر تو پرسی سال هجری را ز من ای مهربان | یکهزار و یکصد و ... باشد حساب

مرزا جان جانان متخلص مظهر

ولد مرزا جان متخلص جانی علوی النسب هندی مولد حنفی مذهب نقشبندی مشرب بود از مشاهیر سخنوران است در حسن بیان و انداز گفتگو نادره زمان خود بود اصلش اکبرآباد است و اقامت در دهلی اختیار کرده در قناعت و استقامت طبع و مهارت علم فقه شهرت و بحسن پرستی رغبت داشت در عشره اولی مائه ثانیه بعد الف ولادتش اتفاق افتاده نشو و نمای ظاهری در بلده اکبرآباد یافته و تجریدی و تفریدی اختیار کرده چون نام والد ماجدش مرزا جان بود ازینجا وجه تسمیه او توان دریافت میر غلام علی آزاد میگوید که نام او و تخلص او گویا عبارت ترجمان اسرار قیومی مولانا روم است که بالصد سال بیش ازین در دفتر ششم مثنوی ارشاد فرموده و کرامتی نمایان وا نمود بیت جان اول مظهر درگاه شد ✤ جان جان خود مظهر الله شد ✤ لیکن نام او بهر آئینه مرزا جان جانان جاری شده این اسم هم معنی بلند دارد بسبب تعصب مذهب شیع تعزیه سید الشهدا می نمود بدین جهت از دست کسان دی در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری یا که نود و پنج که عمرش قریب بصد رسیده بود مقتول شد مخمور نام تخلص این بیت ...

تاریخ

1194 جانجانان که جان جانان بود | در محرم شهید شد بجفا | سال تاریخ جستم از هاتف | گفت خرس سید شهدا

ایضاً از مولوی فایق

چو مرزا جان جانان مظهر حق | ز زخم اهل بدعت شد جگر شق | محرم بود کز دار المشقت | شهادت برد و او را سوی جنت
1195 یکی ز اهل ارادت این گهر سفت | که فایق سال تاریخش تو اگفت | بانگ فکر گفتم بی تامل | که سال رحلتش شد مظهر کل 1195

تاریخ دیگر

1195 هست حدیثی از پیغمبر | صلی الله علیه الاکبر | عاش حمیدا مات شهیدا | سال وفات مرزا مظهر

واین تاریخ از مولف این اوراق است بتعمیه

تاریخ

سال فوتش یکی بر آمد و گفت | بای جانان بگیر و گو مظهر 1195

یعنی بای جانان حرف نون باشد و عدد آن پنجاه شد و عدد مظهر یکهزار و یکصد و چهل و پنج جمله عدد یکهزار و یکصد و دو دو پنج شد اگر یکی از آن دور کرده شود تاریخ حاصل آید قبرش در شاهجهان آباد در صحن خانقاه شاه غلام علی واقع است

وفات مرزا نجف خان

مولدش اصفهان است او را خواهری بود از یک بطن چونکه مرزا از منسوبان پادشاه ایران بوده بدست نادر شاه افتاده مقید بود تا وقتیکه نواب عزت الدوله مرزا محسن برادر بزرگ نواب صفدر جنگ از طرف محمد شاه بادشاه به ایلچی گری نزد نادر شاه در ایران رفت و ایشان را مستخلص ساخت و خواهر مرزا نجف خان در حبالهٔ نکاح نواب عزت الدوله داخل گشته همراه شوهر بشاهجهان آباد آمد و مرزا نجف خان هیزده ساله بود که همراه ایشان در هند

آمد لعد: وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در الله اباد استقامت پذیرفت و چون نواب
شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه
جلال اباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد میرزا مذکور با چند رفقای خود گریخته پیش قاسم علیخان ناظم بنگاله
رفت و چندی همراه او گذرانیده بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان بسعی منیر الدوله داخل ارکان بادشاهی
یعنی در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که دران ایام تشریف باله اباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار و پیاده
اوقات خود بسر می نمود و چندی تحصیل کوره جهان اباد هم تعلق باو بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
همراه شاه عالم بادشاه بشاهجهان اباد رفت و چون درانجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب
ذو الفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد ازان بعهده امیر الامرای رسیده سر
عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که مطابق
بست و دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی بود در سنه چهل و نه سالگی در شاهجهان اباد
فوت کرد و متصل درگاه شاه مردان بر زمینی که خریده بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات ۱۱۹۶
او گفته ع این قدم گاه شه مردان نجف اباد کرد + و این چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش
است + این تربت نجف ۱۱۹۶ + و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

چون میرزا نجف خان رفت از جهان	هاتف بگفت او شد داخل حرم جنت ۱۱۹۶

شه نظر خان

عیسائی مذهب بود در فن توپ زنی استاد تربت او در اکبراباد اندرون گورستان فرنگیان متصل جبر جنگ
تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است شاید که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و نود
و هشت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع شده و این تاریخ در فارسی که ازان سال عیسوی استخراج
می یابد بر تربت او مرقوم است

تاریخ بتعمیه

۱۲۸۴

شه نظر خان که نامش شهره آفاق بود	صنعتش در توپ زنی عز تقان فزود هاتف غیب از سر حسرت پی تاریخ داد	چونکه او را با مسیحا بود حسن اعتقاد گفت پابوس جناب حضرت عیسا نمود
		رفت از بهر عبودیتش جانب چرخ کبود

اگرچه اسم عیسی از حرف یای تحتانی می نویسند اما بر تربتش از حرف الف نوشته است چنانکه در آخر مصرعه مسطور شده

سوانحه که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمده

چون میرزا نجف خان در سنه هزار و یکصد و نود و شش هجری فوت شد شاه عالم بادشاه عهده امیر الامرائی به افراسیاب
خان که پسر خوانده میرزا نجف خان بود بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت
و از سفارش او مجد الدوله از محبس رهائی یافت بعد چندی میرزا شفیع که او نیز پسر خوانده میرزا موصوف بود و بعد
وفاتش دختر او را بحباله نکاح خود آورده بود افراسیاب خان را از دهلی بدر ساخت و منصب امیر الامرای بر خود لز

بادشاه گرفت لیکن بعد یکسال و چند ماه مرزا شفیع دزدبگ از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف خانیی نه افراسیاب و نه همراهیش نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم نو ز فصل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت امیر الامرائی سربلندی حاصل ساخت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهاندار شاه پسر بزرگ بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنگس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده بود آمده و بعد چندے همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب آصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ بیستم ماه ذی الحجه سنه مذکور حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور و زر بادشاه را بران آورده تا منصب وکیل مطلق بر مادهو راو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر بر آورد و آنچه که از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیموریه رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان آباد آمده بود لیکن چون استقامت خود درانجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندے بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه دران بلده فوت کرد .

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخے که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد میگردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ این است

تاریخ

بگذشت فخر الدین چو مهمان سرای خاک ۱۱۹۹
بر آستانه جا داد آن قطب جاودانی
سال وصال آن ماه از غیب چون بجستم
تاریخ گفت هاتف خورشید در جهانی

۱۱ ۹۹

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مآت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمهٔ این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری بزور زر و چاپلوسی عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهو راو پیشوا و بنام خود نایب او گشته جمله کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبرآباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سه سال برین بگذشت و فتنه ها هر طرف بر پا گشت غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

سال هزار و دوصد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرای بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست که مرهٹها را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بهمراحمت غیری بکار ملک پرداز د چنانچه بادشاه را نیز فهمانیده بر همین راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بیقیاس برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت برباد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان ازین سخن پیچ و تاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بست دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را مع نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه ساخته بر تخت نشانید و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید

سکه

حامی دین نبی بیدار شاه سکه زد در هند از فضل اله

بعد ازان آن نمک حرام جفاکیش آنچه که مال و زر و زیور و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی از ایشان از فاقه گشته جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار آن ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور پنج روهیلها را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان نیز آن نمک حرام تا یکماه دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و آنچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهٹها بتاریخ دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گڈه بشتافت بعد از رفتن او مرهٹها بشاهجهان آباد آمده بادشاه را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که درینولا العمله سرکار کمپنی است جاری بود و بیت سکه اش این است

بیت

حامی دین محمد سایه فضل اله سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه

بالجمله مرهٹها بادشاه را بر تخت نشانیده بتعقب غلام قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسایش و دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پی خواری ما — داد بر داد سر و برگ جهان داری ما

آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم — برد در شام زوال آه سیه کاری ما

چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد — تا نه بینیم که کند غیر جهان داری ما

داد افغان بچه شوکت شاهی برباد — کیست جز ذات مبرا که کند یاری ما

بود جان کاه زر و مال جهان همچون مرض — دفع از فضل الهی شده بیماری ما

کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم — هست مصروف که بخشند گنهگاری ما

کرده شصت سال نظارت که مرا داد بباد — زود تر یافته پاداش ستمگاری ما

عهد و پیمان بمیان داد و نمودند دغا — مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

بادشاه گرفت بعد از آن یکسال و چندماه مرزا شفیع در دنگ بدست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه
ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف قاشیر نه افراسیاب و نه همراهیش
نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم نوز فصل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان باردیگر بخلعت
امیر الامرائی سربلندی حاصل ساخت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهان دارشاه پسر بزرگ
بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنگس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده
بود آمد و بعد چندے همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او
پنج لکه روپیه سالانه از طرف نواب اصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ بیجدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور
حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه
را براه آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهو راو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید
بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر برآورد و آنچه که
از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیموریه رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد
یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندارشاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان اباد آمده بود لیکن
چون استقامت خود در انجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندے
بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه   دران بلده فوت کرد .

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخے
که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ اینست

تاریخ

۱۱ ۹۹

بگذشت فخر الدین چو زین جهان سرای فانی	بر آستانه جا داد آن قطب جاودانی	سال وصال آن ماه از غیب جو نسیمم	تاریخ گفت ناگه خورشید دو جهانی

۱۱۹۹

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مآت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری
بزور زر و چاپلوسے عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهو راو پیشوا داهنید خود نایب او گشته جمله
کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبراباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سه سال
برین بگذشت و فتنه ها هر طرف برپا گشت غلام قادر خان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

سال هزار و دوصد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرای بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست که مرهتها را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بنظر احمت غیرے بکار ملک پرداز و چنانچه بادشاه را نیز فهمانیده بر همین راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بیقیاس برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت بر باد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان ازین سخن بیچ‌وتاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بست دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمدشاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه ساخته بر تخت نشانیدند و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید

سکه

حامی دین نبی بیدار شاه سکه زد در هند از فضل اله

بعد ازان ان نمک حرام جفاکیش انچه که مال و زر و زیور و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده‌نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی ازایشان از فاقه کشی جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار ان ستم‌پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور هیچ روهیله را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان نیز ان نمک حرام تا یکماه دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و انچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهته‌ها بتاریخ دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او مرهته‌ها در شاهجهان اباد آمده بادشاه را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در ینولا بعمله سرکار کمپنی است جاری بود و بیت سکه‌اش این است

بیت

حامی دین محمد سایهٔ فضل اله سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه

بالجمله مرهته‌ها بادشاه را بر تخت نشانیده بتعقب غلام قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسایش و دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پئ خواری ما — داد بر باد سر و برگ جهانداری ما
افتاب فلک رفعت شاهی بودیم — برد در شام زوال آه سیه‌کاری ما
چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد — تا نه بینیم که کند غیر جهانداری ما
داد افغان بچه شوکت شاهی برباد — کیست جز ذات مبرا که کند یاری ما
بود جانکاه زر و مال جهان همچون مرض — دفع از فضل الٰهی شده بیماری ما
کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم — هست مصروف که بخشند گنهکاری ما
کرده شصت سال نظارت که مرا داد بباد — زود تر یافته پاداش ستمکاری ما
عهد و پیمان بمیان داد و نمودند دغا — مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

شیر دادم ای عجب بچه را پروردم | عاقبت گشت مجوز بگرفتار ی ما
حق طفلان که سبالیسی سال فرا هم کردیم | کرده تاراج و نمودند سبکبار ی ما
قوم مغلیه و افغان همه بازی دادند | بسکه گشتند مجوز بگرفتا ری ما
این گدازادهٔ همدان که بدوزخ برود | بانی جور و ستم شد بدل افگا ری ما
کل محمد که ز مردان بشرارت کم نیست | چه قدر کرد وکالت بی آزا ری ما
نامراد و سلیمان و بدل بیگ لعین | هر سه بستند کمر بهر گرفتا ری ما
شاه تیمور که دارد سر نسبت با من | زود باشد که بیاید بمددگا ری ما
مادهوجی سندهیه فرزند جگربند منست | هست مصروف تلافی ستمگا ری ما
آصف الدوله و انگریز که دستور من اند | چه عجب گر بنمایند مددگا ری ما
راجه و رای و زمیندار امیر و چه فقیر | حیف باشد که نسازند بغمخوا ری ما
نازنینان پری چهره که همدم بودند | نیست خبر محل مبارکت پرستا ری ما
گرچه ما از فلک امروز حوادث دیدیم | باز فردا دهد ایزد بسردا ری ما

واین تاریخ درباب معدوم البصر شدن بادشاه از مولف این اوراق است بطور تعمیه :

تاریخ

هاتفی گفت باسرناله کور کردند شاه عالم را ۱۱۵۲

مختصر اینکه مرهٹه‌ها تعاقب غلام قادر خان نموده اورا در ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و سه هجری دستگیر ساخته بسزای که لایق آن بود رسانیدند یعنی اول هردو چشمش برآورده و گوش و بینی و دست و پاے او بریده بشاهجهان اباد فرستادند اما در اثناے راه بمرد و این تاریخ نیز درباب کشته شدن غلام قادر خان وکور نمودن او بادشاه را از مولف است برسم تعمیه

تاریخ

کور چون کرد شاه را قادر | این ندا از سما رسید یکبار | سر و پای غلام قادر را | ببرو بر فگن سر بازار ۱۰۰۲

اگرچه بعد ازین حادثه بادشاه تا چند سال در شاهجهان اباد بر تخت شاهی نشست اما صرف نامی بود زیراکه از زمان محمد شاه بسبب ضعف سلطنت و بی التفاتی امرا صوبه‌داران اطراف دست خود ها کشیده ملک ها شدند و مرهٹه‌ها دهلی واگره را بتصرف خود داشتند واز خاندان تیموریه بجز نامے نگذاشتند

تاریخ مسجد بهٹور

میر زین العابدین خان که شمه از احوال او بعد ازین تحریر خواهد یافت بنای امام باره و مسجدی که در بٹهور لب دریا واقع است نهاده بود در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری باختتام رسیده و مولوی فایق تاریخ ان امام باره یافته ع آستان شهید ابن شهید + و در تاریخ مسجد این قطعه گفته ۱۲۰۲

تاریخ

۱۲۰۳ ان سید زمانه که نام شریف او | شد زین عابدین در سیه بکائنات | خالق دو گانه کرد بمحراب او ادا | تعمیر کرد بر لب دریا چو در مهطور | تاریخ گفت خضر که قد قامت الصلوة | گردون شکوه مسجد عالی بی نجات

تاریخ امام باره نواب آصف الدوله

نواب آصف الدوله امام باره رفیع در لکهنو تعمیر نموده گویند که مثل ان در جای دیگر کم است بنای ان امام باره در سنه هزار و دو صد و پنج هجری نهاده بودند که دران ایام بسبب قحط سالی غله فی روپیه هشت آثار یافتند و نواب موصوف بعد از وفات در همین امام باره مدفون گردیده و شاعران تاریخ ان عمارت رفیع بسیار گفته اند چندی از انجمله ترقیم مے یابد

تاریخ

۱۲۰۵ وزیر هند سلیمان جناب آصف جاه | هزبر جنگ خدیو جهان کلاه کبار | بگوش اهل جهان گفت عقل تاریخش | رفیع گشت چو توفیق حق بنا کردش | رواق عرش جناب ائمه اطهار | امام باره گردون بسال هشت آثار

ایضا

۱۲۰۵ آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان | کاشفے سر خفی هم واقف راز جلی | عاقبت از دیده هر یک چو عزا دیده گفت | کرد چون ماتم سرای سید الشهدا بنا | قصر شاه کربلا آل نبی ابن علی | سند برائی سال تاریخش مراقب هم دلی

ایضا

۱۲۰۵ آصف روزگار جم حشمت | آفتاب سپهر عز و علا | هاتف غیب گفت تاریخش | چون بتوفیق ایزد متعال | بزمگاه شهید راه خدا | ساخت قصر امام باره بنا

ایضا

۱۲۰۵ وزیر اعظم هندوستان چو کرد بنا | امام باره که زدی نجات مقصود است | همه ملائک گفتند سال تاریخش | مقام آل پیمبر مقام محمود است

تاریخ مسجد جعفر گنج

این مسجد بنا نموده میر زین العابدین است که در سنه یکهزار و دو صد و هفت تعمیر پذیر رفته و مولوی فایق این تاریخ که صوری و هم معنوی است گفته

تاریخ

۱۲۰۷ امیر وقت زین العابدین خان | رفیق گشت چون توفیق یزدان | فرا فایق همان دم بر زبان رفت | بجعفر گنج یک مسجد بنا کرد | بنایش یکهزار و دو صد و هفت | بی تاریخ تعمیرش ندا کرد

از مصرع آخر هم از روی حساب ابجد تاریخ بنای مذکور بر مے آید

میر زین العابدین خان

پسر میر شجاع الدین ابن میر شاه قلی خان ولد میر محمد تقی است و میر محمد تقی وزیر شاهزاده محمد اکبر ابن عالمگیر بادشاه بود و شاهزاده مذکور از پدر بغاوت ورزیده با یران رفته بود و در انجا فوت کرده چون مختار الدوله نایب نواب آصف الدوله در سنه هزار و یکصد و نود هجری در ماه صفر کشته شد و نوبت نیابت بسر فراز الدوله حسن رضا خان رسید از بسکه خان موصوف در امور معدمات مالی و ملکی نارسا بلکه ناآشنا محض بود شخصے دیگر به نیابت او

مقرر کردن ضرور شد چنانچه این امور عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قرار یافت در عهد نیابت و حکومت او جمیع ملک میان دواب بجمع یک کرور و چند لکه روپیه برکن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته بود و او در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دواب چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و هفت هجری بوقوع آمده زوجه عفیفه او که مصری بیگم نام داشت عرضی برکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکه روپیه نقد پیش این کنیز است و شوهر من اینهمه را از دولت خداوند بهم رسانیده هرچه ارشاد شود بموجب آن بعمل آرد الماس عرضی ما خوانده یاد کرد و برسر غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لئیم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهر او را از و بستانم مارا چه کار است بر پسران خود جز التقسیم کند چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور تونگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان و نواب باقر علیخان شدند و ریاستی در بهور و فتحپور بهم رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

١١٩٢ چون وفات میر زین العابدین / خلق را افزود صد رنج و قلق
سال تاریخش نوشتن خواستم / از سواد خامهٔ غم بر ورق
١٢٠٧ ماه شعبان بود دهم یوم الخمیس / گز غمش گردید چاک سینه شق
گفت فایق با دو حرف حزن دل / گشت زین العابدین واصل بحق

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تا تاریخ فوت برآید

١٢٠٨ تاریخ مسجد

چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدی بنا ساخت تاریخش یافتند

تاریخ

١٢٠٨ کرد مسجد بنا چو حیدر شاه / رکن دین اختر مسلمانی
هاتف غیب سال تاریخش / گفت بیت المقدس ثانی

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق در سلک ملازمان مهاراجه مادهو جی سیندهیه در دولت راو سیندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد و نهم هجری فوت کرد تربتش اندرون احاطه درگاه شاه علاء الدین که در اکبراباد در موضع تائی کی منڈی واقع است از سنگ مرمر ساخته اند و بران این تاریخ منقوش است

تاریخ

١٢٠٩ ذکا خان عالم قانون حکمت / که دادی عقل کل بر دست او بوس
بعزم کوچ زد زین کوچگه کوس / شب آدینه و بیستم ز شوال
خرد گفت از سر افسوس تاریخ / شد از دنیا مسیح وقت افسوس

مسجد فتح پور

زوجه میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علی خان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور که مابین شهر الهٰ اباد و کاهنپور واقع است مسجدی تعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت شعار / مریم ثانی بخاتون قیامت منتسب
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور / از برائی گفتن تاریخ گشتم مضطرب

۱۲۱۲ گفت هنگام سحر هاتف مرا این از خرد سپهر والا پایه رفت اسجد و قترب

در وفات نواب آصف الدوله

ابن نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و پنجم ماه ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بر مسند امارت و وزارت در فیض آباد نشسته و بعد از آن لکهنو را دار الامارت خود ساخته و پس از حکومت بست و سه سال و چند ماه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بست و یکم ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد و در امام باڑه که در لکهنو خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند از انجمله چندی درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم شام استشمام حسرت می نماید در نسیم
آصف کین نه صدف را یک دری شهوار بود آن در شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم
لکهنو بی آصف است و آسمان بی آفتاب شهر یونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم
دار آصف عشرتی در صحن آصف باغ خلد انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم
۱۲۱۲ نقشبند کاف و نون بر تربت آصف نوشت تا نهار روح و ریحان و جنات النعیم

ایضاً

۱۲۱۲ کرد رحلت چو آصف الدوله مبتلا شد جهان بماتم و شین
هاتفی گفت سال تاریخش شد مزارش بزیر پای حسین

ایضاً

۱۲۱۲ بخلد برین آصف الدوله رفت مکان یافت در سایه بوتراب
فلک سال تاریخ او باز گفت بزیر زمین حیف شد آفتاب

ایضاً

۱۲۱۲ ای آفتاب زود بزیر زمین شدی در ملک غیب از پی تاج و نگین شدی
ای نوجوانیان نیفتاده است اید فکر جهان نکردی بخلد برین شدی

ایضاً تعمیه

از وفاتش بی سر و پا گشته اند نظم و نسق و هیبت و هم تکرم

یعنی اگر حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرعه است دور کرده شود از باقی حروف تاریخ بر آید و این مصرعه نیز در تاریخ وفات اوست
ع آصف الدوله بفردوس برین منزل کرد + و این تاریخ ها شاه محمد اجمل الهٰ آبادی در وفات او گفته

تاریخ

وزیر اعظم و دستور افخم گرامی گوهری از ولد آدم
سلیمان حشمت آصف شکوهی فریدون صولت و در حلم کوهی
کسی از فتنه جستی گر پناهی بدوری کشورش آرام گاهی
نیاز آتش بحضرت کربلا رفت نه پنهان پاره پاره بر ملا رفت
غلام همت او حاتم طای بود از بندگانش معن بن زای
ایا عین جد امیر ابن الامیری اباعن جد وزیر ابن الوزیری
جناب آصف الدوله که در جود نظیر او بعالم کم کسی بود
هزاران مردم از اقصای عالم هزاران با فقند از وی درا هم
بمشهد سرای آورد آن یگانه که با بند یادگارش در زمانه
سراپا مظهر جود و سخاوت ز نوشیروان فزون تر در عدالت

	چو خورشیدی مبین تابنده مسند است	جهان از بخشش او زنده بُد است	اگرچه خانخانان هم بود	امیر عالی من هم نه کم بود
	درین ایام بودی خان خانان	ازو میخواستی انعام و احسان	دریغا رفت آن میر جوان بخت	دریغا بست ازین دار الفنا رخت
	دریغا آن سپهر جود و حشمت	بملک جاودانی کرد رحلت	ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
	دریغا آن امیر پاک طینت	که ناید کس نظیرش در بصیرت	به تنگ آمد ازین دار فانی	نموده بند و بست جاودانی
	بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان بنمود ناگاه	بربیع الاول بست ششم بود	که رحلت آن سپهر جود بنمود
	مرا استماع این غم چون رساندند	تشید همچو ماتم چون رساندند	چه گویم آنچه شد حال دل من	چه گویم آنچه شد غم حاصل من
	دران حالت بخود هرگز نماندم	بچرخ هفتمین ناله رساندم	بغیر ناله و آه و فغان هیچ	نبوده با من سر ناتوان هیچ
	بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه	ز وقت شام تا وقت سحرگاه	هزاران آه میکردم دران شب	دمادم بود از آهم لبالب
	ازانجمله شمردم چون دو صد آه	فزودم هم بران ده آه جانکاه	شمار این دو صد آه و ده آهم	بود بر سال ترحیلش گواهم
۱۲۱۲	دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم آصف بگفتم با سر آه	دگر تاریخ گفتا جان پر آفت	سلیمانی نماند آصفی رفت
۱۲۱۲	بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخشش تمام و جود بی سر	خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۱۲	آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کرد رحلت گشت حال اهل عالم تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذو الکرام	گفت تف عمده ماتم عمده ماتم آه

ایضاً از مولف

۱۲۱۲	شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله قریب بر غریبان چو بود بخشنده	بست هشت ربیع الاول بود سال فوتش بجو ز لفظ غریب	کز جهان رفت و شد بهشت نصیب

بزبان هندی

۱۲۱۲	ایک سهس اٹھ سی چون سنبت کا برمان	بارہ سی بارہ سنہ ہجری جانت سکل جہان	کوار ماس پروا سک جمعرات مدهیان	اٹھائیسں ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند ازانجمله چندی بودند که انهارا نواب مذکور در حالت حاملگی در محلسرای خود جا داده بود و چون فرزندی ازایشان پیدا می شدی شادیها می کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت ازان جمله سی و دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگ ترین از همه فرزندان وزیر علی خان بود که در کدخدائی او نواب موصوف قریب سی لکهه روپیه خرج نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته در ایامیکه نواب آصف الدوله فوت کرده مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشوری آب و هوا مشهور است چنانچه شخصی در صفت ان شهر بیتی چند گفته و در ضمن آن این بیت آورده بیت آب شور و زمین سراسر شور شور فرمانروای کلکته + بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور است که او فراشی پسری بود بنا بران مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضای بهو بیگم صاحبه مادر نواب آصف الدوله

کاغذے درباب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت واز هر یک سرداران که دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان وتحسین علی خان خواجه سرایان وتفضل حسین خان کشمیرے وحسن رضا خان نایب آصف الدوله مرحوم وراجه تکیت رای واشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مهر کنانید بعد ازان وزیر علی خان را که ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیده مقید ساخت وبعد از چند روز اورا بطرف بنارس روانه نمود ونواب سعادت علی خان را که برادر حقیقی نواب مرحوم بود بتاریخ بست ویکم ماه جنوری سنه یکهزار وهفتصد ونود وهشت عیسوے که مطابق سیوم ماه شعبان سنه یکهزار ودوصد ودوازده هجری بود بر مسند امارت نشانید گویند که بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر وکبیر بسیار گریه وزارے کردند

وبعضے شعرا تاریخ ها درباب عزلت او باین عنوان گفته اند

تاریخ

از سر نام هفت کور نمک	سال تاریخ شد عیان بی شک	اول آن قاتل حسن الماس	سرگروه همه حرام نمک
باز تحسین که باد نفرینش	از سماوات دهم زجن وملک	فتنه پرداز ملحد کشمیر	که شیاطین بپیش او کلک
انخرد دشمن جسیم ولحیم	جهل بسیار ودانشش اندک	ناقص العقل زنکه نادان	دست بردار شد ازین کودک
راجه هم داخل لئیمان شد	کرد با بس نمک زخاطر حک	وادن دختر ودغا کردن	شرف خود شناخت ان مردک
	مهر کردند بهر عزل وزیر	خود سیه شدند زیر فلک	

ایضاً

آول برنابب پشیمان	دوییم برانکه گشت دیوان	سیوم الماس بود خناس	لعنت بروی ز حد فراوان
بیگم خورد وبزرگ هر دو	دیگر مردک شرف علیخان	تحسین که بر وهزار نفرین	از وحش وطیور وجن وانسان
پیدا شده این یزید ثانی	یعنے مرزا حسن رضا خان	کردند اسیر امیر خود را	۱۲۱۲ از مکر وفریب وکید شیطان
	تاریخ اسیریش بر آمد	لعنت همه بر نمک حرامان ۱۲۱۲	

ایضاً در هندے

بی بی بیگم حسن رضا خان اور الماس زمانه ‖ تکیت وتحسین اور تفضل اشرف سسر دلوانه

بیجا کیا وزیر علی کو جو وه ہے مردانه ‖ ۱۲۱۲ سری حرف ان ساتا رو ہن ہی تاریخ شهانه

ایضاً

سات حرفون نے کیا خانه خراب ‖ تین تی اور دو الف یک حی وب

تین تی یعنے تفضل حسین خان کشمیرے وتحسین علیخان خواجه سرا وتکیت رائے راجه دو الف یعنے الماس علیخان خواجه سرا واشرف علی خان خسر وزیر علی ویک حے یعنے حسن رضا خان نایب ویک بے یعنے بهو بیگم مادر آصف الدوله ✣ ✣

فتح کردن بونا پارته بادشاه فرانس ولایت مصر را

درا وایل بونا پارته مردے بی نام ونشان بود چون سپاه ورعایاے ولایت فرانس از بادشاه خود

باغی شده آن ہگینا را بتاریخ بست یکم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق
ماه جمادی الثانی سال هزار و دو صد و هفت هجری بود بردار کشیدند و ملکه را نیز بعد از نیم
ماه بهمون طور کشتند بونا پارته را که مردی هوشیار و شجاع بود لسبردارے قبول نمودند اول اورا به تسخیر
ولایت مصر فرستادند چنانچه بونا پارته با فوج عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده
بولایت مصر رفت و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محاربه و مجادله بتاریخ بست یکم ماه جولائی سنه
یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز شنبه هفتم ماه صفر سنه هزار و دو صد و
سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامی ملک مصر را بدست آورده تا چندگاه آن ولایت
را بقبضه خود داشت و بسیاری از ملک هاے دیگر را نیز فتح نموده بود اما از انجا که با بادشاه انگلستان
نیز خصومتے داشت و اراده مصمم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته و با ٹیپو سلطان آمیخته
هندوستان را نیز بگیرد چنانچه شاه انگلستان فوج عظیم در پے او فرستاد و اورا شکستی فحش داد
بعد شکست بونا پارته بهر نوعیکه توانست خود را بولایت فرانس رسانید و چون بعد ازین نیز کارهاے
مردانه از دست او بر آمده بود سرداران آن ولایت متفق شده اورا بر خود بادشاه ساختند و جباری
و قهارے بادشاهی منزل او بر نحاسته اراده آن داشت که تمام روے زمین را تسخیر نماید اما دستش
بمراد نرسید یکے از شعراے ولایت مصر در ایامیکه بونا پارته اسکندریه را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

للہ عصر اتی نفحی فلک السعادت فیه دار
وجمال کوکب دولت الجیش الفرنسوے الها نار
یا حسنها من دولت بالافتخار لها اشتهار

۲

مقدامها ذو سطوت تهد الملوک له الوقار
الشهم بونا پارته اسد الوغا ذو الاقتدار
من فاق قدرا وارتقی اوج العلے و سما الفخار

۳

مولے شدید البطش من عده حیل به الدمار
ملک تولی ربتا خضعت لها القوم الکبار
مولے عمیم نواله بحر تنزه عن قرار

۴

ندب توحد بالورے بشہامت ذات اعتبار
قہر للممالک جمبتہ وسقفے المراد باشار
واتے بجیش وافر ومراکب طوتہ البحار

۵

وتملک الاسکندریہ سرعتہ دون اعتبار
بحرم شہریہ حسن اقلتاح وانتشار
وملاالاراسے ضے عسکراحول الکنانتہ واستدار

۶

من کل صدات دستی یوم القتال لہ اضطبار
صف الصفوف بحکمت وفنون حرب واختبار
وسطالشدہ عزمہ وعلے الجیوش الغزار

۷

واثارنار الحرب سے فی یوم تشب بہ الصغار
ولوی الغنان تعلیہم وسقاہم کاس المرار
وارعہم یوم شدید الحرب فیہ العقل حار

۸

یوم لیقال بحقہ للہ درک من نہار
وتبددت تلک الجماہیر العدیدت سے فی القفار
وروالمینت فوقہم قدامطرة جمرات نار

۹

والبطش منہم وسے الفنے طلب الہزیمت والفرار
والکرب حل بہم وحاق الویل سے فی تلک الدیار
وعزلو ناپارتہ والغزولت بانکسار

۱۰

والشتت امرادہا وعدت بذل واحتقار
وفتوح مصرکان سے فی صفر وامرالہ سار
وبیوم سبت فیہ قدارخت ثم الانتفار

ٹیپو سلطان والی میسور وسرنگ پٹن

پسر حیدر علی خان ابن فتح نایک است وحیدر علی خان دراوایل مردے سپاہی پیشہ بود ودر

ملازمت یکی از رجه‌ها‌ی ولایت میسور که برکناره دریای شور است نوکر بود در آخر راجه را در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری معتقد ساخته خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان آن نواحی جنگ داشت و در مهر خود این بیت منقوش ساخته بود سکه

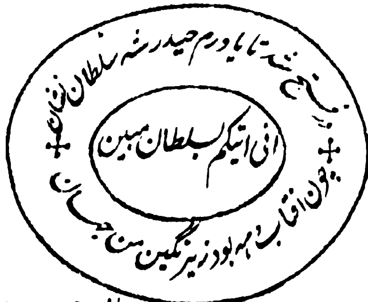
بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بتاریخ هفتم ماه دسمبر سنه یک هزار و هفت صد و هشتاد و دو عیسوی که مطابق غره محرم سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری بود فوت کرده در سرنگ پٹن قریب باغی که موسوم به لعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتی چند که بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد می
١١٩٥ گردد که از الفاظ + حیدر علی خان بهادر + تاریخ فوت او استخراج می یابد و این دو سال کم می شود بالجمله بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب به ٹیپو سلطان ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود او نیز مثل پدر نامدار شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربه عظیم داشت شنیده شد که بیت سکه اش این بود

سکه

سکه زد در جهان تا آسانی	شاه ٹیپو سکندری ثانی

و شکل مهر ٹیپو سلطان این است



در بیت مهر مذکور لفظ فتح اشاره به طرف جد اوست و لفظ حیدر اشاره بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را که در وسط مهر است و هفت صد و هشتاد و شش می شود با عدد حروف تا و یا که در بیت مهر است و چهار صد و ده می شود جمله یکجا نمایند سال جلوس او برآید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و هشتم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری که مطابق چهارم ماه مئی سنه یک هزار و هفت صد و نود و نهه عیسوی بود در جنگی که انگریزان با او داشت کشته شد و از آن وقت سرنگ پٹن بتصرف کمپنی انگریز درآمد و دولت میسور بیکی از وارثان راجه مذکور که سه ساله عمر بود و کشنا راج نام داشت حواله کرده شد و روضه ٹیپو سلطان متصل روضه پدر او در سرنگ پٹن است تاریخ شهادت او است

تاریخ

١٢١٣ شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	حق باو منصب شهادت داد	سال تاریخ او شهید بگفت	حامی دین شه زمانه برفت

حکیم نفاخان

برادر حکیم ذکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دو صد و پانزده هجری در اکبرآباد درگذشت و نزد تربت برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است تربتش از سنگ مرمر است و این تاریخ بران توم

تاریخ

1215 ۱۲ ۱۵

چون بفردوس برین رفت از جهان	بو علی ثانی نفاخان محترم	کلک مشکین سال و ماه و روز او رقم	شهر شوال و دو شنبه زد رقم

تفضل حسین خان کشمیری

او را خان علامه نیز میگویند از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکی در هیئت حکماء فرنگ است و دو نسخه دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف چندی پیش از وفات نواب آصف الدوله به نیابت او سربلندی حاصل ساخته و بعد از آن در عهد نواب سعادت علی خان بکلکته رفته هنگام معاودت مابین کلکته و مرشدآباد بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل الهآبادی تاریخ وفاتش این قصیده نظم فرمود +

قصیده تاریخ

در هزار و دو صد و پانزدهم	شده چون فضل حق در قدوس
آن تفضل حسین خان یعنی	زده بر کشور امارت کوس
آسمان هند و بست کز ملک	که بملکش نماند یک سالوس
گشت از شرق چون بجانب غرب	ماهی شد طالع جهان منکوس
دو صد و یکهزار و پانزدهم	مه شوال و ساعتی منحوس
که بناگاه آن عدیم المثل	بسوی ملک آخرت زد کوس
مثل او گردش زمانه ندید	صاحب ننگ و صاحب ناموس
در متانت دگر فطانت و فهم	از فلاطون و دیسقوریدوس
رای مشائیان و اشراقین	بیش ز الشیخ چو رای او محسوس
بس علی زمانه خود بود	علم او بیش علم او چو در روس
یار چل ساله من غمگین	های افسوس صد هزار افسوس
چه بگویم چه سیر و هیهات	مبر خسته دل مسوس
خان من چون بلحد مقام نمود	روز روشن سیه مرا چون آبنوس
آنکه بر قاقم و سمور نشست	دارد از خاک گور بستر ملبوس
خان عالی مقام والا جاه	اشرف و انفس ذوات نفوس
نائب آصف زمان گردید	رفت نامش ز هند تا حد روس
ابد چندی بملک شرق رفت	خور به دولت سرای او زد بوس
آفتاب شرف غروب نمود	تیره تر گشت این جهان عبوس
بود تاریخ ماه پانزدهم	طالع روزگار شد منکوس
یک جهان رفت بهر استقبال	عالمی را امید شد مایوس
سر بشاگردیش فرو بردی	یکه تاز استاد بطلیموس
بر زبان بود یاد او هر دم	چه صراح و صحاح و چه قاموس
داشت او در خزانه علم چنان	که نه دیده بخواب کیکاوس
صاحب دین و صاحب اسلام	بی شک و ریب چون محقق طوس
غنچه های امید دل نشگفت	خاطرم بود در هوس محبوس
نه شبم شب نه روز من روز است	بغم او گشته ام محروس
نیک و بد را نمیگذارد حیف	آه از گردش سپهر شموس
اگر بپرسند سال تاریخش	1215 با همه حیف و غم بگو افسوس

مدرسه کلکته

چون در زمان مارکوئیس ولزلی صاحب گورنر جنرل در سنه یکهزار و هشتصد سیوی موافق یک هزار و دو صد و پانزده هجری مدرسه عالی در شهر کلکته بنا یافت تاریخ آن یافتند + + +

تاریخ

اشجع واعدل بحق لارڈ بهادر که	فخر امیران ملک حامی خلق خدا	نظم کند خامه ام همه تماشی حسبان	زانکه بود اسم او جامع القاب ما
اوست معلی جناب رافع خیر شکوه	ناظم و نواب عهد صاحب تاج و لوا	عقل کل از عقل او بهره وری برد	نکته از عقل او نقل کند جا بجا
تازه یکی مدرسه کرد بکلکته طرح	خطهٔ یونان نمود شهر کلکته را	او ش آئین نهاد کسب علوم و فنون	عالم هر علم و فن خواسته از هر کجا
شکر خدا را که شد فیض امیر کبیر	بهر معاش و معاد هر همه را رهنما	گفت سروش من غم شتر ازین مدرسه	منبت دو رس کهنه دیر نو شده این بنا
مصرع تاریخ آن بی کم و بی کاستی	آخر این قطعه کن تا شنوم مرحبا	عام مسیحی شمار صوری و هم معنوی	هشت صد و یکهزار شد به رسانش بجا ۱۸۰۰

این تاریخ صوری و هم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعه آخر از روی حساب ابجد بگیرند نیز همان تاریخ بر آید +

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدوله سعادت علیخان بکمپنی انگریز

در عماد السعادت مرقوم ست که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری نواب گورنر جنرل مارکویس ولزلی صاحب بهادر از کلکته به کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکهنو رفته از ملاقات همدیگر مسرور شدند چون دران ایام مصارف بادشاه انگلستان از سبب نگاهداشتن فوج دیگر برای دفع سپاه بونا پارستی پادشاه فرانس بیشتر از پیشتر بود چنانچه گورنر جنرل بهادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم کرور روپیه درخواست نمود نواب صاحب بعد تامل ملک میان دوآب و روهیله هارا که بجمع یک و نیم کرور روپیه میرسید تفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نموده بلندن ارسال دارد اما تحقیق اینست که دران سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مستر هنری ولزلی صاحب را بطرف لکهنو فرستاده بود که فیما بین نواب صاحب و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عهد و پیمان ترقیم یابد چنانچه نواب صاحب بمبادله اقساط قدیم و مال که بر ذمهٔ نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دوآب را مثل کوڑا و اٹاوه و فرخ آباد و گورکهپور و صوبه اله آباد وغیره که جمع آن یک کرور و سی و پنج لکهه روپیه بود تفویض اهالی کمپنی نمودند و این عهد تازه بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دو صد و شانزده هجری موافق دهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی در بلدهٔ لکهنو تحریر یافته شخصی تاریخ این معامله را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ بر آورده +

تاریخ ۱۲۱۶

خود بخود این فوردور نگی گرفت	ملک ز نواب فرنگی گرفت

ذکر روضهٔ حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو مرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانه او علمی بود که آنرا علم حضرت عباس شهرت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل بر دیوارهای خام سقف خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دو صد و هفده هجری باشاره نواب سعادت علیخان عمارتی عالی در انجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای پخته و صحن وسیع را احاطه نمودند دروازه دارد

۱۲۱۷ که سر بآسمان کشیده تاریخهای متعدد برای گنبد مذکور گفته اند از انجمله این مصرعه از مرزا قتیل است

این گنبد جدید بنای سعادت است +

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را معتقد ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال او را کشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود اول او است که حیدرآباد را دار الامارة خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق شانزدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دوصد و هیجده هجری بود رحلت نمود و بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشسته مولف در تاریخ وفاتش گفته +

تاریخ از مولف تتمیه

ابن نواب نظام الملک آصف جاه	آن امیری که نظام علی بُد نام سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	یکهزار و دو صد و هجده بود از هجرت با سر گریه چنین گفت که افسوس نظام	که برون شد ز جهان بجنان کرد مقام

١٢١٨

ایضاً

پای الم را بگیر و باز سر سوز را	سال وفاتش بگو وای نظام علی

کرنیل جان ولیم هیسنگ صاحب

او هولندیزی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده بعد از ان در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهو راو سندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری مادهو راو فوت کرد در سلک ملازمان برادرزاده او دولت راو سندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهده کرنیلی نامور شده حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بوی حواله شد تا آنکه بتاریخ بست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غرهٔ ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضه عالی از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر دروازه روضه مذکور ثبت است که از الفاظ تاریخ بست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد +

تاریخ

کرنیل جان ولیم هیسنگ چون ز دنیا گفتا بملهم غیب یک قطعه گو ز تاریخ	رحلت نمود بنهاد صد داغ از جدائی تا روز و سال و مه را یکجا بهم نمائی	در قومش چو بد هولندیز پیدایش از آنجاست چون روز و سال و مه را از سلک معنی بستی	در هند نامور شد از فضل کبریائی ملهم بگفت تاریخ بستی و یکم جولائی

١٨٠٣

جنرل چارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآبادی بعهدهٔ کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده چون بتاریخ غره ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

نواب مذکور از سر نو عهد صلح دائمی بسته گردید پیرون صاحب مع سرداران فرانسیس که همراه او بودند از نوکری
برطرف شده در ملازمت مهاراجه دولت راو سیندهیه نوکر گردید و تعینکه شد و باین صاحب فرانسیس که از طرف مهاراجه
مذکور بحکومت ضلع کول و حصار علیگڈه و میان دواب دهشت تشریف بولایت خود برد و پیرون صاحب خطاب
جرنیلی یافته قائم مقام او گردید و چون در سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری پیرون صاحب ایکاو بهاو مرهته را که از
چند او تا قلعه آگره را بدست آورده حکومت خود با او داشتند از قلعه بدر ساخت شخصی این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

خدا ایکاو بهاو را برون کرد	زحصن استوار اکبرآباد	بجای هر دو کس نشست پیرو	معظم داد تاریخش ترا یاد

اگر اعداد حروف ایکاو بهاو که چهل و هفت میشود از اعداد مصرعه ثانی دور کرده عدد پیرو را بیفزایند تاریخ برآید +

ذکر در فتح قلعه اکبرآباد وغیره از جنرل لیک صاحب

در آخر سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج انگریزی قلعه علیگڈه را محاصره
نمود و جنرل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت تا تاریخ بست و نهم اگست سنه مذکور در کویل شکست خورد
و بتاریخ چهارم ستمبر لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس شده
از خدمت دولت راو سیندهیه استعفا داده طرف لکهنو شتافت بعد ازان جنرل لیک صاحب قلعه
اکبرآباد را که دران وقت پسران کرنیل هیسنک صاحب مذکور بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن
قلعه را نیز بتاریخ هفتدهم ماه اکتوبر سنه مذکور بگرفت تاریخ آن مسود این اوراق گفته که سال عیسوی
و هم سال هجری از یک مصرعه استخراج می یابد +

تاریخ

۱۲۱۸	حصار آگره انگریز ساعتی که گرفت	دلم ز هاتف غیبی بعجز کرد سوال	که چیست سال مسیحی و هم سنه هجرت	بگفت هشتصد و یکهزار و سه آن سال

اگر از روی حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرعه را بگیرند سنه هجری که یکهزار و دو صد و هیجده بود برآید و این تاریخ بطور تعمیه نیز از مولف است

ایضاً بتعمیه تخرجه

۱۲۱۸	چو قلعه آگره انگریز بگرفت	دل من جست سال عشر انگریز	بگفتم بی سر قتال و جدال	که قلعه آگره بگرفت انگریز

مرزا ابو طالب خان لندنی

پسر محمد بیگ خان بود چون در سنه هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق سنه هزار و هشتصد و نود و نه
عیسوی از راه دریای شور بولایت فرنگ رفته بود ازان سبب او را لندنی میگفتند بعد از مراجعت ازان
سفر که در سنه هزار و دو صد و هیجده هجری اتفاق شده کتابی موسوم بمسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقایع
سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه هزار و دو صد و بست هجری مسافر ملک عدم گردیده مولف حسب
خواهش پسر او مرزا یوسف باقر این دو تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ بتعمیه

۱۲۲۰	رخت سفر چو بست طالب از جهان	مدهوش شد حواس تمامی ازو برفت	هاتف ز غیب با دل افگار ناگهان	از بهر سال فوت دو صد بار آه گفت

ایضاً

۱۲۲۰ برفت چون ز جهان میرزا ابوطالب | دو دیده در غم او اشک بحر آسا شست | بگفت هاتف غیبی ز بهر تاریخش | که بود سال وفاتش هزار و دو صد و بست

ذکر در وفات شاه عالم بادشاه

بعمر هشتاد و دو ساله بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجرے که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یک هزار و هشتصد و شش عیسوے بود در شاه جهان آباد برحمت ایزدے پیوست مدت سلطنت او که صرف نامے بود چهل و هشت سال قمرے و پنجاه بود ازانجمله دوازده سال و پنج ماه در صوبه بهار و اله آباد گذرانیده و هفده سال با دو چشم بینا در شاهجهان آباد بسر برده و نوزده سال کور شده بر تخت نشسته بعد وفات لقبش فردوس منزل قرار یافته و پسر او محمد اکبر بلقب محمد اکبر ثانی بر تخت جلوس نموده قبرش در دهلے متصل محجر شاه عالم بهادر شاه واقع است و بطرف بالین او این اشعار با تاریخ مرقوم اند ✣

اشعار با تاریخ

۱۲۲۱ شد مهر اوج تاجورے در حضیض خاک | در درد اکه از غبار کسوف امتحان | یعنی که شاه عالم عالم پناه کرد | زین عالم انتقال به نزهتگه جنان
سید نوشت خامه معجز طراز من | بیتی که سال آنست ز مصرعی عیان | نورے آفتاب روے زمین بود شد آه آه | شد آفتاب زیر زمین آه و اسمان

تاریخ وفات تعمیه از مولوے امام بخش صهبائے

تاریخ

۱۲۲۱ حضرت فردوس منزل شاه عالم بادشاه | رفت ازین دار فنا و کرد در جنت مقام | سال تاریخ وفات آن شه عالی گهر | دل ز روی ناله گفتا هفتم شهر صیام

اگر عدد هفتم شهر صیام را با عدد حرف نون که روے ناله باشد یکجا نمایند تاریخ بر آید ✣ و این هم تاریخ از مولف است

تاریخ

۱۲۲۱ چو شاه عالم رفت از جهان بدار بقا | بلند شد بفلک آه و زار در غم او | زبان رحلت او خواستم چو از هاتف | ندای آه دریغا شنیدم از هر سو

ایضاً

۱۲۲۱ شاه عالم بادشه چون شد بسوے خلد برین | عالمے شد در غم او زار غمگین و حزین | سال تاریخ وصالش چون ز هاتف خواستم | خامه من در رقم شد جا گرفت خلد برین

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازے

ولادت او بتاریخ شب چهارشنبه هفتم رمضان سال یکهزار و یک صد و هفتاد و سه هجرے از بطن مبارک نواب ... بوقوع آمده و بعد وفات پدر بعمر چهل و هشت سالگی بتاریخ هفتم رمضان سال یک هزار و دو صد و بست و یک هجرے که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوے بود در دهلے بر تخت نشست و مولوے امام بخش صهبائے در تاریخ جلوس او گفته ✣

تاریخ تعمیه

ببر چو کرد لباس خلافت اکبر شاه | بفرق دولت و اقبال او فراز نهاد | سر شکسته عدو بهر دیدن روے کلاه | جبین عشرت پرویز گفت سال جلوس

بیت سکه

بسیم و زر زده خوش سکه جهانبانی | چراغ دوده تیمور اکبر ثانی

مجلس خانه

این عمارت در دهلی در جوار درگاه شاه مردان واقع است آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری تعمیر ساخته هر سال در ماه محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیه میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانه میگویند و این تاریخ در باب بنای این عمارت در انجا نصب کرده اند

تاریخ

۱۲۲۳ بدرگاه علی شاهنشهی دو سرای | علی شاه مردان ولی خدای | بحکم شه اکبر نامور | همین زود رقم داد ناظر بنای | زرشیدم سائل سال آن | چو عشرت علیخان بیاراست جای

در پیش این عمارت دروازه نقارخانه ساخته اند که آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت تعمیر نموده تاریخش در مقام خود یافته خواهد شد +

میان مٹھو

پیرزاده بود ساکن لکهنؤ و خادم تربت میناشاه شاید که در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار یا که در سال یکهزار و دو صد و سی هجری فوت کرده و مورخی در وفاتش این تاریخ مرغوب که بطور تعمیه است گفته +

تاریخ

۱۲۲۴ قفس جسم را میان مٹھو | بسر برید و پرید از درگاه | رفت نوک و دم و دو بازو شیر | از حق الله و پاک ذات اله

ایضاً بزبان اردو

۱۲۳۰ میان مٹھو جو ذاکر حق تھے | رات دن نام حق رٹا کرتے | گر یہ موت سے جو آ دابا | کچھ نہ بولے سوائی ٹی ٹی کے

امام الدین خان حکیم

یکی از منصبداران بادشاهی بود و در زمان محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار هجری فوت کرده

تاریخ

۱۲۲۴ عالی نسبی امام دین بود | عیسی دم و ذات و حکیمی | تاریخ وصال او خرد گفت | مرحوم بر حمت کریمی

در ذکر وفات نواب یمین الدوله سعادت علی خان

برادر خورد نواب آصف الدوله ابن نواب شجاع الدوله بود و بعد وفات برادر و قید شدن وزیر علیخان بسعی مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری که مطابق بست و یکم ماه جنوری سال یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی بود در بلده لکهنؤ بر مسند

۱۲۲۰ امارت نشست و بعد حکومت قریب هفتده سال بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دو صد و بست و نه هجری موافق یازدهم ماه جولائی سنه هزار و هشتصد و چهارده عیسوی درگذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجای او بر مسند نشست تاریخ وفات تاریخ آه شد گنج سعادت در زمین + تاریخ دیگر دستور

۱۲۲۹ جهان بجنت آمد + ایضاً هاتف بگفت آه شده لکهنؤ خراب +

قطعه تاریخ تعمیه

کهف الوزرا ملاذ دوران — از عرصهٔ دهر ناگهان شد
زیبندهٔ مسند وزارت — آرایش ساحت جهان شد
از تودهٔ خاک روح پاکش — با فوج ملک بر آسمان شد
شد کالبدش بخاک پنهان — خاکی بسر جهانیان شد
فریاد برآورد گوی تاریخ — ۱۲۲۹ فخر وزرا ازین جهان شد

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروی

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و بست و نه هجری رحلت نموده و مولوی فتح سلی جونپوری در باب وفات او این تاریخ گفته *

تاریخ به تعمیه تخرجه

۱۲۲۹ بحکمت شمس ملت نجم دین قاضی قضات — چونکه در باغ جنان با حور عین همدوش گشت
سر فرو بردم پی تاریخ و در گوشم رسید — علم و فضل و درس و زهد و دین همه روپوش گشت

چون عبارات علم و فضل و درس و زهد و دین روپوش شوند یعنی هر یک ازین الفاظ روی خود را بپوشند از باقی حروف تاریخ برآید *

ایضاً به تعمیه

۱۲۲۹ نجم ثاقب برسمای علم و دین قاضی قضات — رفت زین عالم سوی فردوس با قدر رفیع
هاتف غیبی بگوشم بی بدل تاریخ گفت — روز شنبه سیزدهم از مه دیگر ربیع

ایضاً

خان والای محمد نجم دین قاضی قضات — هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم
چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب — از همه الفاظ برآورد این طبع سلیم
بر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن — در نود پس دوازده افزای بروی ای فهیم
طرح کن نه گان و باقی کن دو چند و زن بده — یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم
۱۲۲۹ نه به نه در او نفس بر خوان که تاریخش بود — اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم

پل نو بسته

رای چینی لعل در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری در نو بسته متصل درگاه قدم رسول پلی احداث نموده و صاحب رای موسوم تاریخ آن به تعمیه یافته *

تاریخ

۱۲۳۰ چشمهٔ فیض و سخا در زمان چینی لعل — ساخت این پل که بدرگاه خدا شد مقبول
سال تاریخ بنایش ز سر دین یابند — پل نو بسته براه قدم پاک رسول

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دوصد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست *

تاریخ

۱۲۳۱ در غم مولوی فهیم الدین — هاتف غیب گفت وای دریغ

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنا بر فیض صحبت ارباب اسلام

ابتدا او ن مدت محمد ... در آمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلدهٔ لکهنو بسر می برد از
از اشعار رسش دیوانی مرتب گشته در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنو از بیماری
استسقا رحلت کرده حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مصافات لکهنو از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش بر آورده

۱۲۳۲ تاریخ بتعمیه

۱۲۱۲ + ۲۰

	خود آن کافر بگفتا با سر کفر — قتیل کافر ایمانی ندارد رصاحب راے سوے ریخ این تاریخ یافته	

تاریخ

۱۲۳۳ ۱۲۳۳

داشت مرزا قتیل استسقا		آه بسیار آب خورد و بمرد		هاتفی گفت سال تاریخش		شد کتاب عجیب ریا برد

ایضاً بتعمیه

۱۲۳۳ ۱۲۳۳

سر اجعت که مرزا قتیل رحلت کرد		نمود کون و مکان بر او ماتم		شد ندبی سر و پا در وفات او یکسر		زبان و عقل و فضا دگر بلاغت هم

در وفات نواب وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو بر مسند ریاست نشسته
مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و دو صد و دوازده او را از امارت معزول ساخته در
بلدهٔ بنارس فرستاد و در انجا تا بیک سال گذرانید بعد از آن باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری
سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیڈنٹ آنجا مع سه انگریزان دیگر را
کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بمراد نرسید بعد از آن از شهر بنارس
بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا آنکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده
سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و بسن سی و شش سالگی در ماه جون سنه هزار و هشتصد
و هفده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و سی و دو هجری بود در گذشت و در کاشی
باغان نزدیک مزار یکی از پسران ٹیپو سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عمادت السعادت
مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر تربتش کنده اند

تاریخ

۱۲۳۲ ۱۲۳۶

وزیر هند وزیر علی آصف جاه		چو سوے خلد برین زین سرا نمود گذر		بگوش هم آمد ناگه کشور شیون و شین		نوای و ای دریغا ز جن و انس و طیور

در وفات جارج دی تهرڈ یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون جدش جارج دوم بعد ایالت سی و سه سال شمسی بتاریخ
بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را بدرود نمود او بجای
جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست در زمان دولت او کمپنی انگریز بر اکثر ممالک هندوستان
قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه هشتصد
و بست عیسوی که مطابق دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هفت ماه شمسی بود

سولف این مصرعه در تاریخ وفاتش که از ان سال هجری استخراج شده یا به به نظم آورده +
تاریخ تعمیه
۱۲۳۸ ۴ خارج تا لث فگند تاج از سر

در وفات شاهزاده مرزا جهان گیر

او پسر بزرگ محمد اکبر ثانی بادشاه دهلی بود در سنه یکهزار و هشتصد و نه عیسوی که برستین صاحب رزیدنت شاهجهان آباد بود طامچه سر داده و ازان سبب انگریزا او را به اله آباد فرستاده بودند تا چند سال دران شهر در باغ سلطان خسرو اقامت داشت و در انجا در سال یک هزار و دو صد و سی و شش هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و بست و یک عیسوی درگذشت لاشه او را چندی در باغ مذکور تفویض زمین نمودند بعد ازان بشاهجهان آباد برده دفن کردند علما و فضلا تاریخها در وفات او گفته اند چندی ازان جمله این است +

تاریخ

چون جهانگیر ابن اکبر بادشاه	در جهان بادشهی با داد گشت	از قدوم آن در بحر کرم	رونق شهر اله آباد گشت
آن چنان بنهاد خوان فیض را	هر یک از فلک معاش آزاد گشت	چون زهی یکسال عرشش فردون	طبع او از زندگی ناشاد گشت
خیمه زد در منزل جنت سرا	این چه از دور فلک بیداد گشت	عالمی شد غمش حیران اسیر	نام شادی از جهان برباد گشت
ابر آمد در غرا گریه کنان	بر فلک هم ماتمی ایجاد گشت	از پی تاریخ فوت او دلم	هر طرف با ناله و فریاد گشت
	شد عیان این مصرعه از ترکیب ۳۶	۱۲۳۶ حیف بی رونق اله آباد گشت ۱۲۳۶	

ایضاً

جهانگیر شهزاده چون از جهان	بشهزادگی دل ببر داشته	بسطح فنا اشهب عزم راند	بگلگشت جنت عنان تافته
چه شور قیامت فغان در غمش	بروی زبان آه برخاسته	به هاتف بگفتم که کلک سعید	چه تاریخ فوتش رقم ساخته
	بدینگونه گفتا که می باید جهید	ملک بقا سلطنت یافته ۱۲۳۶	

ایضاً در مستزاد

از گردش چرخ این ستم ایجاد چرا شد + کان فخر زمانی	افسوس که نازم سوی فردوس سرا شد + در رمین جو اسفی
تاریخ وی از کلک قضا منشی تقدیر + بر لوحه محفوظ	بنوشت جهانگیر جها ندار بقا شد + از منزل فانی ۱۲۳۶

ایضاً

چون از جهان رفت جهانگیر میرزا	نور نگاه اکبر و سالار دو سرا	شد خانه عزا العیش دار سلطنت	محزون شد از وفات وی آن ظل کبریا
	تاریخ فوت او بظهور آمده چنین	از کان شاه رفت زهی لعل بها ۱۲۳۶	

قبرش در صحن مسجد نظام الدین اولیا متصل حجره محمد شاه بادشاه واقع هست حجره او و حجره محمد شاه هر دو بر یک قسم اند سراسر از سنگ مرمر تعمیر یافته +

شاه محمد اجمل اله آبادی

از اولاد شاه خوب الله است و برادر خورد شاه غلام قطب الدین ابن شاه محمد فاخر زائر تخلص ابن شیخ خوب الله

بندگی خاندان ایشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری درگذشت واین تاریخ در فوت او از مولوی فرد است +

تاریخ

۱۲۳۶	از جهان چون محمد اجمل شاه	رفت سوی جنان چو پیر از نو	سال تاریخ رحلتش از فرد	گفت هاتف برفت در فردوس

ومرزا ثابت علی شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته +

تاریخ بتعمیه

	خیمه زد چون محمد اجمل شاه	سوی ملک بقا ز منزل زشت	از زمین تا سما فغان برخاست	در غم آن کریم نیک سرشت
۱۲۳۶	فکر کردم که کاتب قدرت	ثابت از سال رحلتش چه نوشت	باغبان ارم ز روی ادب	گفت آمد برای سیر بهشت

کسی رو ذوب که حرف الف باشد اگر مد دارد آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نماید تاریخ بر آید واین بیت بطور تعمیه از مولف است

تاریخ بتعمیه

۱۲۳۶	چون ز هاتف خواستم تاریخ سال فوت او	شاه اجمل کرد رحلت گفت و آهی برکشید

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در دهلی واقع است آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند +

تاریخ

چون که صادق علی بنای رفیع	ساخت بر آستانهٔ حیدر	سال تاریخ آن بنا صادق	گفت نقارخانهٔ حیدر

کرنیل پیدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطهٔ گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کثوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بترتیب او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است انچه که بخط فارسی است این است +

تاریخ

۱۲۲۲	ز دنیا رفت چون کرنیل پیدرو	رئیس نیک نام و اهل خوش خو	سنش هشتاد و شش شهد و لادت	وفاتش موضعی خلد برین جو

از پنجاه و پنج سال بهند در عمل جاث وارد گشته چندی رفیق شمرو صاحب و مدتی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب هفتده سال کمیدانی رجمنث در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهورا و دولت راو سندهیه بهادر بجناب پیرون صاحب بصوبه اجمیر معزز مانده و صوبه مذکور سپرد بالارا و انگلیه کرده بعد دو سال حسب الطلب جنرل جرر دلارد صاحب بهادر بجاگیر موضع ارسینه دستهامیا سرفراز شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چهارم ماه ماریوئیس مطابق شانزدهم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادرن بدی امادس سمت ۱۸۷۹ بست و هشتم شهر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ هجری

روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود ❊

مارکوئس هستنگس گورنر جنرل

درسنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت بلقب لارڈ مایرا بهند آمده بعد از ان بخطاب مارکوئس هستنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده چندان اختیار داشت که غازی الدین خان نواب لکهنو را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفتدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسین علیخان نبیره خواجه محمدی خان که میر بخشی نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرموده ❊

ابیات

چنیری که بود منزو در مجلس لنکس	از هند گرفت مارکوئس هستنگس
یعنی به نثار فرق شاه جم جاه	چتری زده ما ملق دارد همراه

تاریخ عیسوی

آمد چو بهند لارڈ هستنگس	گردیده بحلق او جهان شد	نه سال و سه ماه ماند در هند	زین ملک روانه بعد از آن شد
در غره جنوری بلندن	کلکته گذاشته روان شد	او شد بجهاز و خلق بگریست	گویم که چه حال آن زمان شد
آن عزم سفر نکرده از هند	دریا برکاب وی روان شد ۱۸۲۳	سال تاریخ رفتن او	زین شعر که گفته ام عیان شد ۱۸۲۳

نواب شمشیر بهادر والی بندیل کهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساخته ملک بندیل کهند بدو بخشیده اما علی بهادر در پونه فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دوم وی او ذو الفقار علی خان چندی در بندیل کهند بر مسند ریاست نشسته بعد آمدن برادر ملک بوی حواله نمود بعد از ان از سرکار انگریز چهار لکه روپیه سالانه نسلاً بعد نسلاً برای مصارف او مقرر گردیده بتاریخ سی ام ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود در باندہ وفات نمود و برادرش ذو الفقار علی خان بر مسند ریاست نشست ❊

شاه عبد العزیز دهلوی

امام المفسرین همام المحدثین معتمد فضلا جلیله حافظ مولانا شاه عبد العزیز ابن شاه ولی الله در عمر پانزده سالگی در خدمت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و تکمیل کمالات باطنی فارغ گردیده و بعد از وفات والد ماجد در دهلی بر مسند ارشاد نشسته و در سن هشتاد سالگی هفتم شوال سنه یکهزار و دو صد و سی و نه هجری فوت گردیده این تاریخها در باب رحلت او گفته اند ❊

تاریخ متممه

حجت الله ناطق و گویا	شاه عبد العزیز فخر زمن	روز یکشنبه و هفتم شوال	در میان بهشت ساخت وطن
مهر نصف النهار در عرفان	مثل بدر منیر در همه فن	با سر لطف و حلم تاریخش	رضی الله عنه گفت حسن ۱۲۳۹

ایضاً از مولوے شاه رؤف احمد

شاه عبدالعزیز فخر جهان	عالم علم و آیت قرآن	صبح یکشنبه هفتم شوال	از بدن گشت روح او پران
سنه هجری که جستم از رافت	گفت ای نکته سنج دقاق عیان	سال فوتش ز هر عدد پیداست	از عدد تا الوف زین عنوان
خواهی از هر عدد که تاریخش	اولاً چار چند کن پس ازان	یک بنفزا و ضرب کن در ده	پس بکن طرح بست ملست ایجان
در صد و بست و چار باشد را	ضرب فرما تو ای فهیم زمان	پس بنقصان یکعدد دریاب	فوت آن مفخر زمین و زمان

جنرل اختر لونی صاحب

یکے از عمده سپه سالاران کمپنی انگریز بود و در شجاعت و همت مشهور در سنه هزار و هشتصد و سه عیسوے دهلی را محاصره نموده شاه عالم بادشاه را که از دست سیندهیه و مرهٹه ها عاجز آمده بود رهانیده و از بادشاه دهلی به خطاب نواب نصیر الدوله بهادر ممتاز گردیده وفات او بتاریخ بست و پنجم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و بست و پنج عیسوے که مطابق بست و هفتم ماه ذی قعده سنه یکهزار و دوصد و چهل هجرے بود در بلده میرٹهه واقع شده و دران شهر مدفون گشته و مؤلف در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده ❊

تاریخ عیسوے

جنرل اختر لونی آن سالار افواج و حشم	اختر برج شجاعت ماه افلاک کرم	روز آدینه سلطان مه خور در برج شیر	بست هفت ماه ذیقعده زین سنے بیشتر کم
بر هزار و دو صد افزون بود هجری چهل سال	بست پنج ماه جولائی ورود زیر الم	گشت حیف از گردش گردون نیرنگی حجر	از طلوع اوج هستی مائل ملک عدم
	چون علم از بهر سال عیسوی در فکر شد	از فلک امدادی دادار روشن اخترم ۱۸۲۵	

۱۸۲۵

فتح قلعه بهرتهه پور از لارڈ کمبرمیر

چون لارڈ کمبرمیر بتاریخ هیجدهم ماه جنورے سنه یکهزار و هشتصد و بست و شش عیسوے مطابق تاریخ نهم ماه جمادے الثانے سنه یکهزار و دوصد و چهل و یک هجرے نقب زده پارهٔ از قلعه بهرتهه پور را بهوا پرانید و راجه درجن سال در قید افتاد منشی ستهے سنگه سررشته دار کچهرے نظامت ضلع مرادآباد تاریخها دران باب گفته ❊

تاریخ عیسوی تتمیه

شد ظفریاب لارڈ کمبرمیر	شهره آتش در همه جهان فتاد	جنوری ماه و هیجدهم تاریخ	اندران روز این حصار گشاد
شد گرفتار و قید درجن سال	نخوتش داد خانمان برباد	چون پی سال عیسوی در فکر	شد ستهی سنگه در مرادآباد
	سر دشمن شکسته هاتف گفت	نصرت بهرتهه پور مبارک باد ۱۸۲۶	

۱۸۲۶

ایضاً

حصن کاکران بدرجن سال	بود لاحق غرور فتح شده	سر دشمن کشیده گفت سروش	قلعه بهرتهه پور فتح شده ۱۸۲۶

۱۸۲۶

ایضاً

بهرتهه پور فتح کرد جنرل لارڈ	شد بدرجن نصیب بربادی	الهم غیب بهر تاریخش	گفت فتح عظیم باشادے ۱۸۲۶

ایضاً

بهرتهه پور فتح شد از لارڈ معلی القاب	قلعه مسمار و عدو خوار و مقید گردید	شاد از عرش برین داد بشارت هاتف	ظفر و فتح نمایان شده تاریخ سعید ۱۸۲۶

۱۸۲۶

ایضاً بسال هجری تعمیه

۱۲۰۲

چو شد بهرتپه پور فتح تاریخ آن	ملک گفت در سال هجری غریب	سر دشمن وجود و نخوت شکست	ز نصر من الله و فتح قریب ۱۸۰۲

واین دو تاریخها از مؤلف این اوراق است +

تاریخ از مؤلف

۱۲۴۱

حصار کهن بهرتپه بود فتح شد	بهجرت هزار و دو صد چهل و یک

ایضاً از مؤلف

لارڈ کمبرمیر چون بگشاد قلعهٔ بهرتپه پور	جنوری شهر مبارک بود و روز هجده هم
پوس ماه هندی و تاریخ بست و چار بود	چارشنبه از جاد آخرین روز نعم
ششهزار و یک صد و هشتاد و دو بود و سال	مجملاً هجری و فصلی عیسوی سنبت بهم
زان میان افزون ز فصلی بود هجری هشت سال	لیک ششصد چهل و یک هجری ز سنبت بود کم
باز سنبت بد فزون بر عیسوی پنجاه و شش	این چنین تاریخ نو ایجاد هاتف زد رقم
کر تو هر یک را جدا گانه برون آری شتاب	می توانم گفت مشتاق سیاقی ای صنم

نواب غازی الدین خان سلطان اوده

پسر نواب سعادت علیخان است بعد وفات پدر خود در سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجری که مطابق یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی و مصادق یکهزار و دو صد و بست و یک فصلی و موافق یکهزار و هشتصد و هفتاد و یک سنبت بکرماجیت بود در لکهنؤ بر مسند ریاست نشسته شاعری تخلص برابطه درین باب تاریخی مشتمل بر نه بیت بصنعت توشیح گفته که از اجتماع عدد حروف اول مصرعهای اول سنه هجری و از اجتماع اعداد حروف آخر مصرعهای اول سنه فصلی و از یکجا ساختن اعداد حروف اول مصرعهای ثانی سنه عیسوی و از اجتماع عدد حروف آخر مصرعهای ثانی سنه بکرماجیت بر می آید +

تاریخ

زهی غازی دین همایون جناب	وزیر الممالک سعادت مآب	بعالم درآمد چو اقبال او	سر مقبلان گشت پامال او
خداوند ملک و خداوند جاه	رعیت نواز و عدالت پناه	فریدون جنابی به نیروی بخت	تهمتن رکابی ببازوی سخت
زریان دستان فولاد دست	بهم دستیش دست بگسست	ملکشاه ثانی بجود و سخا	جهان مروت سحاب عطا
شکوهش ز لبس سر رفعت فراشت	شکوه فلک نام رفعت گذاشت	تدبیری که از دست تقدیر خویش	شوده جهان را تبدیر خویش
نگهدار داد و المطلب خودش	رساند بجولی بهر مقصدش	بتاریخ هندی چو خمسین و سبع	کم آمد عدد گفت فی الفور طبع
	که رابط مکن فکر دور و دراز	سر ناز بر گیر و پائی نیاز	

وبعد پنج سال بتاریخ هجدهم ماه ذی الحجه روز شنبه سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری که مطابق نهم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و نوزده عیسوی بود برضامندی مارکویس هستنگس صاحب گورنر جنرل تاج و تخت مرتب ساخته بر سریر شاهی جلوس نمود و ملقب به ابوالمظفر معز الدین شاه زمن غازی الدین حیدر گردید صاحب

مورخ در تاریخ جلوس او گفته +

تاریخ جلوس

۱۲۳۴ بر تخت چو پادشاه غازی بنشست | صد شکر خدا داد زبان مردم | تاریخ جلوس او مبارک باشد | ماه ذی الحجه شنبه با بیست دوم ۱۲۳۴

وسکه که بنام او مضروب شد یک طرف این بیت داشت

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن | غازی دین حیدر والا نسب شاه زمن

وطرف دیگر شبیه دو ماهی و دو شیر مقابل یکدیگر بود و ماهی نشان ماهی مراتب است که بزرگان او از پادشاه هندوستان یافته بودند و شیر که نشان پادشاه انگلستان است بران افزوده بود که در عهد سلطنت انگریزان بپایه بلند صعود نموده وفاتش بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری که مطابق نوزدهم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و بیست و هفت علیسوی بود بوقوع پیوسته و سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پسر بزرگ او بجای او بر تخت شاهی در لکهنو نشسته

عزیزی در تاریخ وفات او این رباعی گفته بطور تعمیه +

تاریخ تعمیه

۱۲۴۳ رحلت نمود گرچه ز دنیا شه زمین | نوشیروان عمر و به نیکی چو نام یافت | تاریخ انتقال شد از پایه نیاز | رضوان بگفت جنت علیا مقام یافت ۱۲۳۶

و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این قطعه در تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده +

تاریخ

از وفات جناب شاه زمن | گوئیا عالمی هلاک شده | وه که گردید بهر باد و زرخ | به بهشت آن جناب پاک شده
دیده ها شد به آتش نمناک | سینه ها آه دردناک شده | رفت واماندن صبر از دستم | جیب صبر و شکیب چاک شده
۱۲۴۳ گشت تاریخ مصرع استاد | ای بسا آرزو که خاک شده ۱۲۴۳

و شخصی بزبان اردو این تاریخ گفته +

تاریخ

۱۲۴۳ گیا شیر غازی جو اس دہر سے | گیا باغ جنت کو سارا ہرا | جو تاریخ مرنے کی پوچھے کوئی | تو کہہ دنیا اوس سے کہ آغا مرا ۱۲۴۳

واین رباعی از مولف است +

تاریخ

۱۲۴۳ از وفات غازی الدین حیدر شاه زمن | بار غم بر دل کشیدار بند ناید در قلم | چون جهانی را بزیر بار غم هاتف بدید | گفت سال رحلت شاه زمن شد بار غم ۱۲۴۳

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا جان جانان مظهر ولادت او در یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری بوقوع آمده و شاعری تاریخ آن بنظم آورده +

تاریخ

۱۲۵۶ چو نجم چرخ هدی حضرت غلام علی | شده ظهور فگن در جهان جهان بشگفت | سن ولادت شریفش چو جستم از دل | مه سپهر هدایت شده طلوع بگفت ۱۱۵۶

در سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری بتاریخ بست و دوم صفر ازین جهان فانی رحلت نموده و در پهلوی مرشد خود مدفون گردیده و عبارت نور الله مضجعه تاریخ وفات اوست

نواب معتمد الدوله ملقب بضیغم جنگ مشهور به آغا میر

نائب غازی الدین حیدر سلطان اوده بوده و خانه هزاران کسان خراب ساخته چون عالمی از جور و تعدی او بجان آمده بودند سلطان بخاطر داشت رعایا او را در سنه یکهزار و دوصد و چهل و دو هجری معزول ساخته محبوس نمود صاحب را سے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته ع آج اس گهر کا سنیچرا و ترا و جوان آنکا
بعد محبوسی چند ماه از قید رهائی یافته بکانپور رفت میر فرد در انجا این تاریخ گفت

تاریخ بزبان اردو

جناب معتمد الدوله یعنی ضیغم جنگ + حشم سے جسکی هی تهر تهر سند و اج حشمت سے + حسد سے چرخ جفا جو مثل یوسف + فریب و مکر زمانه مین پهنس گیا ناگه
١٢٤٢ ولی نعمت فضل الهی جو اوسکی شامل حال + چلی نه تغیر کی اگی عذلیت روبه + چهوٹا جو قفس سے و عزیز مصر جلال + کی دلمین فرد کی تاریخ نکلنے کی جگه
سروش غیب سے آئی ندا که سال خلاص + مجاق بندسے نکلا وه ماه کنعان که

تاریخ نائب شدن فضل علے خان

گویند که فضل علی خان پیش از یافتن عهده نیابت در سلسله فیلبانان سلطان اوده منسلک بود بعد وفات غازی الدین حیدر و عزلت نواب معتمد الدوله در سنه هزار و دوصد و چهل و سه هجری از سفارش عمه خود که فیض النساء نام داشت بعهده بلند نیابت امتیاز یافت شخصے تاریخ این معامله باین نوع گفته

تاریخ

١٢٤٣ باوج مسند عزت نشست چون نائب + ز فیض محابه نشینان هودج عصمت + هوس سیر فیل فکر رفت و گفت + گرفته از سر آنکس بر مهی جسے فت

سلیمان جاه نصیر الدین حیدر بادشاه

پسر غازی الدین حیدر است بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجری که مطابق بستم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو جلوس نمود و حکیم مهدی علی خان که نائب او گردیده این بیت برای سکه او گفته

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل حق ظل اله + نائب مهدی نصیر الدین حیدر بادشاه

و بعد ازین شخصے دیگر این بیت برای سکه او به نظم آورده مگر مضروب نگردیده

دیگر سکه

سکه زد بر سیم و زر تابنده مثل مهر و ماه + ظل سبحانی نصیر الدین حیدر بادشاه

بیت سکه

به زر سکه شاهی زده ز لطف اله + سپهر مرتبه شاه جهان سلیمان جاه

و تاریخ جلوس او قاضی محمد سعید الدین خان متوطن قصبه کاکوری متعمیه گفته و تاریخ عیسوی هر او هر ذ نو

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت ... از جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت ... وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
پیش همت جود انعامات آن نوشیروان ... نام حاتم طی شده در پردهٔ خجلت نهفت
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید ... در سنه عیسی لسلک تعمیه چون در بسفت
رخ برآورده ز برقعه نوعروس بکر فکر ... زیب تاج و تخت تاریخ جلوس او بگفت ۱۸۲۹

یعنی رخ برقعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت برآورده شود تاریخ عیسوی برآید ... صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال هجرے ازان استخراج مے شود ✣

تاریخ

۱۲۴۳ تخت پر ہی جلوہ فرما بادشاہ گنج بخش	ہین بین ہیں شاہ آدم او فلک پر مہر نام	شور عشرت ہے عیاں اس مصرعہ تاریخ سے	اب ہوا مرزا نصیر الدین حیدر باد شاہ ۱۲۴۳

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابو طالب خان لندنی است در سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری بمذهب حضرت عیسی درآمده از دست پادری بولے صاحب اصطباغ یافته چون بعد از چند سال میان مرزا موصوف و مولف رابطهٔ محبت بهم رسید مولف حسب خواهش او این دو تاریخ در باب عیسائی شدن او گفته ✣

تاریخ عیسوی از مولف به تعمیه

ولد ابو طالب خان لندنی	آنکه ندیدم مثلش هیچ کس	یوسف باقر بود اسم و نام	یاد خدا در دل او هر نفس
رهبر او گشت چنان روح قدس	مذهب عیسی به پذیرفت و بس	پادری بولیش چو داد اصطباغ	گشت دلش پاک ز حرص و هوس
۱۸۲۶ از پی سالش کلیسای فکر	گشت چو جنبان دل من چون جرس	با سر ایمان زده هاتف رقم	باد برو بخشش روح القدس ۱۸۲۶

ایضاً

یوسف باقر چو روح القدس را بگزید سایه	مذهب عیسی گرفت و ترک دین چون کفت	پادری گو بنام آب و ابن و روح قدس	داد آب اصطباغش باغ ایمانش شگفت
۱۸۴۷ چون شنید این مژده جانم با هزاران خرمی	گو بتاریخ سال عیسوی را خواست سفت	ناگهان روح الامین از آسمان نازل شد	بخشش روح القدس بادا برو تاریخ گفت ۱۸۴۷

نواب سکندر جاه حیدرآبادی

ابن نواب نظام علی خان بهادر است و بعد وفات پدر در حیدرآباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده و بتاریخ نوزدهم ماه ذی القعده سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری مطابق بست سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و بست و نه عیسوی ازین جهان فانی رحلت نموده شیخ امام بخش ناسخ لکهنوی این تاریخ در وفات او گفته

تاریخ

۱۲۴۴ ولا نواب آصف جاه مغفور	ازین دار فنا شد های افسوس	ندا آمد پی تاریخ از غیب	دکن تاریک شد ای وای افسوس ۱۲۴۴

بعد وفات او پسرش میر فرخنده علی خان بتاریخ بست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب آصفجاه مظفر الممالک

بیر فرخنده علی خان بهادر بتاریخ بست چهارم ماه مئی لسنه مذکور بخطاب نواب آصفجاه مظفر الممالک میر فرخنده علیخان فتح جنگ بر مسند امارت نشست +

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بوده چندی بعهده صدر الصدور شاهجهان آباد سرفرازی داشت وفاتش در سنه دو صد و چهل و چهار بوقوع آمده و مرزا نوشه غالب این تاریخ بتعمیه تخرجه در باب وفات او گفته +

تاریخ

ای دریغا قدوهٔ ارباب فضل | کرد سوی جنت المأوا مقام | کار آگاهی هر کار او فتاد | گشت دار الملک معنی بی نظام
چون ارادت از پی کسب شرف | جست سال فوت آن عالی مقام | چهرهٔ هستی خراشیدم نخست | تا بنای تجربه گردد تمام
گفتم اندر سایهٔ لطف سنی | باد آرامشگه فضل امام

۱۲۴۴ اگر امداد حروف سایه لطف سنی را با امداد فضل امام یکجا نمایند نمایند و چهرهٔ هستی را که پنج باشد از ان منها کنند تاریخ بر آید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعه ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری در لکهنؤ فوت شده در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کنده اند +

تاریخ

مطلع توحید و دیوان هدی | قانتاً لله حنیفاً ساجداً | خیر القالیش نی تمنائی دگر | بلکه مشتاق تمنالیش لقا
قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین | کعبهٔ ارباب تدقیق و سنی | شبلی عصر و جنید روزگار | محو زین نائب خیر الوری
عبد رحمن و اصل ذات قدم | قطرهٔ عین بحر شد لا منتهی | سادس ذی القعده جمعه وقت عصر | زین سرای پر فنای بی لقا
نفظ الا الله جهراً ذاکراً | باقیاً بالله فان عن سوی | جسم و روحش تحت ارض و فوق عرش | بی زوال و نقص و بی رنج و عنا
۱۲۴۵ | شد و دو دهای دی کل محو ذات | سال وصل ان رهنما مقتدی

از منشی عبد الاحد متخلص به رابط بطور تعمیه

عبد مقبول حضرت رحمان | صورت فقر و معنی همه او | چون به ذی قعده جمعه اول | رفت سوی بهشت ان حق جو
بود رابط ز بهر تاریخش | سر فکرت نهاده بر زانو | گفت هاتف بغیر قلب ریا | مظهر لا اله الا هو

بطور تعمیه

۱۲۴۵ تاج تقوی و سر تجرید و ترک | آن دل ایمان و زهد بی ریا | مظهر حق بی شکی بی حرف آز | مظهر اسرار علم کبریا
مقطعی تاریخ قطب الواصلین | ساکنان مقصد صدق سلی | در دل حافظ خوش التقا ساختند | الله الله بی چه و چون چرا

ایضاً تعمیه

۱۲۴۵ غیر تشش خود ز غیر تافته رو | عین کل گشت هر طرف هر سو | گفت حافظ عیان هر سر مو | لعمرک لا اله الا هو +

از مولوی نور الله ساکن بریلی کلان +

تاریخ

ای دریغا که چرخ ظلم آیین | دشمن جان اهل علم یقین | آفتاب سپهر وحدت را | گوهر نسخهٔ طریقت را +

گرد مخفی ته نقاب زمین	ساخت پنهان ز چشم ظاهربین	شده پوشیده صورت تجرید	رفت از دهر معنی توحید
شرح این ماجرا همی گویم	چهره از آب دیده می شویم	شه ملک ایت عرفان	عبد رحمان صاحب الایقان
شده گلگشت ساز باغ نعیم	گشت واصل بذات ملک قدیم	با دم واپسین خفی و جلی	بود در دلش افوض امری
چون ارادتش سرشت نور الله	از افوض گرفت تا الله	بکرامات شیخ دین پرور	یافت از سال ارتحال خبر
	گوهر مغفرت نثارش باد +	شاهد قرب همکنارش باد	

افوض امری الی الله ۱۲۶۵

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق ست ولادت او بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری که مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی بود بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهی نیست اما از انجا که بعضی اوقات جهت طبع آزمائی تاریخی چند نوک ریز قلم این هیچمدان گردیده آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ هائی که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سرزده این است

تاریخ

گلی شگفت بباغ مرا در حت جان	که شد معطر از و هم باغ جان و روان	گلی چه گفتم فی فی خجسته فرزندی	که ساخت خانه دل را چو شمع نور افشان
دو هفته رفته ز ذی قعده و ز ماه اپریل	گذشته شانزده آنگاه آمد بجهان	نهاده نقش بلقب نام جان ولیم بیل	از آنکه بهر نزول جنانست او و خورشید زمان
چو بهر سال تولد بباغ فکر شدم	به بست دسته گل باغبان دانش آن	ز نرگس و گل نسرین بجا بگل سوری	ز سنبل و گل لاله و سوسن و ریحان
	دگر بنفشه و گل نسترن بدستم داد	بگفت سال عربی ...	
پی سال میلاد در باغ فکر	چو رفتم شنیدم من از باغبان	ایضاً گل سوری و یاسمن نسترن	بگیر و بدان سال هجری از آن
	چو خواهی که دانی سن عیسوی	بیفزای صد برگ ریحان بر آن	

۱۸۳۲ / ۱۲۴۷

۱۲۴۷

ایضاً

۱۲۴۷
بجو سال میلاد خوش خصال + ز فرخنده فال و بدیع الجمال

ایضاً

۱۲۴۷
سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل است

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش نبر برخوردار دل
۱۲۴۷

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

مدتی بعهده نیابت شاه اوده یعنی غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد از آن معزول شده در کانپور اقامت اختیار نمود و در انجا بروز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه هزار و دوصد و چهل و هفت هجری

مطابق هفتم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی فوت شد و دران بلده مدفون است تاریخ وفاتش از شیخ امام بخش ناسخ تخلص +

تاریخ

۰۶ ولا نواب ضیغم جنگ امروز | گذشت از دار فانی ناگهانی | نوشتم سال تاریخ وفاتش | دوشنبه پنجم ذی الحجه ابوری ١٢٤٧

ایضاً از میر فرزند بزبان اردو

۰۷ حیف معتمد الدوله پناه عالم | دنیا سے گذر گیا وه رشک حاتم | تاریخ کی فکر مین ارم کی در پر | رضوان نے کها بیا وزیر اعظم ١٢٤٧

شاه پیر کرم عطا

پیرزاده حضرت سلون است و پسر شاه پیر محمد پناه سلوسے در سنه هزار و دو صد چهل و هشت هجری فوت شده تاریخ وفات او ازین قطعه دریافت گردد +

تاریخ

۰۸ چون خور چرخ چشت ز برج آسمه | غرب ملک بقا پسندیده | گفت پیر فلک بلرزه تمام | قطب العالم ز جای جنبیده ١٢٤٨

ایضاً بنعمه بزبان اردو

۴۸ ڈوبا جو وه نیر درخشان کریم | تاریک هوا جهان بچشم احباب | چلای نکال کی یه اهل افلاک | جنبید ز جای خویش قطب الاقطاب ١٢٦١

حکیم مهدی علی خان

نائب سلطان اوده بود چون در سنه یکهزار و دو صد و چهل هشت هجری از عهده نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

۱۲۴۸ افتاد حکیم از مراتب | تاریخ بطرز نو رقم کن | از جاه حکیم هشت برگیر | سه مرتبه نصف نصف کم کن

سید ناصر علی سحر تخلص

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری غره ماه ذی القعده رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ درباب وفات او گفته +

تاریخ

۱۲۴۹ سید عالی نسب ناصر علی | عزم سیر گلشن جنت نمود | گفت هاتف سال تاریخ وفات | حیف روز اول ذیقعده بود

میرزا کاظم علی خان

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری ازین جهان فانی بعالم جاودانی سفر فرموده و مولوی شیخ امام بخش متخلص بناسخ در تاریخ وفات او نوشته +

تاریخ

آن سالک منزل حقیقت
در ماتم آن گل سحرخیز

فرمود ازین جهان سفر حیف
گوید هر بلبل سحر حیف
تاریخ وفات گفت ناسخ

از داغ سجود بیریا بود
میرزا کاظم علی محقق
بود آه ابوذر دگر حیف

پیشانی غیرت قمر حیف
۱۲۴۹ رو کرد بعالم دگر حیف

ایضاً

خضر راه یقین و هادی دین — پیر و شرع و عالم و عامل
فرع بنمود سوی اصل رجوع — قطره در بحر رفت از ساحل
کرد سوی رفیق اعلی عزم — بست بر ناقه اجل محمل
هست سال وفات آن سرور — لوح محفوظ بود سینه دل
۱۲۴۹

و این تاریخ بر روضه اش منقوش ساخته اند ۱۲۴۹

روضه عالیه مرزا کاظم علیست — آدمی هست که شاید حور غلام
خود فرقان سپر و درع احادیث سپر — زانکه او بود بتعلیم شریعت حاکم
بر دانا حکما بود حکیم حاذق — علم او بود ز مقام صحیح و سالم
نفرت از جمله لذات جهان فرموده — آنچه لازم بنود خود دگر فته لازم
بر ریا صفت چو ابوذر بسخاوت سلمان — همچو رستم بشجاعت بسخاوت حاتم
بود در صنعت موجود چو صانع — متفکر شد بر متاع ملک دائم
خشک نان پارشاه نگاه تنها میکرد — همچو ماه رمضان بود همیشه صائم
گفت روح القدس فکر سنین فوتش — یا الهی بجنان باد بموسی کاظم

مولانا شاه ابوسعید

۱۲۴۹ نسبتش بشیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی میرسد باین طور شاه ابوسعید پسر صفی القدر ابن عزیز القدر ابن محمد عیسی ابن سیف الدین ابن خواجه محمد معصوم ابن شیخ احمد سرهندی و مولانا ابوسعید از خلفای اعظم مولانا شاه غلام علی بود و بعد وفات مرشد بجای او بر مسند ارشاد نشسته و بعد ازان بزیارت حرمین رفته و هنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش او را بدهلی آورده در پهلوی مرشد او دفن نمودند سال ولادت او یک هزار و یک صد و نود و شش هجری هست و سنه وفات یکهزار دو صد و پنجاه هجری بروز عید و عبارت ❊ بنور الله مضجعه ❊ تاریخ رحلت است و این قطعه نیز از تاریخ انتقال او خبر میدهد ❊

تاریخ

سنه ۱۲۵۰

امام و مرشد ما شاه بوسعید سعید — بعید فطر چو شد وصل صاحب الاحد
دل شکسته و مغموم گفت تاریخش — ستون محکم دین نبی فتاده ز پا
۱۲۵۰

از حلق آویخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنه فیروزپور و لوہارو بود از مکر و ترغیب او کریم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود شبی از شبها سر راه مسٹر ولیم فریزر صاحب کمشنر دهلی را گرفته او را بزخم گولی طپانچه هلاک ساخت این واقعه بتاریخ بست و دوم ماه مارچ سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بوقوع آمده بنابران بحکم انگریز اول کریم خان را آن بگلو کرده بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ هشتم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بعد تحقیقات جرم نوبت کور را نیز بیرون شهر دهلی بر دار کشیدند پوشیده مباد که برگاه در یکهزار و هشتصد و سه عیسوی بمقام موضع سسواری از کنیوی بیرون صاحب ملازم مهاراجه دولت راو سندهیه و افواج سرکار دولتمدار کمپنی انگریز جنگ واقع شد در انجنگ راجه بختاور سنگه و نیلش احمد بخش رفاقت سرکار دولتمدار نموده مورد تحسین و آفرین گردید و جنرل صاحب افسر فوج سرکار چٹهی نیکنامی و رضامندی

خود نوشته با ایشان داده بود ازان سبب تنزل عزت و توقیر نجابا و رسنگه در سرکار گردید و چهار محال از سرکار بطور جاگیر بنام نجابا و رسنگه و چند محال فیروزپور وغیره بنام احمد بخش خان علیحده مرحمت شدند و پرگنه لوهارو راجه نجابا و رسنگه از طرف خود برو عنایت نمود سنجا پرگنه جاگیر نواب احمد بخش خان فیروزپور وغیره محال که بعد وفات نواب احمد خان بجاگیر شمس الدین بسبب کلانشی مقرر شده بود بقصور خون مسٹر فریزر صاحب در سرکار ضبط شد و پرگنه لوهاری که عنایت کرده راجه نجابا و رسنگه بود در قبضه امین الدین خان و ضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند
١٢٥١ تاریخ وفاتش ازین عبارت برمی آید * حیف ز شمس الدین خان *

شاه محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی است و از خلفای شیخ ضیاء الدین بتاریخ هفتم محرم سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری انتقال نموده و در موضع مغل پوره مضاف شاهجهان آباد مدفون گردیده و خواجه بهاء الدین احمد ابن خواجه علاء الدین احمد این بیت در تاریخ وفات او بطور تعمیه نظم فرموده *

تاریخ

١٢٥١ از سر یأس گفت اهل جهان	شاه آفاق رفت از دنیا

بیگم سمرو

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوائل مسلمان بود اما بعد ازان که نزد سمرو صاحب آمد مذهب عیسائی اختیار نمود بعد از وفات سمرو صاحب که قبرش در اگره تا امروز موجود است مدتی زنده بود و در ملک سردهانه در جاگیر خود داشت بعمر هشتاد و هشت ساله بتاریخ بست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و سی و شش عیسوی که مطابق هشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بود فوت کرد و در کلیسیائی که خود در حین حیات در سردهانه تعمیر نموده بود مدفون گردید ملک جاگیرش بضبط کمپنی انگریز آمد و متروکه و دیگر اثاث البیت وغیره که قریب پنجاه لکهه روپیه قیمت آن بوده باشد بموجب وصیت او حواله داماد که یکی از دختر خوانده‌های بیگم را بعقد نکاح خود آورده بود کرده شد و تاریخ وفات سمرو بیگم مسود این اوراق چنین یافته *

تاریخ

١٢٥١ سمرو بیگم عفیفهٔ نیک سرشت	جنت بگزید و کرد آنجا منزل	آمد ز سما ندا بگوشم ناگاه	تاریخ وفات اوست داغی بر دل

ذکر در جلوس کوین وکٹوریه ملکه انگلستان

پوشیده مباد که در ولایت انگلستان رسمی است قایم که هرگاه بادشاه آنجا بلاوارث فوت کند عنان مملکت شخصی را از اقربا که قرابت قریبه و سلسله نزدیکی با بادشاه مرحوم داشته باشد بر خود بادشاه میسازند اگر بادشاه دختری گذاشته باشد آن دختر را بر تخت می‌نشانند و مطیع فرمان او می‌شوند چنانچه پیش ازین در عرصه سه صد سال اخرین چهار ملکه ها بدولت بادشاهی رسیده اند و ملکه وکٹوریه پنجم است و قصه او چنان است که چون ملکه چهارم کوین ان دختر جیمس ثانی لاولد بعد حکومت دوازده سال و

پنج ماه در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد و وارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزادهای
ملک جرمنی را که جارج نام داشت نسبتش بسوم درجه از طرف مادر بپادشاه مرحوم میرسید طلبیدند و او را بر خود
بادشاه ساختند از دودمان او چهار بادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروائی ولایت مذکور رسیدند
نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی ببادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروائی
نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بست و هفت عیسوی فوت کرد بعد از و پسرش جارج دوم بادشاه شد و مدت
سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نموده بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی
را پدرود نمود بعد از و پسرزاده اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست در ایام حکومت او
کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آوردند پنجاه و نه سال شمسی و سه ماه و چهار روز
سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پسر مهین او جارج چهارم بتاریخ بست و نهم ماه جنوری
سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی بر تخت نشست و ده سال و قریب پنج ماه بادشاهی کرده بعمر شصت
و هشت ساله بتاریخ بست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت بعد از و برادر
دومی اش ولیم دوی فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال
بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از بادشاهان انگلستان اول اوست که در هند سکه
چهره شاهی بنام او مسکوک گردیده بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی
او دختری بنام وکٹوریه هژده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت بر رسم قدیم آن ولایت کار فرموده
او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مولف این اوراق در باب جلوس او تاریخی چند بنظم
آورده یکی اینست که از ماده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر بتعمیه اش بگیرند یعنی عدد لفظ تفقد را
نیز گیرند سال عیسوی بر آید ✣ ✣

تاریخ

۱۲۵۲	ملکه بلقیس ثانی تاج خورشید پایه چونکه فتحی است بهم نام او وکٹوریا سال تاریخ جلوسش با تفقد جست دل	شد چو برادرنگ شاهی سرافراز و جاه بخت و دولت هم رکابش شد و انجم سپاه عقل گفت او باد زیر سایه فضل اله	هند و سند آمد و انگلستان بزیر حکم او ملک مغرب تا بمشرق باشدش فرمان پذیر ماده تاریخ را گیری اگر با تعمیه	شهر لندن گشت دارالملک آن گیتی پناه بحر و بر شد تختگاه تاج و تختش مهر و ماه سال عیسی می‌نه هجری گردد آن بی اشتباه

ایضاً بتعمیه که از این سال عیسوی بر آید

۱۸۳۷	چون زینت سریر شد از ملکه جهان	سر در گشت خلق ز امیر و گدا و زیر	تاج شهی چو بر سر خود کرد آن زمان	تاریخ آشکاره شد از زینت سریر (۹۳۷)

ایضاً بتعمیه

۱۸۳۷	ملکه کشور پناه بخت جوان چون ز پیر خرد بپرسیدم	گشت رونق فزای مسند زر هست سال جلوس او چه قدر	یادگار از هند و انگلستان با سر ذوق گفت سال سریر	زیر ظلش همیشه تازه و تر تاج شاهی نهاد ملکه بسر (۱۱۳۷)

ایضاً بتعمیه

با سروپای عقیدت گفت تاریخ جلوس	ملکه بلقیس ثانی ایک بر و بحر

ایضاً تعمیه

آن ملکه که نام نامی اوست	وکتوریه اگلند رینه	بر تخت نشست زانکه او بود	شهزاده و دختر ذهینه
شاهان جهان زبندة تا روم	پیشش همه خادم کمینه	گردد چه عجب بلیغ عکسش	آن تمثیل و ملک مدینه
زآسیب سپهر باد محفوظ	معمور ز دولتش خزینه	مردود ز خلق باد آنانکه	دارند از و عناد و کینه
	تاریخ بگو ز شوکت دل	وکتوریه اگلند رینه	

ایضاً

چو ملکه انگلستان بتخت و تاج رسید	برآمد از پی تاریخ این ندای نصیح	هزار و دوصد و پنجاه و سه هجرت ۱۲۵۳	هزار و هشتصد و سی و هفت سال مسیح ۱۸۳۷

ذکر وفات سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده

پسر شاه غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافته بتاریخ سوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری موافق هفتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بعد حکومت ده سال در دار السلطنت لکهنؤ فوت کرد و نواب نصیر الدوله که عموی پیش بود و ملقب بمعین الدین محمد علی شاه گردیده بر تخت نشست ⁂

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاه

این نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس بنواب نصیر الدوله ملقب بود چون برادرزاده او سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده فوت کرد بسبب منازعان بیگم مادر پادشاه شاهی و صاحبان انگریز بسعی مادر خود رفته بر تخت نشست اما بعد از ساعتی چند بهلاکت ضابطه انسان منقبض گشته القاعه چند از گذه فرستاده شد و محمد علی شاه باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری موافق هشتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در لکهنؤ بر تخت نشست این بیت بر سکه او مضرب شده که از آن تاریخ جلوس نیز بر می آید



سکه

بجود و کرم سکه زد در جهان	محمد علی بادشاه زمان

سه تاریخ ها که مؤلف این اوراق در باب جلوس او گفته بحضورش فرستاده بود این است ⁂

تاریخ جلوس از مؤلف تعمیه

بادشاه زمان معین الدین	آن محمد علی شه اعظم	شرف خاندان برهانی	تا بتخت و تاج و جاه و حشم
غازی دین نصیر دولت و ملک	معدل عدل و داد و بحر کرم	آنکه در فضل آصف ثانی است	در شجاعت فزون تر از رستم
چون بمنصوری و سعادت و فتح	بر سریر اوده نشست چو جم	با تفنی ناگهان زدلیم میلی	جست تاریخ این دم خرم
	سال اجلاس با حروف ستم	خلد الله ملکه گفتم ۱۲۵۳	

ایضاً

شاهی که هست شاه محمد بلندش نام | منقاد حکم او شده شاهان روم و شام
گفتم حروف سال یکی رحمت خدا ست | خواهی چو دومی طلب از بخشش دوام ۱۲۵۳
چون در اوده نشست بتخت شهنشهی | جستند سال هجرت میمون خواص و عام
شاه اوده ماه خیر و سنه عیسوی | بادا بسر و تاج مبارک ترا مدام ۱۲۵۳ هجری

ایضاً بتعمیه

شاهی که رتبه اش ز سلیمان فزون تر است | نامش محمد علی ابو المظفر است
بر تخت سلطنت بنشست آن شه زمن | نه چرخ چتر او شده و تاج انور است ۱۲۵۳
فیاض و عادل است و شجاع و سخا کرم | در زیر حکم او کی جمشید و قیصر است
پرسد اگر کسی ز تو تاریخ این جلوس | یای ۱۲ دشکسته بگو ابو المظفر است

در وفات محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال قمری بر تخت دهلی بروز جمعه بست و هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست و هشتم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بود بعد نماز مغرب بعمر هشتاد ساله بمرض استسقا درگذشت این تاریخ سید احمد خان منصف شاهجهان آباد در وفات او بتعمیه گفته

تاریخ

چون برفت از جهان شه اکبر | شد تهیه آسمان ز دود جگر
سال تاریخ او ز غم اکبر ۱۲۵۳ | یای شادی شکسته احمد گفت ۱۲۵۳

نعشش بعد وفات عرش آرامگاه مقرر شد و پسرش محمد بهادر شاه بجای او بر تخت نشست قبرش در تربت پدرش نیز متصل محمد شاه عالم بهادر شاه در دهلی واقع است

ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه بادشاه غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاه غازی

ولادت بهادر شاه بتاریخ بست و هشتم شعبان سال یکهزار و یک صد و هشتاد و نه هجری روز سه شنبه از بطن لال بائی بوقوع آمده و عبارت ابو المظفر تاریخ میلاد او ست بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم جمادی الثانی سال یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری مطابق بست هشتم ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در دهلی بر تخت نشست یک لکهه روپیه ماهواری برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر است

بیت سکه اش اینست

سکه

بسیم و زر زده شد سکه بفضل اله | سراج دین ابو ظفر شه بهادر شاه

و مولوی شیخ امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او این قطعه نظم فرموده

تاریخ جلوس

از نشه دولت بهادر شاهی | شد پر ز می طرب ایاغ دهلی
تاریخ جلوس آن شه والا قدر ۱۲۵۳ | آمد بلب خرد چراغ دهلی
بنشست بتخت دولت و عز افزون | شد نزهت نوروز و دماغ دهلی

و بادشاه یازده پسران دارند یکی مرزا دارا بخت دوم مرزا شاهرخ که از ذکیته النسا بیگم بنت مرزا سلیمان شکوه تولد شده اند سوم مرزا فتح الملک مشهور بمرزا غلام فخر الدین چهارم مرزا عبد الله پنجم مرزا اسد هو و مرزا فرخنده شاه و مرزا قویماش و مرزا بختاور شاه و مرزا ابو النصر مشهور بمرزا بلاقی و مرزا محمد و مرزا خضر سلطان

شاهزاده مرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم بادشاه و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بست و نهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبرآباد وفات یافته و در روضه جلال الدین محمد اکبرشاه بادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته تربت او از سنگ مرمر است و این چند کلمه و تاریخ بران مرقوم است ❊

الله محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو فرمود رحلت سلیمان شکوه	ز دار فنا سوی ملک بقا	بسال دو صد الف و پنجاه و سه	بذی قعده بست و نهم زین سرا
	دران دم ز هاتف ندا این رسید	بگو کرد بر شاه رحمت خدا ۱۲۵۳	

۱۲۵۳

لوح منوره مرشدزاده مرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم بادشاه غازی ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده مباد که سکه بمعنی مرید است و چون که فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند چنانچه ایشان را سکه میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک تعالی بود از قوم کهتری ولیاقتی خداداد داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او میگماشت بفیض صحبت درویش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه با آن مشحون است اطلاع حاصل نمود و از تعصب کیش آبای خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب میکنند کلامش چون ماخذ صحیح دارد خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرایش بهمین صورت اند و اکثر جا بلکه همه شهرها و دهات تکیا که باصطلاح آنها سنگت گویند دارند و در آن سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر در دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند دنیا اندوخت و لبسیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن اند لک و صاحبزادگی در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرد زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد و فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تمام به فقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان او و یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری را پدرود نمود و باوجود اولاد او هم رام داس نام داماد خود را بجای خود نشانده و هفت سال زندگی کرد بعد او گرد ارجن پسرش سجاده نشین

پدر گذشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گرد هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده نشینی
نمود بعد او گرد هر راے نبیره هرگوبند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجاے جد خود نشست و هفده
سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گرد هرکشن پسرش در خورد سالے بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی
کرد بعد او تیغ بهادر پسر خورد گرد هرگوبند بجاے او نشست و گرد رام راو که برادر هرکشن بود همواره با ذات
او میکوشید و تیغ بهادر یازده سال سجاده نشینی نمود و در قید امراے عالمگیر او فتاد و در سنه هزار
و هشتاد و یک هجرے مطابق سنه عالمگیرے حسب الحکم بادشاه کشته شد و او سجاده نشین هشتم
نانک بود و پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر
او حافظ آدم نام فقیرے از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندے جماعه کثیر بمریدے و پیرے خود بهم رسانید و
هر دو کس شیوه اخذ و جر بجبر و تعدے اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرها میگرفتند وقائع نگاران پادشاهے بعالمگیر بنگاشتند که دو فقیر
یکے هندو و یکے مسلمان این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار شان بیفزاید خروج هم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در
مواطن افاغنه آن طرف اتک و پشاور سر و بند و نگذارند که باز این طرف عود تواند نمود و تیغ بهادر
را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بالعمل آوردند و بعد چندے روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید
که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان
تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن درمیان شان معمول نبود و گرد رام راو که رقیب
تیغ بهادر بود در سنه یکهزار و نود و پنج هجرے فوت کرده قبرش درمیان دهره دون که در زیر کوه
منصورے واقع است به تکلف تمام ساخته اند و چون درین مقام یک دهره ساخته گرد رام راو است که
آنرا هندوان سماد و مسلمانان قبر گویند و دون آن زمین را گویند که درمیان دو کوه واقع شود ازین سبب
این مقام را دهره دون میگویند زیرا که این شهر نیز درمیان دو کوه است گویند که گرد رام راو مقام
سماد خود را مشابه بکعبة الله ساخته بود درمیان برج میانه آن قبری هست که گرد رام راو در ان مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نهاده اند که گرد رام راو بران میخوابید بر دروازه این روضه شرقی
سی و شش گز طول استاده کرده اند و پارچه سرخ بران چسپانیده اند همه زنان و مردان این نیزه را کشتی بر
رغمش و هر سال در ماه مارچ میکنند سمت شرقی روضه او سنگی هست که بران تاریخ وفات او نوشته
اند و مصرعه تاریخ اینست ؎ گفت که هیهات[۱۰۹۵] گرد رام راو ؎ بعد ازان که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت ۱۰۹۵
به بهادر شاه رسید و بقولے در اواخر عهد عالمگیر گرد گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران
فرقه خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده بر همراهیان خود قسمت کرد
و اندک اندک دست و پاے خود را از و شروع بتاخت و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور
تادیب او پرداختند آن مدبر خود گریخته بجانب سرهند رسید و دو پسر او اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده کشته شدند

چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سرهند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعده
رسانیدن مبلغی گران بشرط رسانیدن دران مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده
و موهای سر و ریش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه با احترام می آوردند هر که از احوال او می پرسید میگفتند
که پیرزاده او چه است چون بجای معهود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید همان هیئات را بحال داشته تغیری
دران نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد ازان آشفتگی در حواس او بهم رسیده
هوشی نداشت و بهمین حال در غم انتقام پسران خود بمرد بعد او فرقه سکهه که پیروی مسلک او نمود موی ریش و
بروت و سر از ابتدای تولد مطلقا نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردیدند و هرچند از فرقه
مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطه مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند
اگرچه البعد فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده موجد این طریقه گرو گوبند
است بعد گرو گوبند بندا بجای او نشست او اقتدار بسیار بهم رسانید چون کینه های دیرینه قتل تیغ بهادر
و پسران گرو گوبند در دل داشت بر دیهات و آبادی اهل اسلام هر جا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا
هرکرا می یافت ابقا نمیکرد و هرچند اطفال صغیر السنه باشند حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده و بچه را بیرون
کشیده میکشتند بهادر شاه باستماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سی
هزار سوار او را در کوه گره محصور نمود و او از انجا بحیله و جرأت بدر رفت کرت ثانیه محمد امین خان و داغر خان و رستم دل خان
وغیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت بندای مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی
میگشت اکثر بطور چپاولی و قطع الطریقی در اطراف و جوانب دویده یکجا نمی آسود و هر جا که قابوی می یافت
در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصوری نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام شده بود
که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاهزادگان باهمدیگر روی داد بسکه مجال سکهان نپرداخت از جهت
اقتدار بندا نهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه بندا با سلم خان صوبه دار لاهور شرف
صدور یافت اسلم خان بجنگ بندا برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت
و بندا را نخوت بسیار بهم رسید دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر کشاده گشته آنچه نبایست بعمل می آورد
و درین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند باراده مدافعه بندا برآمده در لشکر خود اقامت داشت روزی وقت
نماز مغرب با معدودی در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهی از اتباع بندا مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیکناگاه
بخیمه در آمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید
به عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار متعلق با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر
بندا مع سند صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
و داغر خان و دیگر فوج متعینه و رساله والا شاهی و احدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبدالصمد خان
بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان خلیله خود را به نیابت در شهر مذکور نصب ساخت و خود با فوج جرار
بر سر بندا رفت چون فوج ولایتی همراه داشت بتاختهای متواتر بندا تمرد او را مختل ساخت و بندا چندین

تنگ سعی با عبد الصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بجرأت امیر دسے شکستهاے
پے در پے خورده در قصبهٔ گورداس پور که مسکن و موطن آنها بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور
گردید چون ناصر و امداد یافت مردم محصور که خلق کثیرے بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب ایشان
ممنوع و محترم بود بنا چار میخوردند هرگاه بیطاقتی از حد گذشت و بسیارے از آن فرقه بگرسنگی و مرض هلاک شدند
باقی التماس امان و استدعاے آمدن بلشکر نمودند عبد الصمد خان نشانے در میدان نصب نموده فرمان داد
که سلاح و یراق زیر علم گذاشته بے یراق نزدیک لشکر جمع شوند بعد اجتماع عبد الصمد خان همه را دستگیر نموده
سر کرده هاے لشکر خود سپرد و بر لب همان دریا که مابین گورداس پور میگذرد گردن زدند و رؤسا فرقهٔ مذکوره را
بر شترهاے بے پالان و خرهاے عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت
تا صد لاهور گردیده آنجماعه را پیش پیش سوارے خود گذاشته داخل شهر گردید و بعد چند روز آنها را بدستور مسلوب
از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدار الخلافت فرستاد چون نزدیک
بشاه جهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بنداے مذکور را تخته
کلاه و روسیاه نموده بسوارے فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزه ها کرده بشهر درآرد و بعد آوردن
بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر از آن
گروه و بر روے چبوتره کوتوالے در رسته بازار ها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد چون تمام آن جماعه بپاداش
اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بندا را بر زانوے او نهاده بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر
نیز بنورهاے آهنے تاب داده پاره هاے گوشت او را از بدنش کشیدند تا هلاک شد بعد قتل او حکم شد که
هر جا که این فرقه را یابند بے تامل بکشند چنانچه ایشان از خوف مسلمانان مدتی در کوه و جبال پنهان ماندند
اما بعد از هنگامهٔ نادرشاه چون شوکت بادشاه و سلطنت کمتر شد باز آهسته آهسته سر برآوردند تا آنکه در زمان
احمد شاه ابدالے از جبال فرود آمده در پنجاب هنگامهٔ قتل و غارت گرم ساختند چنانچه چند بار از بادشاه
مذکور جنگ و جدل بمیان آمده اما سکهان هر مرتبه هزیمت یافتند و هزارها بقتل آمدند چون در سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و شش هجرے احمد شاه ابدالے فوت کرد و کسے دیگر نماند که ایشان را تنبیه کند باز اقتدارے
بهم رسانیدند و ملک پنجاب را بالکل متصرف شده در میان خود ها قسمت نمودند و مدتے بدین نوع گذرانیدند
تا آنکه از میان ایشان سردارے مهاسنگه نام بر همه مستولی گشته لاهور را گرفت و بعد از و پسرش راجه رنجیت سنگه
شوکتے تمام بهم رسانید که صاحب ریاستی مانند او درین عهد در هندوستان کمتر بنظر آمده که پنجاب و کشمیر
و ملتان و پیشاور و سنده در زیر حکمش بود و چند فرانسیسیان در خدمت او نوکر بودند از انجمله موسیو شوالیر
جنرل کورٹ صاحب و جنرل ونتورا صاحب سرداران نامور کارآزموده در ملازمت او بودند که جمله قواعد
جنگ و جدل بطور ولایت خود سکهان را آموخته و راجه رنجیت سنگه زیاده از سی سال باستقلال فرمانروائی
نموده بتاریخ بست و هفتم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی که مطابق پانزدهم ربیع الثانی
سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجرے بود در لاهور فوت کرد چهار زوجه گان او با هفت کنیزگان همراه لاش

ازکمر مختتن شدند وچونکه میان انگریز و راجه موصوف رسم محبت و یکجهتی بود از استماع خبر فوت او در شاه جهان آباد
واکبرآباد والهٰ آباد و دیگر جاها در ماتمش بعدد عمر او که شصت ساله بود توپها سر دادند بعد و فاتش راجه کهرگ سنگه
که پسر بزرگ او بود بجای او نشست این تاریخ در وفات او از مولف است

تاریخ بتعمیه

۱۲۵۵ هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بود / که رفت والی پنجاب سوی ملک عدم
اگر ز سال مسیحی ترا کسی پرسد / بگو که هشتصد و یکهزار و سی و نهم
گرفته پای او دل بهر تاریخش / بهر در راجه رنجیت سنگه کرد رقم

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعه غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی که ذکرش پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت کرد پسر او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست مدت بیست سال فرمانروائی نمود مصاحبت از میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شجاع الملک خصومتی بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه مکحول و محبوس گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد و بعد وفاتش پسر او کامران شاه بادشاه هرات گردید و تا حالت تحریر در آنجا فرمانروائی میکند و شجاع الملک که بر کابل دست یافته بود در آخر پسر وزیر او دوست محمد خان بر دست او مستولی گشته او را از آنجا بدر ساخت و شجاع الملک تا مدت سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت داشت تا آنکه انگریزان مددگار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند روز اول افواج انگریزی دروازه آن قلعه سنگین را آتش زده مفتوح ساختند و متحصنان قلعه را باسیری گرفتند این واقعه بتاریخ بیست سوم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمده تاریخ این فتح عظمی از مولف چنین گفته +

تاریخ از مولف

چون شجاع الملک ابن شاه تیمور زمان / خواست تا کابل بگیرد از محمد دوست خان
چاره از انگریز جست و پس بحکم کمپنی / لشکر انگریز همراهش بکابل شد روان
ز آتش و باروت بکشودند باب غزنه را / فتح غزنی در دمی کردند آن مردان جوان
هشتصد سنه عیسوی بد بر هزار و سی و نه / پنجه و پنج و هزار و دو صد از هجری بدان
بهر سال هجرت و تاریخ این فتح عظیم / ۱۲۵۵ چون سر شه را شکستم فتح غزنی شد عیان

یعنی سر شه که حروف شین باشد عدد آن از عدد حروف فتح غزنی منها کرده شود تاریخ بر آید باید دانست که مورخان متقدمین غزنی را غزنه و غزنی و غزنین نیز نوشته اند چنانچه مولف تاریخی دیگر برسم تعمیه از لفظ غزنه بر آورده +

تاریخ از مولف

بانی غزنه بهر بنائش خط کشید / او بارو و نقش همه بر نقطه نهاد
انگریز رفت و نقطه سوم از وی / آن حصن استوار بیک حمله بر گشاد

یعنی که سال فتح چو پرسید تمنا او ... از لفظ غزنه نقطه دوم بباد داد

ایضاً

واقف ز فتح غزنه دلا از زبان شوق ... از لفظ غزنه نقطه دوم جو بر کنی

بعد فتح غزنی افواج انگریزی شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنی هوش باخته بود تاب مقاومت در خود ندیده بی جنگ از آنجا بدر رفت ولشکر انگریز بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بست ششم ماه جمادی الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار صعب شاه را با بر مسند آبای او نشانیدند تاریخ فتح کابل را مسود این اوراق بتعمیه گفته که سال عیسوی از آن استخراج می یابد

تاریخ از مؤلف

١٢٥٥ چو شه بگرفت کابل از سعی فوج انگریزی ... فراز تخت زرین شد بصد زور و با مینا ... از تتمه دهن ... سال عیسوی جستم ... شجاع الملک کابل را گرفت ... مدنداز

چون یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود صلاح کار خود را اندر دید که امان جان خواسته خود را حواله سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور رگناتن صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندی مقید با همراه یکی از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی دران بلده رسید همدران سال بتاریخ بست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را در کابل بدغا بگشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رهایی بخشید و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال بی کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز سه شنبه سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت قمری که مطابق هفتدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علی شاه بر تخت جلوس نمود +

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری در لکهنو بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش اینست

بیت سکه

درجهان زد سکه شاهی بتائید اله ... ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه

میر نصیر خان والی حیدرآباد سنده

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان والی سنده بود چون بعد وفات برادر خود که در سنه

هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت عهد و پیمانی که میان کمپنی انگریز و بزرگان او آمده بود یکقلم حک ساخته سرکشی و سرتابی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته روانه نمودند و در مدرسه که متصل آن شهر است او را جای سکونت دادند از همون سال ولایت سنده بتصرف سرکار کمپنی آمد لعله تباریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق سیزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه غش بر میر نصیر خان طاری شد و جان بحق تسلیم نمود چون بعد ادای صلوة هنگام تسبیح سبحان دو مرتبه گفتن کلمه ده طایر روحش از قفس جسمانی پرواز نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بلبل تاریخ وفاتش بطور لطیفه گفته و آن اینست ❊

تاریخ

چو میر نصیر خان یکایک	وه گفت و سفر سوی ارم کرد
افگند قلم سر از الم سال	وه میر نصیر خان رقم کرد ۱۲۶۱

۱۲۶۱

بعد فوت جسد او را حسب وصیت بانواع روایح و عطریات مرج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی روانه نمایند ❊

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن آن ولایت را بایشان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود پسر بزرگ او راجه کهرک سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی رتق و فتق مهمات ریاست بدست خود در رشته نمیگذاشت که پدرش در هیچ امری دست انداز گردد تا آنکه بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرک سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از کشمکش مردمان و فیلان که در سواری او بودند صدمه سخت بر دروازه ندر رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد چنانکه او نیز جان داد این واقعه بتاریخ هفتدهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش ازین از بیم جان خود از لاهور گریخته بود باز آمده وی را سوای چاند کنور زوجه کهرک سنگه که بعد وفات راجه کهرک سنگه و نونهال سنگه مالک ملک و مال گردیده بود دستوری گشته و ساده ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست سردار اجیت سنگه مع پسر خود راجه پرتاب کشته شد بعد از قتل او راجه دلیپ سنگه پسر خورد راجه رنجیت سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون بعد از چند روز سردار اجیت سنگه و دهیان سنگه وزیر را نیز کشت هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود ازین حال خبر یافته اندرون قلعه فتح و اجیت سنگه را مع لهنا سنگه و چندی از همراهیانش بکشت و عهده وزارت را نیز بعد از چندی بجهان دیگر فرستاد و خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه گشته با مور سلطنت و ملکی می پرداخت بعد از یک سال و سه ماه پنج سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

گشته شد فی الجمله از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه آتش فتنه و فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگری
را گردن نمی نهادند رفته رفته سر از اطاعت انگریز هم کشیده بر بد عهدی کمر بستند و در ممالک محروسه انگریز شروع
تاخت و تاراج نمودند تا بحدیکه انگریز لاچار شده و در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی لشکر ساخته بر
ایشان کشیدند سرداران سکهه نیز مستعد جنگ گردیده با توپخانه عظیم این روی آب ستلج آمده راه عبور
انگریز مسدود نمودند و دست بر تاخت و تاراج کشودند چند معرکه صعب با ایشان روی نمود آخر شکست
بر فوج سکهان افتاد و انگریز لوای ظفر و فیروزمندی را افراخته پل سکهان را که بر روی آب ستلج از بار و ت
انباشته بسته بود از آتش توپ بهوا پرانیده و پل خود بسته عبور نمودند این واقعه در شروع سال یکهزار و هشتصد
و چهل عیسوی مطابق شروع سال یک هزار و دو صد و شصت و دو هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد راجه
راجه دلیپ سنگه و راجه گلاب سنگه جمعدار و سرداران دیگر پیش لارد صاحب آمده بسیار عجز و انکسار ظاهر ساخته
و معذرت خواهی نموده از کرده خود پشیمان شدند لارد صاحب ترحم فرموده و تقصیرات ایشان معاف نموده ملک پنجاب را باز براجه
دلیپ سنگه بخشیدند و کشمیر را براجه گلاب سنگه عنایت نمودند فی الجمله درین معرکه دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ
خرد و کلان بدست انگریزان افتاد و همه روانه بکلکته شدند از انجمله بعضی توپ با این نامها موسوم بود توپ فتح جنگ و توپ
ظفر جنگ و توپ نصرت جنگ و توپ فتح نصرت و نصرت بان و چمک بجلی وغیره و کتبه که بر چندی از ان توپها مرقوم بود اینست *

کتبه بر توپ نصرت بان

بفضل سری اکال پورکه سچے مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سرسری مهاراجه صاحب و سراج ها
ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۴۴ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب ارسطو فطرت
فلاطون فطنت موسیو شوالیر جرنیل کورٹ صاحب بهادر در بخته شد *

کتبه بر توپ فتح جنگ

توپ طالعی شاه رنجیت سنگه فتح جنگ شد در زمانش عیار	همه ملک را زیر کرده چو جنگ که بد هیژده صد و هشتاد و چار بموجب صلاح لاله جسنگه یار	کهرک سنگه شهزاده کامگار چو تعمیر این توپ شد رأی سنگ غلام نبی گفت تاریخ دار	که دانا کنون آن بود ما در آن که در جانفشانی هست اولی در جنگ
	سمت ۱۸۸۴ دستخط گورو تارا گیر تاریخ پنجم ماگهه		

کتبه بر توپ نصرت جنگ

هست این توپ انیس دهای دمان	از دم خود شرار برق افشان سنه فتح قلعه سخت چو جنگ	بیک آواز خود کند ناگاه زین سبب نام گشت نصرت جنگ	بخت دشمن چو دود خویش سیاه
	سمت ۱۸۸۷		

کتبه بر توپ ظفر جنگ

از فضل گورو نانک و فضل گوبند سنگه	در حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه	شد توپ مهیا ظفر جنگ شاه سپند	منصوب توپخانه جرنیل الهی بخش سنگه
	ضرب سورج مکهی سمت ۱۸۹۷		

کتبه بر توپ فتح نصرت

هست این توپ مصر بلی رام | تا نقش کرد فتح نصرت نام
ضرب آتش فشان برق شرار | صبح اعدا ز دود او چون شام

سنه ۱۱۹۵

کتبه بر توپ کوه شکن

اجل اژدرها بجان وتن سینه داغ کهن دارم | حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم
ای راست روی که توپ نوبنیادان | در راستی و پری خود یگانه
اژدرهی شیر نرادی جنگجو | ماری و مهره و آمده صاحب خزانه

سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ سنه ۱۱۶۲ هجری النبوی اسم کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من و باروت نصف از گوله بوزن +

در فتح لاهور و پنجاب

این تاریخها در باب فتح لاهور و پنجاب تصنیف امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل

تاریخ در صفت تعطیل که بسیار نادر و بی بدل است

۱۲۶۲

داورم رد کرده در ملک عاد | حمله کرد دولم مسرور کرد
در سرور آورد دل مصراع سال | داورم لاهور را محصور کرد ۲۶۲

تاریخ

چو شد از ماه صفر سیزده | دشمنان را لب ستلج کر
پل اعدا بهوا پر آتش | گشت در جنگ ظفریاب انگریز
سر حباب یم خوناب انگریز | ز آتش توپ چو سیماب انگریز
سال این فتح ازین رو گفتم | دیده افواج عدو خاک فشان
کاروان شد ره راگوی | بر رخ فوج خودش که چه گشاد
کرد فتح در پنجاب انگریز (۱۲۶۲) | ریخت برگرد چو سیلاب انگریز
بگذرانید ز سر آب انگریز | بی یورش شده بی تاب انگریز ۲۶۲

تاریخ عطای گورنر جنرل بهادر ملک لاهور بوالینش +

ایضاً

۱۲۶۳

چو گورنر بوالی لاهور | باز پس داد ملک سیکه گفت
همتی کرد تا شود تاریخ | رد پنجاب کرد و لعد گرفت ۱۲ ۶۲

ایضاً بسال عیسوی

۱۸۴۶

چو پس از یورش لاهور گورنر جنرل | ملک پنجاب به حکم جهانگیر آورد
کار اقبال نگر شد چو شمار اعدا | تا له زد و والی لاهور بر تیغ بود
بود تاریخ ظفر انچه تبقرر آورد | آه لاهور بیک حمله به تسخیر آورد

ایضاً

۸۲۲ — ۱۲۵۲

تاریخ فتح جناب گورنر | که زد دشمنان را تبارک یا ار
بگو شد و فتح لاهور یا دا | مبارک مبارک مبارک مبارک

تاریخ عمیه از سید اعظم علی منشی مدرسه اکبراباد

شد ار [illegible] دکن فتح شد لاهور | چون [illegible] ان گشت او بیکو ملک
[illegible] شان شنیده بگوش | کر شامل هند بدرا انداز
صد فتنه شد در انجا باز | هست آنجا زراه دو و دران
بود در دخل انچه رنجیت | لارد صاحب که هست تدبیرش
ماند آنجا دو ماه جنگ و جدل | تا حیاتش بماند بی انباز
هم تبقدیر ایزدی دمساز | نشنیده کس از زمان دراز

پهلوانان لشکر اعدا — همچو عصفور پیش چنگل باز
بسکه از کشته پشته ها گردید — آسمان گشت با زمین همراز
این بنای کشود ایران است — که ز لاهور گشته است آغاز
کف برآورده گفت ملهم غیب

مهر گشته پائمال شدند — در ته پای فیل کو وار
فتح انگریز شد نصیب غیب — دشمنان را شکست شد انبار
بهر تاریخ سال چون اعظم — سر فکرت برو بجیب
ملک پنجاب شد مسخر باز ۱۲۶۲

تاریخ از مؤلف که ازان سال هجری استخراج می یابد 1262

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح — سر حاسد برید و گفت تسخیر ۱۲۶۲ 1262

ایضاً از مؤلف

چون کرد لارد مدحت تسخیر ملک لاهور — تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر ۱۲۶۲ 1262

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و غدر پیش گرفتند و غیر ازیشان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوسف بحکومت و محافظت قلعه ملتان سرفرازی داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که برو محصل شده بودند در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی بکشت و سکهان دیگر نیز تابع شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنابران افواج سرکار انگریزیه بسرپرستیان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بیست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده میخواستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با سه ارکان دیگر از قلعه بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار رعای مفتوح گردید و ملراج در قید فتاد مولف این تاریخها بطور تتمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد منهزم و بیزر و بی پر شد — منصوری و اقبال بانگریز رسید شد ۱۸۴۹
تاریخ ز ملهم غیب این فتح چو پرسیدم — او با دل من گفت که ملتان مسخر شد ۱۸۴۹
چون بار دگر خواستم از پیر خرد تاریخ — با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد ۱۸۴۹

تاریخ بسال هجری

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان — واندر قید شد ملراج نادان — شکستم فرق و پا دیوان ملراج
ز بهر گوهر تاریخ هجری — بدل گفتم مبارک فتح ملتان ۱۲۶۵ — دل من شد بجز فکر غلطان



1265

[مفت]اح التواریخ ریختهٔ کلک گوهرسلک شاعر بیعدیل و سهیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص به تسلیم مدظله العالی

حمد خالق ارض و سما مبین طاعت ست و نعت خواجهٔ دوسرا موجب شفاعت منقبت آل اطهار جزو ایمان ست و محمدت اصحاب
اخیار رسن ایقان آری بسته زبان چه گوید با شکسته چه پوید سخن شکسته را تختهٔ بستن خاطر پسند نمی نماید و بر شکسته بسته
کج نشستن طبع قبول نمیفرماید هان اگر غنچهٔ گل بر شاخ نبات گشاید و شهباز در دام عنکبوت در آید البته طلسم بست
شکستن طرح نهم و در انجمن بست و گشاد گشاد دهم اما بعد خاک پای ناثران خوش مقال و خادم ناظمان با کمال زله ربای
خوان ارباب سخن خوشه چین کشت اصحاب فن مار دیدهٔ گلستان معانی دست پیچیدهٔ معرکهٔ قلم اسلی هیچمدان ثر ولید
بیان تسلیم متوطن شهسوان که فرق زلف از گیسو نتواند و رخ از رخساره باز نداند سفید و اسفید را بدو معنی خواند و
در تغایر سکندر و اسکندر سر جنباند ممصفیران را نوید فرستاد و کاسه لیسان را اصلا داد که بر در دولت و اقبال آبیار
انبساط آمال ماه منیر برج بختیاری گوهر بیتای درج نامداری تهی سرو حدیقهٔ سربلندی نونهال دوحهٔ ارجمندی
دریا حوصله نیسان عطا نخلبند بساتین مهر و ولا همتمثال جوان صاحب توان در جنگ با رستم دستان دوشادوش
و در بخشش با حاتم طائی هم آغوش نیروی بهادران معرکهٔ عنایت بازوی دلیران عرصهٔ رعایت بی تکلف مبالغه
و بی تصنع اغراق شمیم خلقش جان پرور تنفس آفاق نحل بارور گلستان مروت رنگ و بوی شکوفه زار فتوت
منظر فیض و ارام مصدر جود و انعام رونق چار بالش اخلاق زیب دو سری اشفاق قدر افزای اهل هنر منزلت
پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشته روزگار منشی نول کشور مالک مطبع اوده اخبار که قیصر سائی کارش و دستگیری
شعارش هر حرف آبدارش درج الناج سخن گستران هر تختهٔ قلمش توتیای قلمی چشم دیده وران از آوازه افگندن کسی
مستغنی تعریفش از آرایش و پیرایش قلم منزه توصیفش رفعت آسمان از جنابش فروغ شمس از شبابش
زر و دراز مه دستنابند و کام دل در یابند که باد آورد چون برگ باد آورده بر باد داده و در گنج شایگان بر روی ایکان
خواران کشاده یعنی بمقتضای همت بلند و منش ارجمند حوصلهٔ بزرگ و ارادهٔ سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب
تذکرهٔ متقدمین تبصرهٔ متاخرین پاکیزه و نادر کلام **مفتاح التواریخ** نام که مشتمل حالات شاهان روزگار و مخبر کمالات صلحاء و
ابرار و مبشر مقالات شاعران شعری و قارست بصرف آن خوبی و اسلوبی که از دست تطاول روزگار محفوظ ماند طبع فرمودند
بلکه گلزاری که از بدگردی هوا شکسته بود از رنگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگرچه در مطبع هر سحربنان گهر ریست
و هر خطاط بوضع خویش در انگیز لیکن کاتب این کتاب منشی کشن چند خوش قلم ست و کاغذ مانند صفحهٔ رخسار خوبان
خوش قلم منشی محسن علی ساقی که از بادهٔ شعرش شاعر مست و مستان و دیوانش در نظر کیفیت دوستان خمستان دگر
...ے فدا علی عیش که بشیرازبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش نشرهٔ نثار و شعرش شعری شکار بقدر
...ت دیگر اشغال مطبع تصحیح و مقابله پرداختند بعد ازین کارپردازان مطبع کانپور قیامت کردند و در اهتمام طبع جوهر
برطبق عرض آوردند و از تاریخ نمیدانم که تعریف مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان صاحبان قم سازم یا بهر
...مهتاب خان و کریم خان مصلح سنگ در صفحه صفحه جا اندازم الحق مصححان درین کارخانه همت

برگماشتند که نقطه هم برای نخته گیر فرو نگذاشتند همچنین حصرف سعی مصلح سنگساز به لفظ از جلوی نشانه شوخ
کامگران کاریگران مطبع کار دست بسته نموده اند دیگر دست از دست برده ال ازد ناظرین رلوده هر حرف
در صفحه بران ادا ست فدوگوئی که در بزم مستان شیشه مینا سرکردگی کار برقالب زدن از سبب تاب بودن بر
لذا ما بر شاد و الا تبار ست که سر حلقه و سر امد و سر جین این جماعت سرگروه روزگار ست مرد خلیق و چسپان
و خوش خوست و با سرگم گردگان سرکشی کردن شیوه او در همسران چو سر شیشه بالائی دارد و نظر بر پاس مراتب
المختصر برای خود کتاب بمعشوقیت سراپا انداز غلط گفتم همه جا دو تمام اعجاز خوشنا المختوری که این محبوب نو
آرد و شبا روز مثل جان عزیز با خود دارد بخیال طوالت سخن را خیر باد گفتن بست و گوهر نیم سفت تاریخ طبع گفته

تاریخ طبع

چو از افضال ایزد طبع گردید • بطرز خوب مفتاح التواریخ • بگو تسلیم سال آن ز مسیحی • بلا محبوب مفتاح التواریخ
۱۸۶۸ع

خاتمة الطبع

منت خدایرا که کتاب لاجواب مسمی به **مفتاح التواریخ** در مطبع مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نولکشور**
که صیت همت عالیش اکناف عالم فرا گرفته بمقام کانپور بتاریخ پانزدهم رجب المرجب ۱۲۸۴ هجری مطابق سیزدهم
ماه نومبر ۱۸۶۷ع منطبع گردید

